

حجاب

تألیف: ابوالاعلی مودودی
ترجمه: نعمت‌الله شهرانی

حجاب

تألیف:

امام ابوالأعلی مودودی

ترجمه:

نعمت الله شهرانی

بسم الله الرحمن الرحیم

سرشناسه: مودودی، ابوالاعلی، ۱۹۷۹-۱۹۰۳
Maudoodi. Syed AbulAla
عنوان و نام پدیدآور: حجاب / تألیف ابوالاعلی مودودی / ترجمه نعمت‌الله شهرانی
وضعیت ویراست: [ویرایش۲؟]
مشخصات نشر: تهران، نشر احسان، ۸۹
مشخصات ظاهری: چاپ سوم ص ۲۸۴
شابک: ۷-۶۳-۵۹۵۶-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فهرست‌نویسی قبلی
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس
موضوع: حجاب
شناسه افزوده: شهرانی، نعمت‌الله، مترجم
رده بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۳ح۸۳م/۱۷/BP۲۳۰
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۳۶ شماره کتابشناسی ملی: ۶۲۳۴-۷۷م

حجاب

❖مؤلف:	ابوالاعلی مودودی
❖مترجم:	نعمت‌الله شهرانی
❖ناشر:	نشر احسان
❖تیراژ:	۵۰۰۰ جلد
❖نوبت چاپ:	سوم ـ ۱۳۸۹
❖چاپ:	چاپخانه مهارت
❖قیمت:	۲۵۰۰ تومان

ISBN: 978-964-5956-63-7
شابک: ۷-۶۳-۵۹۵۶-۹۶۴-۹۷۸

نشر احسان

تهران . خ انقلاب . روبروی دانشگاه. مجتمع فروزنده . شماره ۴۰۶ تلفن : ۶۶۹۵۴۴۰۴

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

	۹
مقدمه مؤلف	۱۱
ریشه یابی مسئله	۱۵
یونان	۱۸
روم	۲۲
اروپای مسیحی	۲۴
اروپای نوین	۲۷
کوتاهی فکر بشری	۳۳
موقعیت مسلمانان در عصر حاضر	۳۶
سوابق تاریخی	۳۷
بردگی فکری	۳۸
پیدایش مسئله حجاب	۳۹
انگیزه های حقیقی	۴۰
بزرگترین فریب	۴۲
هدف ما در این کتاب	۴۴
نظریات و آرا	۴۵
تصور آزادی در قرن هیجدهم	۴۶

تغییرات در قرن نوزدهم	۴۷
مظاهر ترقی در قرن بیستم	۵۲
حرکت جدید مالتوزیسم	۵۴
نتایج	۵۸
انقلاب صنعتی و آثار آن	۵۸
امتیازطلبی سرمایه داران	۶۰
نظام سیاسی دموکراسی	۶۲
حقایق و شواهد	۶۴
تخدیر احساس اخلاقی	۶۴
افزایش زنان فاحشه	۶۹
طغیان شهوت	۷۰
علائم هلاکت ملی	۷۵
انحلال قوای جسمانی	۷۷
فسادنظام خانوادگی	۷۸
زنده به گور کردن نسل	۸۱
نمونه هایی از ممالك دیگر	۸۵
آمریکا	۸۵
تاثیر محیط هیجان انگیز در اطفال	۸۵
مرحلهٔ تعلیم	۸۷
سه عامل بسیار مهم تحریك كننده	۸۹
کثرت فحشا	۹۰
امراض وخیم مسری	۹۲
طلاق و جدایی	۹۲
نابودی ملی	۹۴
وضع انگلستان	۹۶
سؤال پایانی	۹۹
غرب زده های شرقی	۱۰۰
ادب نو	۱۰۱
تمدن نوین	۱۰۶

اتمام حجت با غرب زدگان	۱۰۸
گروه دوم	۱۰۹
سئوال پایانی	۱۱۱
قوانین فطرت	۱۱۴
تأثیر جاذبه جنسی در ایجاد تمدن	۱۱۵
مسئله اساسی تمدن	۱۱۸
ابزار تمدن سالم	۱۱۹
اعتدال در تمایل زندگی	۱۱۹
تشکیل خانواده	۱۲۲
بستن راه بی بند و باری	۱۲۹
زنا و فساد اجتماعی	۱۳۳
تدابیر لازم برای جلوگیری از فحشا	۱۴۲
رابطهٔ سالم بین زن و شوهر	۱۴۷
شهادت علم بیولوژی	۱۴۹
علل کوتاهی و غفلت انسان	۱۶۱
سبب حقیقی این غفلت	۱۶۲
تعدادی از مثالهای آشکار و بارز	۱۶۲
توازن و تعادل در قانون اسلام	۱۷۰
نظریات جامعه اسلامی	۱۷۲
نظریات اساسی	۱۷۲
مفهوم اساس زوجیت	۱۷۲
تقاضای فطرت حیوانی در انسان	۱۷۶
تقاضای فطرت انسانی	۱۷۸
اصول و ارکان	۱۸۴
محارم	۱۸۴
حرام بودن زنا	۱۸۵
نکاح یا ازدواج رسمی	۱۸۵
نظام خانواده	۱۸۷
ریاست و سرپرستی مرد	۱۸۸

محدودهٔ عمل زن ۱۹۰
قید و بندهای الزامی ۱۹۳
حقوق زن ۱۹۵
حقوق اقتصادی ۱۹۶
حقوق اجتماعی ۱۹۶
تعلیم و تربیت زن ۱۹۸
معنای صحیح آزادی زن ۱۹۹
عوامل بازدارنده ۲۰۶
اصلاح درونی ۲۰۸
حیا ۲۰۸
وسوسهٔ قلبی ۲۱۰
عاقبت بدنظر ۲۱۱
غریزه خودآرایی و نمایش زینت ۲۱۲
فتنهٔ زبان ۲۱۳
فتنهٔ آواز ۲۱۴
فتنهٔ استفاده از بوی خوش ۲۱۴
فتنهٔ برهنگی ۲۱۵
قوانین جزایی ۲۱۷
حد زنا ۲۱۸
حد قذف ۲۲۱
تدابیر حراستی ۲۲۲
احکام لباس و ستر عورت ۲۲۳
حدود عورت مردان ۲۲۵
حدود عورت زنان ۲۲۵
اجازه گرفتن ۲۲۸
منع از خلوت و لمس کردن ۲۳۰
فرق بین محرم و نامحرم ۲۳۲
احکام حجاب ۲۳۳
پوشیدن چشم ۲۳۵

ممنوعیت اظهار زینت	۲۴۱
حکم چهره	۲۴۸
حکم بیرون آمدن زن از منزل	۲۵۹
بیرون رفتن زنان برای رفع احتیاجاتشان	۲۶۱
اجازه رفتن به مسجد و حدود آن	۲۶۲
شروط حاضر شدن در مسجد	۲۶۵
زنان در اثنای حج	۲۶۷
بیرون آمدن زنان به نمازجمعه و عید	۲۶۸
زیارت قبور و مشایعت جنازه	۲۶۹
حاضر شدن زنان در جنگ	۲۷۰
پایان بحث	۲۷۴

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمد لوليه و الصلاة على نبيه و السلام على كل هاد الى سويه .

این کتاب را تقریباً بیست سال پیش تألیف کرده بودم، تا قوانین و اصول اسلام را درباره روابط میان زن و مرد در زندگی اجتماعی شرح دهم، و افکار باطل و عادات بد و ناشایستی را که در این زمینه به تقلید از تمدن ظاهر فریب و توخالی غرب در بین مسلمانان رواج یافته رد نمایم.

بطوریکه بیان کردم، از تألیف این کتاب مدت بیست سال می گذرد، و به علت گرفتاریهای زیاد و گوناگون فرصتی پیش نمی آمد تا مجدداً آن را بررسی نموده و تکمیل کنم. توضیح اینکه تصمیم داشتم اطلاعات و اخبار جدیدی را که در طی این مدّت در رابطه با دیدگاه تمدن غرب راجع به موضوع زن به دست آورده بودم، به کتاب اضافه نمایم، تا اینکه سرانجام در چاپ عربی کتاب موفق شدم این مقصود را برآورده سازم، و با ذکر مثالها و نمونه های مختلف سیر مسائل مربوط به این موضوع را از ابتدا تا به امروز روشن نمایم. جالب توجه است که بین اصول و برنامه های غربی که در این کتاب بیان شده است و برنامه هایی که امروز در شرق جریان دارد هیچ فرقی وجود ندارد. این دو حرکت هردو دارای یك منشأ می باشند، با این تفاوت که بعضی از نتایج وخیم و آثار بد آن که برای بعضی از مردم پوشیده و مخفی

بود، امروز آشکار گردیده است. در اینجا خواهش من از کسانی که راجع به مسائل مربوط به زن در غرب شناخت دارند این است که این کتاب را با معلومات جدیدشان تکمیل سازند و اطلاعات خود را به آن بیافزایند.

در تفسیر سوره نور نیز اینجانب موضوع زن را بطور کافی مورد بررسی و تحقیق قرار داده ام، و اگر کسی توضیح بیشتر احکام اسلامی را در این باب خواسته باشد می تواند به آن تفسیر مراجعه کند، زیرا ممکن است در آن کتاب مطلبی را بطور مشروح بیابد درحالی که در این کتاب کمتر از آن سخنی به میان آورده شده باشد. من یقین دارم کسانی که هردو کتاب فوق را بخوانند، در فهمیدن حکم دین در این مسئله کمتر ضرورت مراجعه به کتابهای دیگر را احساس خواهند کرد.

***

از مدتها قبل آرزو داشتم که این دو کتاب من، یعنی کتاب حجاب و تفسیر سوره نور به زبان عربی ترجمه گردد، تا بتوانم بوسیله آنها رسالت و وظیفه ام را در برابر برادران عرب زبانم انجام بدهم، زیرا از روزنامه ها و مجلاتی که بدست ما می رسید چنین احساس می کردم که زنان در مصر و دیگر کشورهای عربی به پیروی از تمدن غرب تا اندازه ای از حدود شریعت پا را فراتر گذاشته اند که حتی در کشور ما هم به آن حد نرسیده است، به همین علت آنقدر پریشانی و تشویش داشتم که خواب بر من حرام شده بود و چشمانم به ریختن اشك غم و اندوه مشغول بود. با توفیقات الهی سال قبل فرصتی پیش آمد تا بعضی از کشورهای عربی را ببینم، و در آنجا بود که برهنگی، آرایش و دیگر اوضاع و احوال زن مسلمان را به چشم سر دیدم و فهمیدم که به تقلید از زنان غربی تا چه اندازه دچار فتنه و فساد شده اند، در این وقت بود که پریشانی و تشویش من نسبت به سابق دو برابر شد.

***

ما مسلمانان هند و پاکستان مدت ۱۹۰سال متوالی تحت استعمار بریتانیا قرار داشتیم. از یك طرف فشار و دوام استعمار بر ما تا این اندازه بود، و از طرف دیگر ۹۹٪ مردم ما ـ اگر زیادتر نگوییم ـ به زبان قرآن و سنت (زبان عربی) آشنایی ندارند و وسیله ای در دست ندارند که از چشمهٔ صاف و زلال آن مستقیماً خود را

سیراب سازند، حتی کسانی که از ایشان انتظار می رود که در قرآن و سنت صاحب نظر باشند، قدرت خواندن قرآن کریم و فهم احکام سنت را به زبان اصلی آنها ندارند، مگر اینکه اکثر عمرشان را در راه خواندن و یادگیری زبان عربی صرف کنند. ولی با وجود این دو مشکل، تمدن غرب در مملکت ما آنچنان تأثیر نگذاشت که کشورهای عربی را تحت تأثیر قرار داد، با توجه به اینکه، دوام سلطه استعمار بر آنان نسبت به کشور ما آنقدر کم بود که قابل ملاحظه نیست، مخصوصاً در بین زنان جامعه ما، با وجود آن همه بدیها و پلیدیها در اجتماع، زنانی که لباس غربی می پوشند کم و انگشت شمار می باشند، و شاید از بین هزار زن فقط یك زن دیده شود که با آرایش و لباس غربی در کوچه و بازار بیرون آید و در برابر مردان با دست و پای برهنه رفت و آمد کند. من بسیاری از اوقات از خود می پرسم که برادران عرب که خداوند از بین ایشان پیامبری را برگزیده است، و زبان ایشان هم زبان قرآن و سنت است و هیچ چیزی مانع نمی شود که ایشان احکام قرآن و سنت را در رابطه با تمامی مسائل زندگی بفهمند و به آن عمل کنند، چرا با وجود این امتیازات به زنانشان اجازه می دهند که لباس های غربی بپوشند و در بازار، مجالس، کنار دریا، رستورانها و مکانهای دیگر رفت و آمد نمایند، آنان گرچه چیزی به اسم لباس بر تن دارند ولی در حقیقت برهنه می باشند.

آری! من انکار نمی کنم که در رابطه با پوشش دست و روی بین علماء اختلاف وجود دارد، و من هیچ کس را مجبور نمی سازم که از نظریه من پیروی کند، ولی کدام عالم و کدام دلیل است که برهنه بودن ساق تا زانو، دست تا شانه، قسمت زیادی از سینه، کمر و حتی باسن را اجازه دهد؟ و باز کدام دلیل است که اجازه دهد زنان با این شکل و طرز لباس در بازارها، رستورانها و مجالس، با مردان یکجا و بصورت مختلط بگردند و مظاهر فتنه و زینت و آرایش خود را به دیگران نشان دهند؟ اگر حقیقت این باشد که هیچ دلیلی بر جائز بودن این اعمال وجود ندارد، پس شما محض رضای خدا بگوئید که آیا وضع مذکور بطور آشکار، سرکشی و طغیان برضد احکام شریعت نیست؟ و آیا وضع ناشایستی که زنان در کشورهای عربی دارند، و علماء و رهبران فکری و دینی شان آن را می بینند، درحالی که آنان از جملهٔ اقوام و

قبیله پیامبر محسوب می شوند، استهزاء و تمسخر به اسلام و احکام اسلامی نیست؟ شما را به خدا بگویید که این مردم در روز قیامت در محکمه خداوند علیم و خبیر چطور می توانند بی گناهی خود را ثابت کنند؟

از خداوند استدعا دارم که این تلاشهای ناچیز و متواضعانه مرا به درگاه خود بپذیرد و نیّت و اعمال ما را خالص برای خود بگرداند. و آخرین دعای ما این است که حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار عالمیان است.

ابوالأعلی مودودی

۲۲ محرم الحرام۱۳۵۹ هـ

ریشه‌یابی مسأله

از جمله مسائل پیچیـده و مشکل تمدن بشری دو مسأله اسـت که سعادت و ترقی بشریت با حل آنها رابطه مستقیـم دارد و علماء و دانشمندان از زمانهای قدیم تا امروز در حل آنها فـرو مانده اند. یکی از آن دو مسأله رابطه بیـن زن و مرد در زندگی اجتماعی و کیفیت این رابطه است. این رابطـه اساس و پایه تمدن شمرده می شود و اگر انـدکی کـج باشـد و از راه راست منحرف شـود، تمدنـی که بـر پایـه آن استوار می گردد روی خیر و سعادت را نخواهد دید.

مسأله دوم مربوط به رابطه فرد و جامعه می باشد. اگر خللی در این رابطه پیدا شود و توازن و انجام آن را مختل سازد و مسؤولیتها و روابـط متقابل آنها را برهم زند، جهان بشریت تلخی و مرارت آن را قرن های متمـادی خواهد چشید. از یك طرف به علت اهمیـت و ارزش این دو مسألـه، و از طرف دیگـر پیچیدگی و سنگینـی آنها، هیچ کسـی قادر بـه حل این دو معضـل اجتماعـی نخواهـد بود مگر کسـانی کـه به حقیقت فطرت و خمیـرمایه بشری آگـاهی و علم یافته بـاشند. چه زیبا گفتـه اند که انسان خـود جهانی کـوچك اسـت زیرا ترکیـب، شکل، نیروهـا، مواهـب، امیال، احتیاجات، عواطف، احساسات، ادراکات، اثرگذاری و اثرپذیری انسان و مسائل و روابط بین این خصوصیـات، خود جهانی بس عظیم است که عجـایب آن بی انتها

می باشد و درك حقیقت آن به سادگی میسر نخواهد شد. بنابراین امکان ندارد که شخصی بدون آگاهی و شناخت به زیر و بم این جهان کوچك، حقیقت انسان را درك کند، و بدون درك و شناخت انسان، ممکن نیست کسی بتواند مسائل اساسی حیات بشری را حل کند.

این است مشکلی که عقل و حکمت با همه سعی و تلاش تا به حال از درك حقیقت آن عاجز و ناتوان مانده است، زیرا انسان تا این دم نتوانسته است همه حقایق را درك نماید و هیچ علمی از علوم بشری به نهایت کمال و پیشرفت خود نرسیده تا گفته شود که این علم به تمام حقایق مربوط به موضوع خودش پی برده است، به علاوه حقایقی که تا به حال مشخص شده اند به اندازه ای دارای دقت، وسعت و عمق است که امکان ندارد هیچ فردی یا حتی گروهی در آن واحد به تمام جوانب و زوایای آن احاطه داشته باشند. اگر قسمتی از مطلب شناخته شود، پاره ای دیگر از آن مخفی و ناشناخته باقی خواهد ماند، زمانی چشم بینا نیز از ادراك آن باز خواهد ماند و زمانی امیال و هواهای نفسانی مانع ادراك و شناخت آن خواهند شد. با توجه به این ناتوانی و عجز بزرگ انسان، همه تدابیری که او به منظور حل دو مسأله مذکور در زندگی، برای خود اتخاذ می کند، بدون نتیجه می ماند و سرانجام اشکالات و معایب این برخوردها و تجارب آشکار می گردد. راه حل صحیح آن است که انسان راه وسط و مسیر اعتدال را بیابد، که راه وسط است که انسان را به مقصد می رساند، و یافتن راه وسط و مسیر اعتدال وقتی میسر می شود که اندك اندك تمام جوانب حقایق معلوم و درك شده، بطور کامل و واضح به حضور مردم عرضه گردد و عرضه آنها هم با ترتیب و نظم خاص باشد. شما را به خداوند سوگند، بگویید چگونه بشری که قدرت احاطه و رسیدن به این افقهای دور دست و پهناور را ندارد و امیال و هواهای نفسانی، طرز تفکر او را تحت تأثیر قرار می دهند و مانع درك حقایق واضح و آشکار می شوند می تواند راه وسط و مسیر اعتدال را پیدا کند؟ تازه اگر تمامی حقایق برای او آشکار شود با این امیال و هواها حتماً راه افراط و تفریط را خواهد پیمود.

از بین دو مسأله مذکور، مسأله اول مورد بحث ما می باشد و موضوع اصلی

این کتاب را تشکیل می دهد. اگر ما تمام صفحات تاریخ گذشته را مطالعه کنیم، با نهایت شگفتی و تعجب می بینیم که در تمام ادوار تاریخ و بین همه ملل در رابطه با این موضوع راه افراط و تفریط طی شده است مثلاً از یك طرف می بینیم که زن به عنوان مادر، فرزندش را بدنیا می آورد، او را شیر می دهد و تربیت می کند و به عنوان همسر در زندگی، شریك شوهرش می باشد و در کارهای سخت و مشکلات زندگی او را یاری می کند، ولی سرانجام با این زن فداکار مانند یك خدمتکار و کنیز رفتار می شود، در بازار مانند کالا خرید و فروش می شود، از تمام حقوق انسانی مانند مالکیت و ارث محروم می گردد و با او چنان رفتار می شود که گویا او مجسمه ای از ذلت، گناه و خواری می باشد، و به این ترتیب برای شکوفایی و پرورش شخصیت و استعداد او هیچ زمینه و موقعیتی وجود ندارد. از طرف دیگر دیده می شود که همین زن آنقدر مورد احترام و اکرام قرار می گیرد که بواسطه آن یك سلسله بی بند و باری، انحطاط اخلاقی و انحراف روابط اجتماعی پیدا می شود که مردان از آنها به عنوان وسائل ارضای امیال و هواهای خود استفاده می کنند و درواقع از آنها دام نیرنگ و فتنه می سازند. بنابراین هر چند زن از این جهت ترقی و پیشرفت کند، در مقابل بشریت به سقوط در گودال بدبختی و انحراف نزدیکتر می شود. این دو روش متناقض را نه تنها از نظر تئوری، افراط و تفریط می نامیم، بلکه اگر تجارب وخیم آن را بطور یکجا به ما عرضه کنند از جهت اخلاق نیز یك طرف آن را افراط و طرف دیگرش را تفریط می نامیم. جریان تاریخ نیز نشان می دهد که هرگاه ملتی از تاریکی های جهل و بربریت نجات یافته و به صحنه تمدن پای گذاشته است، زنان این ملت به عنوان خدمتکار و زیردست با مردان همراهی و همکاری می کنند. در مرحله اول این اوضاع مانع پیشرفت و حرکت نمی گردد، زیرا در این مرحله قوای فطری اولیه در ایشان قوی و فعال است، ولی بعد از طی کردن این مرحله از ترقی و تمدن، ملت مذکور نمی تواند پیش برود و حالت سستی و جمود بر آنان چیره خواهد شد و مشکلاتی در پیش روی آنان پدیدار می گردد. این ملت برای اینکه با کاروان تمدن همراهی کند و مراحل بعدی تمدن را طی نماید، ضرورت شدیدی احساس می کند و به علت اختلاط زن و مرد، فحشا و زشتیها جامعه را

فرا می‌گیرد و به جایی می رسد که این بی بند و باری و انحطاط اخلاقی، بنای اخلاقی این ملت را از اساس خراب و نابود می‌سازد و قطعی است که این انحطاط اخلاقی منجر به ضعف قوای جسمی، فکری و مادی می گردد و سرنوشت ملتی که به این مرتبه از پستی و انحطاط برسد هلاکت و نابودی است.

با نهایت تأسف در این مقال فرصت کافی برای مثالها و نمونه های گوناگون تاریخی وجود ندارد، به این علت به ذکر چند مثال برای توضیح مطلب بسنده می‌کنم.

یونان:

متمدن ترین مردم جهان در طول تاریخ ملت یونان است، زنان این قوم در مراحل اولیه تمدن خود در نهایت ذلت و بدبختی زندگی می‌کردند و این ذلت و بدبختی آنها تمام جوانب اخلاق، قانون، حقوق و روابط اجتماعی آنان را دربرگرفته بود. به عبارت دیگر از حیث اخلاق، حقوق، قانون و سلوك اجتماعی زنان در بدترین حالت زندگی می‌کردند و در جامعه از هیچ مقام و منزلتی برخوردار نبودند و در افسانه ها و اساطیر (Mythology) یونانی از زن به عنوان پاندورا (Pyndora) یاد می‌کردند که مصدر و منبع تمام مصائب و آلام و دردهای انسانی بود، همان‌طوری‌که افسانه های یهودی حواء همسر آدم(ع) را سرچشمه تمام آلام و شداید و مشکلات بشری می داند و کسی توجه نداشت که افسانه های ناپسند و جعلی یهودی دربارهٔ حضرت حوا چه تأثیر بد و ناگواری در برخورد یهودیان و مسیحیان با زنان بوجود آورد و موجب شد آنان برای زن هیچ ارزش اخلاقی، قانونی و اجتماعی قائل نباشند. تأثیر اساطیر یونانی و زن خیالی آن (پاندورا) کمتر از تأثیر افسانه‌های یهودی در عقل و ذهن یونانیان نبود. زن نزد آنان موجودی دوزخی و پست و حقیر بود و این اوصاف تمام ابعاد زندگی او را فرا می‌گرفت و همه مقامات عالی، عزت، کرامت و شخصیت اجتماعی به مردان اختصاص داشت.

در مراحل اولیه تمدن و نهضت یونان این وضع و حال زنان جامعه بود و اگر بعضی تغییرات جزئی در آن نمایان می گردید به دلیل اشاعه علم و انتشار انوار تمدن

بود که موجب می گردید مقام زن نسبت به سابق بهتر و والاتر شود، ولی به هرحال ارزش قانونی و حقوقی او به همان طریق باقی مانده و تغییری نکرده بود. زن به عنوان مربی خانه محسوب می شد و وظیفه اش نیز در چهارچوب خانه محدود می گردید. او در داخل خانه قدرت و تسلط کامل داشت و عفت و پاکی وی پرارزشترین مایملك او محسوب می شد و این طهارت و عفت به چشم احترام و اکرام دیده می شد. در خانواده های اشراف و ثروتمندان حجاب نیز رواج داشت و خانه هایشان را به دو قسمت می ساختند.

یك قسمت مخصوص زنان بود و قسمت دیگر به مردان اختصاص داشت. زنان اشراف نه در مجالس و محافل شرکت می کردند و نه در محلات عمومی ظاهر می شدند. ازدواج و وفاداری زن به مرد علامت نجابت و شرف و اصالت شمرده می شد و این زنان در اجتماع دارای منزلت و مقامی والا بودند. درمقابل، فحشا، فسق و فجور با چشم نفرت و حقارت دیده می شد و این وضع در عصری بود که یونان در ابتدای مجد و عنفوان جوانی و قدرت خود قرار داشت و به سوی ترقی و کمال قدم برمی داشت. البته شکی نیست که در این عصر مفاسد اخلاقی نیز وجود داشت ولی دریك چهارچوب بسیار محدود و تنگ قرار داشت و آن قدر که عفت و پاکدامنی از زنان انتظار می رفت از مردان انتظار نمی رفت و به اندازه زنان مورد مواخذه و کیفر قرار نمی گرفتند. مردان از تخلق به این اخلاق حسنه مستثنی بودند و از آنان انتظار نمی رفت که با عفت و پاکدامنی و پاکی معنوی تمام و کمال زندگی کنند، از این رو داشتن کنیز و ازدواج با وی جزئی از عادات اصلی این جامعه بشمار می رفت و از آن جدا ناشدنی بود و هیچ کس این کار را بد و ناپسند نمی دانست.

پس از مدتی شهوات و امیال نفسانی بر یونان غالب شد و غرائز حیوانی و هوا و هوس آنان را تحت تأثیر قرار داد، تا آنجا که زنان زناکار و کنیزکان در آن اجتماع چنان منزلت بلندی بدست آوردند که مانند آن در تاریخ بشریت دیده نمی شود. فاحشه خانه ها مرکز رفت و آمد همه طبقات اجتماع قرار گرفت. حتی نویسندگان، شعرا و فلاسفه به این مکانها رفت و آمد داشتند و این خانه ها مانند خورشید در آسمان علم، ادب و فلسفه می درخشیدند و سیارات فلسفه، علم و ادب، شعر،

تاریخ و علوم دیگر بدور آن گردش می کردند. زنان محوری گشتند که ملت یونان در اطراف آن طواف می کرد. نه تنها مجالس علم و ادب تحت ریاست و نظر آنان برپا می گردید، بلکه مشکلات سیاسی نیز در حضور و تحت نظر آنان حل و فصل می گشت، و کار آنقدر بالا گرفت که در مسائل مهم و حیاتی که سرنوشت یونان را رقم می زد به زنانی مراجعه می کردند که حاضر نبودند با یك مرد بیش از یك یا دو شب معاشرت داشته باشند. مردم یونان به صفت زشت دیگری نیز آلوده شدند و آن اینکه به شدت فریفته و دلباخته زیبایی و جمال گردیدند و در گودال رذالت و گمراهی افتادند و در دلهایشان آنچنان آتش شهوت زبانه می کشید که هیچ خاموشی نداشت، به همین علت آنان مجسمه هایی عریان به عنوان هنر می تراشیدند و تمام تلاش و سلیقه خود را در ساختن این مجسمه ها به کار می بردند. این مجسمه های شهوت انگیز هر لحظه آنان را تحریك می کرد و آنان هیچ فکر نمی کردند که تسلیم شهوات شدن و پیروی از آن از دیدگاه اخلاق عملی زشت و ناپسند محسوب می گردد. بدین‌ترتیب معیارهای اخلاقی نزد آنان شروع به تغییرکرد، تا آنجا که علمای اخلاق و فیلسوفان بزرگ آنان، ارتکاب زنا و فحشا را عیب و گناه نمی دانستند و کسی را به علت ارتکاب آن مورد ملامت قرار نمی دادند، و به ازدواج و زناشویی به عنوان یك مسألهٔ بی ارزش و غیر مهم می نگریستند و ضرورتی برای انجام آن احساس نمی کردند، و اگر مردی با زن بیگانه ای علناً معاشرت می کرد آن را نیز عیب و گناهی قابل توجه نمی دانستند. بنابراین سرنوشت آنها چنین شد که دینشان نیز تابع غرائز شهوانی و حیوانی‌شان گشت و در بین یونانیان عبادت افرودیت (Aphroditte) که از جمله زنان افسانه ای یونان است رواج یافت. در افسانه ها آمده است که افرودیت با آنکه همسر یك الهه بود با سه الهه دیگر بطور خصوصی و سری رفاقت و معاشرت داشت و علاوه بر آنان با مرد دیگری از عوام الناس نیز رفیق بود و از شکم زن مذکور است که کیوپید (Kupid) الهه حبّ و دوستی متولد شد واین تولد نتیجه رفاقت و معاشرت وی با فردی از افراد بشر بود.

ملتی که دارای چنان اخلاق و فقر معنوی و انحطاط روحی باشد که این صفات ناپسند و زشت را به عنوان رمز کمال وترقی بداند، و حتی فراتر از آن، به

عنوان معبود قبول نماید و تمام آداب عبودیت و ذلت را در برابر آن انجام دهد، دربارهٔ اخلاق اجتماعی آن چه فکر می کنید؟ بدون شك این، درجه‌ای از پستی و انحطاط اخلاقی است که اگر ملتی یك بار در گرداب آن بیفتد، دوباره قدرت برخاستن پیدا نخواهد کرد. مقارن این عصر انحطاط اخلاقی در یونان، **بام مارك** در هند و **مردك ها** در ایران بوجود آمدند و در بابل نیز فحشا و زنا به چشم تقدیس و احترام دیده می شد. از این وضع دیری نگذشته بود که تمدن یونان رو به انقراض گذارد و کارش به جایی رسید که گویا هیچ وجود نداشت. وقتی که عبادت افرودیت در یونان رواج یافت، فاحشه خانه ها و محلات فسق و فجور به عنوان مراکز عبادت تعیین شدند، کنیزکان زناکار خدمتکار معابد گردیدند و کار زنا به اندازه ای بالا گرفت که جزء اعمال دینی و مذهبی قرار گرفت.

پس از مدتی ارضای غریزه جنسی در یونان شکل دیگری به خود گرفت و کار ناشایست قوم **لوط** یعنی لواط بین آنان رواج یافت و درمیان همه افراد شایع گردید و دیانت و اخلاق نیز آن را با روی باز استقبال کرد. قابل ذکر است که این کار ناشایست در زمان **هومیروس** و **هسیود** وجود نداشت و کسی آن را نمی شناخت، ولی وقتی تمدن یونان پیشرفت و ترقی کرد و مردم فریفته و دلباخته زیبایی و زینت و پیروی شهوات گردیدند و آتش غریزه شهوت در آنها شعله ور گردید، راه اصلی و مسیر اعتدال را گم کردند و برای اشباع و ارضای این غریزه طریقی را پیش گرفتند که‌فطرت و طبیعت سلیم از آن نفرت دارد. در این هنگام نقاشان ماهر و مجسمه سازان در تصاویر و مجسمه هایشان به تحریك این غریزه پرداختند و علمای اخلاق چنین شهادت دادند که لواط، عهد و پیمان دوستی و صداقت بین دو مرد می باشد.

هرمودیس و **ارستوجیتن** اولین اهالی یونان بودند که در مجسمه هایشان برای ملت یونان این رابطه خلاف فطرت و ناپسند را به تصویر کشیدند و به گمان خود، به این ترتیب بین آن دو مرد رابطه دوستی و محبت را استوار ساختند.

تاریخ گواهی می دهد که بعد از این، ترقی و پیشرفت و عظمت و مجد نصیب یونان نشد.

روم:

ملتی که بعد از یونان به اوج عظمت و تمدن رسید روم بود و همان صعود و سقوطی را که قبلاً در ملت یونان مشاهده کردیم، عین آن را در مورد ملت روم نیز می توانیم ببینیم. وقتی یونانی‌ها از دوران تاریکی و خشونت و جهل خارج شدند و در صحنه تاریخ قرار گرفتند مرد، رئیس و سرپرست خانواده بود. او مالك مطلق خانواده و فرزندانش بود و قدرتش گاهی تا اندازه ای بود که می توانست زنش را به قتل برساند و انجام این کار برایش مجاز بود. هنگامی که این خشونت رو به خاموشی گرایید و آنان گامهایی در راه تمدن و پیشرفت برداشتند، شدت این تسلط و حکومت مرد کاهش یافت و کفه ترازو آهسته آهسته به اعتدال نزدیك شد. البته آنطوری که حجاب بین یونانی ها معمول بود بین رومی ها رواج نداشت، ولی نظام اصیل خانواده در آغاز تمدن و عظمت جمهوری روم برقرار بود. مثلاً عفت و پاکدامنی مخصوصاً در بین زنان بسیار به دیده احترام نگریسته می شد و معیار شرف و بزرگی محسوب می گردید و سطح ارزشهای اخلاقی بسیار عالی و بلند بود. به عنوان مثال وقتی یکی از اعضای مجلس پیش روی دخترش همسر خود را بوسیده بود مردم بر او غضب کرده و حکم نمودند که این کار توهین به اخلاق ملی است، حتی اعضای مجلس سنا این عمل او را با رأی گیری تقبیح و محکوم کردند. آنان معاشرت و مراوده زن و مرد را بدون عقد، مباح و جائز نمی دانستند و این عمل را نمی پسندیدند و زنانی در اجتماع دارای قدر و منزلت بودند که مادر خانواده و پاکدامن باشند. اگرچه زنان ناپاك در آن اجتماع وجود داشتند و در روابط نامشروع با مردان دارای نوعی آزادی بودند، ولی عموم ملت روم به زنانی که این اعمال ناشایست را انجام می دادند به دیده حقارت می نگریستند، و نه تنها به این زنان، بلکه به مردانی نیز که این اعمال را انجام می دادند به دیده پستی و حقارت نگاه می کردند.

با پیشرفت به سوی تمدن و ترقی، دیدگاه رومی ها درباره زن تغییر کرد و این تغییرات تا جایی پیشرفت کرد که به قوانین مربوط به ازدواج و طلاق و دیگر حقوق خانواده نیز سرایت کرد. کار به جایی کشید که همه چیز معکوس و وارونه گردید و عقد ازدواج معنایی جز این نداشت که زن و شوهر قانوناً همسر یکدیگر می باشند

(Civil Contyact). آنان برای مفهوم اصلی ازدواج و اصل و هدف این رابطه هیچ ارزش و اهمیتی قائل نشدند و اگر توجه کمی هم به آن می شد، هیچ به حساب می آمد. بنابراین زن صاحب تمامی حقوق از جمله مالکیت و ارث گردید و برایش چنان آزادی و بی بند و باری قائل شدند که نه پدر و نه شوهر بر او تسلط نداشت و زنان رومی نه تنها در معاشرت و روابط اجتماعی دارای آزادی کامل بودند، بلکه از نظر مالکیت نیز به مرور زمان قسمت اعظمی از ثروت ملی را بدست آوردند، تا آنجا که به مردان وام با بهره می دادند. به این‌ترتیب مردان غلام زنان سرمایه دار خود شدند و اثرات این وضع در میدان عمل و واقعیت کاملاً آشکار شد، لذا طلاق به اندازه ای آسان و سهل گردید که با کوچکترین بهانه‌ای رابطه بین زن و مرد قطع می گردید.

چنانچه فیلسوف معروف رومی بنام **سینکا** (۴قبل از میلاد ـ ۵۶ بعد از میلاد) کثرت طلاق را بد و ناشایست شمرده و از سرکشی زنان قبیله خود شکایت نموده و می گوید: «در قلمرو روم امروز طلاق چیزی نیست که کسی از آن پشیمان شود و یا از آن شرم و حیا داشته باشد و به اندازه ای فراوان شده که زنان عمرشان را با تعداد شوهرانشان می سنجند» و یك زن، بدون شرم و حیا چندین بار شوهر می کرد و این کار عیب شمرده نمی شد.

چنانکه **مارچل** (۴۳ـ ۱۰۴ م) می گوید که یك زن ده بار ازدواج می نمود. **گوونیل** (۶۰ـ ۱۴۰ م) می نویسد زنی در مدت پنج سال هشت بار ازدواج کرد و عجیب تر از همه اینکه **اسقف گروم** (۳۴۰ـ ۴۲۰ م) می گوید که او زنی را به یاد می آورد که بیست و سه بار ازدواج نموده و آخرین ازدواجش با مردی بود که بیست و یك بار ازدواج کرده بود و آن زن، بیست و دوّمین زن او بشمار می آمد.

سپس کم کم نظرشان به روابط نامشروع بین زن و مرد جلب شد و کار به جایی رسید که علمای اخلاق هم زنا را یك موضوع عادی و ساده شمردند و آن را عیب و گناه نمی دانستند. مثلاً **کاتو**(Cato) که از علمای اخلاق سال ۸۴ قبل از میلاد می باشد با صدای بلند اظهار می کرد که ارتکاب زنا در هنگام جوانی جایز است و **سیسرون**(Cisron) مصلح مشهور رومی به این معتقد بود که باید جوانان به قیود سنگین اخلاقی پای بند نباشند و آزاد و بدون قید و بند زندگی کنند. این نوع نظریات و

اعتقادات به این دو شخص محدود نماند و بعد از آنان نوبت به **اپیکتتیس** (Epictetuse) می رسد که از جمله فلاسفه **رواقیون**(Stoies) به شمار می آید و در رابطه با اخلاق، سخت گیر و جدی می باشد. او به شاگردانش به عنوان معلم، مرشد و راهنما چنین می گوید: «اگر می توانید، پیش از ازدواج از معاشرت و مراوده با زنان اجتناب کنید و اگر کسی نتوانست از شهوت خود جلوگیری کند، بعد از ارتکاب فحشا او را ملامت نکنید». وقتی که آداب اخلاقی و اجتماعی تا این حد در جامعه روم سقوط کرد، فحشا و انحطاط اخلاقی سرتاسر جامعه را فراگرفت و زینت و آرایش و برهنگی در آنجا حکمفرما گردید، دیوار خانه ها از تصاویری پر شد که انسان را به ارتکاب فحشا و پستی دعوت می نمود. این وضع به رواج فحشا و زنا منجر شد و زنان خانه دار نیز به این کار جلب شدند. این جریان همچنان ادامه داشت تا اینکه رومیان مجبور شدند در عصر قیصر **تایی بیریس** (۴ـ۳۷م) قانونی را تصویب کنند مبنی بر اینکه زنان خانه دار حق ارتکاب فحشا و زنا را ندارند. نمایشنامه **فلورا**(Felora) گام بزرگ و موثری در سوق دادن زنان به سمت برهنگی بود و همینطور استحمام زنان و مردان در یکجا و در پیش چشم مردم رواج یافت. نوشتن مقالات عشقی و داستانهای جنسی و نقاشی زنان عریان از جمله سرگرمیهای پسندیده و مقبول شمرده می شد و حتی فراتر، تعلیمات و آدابی که مردم در آن روز می پسندیدند عبارت بود از مسائل مربوط به برهنگی و روابط جنسی که در طی آن حالات عشق، دوستی، معانقه، بوسه و دیگر روابط بین زن و مرد تعلیم داده می شد. این اعمال ظاهر و آشکار انجام می شد و هیچ مجاز و کنایه و پرده و حجابی وجود نداشت.

نتیجه نهایی این غرق شدن در شهوات حیوانی و تجاوز از حدود مسائل جنسی باعث شد که دولت مقتدر و پهناور روم از هم پاشید و از بین رفت.

اروپای مسیحی:

بعد از آن، دوران مسیحیت در اروپا آغاز گردید و تصمیم گرفت که با این بی بند و باری اخلاقی در جهان غرب به صورت سالم و معقول برخوردار نماید.

بدون‌شك در اوایل امر خدمات بزرگ و قابل توجهی در این مورد انجام داد. راه فحشا را بست و به بی بند وباری و لجام گسیختگی پایان داد، تمام جوانب زندگی را مورد توجه قرار داد، وسائل مختلف و مؤثری را برای از بین بردن ریشه فحشا بکار گرفت، زنان رقاصه و بدکار را از این کار منع کرد و موجب توبه و بازگشت آنان از ارتکاب چنین اعمال فتنه و فسادانگیز شد و تمام کوشش خود را برای ترویج و نشر اخلاق نیك و آداب حسنه و پسندیده بذل نمود. ولی تفکر پدران مسیحی راجع به رابطه زن و مرد از یك طرف از مسیر اعتدال خارج بود و از سوی دیگر، در صف مقابل، فطرت بشری قرار داشت. از جمله نظرات اصلی و اساسی آنان این بود که زن سرچشمه همه گناه ها و ریشه و اساس پلیدیها و زشتیها است و وجود او موجب تحریك مرد به گناه است. بنابراین زن برای مرد دری از درهای دوزخ و آتش است و تمام گناهان از او منشأ می گیرد و این گناه و شرمندگی برای او کافی است که زن می باشد و باید از زیبایی و جمال خود نیز شرم داشته باشد، که آن هم سلاحی است از اسلحه ابلیس که هیچ سلاحی با آن نمی تواند برابری کند بنابراین بر زن لازم و واجب است که همیشه بخاطر این گناه کفاره بدهد، زیرا او کسی است که باعث شقاوت و بدبختی در روی زمین گردیده است.

چنانچه **ترتولیان**(Tertullion) که از بزرگان و صاحبنظران مسیحیت درباره زن است چنین می گوید: «زن راه دخول شیطان در وجود انسان است، زن بود که مرد را به خوردن از درخت ممنوعه وادار کرد و اوست که قوانین الهی را می شکند و تغییر می دهد و چهره مرد را بد جلوه می دهد».

و همچنین **کرای سوستیم**(Chry Sostem) که از علمای بزرگ دین مسیحی است درباره زن چنین می گوید: «زن بشری است که انسان گریزی از آن ندارد. او وسوسه فطرت، آفت مورد پسند، خطر خانه و خانواده، معشوقه کشنده و مصیبت و آتش برافروخته شده است».

خلاصه اینکه، نظریه دوم آنان دربارهٔ زن این است که رابطه بین زن و مرد اگرچه از طریق عقد رسمی و مشروع باشد باز هم پلید و ناشایست است و باید از آن دوری شود.

این طرز فکر اخلاقی که قبلاً به واسطه فلسفه اشراق (Neo- Platonism) در اروپا ریشه عمیقی دوانیده بود به وسیله مسیحیت به آخرین درجه شدت خود رسید و به این ترتیب تجرد و عدم ازدواج معیار بزرگی و شرف گردید و زندگی خانوادگی و ازدواج نشانه عدم اخلاق و پستی فطرت و طبیعت شمرده می شد و تجرد و عدم ازدواج و عدم سروکار با زنان، از علائم تقوی و بلندی فطرت و پاکی طبیعت به حساب می‌آمد. هر کس می‌خواست که زندگی آبرومندانه و پاکی داشته باشد باید هیچوقت ازدواج نمی کرد و یا حداقل با زن خود روابط جنسی برقرار نمی کرد. همچنین در کنفرانس‌ها و مجالس عمومی دینی، قوانینی وضع کردند که راهبان کلیسا نباید با زنانشان در محل خلوت بنشینند، اگر زن و شوهری بخواهند همدیگر را ببینند باید در حضور مردم باشد و یا حداقل دو مرد بیگانه حضور داشته باشند و در تقبیح و محکوم کردن رابطه جنسی بین زن و مرد از هیچ کوششی دریغ نکردند. بطور مثال یادآور می‌شویم که در بین آنان چنین مرسوم بود که اگر زن و شوهر در شب یکی از اعیاد و جشن ها با هم همبستر می شدند لازم بود که برای شرکت در جشن یا عید اجازه بگیرند، گویا آنان گناهی را مرتکب شده بودند که بخاطر آن حق شرکت در مراسم مقدس دینی از آنان سلب می شد. تأثیر این رهبانیت به حدی رسید که رابطه بین افراد خانواده‌ها تیره گردید و حتی رابطه مادر و پسر را نیز تحت تأثیر قرار داد و هر رابطه و خویشاوندی که به علت ازدواج ایجاد شده بود، گناه و پلید شمرده می شد. این دو نظریه‌نه تنها از دیدگاه اخلاق و اجتماع قدر و منزلت زن را پایین آورده بود بلکه در وضع قوانین مدنی تا اندازه‌ای تأثیر گذارد که از یك طرف زندگی زناشویی‌برای زن و مرد تیره و تار گردید و از طرف دیگر زن در تمام جوانب زندگی منزلت‌وقدر خود را از دست داد. نتیجه این وضع این شد که هر قانونی که در جهان غرب تحت تأثیر مسیحیت وضع گردید خصوصیات زیر را دارا بود:

۱ـ از نظر اقتصاد، زن را کاملاً تحت تسلط مرد قرار داده، حقوق او را از نظر ارث محدود گردانیده است. حق مالکیت زن بسیار اندك است تا حدی که همه درآمدهای کسب و کار او و همه ثروت و دارائی او جزء دارایی شوهر به حساب می‌آید.

۲ـ اگر اختلافی بین زن و شوهر به هر شکل و اندازه‌ای ایجاد شود، در هیچ حالت طلاق بین زن و شوهر جائز نیست و اگر زندگی بین زن و شوهر مجسمه عذاب و تنفر هم بود، دین و قانون، هردو حکم می کردند که آنان باید به زندگی زناشویی ادامه می دادند. در بعضی حالتهای استثنائی و هنگامی که تنفر و دشمنی به نهایت می رسید طلاق اجازه داده می شد، البته به شرطی که در آینده برای خود همسری انتخاب نکنند و زندگی زناشویی جدیدی تشکیل ندهند. حقیقت این است که این طرز برخورد ضرر بیشتری داشت زیرا این زن و شوهر در آینده بیش از دو راه نداشتند، یا رهبانیت را باید اختیار می کردند و یا اینکه تا آخر زندگی به فسق و فجور مشغول می شدند.

۳ـ همچنین اگر زن و مردی بعد از وفات همسرشان دوباره ازدواج می کردند، بزرگترین ننگ و عار برای آنان بشمار می رفت و این کار از جمله گناهان کبیره بود. این ازدواج نزد علمای مسیحی گردن نهادن به شهوات حیوانی و ارتکاب فحشا محسوب می شد و از ازدواج دوم بعنوان زنای مهذب یاد می کردند. ولی راهبان کلیسا طبق قانون کلیسا حق ازدواج نداشتند و قانون مدنی عام نیز در بعضی شهرها به آنان اجازه ازدواج نمی داد و شهرهایی که قانون مدنی به آنان اجازه ازدواج می داد شهرهایی بودند که افکار عمومی تحت تأثیر تفکر دینی قرار نداشت.

اروپای نوین:

وقتی که فلاسفه و دانشمندان اروپایی در قرن هجدهم به دفاع از حقوق فرد پرداختند و دروازه های حریت و آزادی فردی را به روی افراد گشودند، در جامعه اروپایی تمدن فاسدی حکومت می کرد. این حکومت از اتحاد و ترکیب نظام اخلاقی، فلسفه زندگی مسیحیت و نظام **فئودالیزم**(Feudal System) تشکیل شده بود. این سه عامل خارجی روح بشریت را به قیود سنگین و غیرطبیعی محدود ساخته و تمام راههای پیشرفت و ترقی را به رویش بسته بودند. نظریاتی را که علمای نوین اروپا و صاحبان تفکر جدید این قاره برای از بین بردن این نظام فاسد و ایجاد نظام جدید پیشنهاد کرده بودند، به شکل انقلاب کبیر فرانسه عرض اندام کرد. بعد از آن

چرخ تمدن و فرهنگ مذکور مطابق نظریات و ارشادات این علما و صاحبان تفکر حرکت می کرد، تا آنکه بعد از گذشت زمان و گردش روزگار به شکل موجود فعلی درآمد. تمام کارهایی که در ابتدای این تمدن و نهضت جدید برای نجات زن از گرداب ذلت و پستی انجام می دادند در زندگی اجتماعی دارای اثرات مثبت و پسندیده ای بود، درنتیجه از شدت و سختی قوانین طلاق کاسته می شد و حقوق اقتصادی و مالی سلب شده زنان به آنان برگردانده می شد و افکاری که قائل به ذلت و خواری زنان بود کم کم اصلاح می گردید. قوانین زندگی خانوادگی که در حقیقت زنان را در مرتبه کنیزان قرار داده بود تغییر یافت و بدین ترتیب دروازه های تعلیم و تربیت برای زنان مانند مردان گشوده شد و حق تعلیمات عالی به ایشان اعطاء گردید. استعداد و لیاقت زنان که در گذشته در اثر قوانین جاهلیت در زیر پرده های ظلمت و تاریکی پنهان شده بود دوباره شکوفا و نمایان گشت و امور خانه و خانواده و سر و سامان دادن به زندگی و سرپرستی خانواده و بهبود وضع آن به دست توانای آنان سپرده شد. پیشرفت بهداشت عمومی، تربیت نسل جدید، پرستاری مریضان، شکوفایی نظام خانواده و روابط و مسائل خانواگی، همه و همه از نتایج اولیه این نهضت بود که بعلت تمدن جدید اروپا در بین زنان پیدا شد. ولی نظریات و افکاری که این حرکت از آنجا سرچشمه می گرفت از اول افراطی و دور از اعتدال بود. این روحیه در قرن نوزدهم شدت یافت و هنوز قرن بیستم فرا نرسیده بود که نظام اجتماعی غرب به نهایت و آخرین درجه افراط رسید و از اعتدال کاملاً بدور ماند. نظرات اساسی و اصولی را که بنیان اجتماعی تمدن جدید اروپایی را تشکیل می دهند تحت سه عنوان مطالعه می کنیم:

۱ـ مساوات بین زن و مرد

۲ـ آزادی زنان در امور زندگي(Economic Independence)

۳ـ اختلاط و آمیزش مطلق بین زن و مرد

نتیجه پایه گذاری اجتماع بر طبق این نظریات سه گانه این شد که:

۱ ـ آنان از معنی مساوات چنین فهمیدند که باید زن و مرد در حقوق بشری و ارزش اخلاقی مساوی باشند و زن در زندگی اجتماعی همان اعمالی را انجام دهد

که مرد انجام می دهد و همانطور که در سابق، مردان از قیود اخلاقی آزاد بودند زنان نیز از همان بی بند و باری برخوردار گردیدند.

این برداشت غلط از مساوات بود که زن را از ادای وظیفه فطری و طبیعی‌اش که بقا و ادامه نسل بشر است نه تنها غافل بلکه منحرف ساخت و تمام ابعاد وجودی او را حرکات و اعمال سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به خود مشغول ساخت و شخصیت فطری او را از بین برد. موضوع انتخابات، وظایف رسمی، رقابت با مردان در امور تجارت و صنایع آزاد، شرکت در مسابقات ورزشی، تئاتر، مجالس رقص و لهو و لعب و دیگر اسباب تفریح که دستاوردهای این تمدن ظاهر فریب می باشند و حیا مانع ذکر آنها می گردد، بر احساسات، عواطف و ادراکات او غلبه کرد و او را از وظیفه اصلی و طبیعیش باز داشت و او را از انجام برنامه زندگیش که قبول تکالیف زندگی زناشویی، تربیت اطفال، سر و سامان دادن و خدمت به خانواده بود بطور کلی بازداشت و حتی فراتر از آن، این وظایف را که وظایف اصلی و فطریش بودند در نظرش بد و دگرگون جلوه داد. نتیجه این وضع چنین شد که نظام خانواده که اساس و پایه تمدن شمرده می شد، در تمدن غرب از بین رفت و این نظام که مایه قدرت علمی، نشاط و آرامش روحی انسان بود چنان از بین رفت که نام و اثری از آن باقی نماند. ازدواج که یگانه راه صحیح و سالم تعاون و همکاری زن و مرد در خدمت به اجتماع و تمدن محسوب می شد از تار عنکبوت هم سست تر و ضعیف تر گردید و از طرف دیگر مسألهٔ تنظیم خانواده و جلوگیری از بارداری هم با کشتن فرزندان و سقط جنین شروع شد. تفکر غلط مساوات بین زن و مرد، مساوات اخلاق فاسد و انحرافی را نیز بین آنان ایجاد کرد و زنان به چنان اعمال فاسد و پلیدی دست زدند که مردان قبلاً از ارتکاب آنها خودداری می نمودند، ولی زنان و دختران تمدن جدید غرب از انجام آن حیا و شرم نداشتند.

۲ـ استقلال زنان در امور زندگی و مسائل اقتصادی باعث بی نیازی آنان از مردان گردید. قاعده و رسم قدیم این طور بود که مرد در بیرون خانه کار می کرد و زن مشغول تدبیر امور منزل می گردید، ولی این نظریه در عصر جدید تغییر کرد و زن و مرد هردو به کار پرداختند، و هتل ها و شرکت ها جای خانه را گرفتند. بنابراین بعد

از انقلاب دیگر رابطه و نیازی بجز ارضای غریزه حیوانی شهوت بین زن و شوهر باقی نمانده بود تا باعث شود آنان زندگی خانوادگی و زناشویی داشته باشند و کاملاً ظاهر و آشکار است که فقط ارضای شهوت حیوانی، زن و مرد را مجبور نمی‌سازد که در یك خانه زندگی نمایند و زندگی زناشویی مستمر و همیشگی دارا باشند، زیرا زنی که خودش کار می‌کند و همه کارهای خودش را انجام می دهد، در زندگی روزمره اش به سرپرست و قیم نیاز ندارد و هیچوقت حاضر نمی‌شود که فقط بخاطر ارضاء شهوت از مردی فرمان ببرد و با او در زندگی همراه باشد. او به خود می گوید برای چه با چنین مردی زندگی کند؟ و چرا خود را بیخود و بی فایده به تحمل قیدهای اخلاقی و بار سنگین قانون مجبور سازد؟ و چرا مسئولیت خانواده و منزل به دوش او باشد؟

وقتی مساوات اخلاقی تمام مشکلات و موانع را برداشته است و راه فسق و فجور را هموار ساخته است، چرا راه آسان و کوتاه لذت و سرور و آزادی را رها کند و راه کهنه و قدیمی را که مملو از مسئولیتها، مشقات و قربانی ها است بپیماید؟ درضمن، تفکر معصیت و گناه نیز با از بین رفتن دین در اذهان رنگ باخته است و از طرف اجتماع هیچ خطری احساس نمی شود زیرا بجای اینکه فاجر و فاسق را توبیخ کند از او بخاطر این کارش با آغوش باز استقبال می کند. آخرین چیزی که این نوع زنان از آن خوف دارند، فرزندی است که از این طریق بوجود می آید، ولی وسایل و ابزاری که در این اواخر ابداع شده است این خوف و هراس را نیز از بین برده است. ابتدا از وسائل جلوگیری از بارداری استفاده می شود و اگر موثر واقع نشد سقط جنین انجام خواهد شد و باز اگر ممکن نگردید در نهایت، کشتن آن نوزاد در تاریکی شب و یا انداختن او به آن طرف دیوار، آخرین راه خواهد بود و اگر عاطفه و مهر مادری ـ چه عاطفه زشت و پلیدی ـ او را از این کار باز دارد، برای آن زن هیچ اشکالی ندارد که مادر یك فرزند غیرقانونی باشد، زیرا جامعه به علت ارضای شهوانی خود این احترام را برای آن مادر باکره و فرزند غیرقانونیش قائل هستند که آنان را با کلمات شرم آور از رده خارج نسازند و محیط نیز چنان در دلها تأثیر کرده که اگر کسی آنان را به خاطر این اعمال سرزنش کند، او را مرتجع، عقب مانده و ضدتمدن می دانند.

این وضع بود که بنیان اجتماعی غرب را از اساس و پایه متزلزل ساخت و درهر مملکت غربی صدها هزار زن و دختر بی شوهر، بدون حیا و شرم دست به فحشا می زنند. تعدادی از آنها بر اساس محبت و عاطفه زودگذر ازدواج می کنند و چون بین زن و شوهر بجز رابطه جنسی هیچ رابطه و پیوند دیگری وجود ندارد که آنان را وادار به پذیرش زندگی خانوادگی و مسئولیتهای زناشویی نماید، این نوع ازدواج ها بسیار سست و ضعیف می باشند، زیرا زن و شوهری که به یکدیگر احتیاج نداشته باشند راضی نمی شوند که یکدیگر را رعایت کنند و در مقابل یکدیگر کوتاه بیایند. تا زمانی که محبت و شیفتگی بین آنان شدید است، اختلاف بین آنان بسیار کم واندك می باشد، ولی با خاموش شدن شدت غریزه جنسی و ظهور مشکلات زندگی زناشویی، زن و شوهر از یکدیگر سرد می شوند و طلاق بین آنان جدایی می افکند. این مسائل موجب شد که مفاسدی چون جلوگیری از بارداری، سقط جنین، کشتن فرزندان، کمی فرزندان شرعی و ازدیاد فرزندان زنازاده بوجود آید و گسترش و کثرت فحشا، برهنگی و شیوع امراض مسری و خطرناك و انواع و اقسام دردها و مشکلات اجتماعی دیگر از این رهگذر عرض اندام نمود.

۳ـ فراوانی اختلاط و آمیزش بدون قید و شرط بین زن و مرد سبب شد تا آرایش، نمایش زینت ها و بی بند و باری در زنان زیاد شود. زیرا جاذبه جنسی (Sexual Attraction) بین زن و مرد دارای قدرت و کشش غیرقابل انکاری است و اختلاط دو جنس و دستیابی آسان به جنس مخالف بدون پذیرش مسئولیتها و مشکلات، این قدرت و کشش را شدت بسیار بخشیده است. به‌این‌ترتیب این محیط مختلط، غریزه نو و جدیدی در هر دو جنس ایجاد می کند که غریزه خودآرایی و تبرج است. توضیح اینکه یکی از طرفین خود را تا آخرین حد ممکن می آراید و تزیین می کند تا جنس مقابل را به سوی خود جلب کند و جذب سازد. چون طبق تفکر اخلاقی حاکم بر اجتماع تجمل و آرایش نه تنها عیب و گناه شمرده نمی‌شود بلکه خوب و پسندیده به حساب می آید، بنابراین آرایش، تجمل و تزیین در چهارچوب معینی محصور نماند و تمام حدود و مرزها را زیرپا گذاشت و به آخرین حد لجام گسیختگی و بی بند و باری رسید، تا اینکه حالت و وضع موجود

تمدن غرب بوجود آمد و هم اکنون نیز غریزه تجمل و آرایش به صور مختلف در زنان رو به گسترش و توسعه است، تا اندازه ای که زنان به لباسهای چسبان و جذاب، وسایل زینت و آرایش، زیور آلات، عطر و پودر و استعمال رنگهای مختلف قناعت نکرده پای را فراتر از آن می گذارند و می خواهند که جسم شان را کاملاً برهنه و بدون هیچ پوشش و لباس به دیگران نشان دهند و این وضع زنان در غرب است. مردان در مقابل این برهنگی و آرایش و تجمل زنان شوق و علاقه تازه ای در خود احساس می کنند و شهوت و غریزه حیوانی آنان با دیدن این مناظر تحریك آمیز و فتنه انگیز بجوش می آید و هر لحظه خواستار مناظر و وسایل تحریك آمیز جدیدتر و قویتر می‌باشند. آنان مانند شخص مسمومی می‌باشند که هرلحظه عطش و تشنگی‌شان رو به افزایش است و هراندازه آب می‌خورند بیشتر تشنه می‌شوند، بنابراین آنان همیشه در فکر اسباب و لوازم جدیدی هستند که آتش شهوت و تمایلات حیوانی را خاموش سازند ولی هیچ وقت به آرامش و آسودگی دست نمی‌یابند. این همه عکس های لخت و برهنه، ادبیات بی عفت، داستانهای فتنه انگیز عشقی، رقاص‌خانه ها، نمایش های سرشار از احساسات و فیلمهای بی بند وبار نمونه ای بارز از سعی و کوشش آنها برای خاموش ساختن آتش شهوت است ولی در حقیقت این ابزار و محیط و زندگی اجتماعی، آتش این غریزه را شعله ورتر و تیزتر می سازد. این مرض کشنده ـ غلبه شهوت ـ در بنیان اجتماع غرب رخنه کرده است و با سرعت هرچه بیشتر حیات و زندگی اجتماعی آنها را به هلاکت و نابودی تهدید می‌کند. تاریخ گواهی می دهد که این مرض در هر جامعه ای که سرایت کرده و در بینشان انتشار یافته، آن جامعه به هلاکت رسیده است، زیرا این مرض تمام قوای عقلی و جسمی را از بین می برد و مانع پیشرفت و ترقی انسان می گردد. او به آرامش روحی و فکری که تنها راه دستیابی به اعمال نیك است دست نمی یابد و تا وقتی که محیط را شهوت و غرایز حیوانی احاطه کرده باشد و در هر طرف وسائل تحریك و فریفتگی فراهم باشد و در اثر عکس های برهنه، موسیقی های هیجان انگیز، فیلم‌های تحریك انگیز، رقص‌های فریبنده، منظره های جذاب و آرایش های دلفریب، اختلاط و آمیزش بدون قید و شرط بین دو جنس مخالف موجود باشد، خود آنان و

نسل آینده نمی توانند درمیان این تحریکات و هیجانات به فضایی آرام، متعادل و سالم که برای تربیت و تقویت قوای عقلی و فکری ضروری است، دست یابند. آنان هنوز به کمال بلوغ و جوانی نرسیده اند که، غول شهوت و دیو سیاه غریزه شیطانی بر ایشان غلبه می کند و آنان را مانند برده و غلام تحت تأثیر خود قرار می دهد و آنان ناخودآگاه به پای غول می افتند و هرگز قدرت رهایی از چنگال او را نمی یابند.

کوتاهی فکر بشری:

این بیان مختصر که دربردارنده واقعیات سه هزار ساله است در قسمت بزرگی از این کره خاکی بوقوع پیوسته است که در گذشته زادگاه دو تمدن بزرگ تاریخ بشریت بشمار می رفت و ستاره آنها بار دیگر در آسمان دنیای تمدن درخشید. نظیر این تحولات و حوادث تاریخی در مصر، بابل و فارس نیز بوقوع پیوسته است و وطن ما یعنی نیم قاره هند نیز در رابطه با زن از افراط و تفریط بی نصیب نمانده است. زیرا از یك طرف دیده می شود که زن نزد شوهر مانند یك کنیز و برده می باشد و شوهر نقش مالك و معبود را بازی می کند (در هنگام دختر بودن مانند برده پدر و هنگام ازدواج مانند کنیز و برده پسران با او رفتار می شود) و هنگامی که شوهرش می میرد در آتش مرگ وی می سوزد و از حقوق مالکیت و ارث محروم می گردد و طبق قوانین ازدواج، با وجود اینکه خود رضایت ندارد، مجبور است عنان زندگی خود را به یکی از مردان تسلیم کند و بعد از آن تا پایان زندگی نمی تواند از دست آن مرد خلاص شود. زن خود را سر تا پا گناه و سرچشمه پستی و انحطاط روحی و اخلاقی می داند و به عنوان یك موجود مستقل و آزاد شناخته نمی شود و اگر از سوی مردان به او توجه می شود، این توجه و دلسوزیشان فقط برای این است که او را وسیله ارضای شهوات حیوانی می شمارند. مرد هوسران و شهوت پرست طوری او را رهبری می کند که او از میدان زندگی به بیراهه می رود و چنان راه را گم می کند که تا آخر زندگی نمی تواند راه نجاتی بیابد و چون زن گمراه می گردد، ملت هم همراه او گمراه می شود.

به طور مثال روشهای دینی هندوها از قبیل تقدیس آلت تناسلی زن و مرد (**لنگ و یونی**) و عبادت مجسمه های عریان در حال اجرای عمل جنسی، احترام به خدمتکاران زناکار معابد (Religious Prostites)، اختلاط زن و مرد در جشن **هولی** و غسل دادن مردم در آب های مقدس که کم مانده است برهنه صورت بگیرد. این اعمال چیست؟ دلایل آن کدامند؟ و چه چیز را به مردم یاد می دهند؟ تمام این سنت های غلط در حقیقت آثار سوء حرکت **بام مارکی** است که در هند مانند وبا انتشار یافته است، همانطور که پیش از آن در بابل، فارس، روم و یونان شیوع یافته بود و این طرز فکر هند را چندین قرن در عقب ماندگی و انحطاط نگهداشت.

اگر شما در این توضیحات تاریخی مختصر دقت و تفکر نمایید بوضوح در می یابید که انسان درباره زن از یافتن راه وسط و مسیر صحیح و پیمودن آن عاجز و ناتوان مانده است.

مسیر صحیح در مورد زن تنها این نیست که زمینه برایش آماده گردد تا همه لیاقت و استعدادش را در راه ترقی و پیشرفت تمدن بکار اندازد و به او اجازه داده نشود که با فساد و انحطاط اخلاقی موجب نابودی جهان انسانیت گردد، بلکه در کنار آن لازم است که برای تعاون و همکاری زن و مرد برنامه صحیحی ریخته شود تا زن در صحنه زندگی و کارهای سودمند و مفید برای پیشبرد تمدن حضور داشته باشد. ولی بشر این مسیر صحیح را از قرن ها پیش گم کرده و از یافتن آن ناکام مانده است، گاهی چنان طریق تفریط در پیش گرفته که این نصف جامعه را ندیده انگاشته است و گاهی چنان افراط کرده که پاره ای از انسانیت را با تمام وقاحت و بی شرمی به بی بند و باری و فجور می کشاند و آن را در گرداب گمراهی و ضلالت می اندازد. مسیر صحیح، امروز کاملاً از بین نرفته است و اگر کسی طالب آن باشد می تواند آن را بیابد، ولی مردم به دلیل اینکه از هزاران سال این افراط و تفریط را دیده و شنیده اند و دچار سرگردانی و حیرت گردیده اند اگر حقیقت را با چشم سر نیز ببینند آن را نخواهند شناخت، درحالی که فطرت و طبیعتشان آن را خواهان است. عجیب تر اینکه ممکن است بعضی افراد بجای اینکه این سنتهای زشت را مورد سوال قرار دهند برعکس، فطرتشان را بد و ناهنجار شمرده و تمسخر و استهزاء

نمایند و مورد سوال قرار دهند و کسی را که به بازگشت به فطرت و طبیعت بشری دعوت کند مورد استهزاء و تمسخر قرار می دهند. برای روشن شدن مطلب مثالی می آوریم. فرض کنید کودکی در معدن سنگ مرمر متولد شده است و در آنجا به سن جوانی رسیده باشد، فضای تنگ و تاریك معدن در نظر او روشن و هوای آنجا سالم و آزاد بنظر می رسد، حال اگر این شخص را از محیط تنگ معدن به فضای وسیع روی زمین بیاورید، در برخورد اول با ترس و وحشت به اطراف می نگرد. ولی انسان هرچند دارای محیط و تربیت فاسد باشد باز هم انسان است و تا کی می تواند بین سقف سیاه و آسمان پر از ستاره های درخشان فرق نگذارد؟ و تا کی می تواند بین هوای محبوس معدن و هوای طبیعی آزاد روی زمین تفاوت نگذارد؟

موقعیت مسلمانان در عصر حاضر

اگر در دنیا کسی صلاحیت گرفتن دست انسان حیرت زده بین افراط و تفریط را داشته باشد و بتواند او را به صراط مستقیم و راه راست هدایت کند، قطعاً همین مسلمان خواهد بود، زیرا مسلمان تنها کسی است که کلیدهای حل تمام مشکلات در دست اوست. ولی با کمال تأسف و از بخت بد انسانیت، آن کسی که چراغ را در دست دارد، خود در تاریکی و ظلمت به سر می برد و در آن تاریکی بر زمین افتاده است و بی هدف دست و پا می زند و به جای اینکه دیگر بندگان خدا را راهنمایی و هدایت کند خودش دنباله رو هر گمراهی و تباهی است. احکام و قوانین مربوط به حجاب در حقیقت مشتمل بر مهمترین اجزای قانونی اجتماع اسلامی است و درصورتی که این احکام در جای صحیح و مناسب خود قرار گیرد، سپس هر فرد با بصیرت سالم و فطریش در آن تدبر و تفکر کند و آثار آن را با چشم حق بنگرد، بدون درنگ و بدون کوچکترین شك و تردید اعتراف می کند که این احکام تنها را ه ممکن است که اعتدال و سلامت زندگی اجتماعی را تضمین می کند. اگر مجموعه احکام اسلامی در زندگی عملی به صورت صحیح و درست پیاده گردد، این دنیای پر از جنگ و آشوب خیلی زود به سرچشمه صلح و آرامش می رسد و داروی امراض اجتماعی را پیدا می کند و به جای اینکه از این احکام و دستورات متنفر باشد و مورد سوال قرار گیرد، امراض و دردهای خود را با آن مداوا می نماید. ولی چه کسی

مسئول این کار مهم و با ارزش است؟ زیرا کسی که صلاحیت اجرای این مسئولیت را دارا می باشد، خود از مدتها قبل به این امراض دچار می باشد. لذا لازم است که پیش از بحث در این موضوع کیفیت مرض را بررسی کنیم.

سوابق تاریخی:

در اواخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم، هجوم استعمار غربی به کشورهای اسلامی شروع شد و هنوز مسلمانان از خواب غفلت بیدار نشده بودند که استعمار از مملکتی به مملکت دیگر نفوذ کرد و شرق و غرب ممالك اسلامی را فراگرفت و هنوز قرن نوزدهم از نیمه نگذشته بود که اکثریت کشورهای اسلامی غلام و برده اروپای غربی گردیدند. این اولین باری بود که مسلمانان به بردگی آنها تن در دادند و قبل از آن هیچگاه تحت تسلط بیگانه قرار نگرفته بودند و غلام و برده کسی واقع نشده بودند. وقتی این حرکت به کمال خود رسید، آثار و علائم بیداری در مسلمانان ظاهر گردید و چون چشم باز کردند خود را کاملاً گرفتار و دربند یافتند و از هر طرف محاصره شده بودند. آن قدرت و عظمتی که سابقاً داشتند از بین رفته بود و آن افتخارات اسلامی، عزت، سیادت و شهامت را از دست داده بودند. آنان حال شخص مستی را داشتند که تازه شروع به تفکر نموده است و در همان حال ضربات شدیدی از طرف دشمن بر سر و روی آنان وارد می شد. مسلمانان در این حال از عللی بحث می کردند که باعث غلبه و برتری غربی ها بر آنان شده بود، اما به علت این مستی قدرت تعقل و اندیشه آنان از بین رفته بود و بنابراین نمی توانستند درست فکر کنند و تفکر و تعقل شان مختل شده بود. از یك طرف در خود احساس ضعف و حقارت می کردند و می خواستند این وضع دگرگون شود و از طرف دیگر راحت طلبی، سستی و ضعف آنان را وادار کرده بود برای ایجاد دگرگونی و تغییر این اوضاع و احوال، آسانترین و نزدیکترین راه را بپیمایند. از جانب دیگر به سبب اینکه عقل و فکرشان مدت درازی بیکار مانده بود، نمی توانست درست فکر و بررسی کند و قدرت شعور و ذکاوت آنان از بین رفته بود. بعلاوه همانطور که از خصوصیات ملتهای شکست خورده است، آنان را وحشت و هراس فراگرفته بود. باتوجه به دلائل

فوق، طرفداران اصلاح احوال مسلمین دچار سردرگمی های فکری و عملی گردیدند و اکثریت آنان فکر نمی کردند که اروپا تا این اندازه پیشرفته و خودشان به این اندازه عقب افتاده باشند.

ولی کسانی که حقیقت را می دانستند، به همت بلند، عزم راسخ و روحیه جهاد نیاز داشتند تا برای نجات‌خود تمام این مشکلات و مسئولیتها را متحمل شوند. ولی ترس و هراس، هردو گروه فوق را به یك اندازه فراگرفته بود و چون آنان با این عقل مریض و فکر شکست خورده در صدد اصلاحات و پیشرفت بودند برای نجات از این حالت و رسیدن به مقصود راهی جز این ندیدند که در زندگی روزمره شان تمام مظاهر تمدن غربی را تقلید کنند. آنان مانند آینه صافی بودند که در خیال و رؤیا باغ‌های سبز و سرخ را می دیدند، ولی در حقیقت رؤیا و گمانی بیش نبود.

بردگی فکری:

در این دوران بحرانی بود که ملل اسلامی تقلید از لباس پوشیدن، آداب اجتماعی و همه اعمال ملل غربی را شروع کردند. حتی این تقلید تا اندازه ای گسترش یافت که نحوه راه رفتن و حرف زدن را نیز تحت تأثیر قرار داد و تصمیم گرفتند جامعه ای مسلمان به سبك و شکل غربی باشند سپس به علت گسترش تجدد و نوگرایی بدون توجه به عواقب آن، مادیگرایی و پوچ گرایی را نیز پذیرفتند و معتقد شدند که از واجبات روشنفکر بودن این است که شخص باید به پختگی و کمال تمام چیزهایی که از غرب می رسد اعتراف داشته باشد چه آن فکر، خام و بی ارزش باشد و یا پخته و کامل. بدین ترتیب قمار، شراب، لاتاری و دیگر فرآورده های تمدن غربی را با روی خوش استقبال کردند و سپس دربست تمام اعمال و عقاید غربی در اخلاق، ادب، اجتماع، سیاست، قانون و زمینه های دیگر را پذیرفتند. حتی در ایمان و عبادات نیز پیرو و تابع آنان گردیدند و تمام این چیزها را بدون درك و شعور و بدون کوچکترین انتقاد و اعتراف پذیرفتند، گویا این تعالیم از سوی خداوند حکیم و دانا نازل شده است و نمی توان در مقابل آن هیچ مقاومتی کرد و بدون اراده و شعور می گفتند که ما ایمان آورده ایم: آمنّا. مسلمانان به جایی

رسیدند که به پیروی از دشمنان دیرینه اسلام همه وقایع تاریخ اسلام، احکام شریعت و تعالیم کتاب و سنت را به‌نظر تحقیر و ننگ می‌نگریستند و کوشش می کردند که این ننگ را از وجودشان دور سازند. غربیان زبان به اعتراض از جهاد می گشودند و مسلمانان به پیروی از آنان می گفتند بله ما به جهاد کاری نداریم، ما از این غارت و وحشی گری به خدا پناه می بریم. غربیان به نقد بردگی و برده داری پرداختند، مسلمانان در جواب اظهار داشتند که بردگی از اصل و اساس نزد ما حرام و ناروا است. تعدد زوجات مورد اعتراض قرارگرفت و غربیان می گفتندکه باید زن و مرد در تمام‌جوانب‌زندگی برابر و مساوی باشند ومسلمانان با نظریه آنان موافقت کرده گفتند قانون اصلی دین ما نیز همین است. آنها احکام ازدواج و طلاق را مورد حمله قراردادند و در مقابل، گروهی از مسلمانان به تعدیل و اصلاح این احکام پرداختند. چون اسلام را به‌مخالفت‌با هنرهای زیبا متهم ساختند، طائفه‌ای ازمسلمانان در پاسخ گفتنداینطور نیست‌بلکه اسلام خود ازلحظه طلوع تاامروز به‌رقص، موسیقی، عکاسی و مجسمه سازی توجه داشته و این امور را مورد تشویق و حمایت قرار داده است.

پیدایش مسئله حجاب:

این دوره از زشت ترین و شرم آورترین ادوار تاریخ اسلام است. در این دوره بود که مسئله حجاب شکل گرفت. اگر بحث در این مسئله منحصر به تعیین حدود حجاب و دیدگاه اسلام در این رابطه بود مسئله ای آسان بشمار می رفت و حل آن مشکل نبود، زیرا اختلاف اصلی در این باب منحصر در پوشش صورت و دست زن می باشد که آیا عدم پوشش صورت و دست جایز است یا خیر؟ این اختلاف آنچنان خطرناك نیست، ولی موضوع بحث غیر از این بود. مسلمانان در مسئله حجاب بحث می کردند زیرا که غربی ها به حجاب به دیده حقارت می نگریستند و در نشریات خود با بدترین وضع آن را زشت و پلید جلوه می دادند و محجوب بودن زن را از بزرگترین عیب‌ها می دانستند. مسلمانان در برابر این عیبجویی و خرده گیری غربیان نمی توانستند خاموش بنشینند و از این مطلب چشم پوشی کنند، بنابراین در این مسأله نیز مانند مسأله جهاد، بردگی، ازدواج و تعدد زوجات به قرآن و سنت

روی آوردند و به جستجو و کنکاش پرداختند. بعد به بررسی کتب فقهی و احکام و نظریات اجتهادی امامان و علما مشغول شدند تا شاید در میان آنها دلایلی بیابند که این ننگ و عار را از روی آنها پاك کند. بالاخره به اقوالی برخوردند که بعضی از علما عدم پوشش صورت و دست زن را جائز شمرده اند و بیرون رفتن زن برای انجام مسائل ضروری را اجازه می دهند و همچنین فهمیدند که شرکت زن در جنگ برای مداوای مریضان و آب دادن به مجاهدان جایز است. در این کتابها اقوال دیگری نیز یافتند مبنی براین که زن می تواند برای ادای نماز به مسجد برود و برای تعلیم و تعلم در مسجد بنشیند. این معلومات برای آنان کافی بود تا ادعا کنند که اسلام به زن آزادی مطلق داده است و مسأله حجاب ریشه در تقلید مردم جاهل و بی خبر از دین فقهای متأخر و خشك و محافظه کار دارد و قرآن و سنت اینچنین حکم نکرده اند و اصولاً قرآن و سنت مسائل زندگی را به عنوان اخلاقی به مردم یاد می دهند و در آنها قانون و حکمی وجود ندارد که آزادی زن را محدود نموده باشد.

انگیزه های حقیقی:

یکی از نقطه ضعف های انسان این است که اگر راه و روش خاصی را در زندگی انتخاب می کند، این انتخاب در ابتدا تمایل و خواست عاطفه و احساسات است نه براساس عقل و منطق و انسان بعد از این مرحله برای اثبات صحت و درستی آن انتخاب از عقل و منطق کمك می گیرد. عین این واقعیت در مسئله حجاب نیز صدق می کند، زیرا مسئله حجاب نزد مسلمانان براساس هیچ ضرورت عقلی و شرعی مطرح نگردید بلکه به علت همرنگی با فرهنگ ملل غالب و خودباختگی در مقابل آنان بوجود آمد، زیرا مسلمانان از اصطکاك و برخورد فکری تمدن اسلامی با فرهنگ غرب احساس شرم و ترس داشتند. زیرا وقتی مصلحان مسلمان، زینت، آرایش، آزادی مطلق و نشاط زائد الوصف زنان غربی را دیدند و عقل و چشمشان فریفته آن شد، آرزو کردند که این خصوصیات را در زنان خودشان نیز مشاهده کنند تا تمدنشان همگام با تمدن اروپایی گردد و بدین ترتیب نظریات جدید و افکار نوین آنان را تحت تأثیر قرارداد. این نظریات و افکار جدید

می گفت: زن باید آزاد باشد و تحصیل کند و با مردان در تمام زمینه ها مساوی باشد. این افکار و نظریات با زبان و منطق بسیار قوی و جذاب و فریبنده از آسمان و زمین بر ایشان شروع به باریدن کرد، تا اندازه ای که کتب و نشریات غربی قدرت انتقاد و اعتراض را در وجود مسلمانان خنثی کردند. بعد اینطور القا کردند که هرکس می خواهد در زمره روشنفکران مترقی به حساب آید و ننگ و عار ارتجاع را از خود پاك کند باید به این نظریات و افکار نو، مانند ایمان بهِ غیب ایمان بیاورد و در مجالس و محافل از آن دفاع نماید و بهر ترتیب که ممکن است خود را طرفدار آن نشان دهد. بعد زندگی خود را با آن تطبیق دهد و با تمام همت، قدرت و شجاعت به انجام آن اقدام کند. هروقت غربی ها مسلمانان را در رابطه با حجاب و پرده نشینی زن متهم می کردند، ایشان نزدیك بود از شرم و حیا در زمین فرو روند پس غربی ها هم ساکت ننشستند و در زمینه حجاب زن تبلیغات اغراق آمیز و پردامنه ای انجام دادند، تا آنجا که زن را جنازه کفن شده متحرك می نامیدند. تا کی باید مردم در مقابل این اتّهامات صبر و مقاومت می کردند؟ سرانجام برای از بین بردن این ننگ و عار آماده شدند، تا تمامی وسائل و ابزار ننگ و عار را از خود دور سازند. این احساسات و انگیزه‌ها بود که مسلمانان را وادار کرد به نام آزادی زن حرکتی را در اواخر قرن نوزدهم براه اندازند. این احساسات و انگیزه‌ها بر بعضی از آنان پوشیده و مخفی بود و خود نمی دانستند که چه چیز آنان را به سوی این حرکت می کشاند، این گروه مردم ناخودآگاه فریب‌خورده بودند. ولی درمقابل گروه دیگری از آنان این حقیقت را آگاهانه درك کرده بودند ولی از اظهار حقیقت شرم داشته و آن را پنهان می کردند، این گروه فریب خورده نبودند ولی دیگران را فریب می دادند. بهرحال نتیجه عمل این دو گروه یکسان بود و هدف واحدی را تعقیب می کردند و آن اینکه می خواستند این حرکت را یك حرکت عقلی و منطقی و نه یك حرکت عاطفی و احساساتی نشان دهند و برای تأیید آن تمام دلائل و توضیحاتی را که مستقیماً از غرب گرفته بودند ارائه می دادند و بدین وسیله انگیزه های حقیقی این حرکت را نشان دادند. دلایل و توضیحات آنان این بود که زنان باید در تمام زمینه های علمی و عملی کار کنند و دارای حقوق فطری و استقلال اقتصادی باشند، از ظلم وستم مردان نجات یابند و

ترقی و تمدن به ترقی و تمدن زن وابسته است، زیرا آنان نصف جامعه اند و دلائل دیگر، تا آنکه عوام الناس این دلایل را پذیرفته و به هدف و مقصود اصلی توجه نکنند. درحالی که هدف اصلی در زیر پرده این بود که باید زن مسلمان دنباله روی زن اروپایی شود و پیرو راهها و روشهای اجتماعی موجود در جهان غرب باشد.

بزرگترین فریب:

ولی بزرگترین و پلیدترین چیزی که می خواستند مردم را توسط آن فریب دهند این بود که می خواستند با فریب و مکر خود را موافق احکام و تعالیم اسلام جلوه دهند و وانمود کنند که احکام مذکور از قرآن و سنت استنباط شده است. درحالی که بین اهداف عمومی و مبادی نظام اجتماعی اسلام و تمدن غرب فرق اساسی و تفاوت کلی وجود دارد، زیرا هدف عمده ای که اسلام می خواهد آن را محقق سازد ـ بطوریکه در آینده هم بیان خواهد شد ـ جلوگیری از غریزه جنسی (Sex Energy) انسان و ضبط و کنترل آن طبق مقررات و ضوابط اخلاقی است که به جای اینکه این نیرو در بی بند و باری و تحریکات جنسی استفاده گردد باید در ساختن تمدن صالح و سالم و پاك و معقول به مصرف برسد. درحالی که هدف تمدن غرب بر خلاف آن است و آن عبارت است از شراکت یکسان زن و مرد در تدبیر امور اجتماعی و پذیرش مسئولیتها و مشکلات آن و استفاده دلخواه از غرائز جنسی از هرطریق و هرنوع و تبدیل سختیها و مشکلات و آلام زندگی به لذت، سرور و تفریح.

اختلافی که در اصول و مبانی کلی اسلام و تمدن غرب موجود است، خود به خود اختلاف ریشه ای و اساسی را در روشهای هدایت و تنظیم جامعه بوجود می آورد. اسلام با توجه به اهداف خاص خود نظام اجتماعی را پایه گذاری می کند و درنتیجه بین محدوده حرکت زن و مرد تفاوت بسیاری قائل می شود، اختلاط زن و مرد را بدون رعایت ادب و اخلاق خاص ممنوع می شمارد و هرچه که در این قاعده و قانون خللی وارد کند از ریشه قطع می کند. برعکس تمدن غرب هدفش این است که زن و مرد در صحنه زندگی بطور یکسان شرکت داشته باشند و هیچ پرده و حجابی بین آنان وجود نداشته باشد تا مانع اختلاط و آمیزش آزادانه گردد و این فرصت به آنان

داده شود که یکی، از زیباییهای دیگری بدون قید و بند و ممنوعیت لذت ببرد و بهره بگیرد. بنابراین شما می توانید به مکر و فریب کسانی که می خواهند برای مشروعیت پیروی و دنباله روی از تمدن غرب از قوانین و احکام اسلامی استفاده کنند پی ببرید. و چه مکر و فریب بزرگی است که هم خود و هم دیگران را فریب می دهند، زیرا حداکثر آزادی که اسلام به زن داده است این است که اگر ضرورت ایجاب کند، زن می تواند صورت و دستش را آشکار نماید و از خانه برای انجام کارهای ضروری خود بیرون آید. ولی غربیان این آخرین حد مجاز برای زن را شروع و ابتدای کار او می دانند، آنان در آخر مرز قوانین و احکام اسلامی می ایستند و از آنجا بسوی آزادی مطلق و بی در و دروازه پیشروی می کنند تا آن که زنان از حیا و شرم و بزرگی و وقار تهی گردند. درنتیجه، این وضع به ظاهر کردن صورت و دست منحصر نمی شود و از آن تجاوز کرده به ظاهر کردن موهای آرایش شده، دست های تا به شانه برهنه، سینه های لخت و برآمده و آرایش اندام با لباس و انواع زیورآلات دیگر می انجامد، تا در نهایت باعث ارضای شهوت مردان گردد. این وضع زنان، دختران و خواهران به محارم آنان منحصر و محدود نمی شود، بلکه با این شکل و قیافه از خانه بیرون آمده و به بازار می روند، در دانشگاهها درس می خوانند، در هتل ها غذا می خورند، به سینماها آمد و رفت می کنند، با مردان بیگانه شوخی می کنند و سخن می گویند و نظر آنان را به خود جلب می کنند. در حالی که از دیدگاه اسلام زنان اجازه ندارند که چنین شکل و قیافه را حتی به برادران خود هم نشان دهند. اسلام در وقت ضرورت به زن اجازه می دهد که از خانه بیرون رود، به این شرط که تمام حدود و شرایط پوشش و حیا را رعایت کند. ولی متأسفانه این اجازه امروز بطور غیرمنطقی این چنین توجیه می شود که زن باید در بازار گشت و گزار کند و به گردشگاهها، سینماها و نمایشگاهها برود و لباسهای قشنگ، جذاب و چسبان بپوشد تا با حرکات دلفریب و گمراه کننده، نگاههای جذاب و فتنه گر مردم را به خود جلب نماید و از اجازه ای که اسلام برای زن در امور خارج از منزل با قیدها و شرائط بسیار قائل شده است، چنین نتیجه گیری می کنند که زنان مسلمان باید مانند زنان فرنگی تمام کارهای منزل و خانواده را کنار بگذارند و بدون هیچ قید و شرطی در صحنه سیاست، اقتصاد و

آبادانی جامعه ظاهر شوند و با مردان در تمام زمینه ها به رقابت برخیزند. بعضی از ممالك اسلامی از این حد و مرز نیز پا را فراتر گذاشته اند. این ممالك در سیاست آزاد ولی با تفکرات بردگی، از حدود تجاوز کرده اند و زنان آنها همان لباسی را می پوشند که زنان غربی می پوشند و در همه چیز قدم به قدم از زنان غربی پیروی و تقلید می نمایند. بدتر و تلخ تر از همه اینکه مجلات و روزنامه ها عکس های آنها را با لباسی که فقط یك چهارم بدن را می پوشاند و سه چهارم دیگر آن لخت و برهنه است نمایش می دهند و ای کاش که لااقل این یك چهارم هم درست پوشیده می شد تا از گوشه و کنار آن عورتهای آنها آشکار نمی شد. ما نمی دانیم که اجازه این کارها را از کدام قرآن و حدیث استنباط کرده اند. ای برادران متجدد و مد پسند اگر شما نمی خواهید پیرو اسلام باشید پس چرا با صدای بلند فریاد برمی آورید ما تابع و پیرو اسلام هستیم درحالی که از پیروی تمام احکام اسلامی شانه خالی می کنید، چرا مرتکب این نفاق و خیانت بزرگ می شوید و بطور آشکار از نظام و تمدنی پیروی می کنید که اسلام همه مبادی و اصول و دستورات زندگی آن را حرام و ممنوع کرده است. آنان گام اول را به نام قرآن و سنت برمی دارند تا اینکه مردم، فریب خورده و معتقد شوند که گام های آینده نیز همه موافق قرآن و سنت است.

هدف ما در این کتاب:

این است موقعیت مسلمانان در عصر حاضر و پیش روی ما دو راه وجود دارد که ما در این کتاب هردو را شرح خواهیم داد.

اول: هدف ما این است‌که نظام اجتماعی اسلام را شرح دهیم و برای همه بشریت چه مسلمان و چه غیر مسلمان علل تشریع حجاب در اسلام را بیان کنیم.

دوم: منظور ما این است که احکام قرآن و سنت را در دسترس مسلمانان این عصر قرار دهیم و درضمن برای مقایسه، نظریات تمدن غرب و ثمرات و نتایج این تفکرات را نیز بررسی می کنیم تا اینکه هرکس بعد از فهم و شناخت دو نظام هرکدام را که می خواهد انتخاب کند و موضع فعلی را که سرشار از نفاق و دورنگی است کنار بگذارد. اگر می خواهد مسلمان باشد باید از احکام اسلام پیروی نماید و اگر آماده پذیرش پی آمدها و نتایج وخیم و نابودکننده نظام اجتماعی غرب هست، رابطه اش را با اسلام قطع کند.

نظریات و آراء

اشخاصی‌که بر حجاب و پوشش خرده گیری می کنند، تنها از موضع سلبی و رد موضوع بدون دلیل و برهان برخورد نمی کنند، بلکه برای انکار موضوع از عقل و تفکر سود می جویند. انگیزه آنان این نیست که چون نشستن زنان در خانه و یا خارج شدنشان از منزل با حجاب و پوشش اسلامی سخت است با حجاب مخالفت می کنند، آنان هدف دیگری دارند و آن اینکه می‌خواهند زندگی دیگری برای زن ترتیب دهند. به همین علت می‌خواهند که زن کارهایی‌که اکنون انجام می‌دهد را انجام ندهد، بلکه از وضعیت کنونی خارج شود و مشغول (کار دیگری) شود و بدین علت با حجاب مخالفت می کنندکه حجاب و خانه‌نشینی سدی بین زن و زندگی ایده‌آل ازنظر آنان است و موجب‌می‌شود که زنان نتوانند آن(کار دیگر) را انجام دهند.

ما باید بررسی کنیم که آن (کار دیگر) چیست؟ چه اهداف و دیدگاههایی در پس آن خوابیده است؟ چقدر صحت دارد؟ تا چه اندازه عقل آن را می پسندد؟ و نتایجی که فعلاً از آن بدست آمده کدام است؟

واضح و آشکار است که اگر ما بدون هیچ اعتراضی این نظریات و عقاید را بپذیریم بدون شك باید حجاب را نادرست و باطل به حساب آوریم و به این ترتیب خود ما بر باطل بودن نظام اجتماعیی که حجاب جزئی از آن است حکم کرده ایم.

ولی براساس کدام دلیل ما باید بدون اعتراض و بدون بررسی عقلی و تجربی افکار و نظریات آنها را بپذیریم؟ و آیا این درست است که انسان هر چیز نو و جدید و درعین‌حال رایج را چشم بسته و بدون تحقیق قبول کند و خود را در دامان آن اندازد؟

تصور آزادی در قرن هجدهم:

فیلسوفان، ادبا و بزرگان علوم طبیعی که در قرن هجدهم پرچمدار تغییرات و اصلاحات همه جانبه بودند ـ همانطوریکه در گذشته بیان داشتیم ـ با نظامی روبرو بودند که در آن انواع قیود، جمود، خشونت، سنتهای مخالف فطرت و قوانین خشك ضد طبیعت و عقل ریشه دوانیده بود. علاوه بر موارد فوق، پسروی و انحطاط مردم در قرونِ متمادی همه و همه موانع و مشکلاتی بود که سد راه ترقی و شکوفایی می شدند. از یك طرف جوشش علمی و عقلی نوین که در جانهای طبقه و قشر متوسط ایجاد شده بود سبب می شد که آنها در عمل، عقل، نبوغ و فعالیتهای دیگر احساس استقلال کنند و از طرف دیگر فرمانروایان و حکام و رهبران دینی می خواستند دست های مردم را با زنجیرهای تقلید ببندند. از کلیسا گرفته تا ارتش و دادگستری، و از قصرهای پادشاهان تا مزارع و تجارتخانه ها و... و بالاخره تمام جوانب زندگی و تمام اصول و ضوابط اجتماعی بر نظامی استوار بودند که زمینه را برای تسلط بعضی طبقات مخصوص آماده می کردند و چون آنها این امتیاز و حقوق را از گذشتگان خود به ارث برده بودند، با استفاده از این زمینه بر کسانی که از طبقه آنها نبودند ظلم و ستم می کردند و آنها را استثمار می کردند و حاصل عمر و نتیجه کار و تلاش آنان را می خوردند. لذا هر حرکت اصلاحی که مصلحین به آن اقدام می نمودند با مقاومت این طبقات استثمارگر و قدرتمند روبرو شده و به ناکامی می انجامید. ولی با این وجود طبقاتی که طرفدار اصلاح و تغییر بودند، با همه موانع و مشکلات به حرکتشان ادامه می دادند تا اینکه سرانجام شورش و انقلاب برضد این نظام اجتماعی و دم و دستگاه آن انجام گرفت. سپس در بین مردم تفکر افراط آمیزی در رابطه با آزادی فردی پیدا شد و فرد درمقابل اجتماع از آزادی کامل و بی بند وباری مطلق برخوردار گردید. مصلحان اجتماعی فریاد برآوردند که افراد دارای آزادی مطلق

هستند و هرچه بخواهند انجام می دهند و هرچه نخواهند انجام نمی دهند و در انجام دادن و ندادن یك عمل هیچ مانعی وجود ندارد. اجتماع حق ندارد که آزادی فردی را از اشخاص سلب نماید و وظیفه حکومت این است که از آزادی افراد حمایت نماید تا افراد از آزادی کامل برخوردار گردند و موسسات اجتماعی وظیفه دارند که فرد را در رسیدن به این مقصود یاری و مساعدت نمایند. این نظریه افراطی در رابطه با آزادی فردی که نتیجه خشم و غضب بر نظام اجتماعی متکی بر ظلم و ستم بود، در آستین خود ظلم و فساد بزرگتری را پرورد. کسانی که در مرتبه اول جلودار این طرز فکر بودند از عواقب آن خبر نداشتند و اگر در آن وقت نتایج این بی بند و باری مطلق و دیگر آثار ناگوار آن در پیش چشم‌شان مجسم می‌شد، وجدان آن پیشتازان اصلاح طلب نارحت می‌شد، زیرا هدف آنها این بود که با آزادی مطلق فردی ظلم و ستم را از میان بردارند و این قوانین ناعادلانه را از اجتماعشان دور سازند. ولی به هرحال این نوع طرز فکر در اذهان غربی‌ها اصالت پیدا کرد و پیشرفت و ترقی نمود تا آنکه ثمر داد.

تغییرات در قرن نوزدهم:

این طرز فکر افراطی راجع به آزادی سبب شد تا انقلاب کبیر فرانسه بوجود آید. این انقلاب بسیاری از نظریات قدیم اخلاقی را باطل شمرد و پی بردند که سقوط و نابودی نظام اجتماعی و دینی قدیم راه ترقی و وسیله آزادی است. بنابراین چنین نتیجه گیری کردند که هر نظریه و عقیده ای که از قدیم مانده است مانع و مشکلی در راه ترقی، رشد و آزادی است و ترقی و پیشرفت بدون از بین بردن این موانع ممکن نیست. بدین ترتیب انقلابیون هنوز از باطل شمردن مبادی غلط تعالیم اخلاقی مسیحیت فارغ نشده بودند که زبان به انتقاد از اصول و پایه های نظام اخلاقی بطور عموم گشودند و در جستجوی عیوب مختلف برای آن برآمدند و پایه های اعتقادات مردم را با سؤالات و شبهات فراوان سست ساختند، سؤالاتی نظیر: عفت و حیا چیست؟ این چه ظلمی است بر جوانان که آنان را با افسار و لجام تقوی مقید می سازند؟ چه اشکالی دارد که مردی با زنی بدون ازدواج رابطه داشته باشد؟ و صدها سؤال دیگر که از هر طرف در این اجتماع انقلابی شکل می گرفت.

مخصوصاً گروهی که به مکتب رمانتیکی و افسانه ای (Romantic School) منسوب بودند این صدا را بلندتر ساختند. **جرج ساند**(George Sand) رهبر و پیشوای این مکتب بود، این زن تمام اصول اخلاقی را که از روز ازل تا این دم جزء پایه ها و اصول کرامت و عفت و شرف زنان شمرده می شد زیر پای گذارد. او درحالی که خودش شوهر داشت با دیگر مردان طرح دوستی و رفاقت می ریخت، تا اینکه کارش به طلاق منجر می گشت و سپس با مرد دیگری ازدواج می کرد. او با هر مردی که ازدواج می کرد بیشتر از دو سال با او زندگی نمی نمود و حتماً از او جدا می شد. در سرگذشت زندگی او نوشته اند که حداقل با شش نفر بطور علنی دوستی و رابطه داشت و یکی از این دوستان شش گانه در مورد این زن چنین می گوید:

«از عادات جرج ساند است که بوسیله جمال و زیبایی خود پروانه سرگردانی را شکار می کند، او را در قفس گل ها و شکوفه ها زندانی می نماید، از لذت دیدار و مصاحبت او برخوردار می گردد... و این دوران محبت و توجه این زن است. بعد از آن، پروانه بیچاره را با زدن نوك سوزن بر وجودش عذاب می دهد، از اضطراب و دردش لذت می برد... و این زمان تنفر و پشت کردن این زن است. هرکس را که قضا و قدر در دست او اسیر سازد، حتماً طعم عذاب را خواهد چشید. سپس بال و پر پروانه بدبخت را می کند و خودش قطعه قطعه می سازد و سرانجام این پروانه جزء قهرمانان داستانهای این زن می گردد».

از جمله عاشقان این زن **آلفرد موسه**(Alfred Musse) شاعر فرانسوی بود که به خاطر درد و رنجی که از دست معشوقه اش کشیده بود وصیت کرد که نباید هنگام تشییع جنازه او جرج ساند حاضر شود. این است اخلاق و رفتار جرج ساند رهبر بزرگی که به خاطر تألیفات فراوانش در قلوب نسل جدید فرانسه جای دارد. اکنون قسمتی از یکی از داستانهای مشهور او به نام **لی‌لیا** (Lelia) را به حضور خوانندگان عرضه می‌نماییم. در این قسمت او نامه‌ای از جانب لی لیا به استینو می‌نویسد:

«هرچه در امور دنیوی بیشتر می نگرم و در کسب تجربه پیش می روم، به کثرت افکار غلط سالخوردگان و بزرگسالان زیادتر پی می برم. چه عقیده غلط و نادرستی است که می گویند باید دوستی و محبت منحصر به یك معشوق باشد و این

محبت باید اعماق وجود انسان را تحت تأثیر قرار دهد و لازم است که این محبت ابدی و جاودانی باشد... بدون شك شایسته است که هرشخصی با تمام افکار و نظریات مختلف با پیشانی باز و گشاده برخورد کند و از اینجا من اعتراف می کنم که صحیح است که بعضی از افراد در زندگی زناشویی وفادار باقی می مانند، ولی حقیقت این است که برخی از مردم دارای احتیاجات و استعدادهای دیگری هستند که همه آنها با ازدواج برآورده نمی شود، پس لازم است که زن و شوهر بر یکدیگر سخت نگیرند و برای همدیگر آزادی فکری و عملی قائل شوند و عوامل روانی که موجب حسد و غیرت می شوند را سرکوب سازند. همه محبتها خوب و صحیح هستند خواه شدید باشد یا آرام و معتدل، شهوانی باشد یا روحانی، جاودانی باشد یا گذرا و کوتاه مدت، می خواهد شخص را به نابودی سوق دهد یا به تمتع و بهره برداری جنسی فرا خواند». جرج ساند در داستان دیگری به نام **جاك** (Jacques) خصوصیات شوهری که از نظر او بهترین شوهر در زندگی زناشویی می باشد را بیان می کند. قهرمان داستان، **جاك**، زنی است که با یك مرد بیگانه رابطه دارد و آغوش او را گرم می سازد، ولی شوهر آزاد اندیش و با ظرفیت او خشمگین نمی شود و احساس تنفر نمی کند و علت عدم تنفر خود را چنین توضیح می دهد: «گلی که برای دیگران نیز خوشبو است و دیگران نیز از آن بهره می گیرند و لذت می برند را به چه دلیلی پژمرده سازم و یا زیر پای خود بیاندازم». نویسنده به داستان خود ادامه داده و درجای دیگر از زبان جاك چنین می نویسد:

«من نه نظر خود را تغییر می دهم و نه با اجتماع سازش می کنم. به نظر من ازدواج زشت ترین و پلیدترین آداب و رسوم اجتماعی است و اگر نسل های آینده در راه عقل و عدالت قدم گذارند، زمانی خواهد رسید که ازدواج لغو خواهد شد و راه و رسم دیگری جایگزین آن خواهد شد که از نظر قداست و پاکی دست کمی از ازدواج نخواهد داشت و به انسانیت نزدیکتر خواهد بود. در این وقت نسل آینده بشر را زنان و مردانی تشکیل خواهند داد که در مقابل همدیگر گذشت و بردباری داشته و یکی مانع آزادی دیگری نخواهد گردید. ولی فعلاً به علت برتری و قدرت مردان و ضعف و سستی زنان هیچ کس در پی قانونی بهتر و شایسته تر نیست و تا وقتی که مردم در

این حالت ضعف روحی و غفلت زندگی کنند، باید زنجیرهای قید و بندها را تحمل نمایند و به من ربطی ندارد».

این افکار و عقایدی است که در حدود سال ۱۸۳۳ میلادی عرضه نموده اند و این آخرین درجه تعمق و دقت نظر جرج ساند است. ولی این رهبر و پیشوا موفق به ترویج نظریه و تئوری خود درمیان مردم نشد و با همه ترقی خواهی و روشنفکریش نتوانست‌خود را از زیر بار قیود اخلاقی موروثی جامعه اش بیرون کشد. بعد از گذشت‌حدود سی‌سال در سرزمین فرانسه گروهی از ادبا و علمای اخلاق و نمایشنامه‌نویسان پیدا شدند که جلودار آنها **الکساندر دوما** (Alexander Dumas) و **آلفرد ناکه**(Alfred Naauet) بودند. این گروه همه مساعی و کوشش های خود را بکار بردند تا این نظریه را گسترش دهند که می گوید آزادی و استفاده از لذت های زندگی، به ذات خود حق فطری انسان است و این ظلم و دشمنی است که اجتماع، فرد را با زنجیرهای اخلاق و تمدن مقید سازد. درحالیکه درخواست آزادی فردی در گذشته به نام عاطفه و محبت مقدس صورت‌می گرفت، متأخرین اساس این‌عاطفه محض را ضعیف تشخیص دادند و تصمیم گرفتند که آزادی فردی و بی بند و باری را بر اساس عقل، حکمت و فلسفه استوار سازند تا اینکه جوانان، چه دختر و چه پسر، هرکار که می‌خواهند با آرامش خاطر و اطمینان قلبی انجام دهند و اجتماع نتواند براعمال آنان خرده‌بگیرد، بلکه بر اعمال آنان صحه‌بگذارد و از نظراخلاقی تأیید و تحسین نماید.

در اواخر قرن نوزدهم **پاول آدم** (Paul Adam) و **هنری باتالی** (Henry Bataille) و **پی یر لوئیس** (Pierre Lovis) و دیگر ادبا و نویسندگان شروع به تشویق و تشجیع جوانان کردند تا خود را از قید و بندهای منشأ گرفته از اخلاق و رفتار قدیمی و کهنه آزاد سازند. پاول آدام در کتابش به نام (Lamoral - de - L'amour)جوانانی را که تلاش می کنند دوست پسر و یا دوست دختر خود را قانع کنند که حاضر هستند خود را برای طرف مقابلشان هلاك کنند و هرگز از عشق و محبت او دست برنمی دارند، به حماقت و پستی متهم می کند و بعد از آن چنین ادامه می دهد:

«علت این نوع رفتارها این است که شهوت و لذت ـ شهوت صحیحی که در فطرت هر انسانی سرشته شده است و از هیچ نظر گناه و پلیدی به شمار نمی آید ـ به

علت نفوذ و غلبه افکار کهنه و قدیمی عیب و ننگ شمرده می شود، بنابراین شخص بدون علت مجبور به پنهان نمودن آن در پس دیوار کلمات رنگارنگ است. بزرگترین ایرادی که بر مردم لاتین وارد است این است که دو نفر که همدیگر را دوست دارند نمی توانند صراحتاً بیان کنند که دوستی و محبت آنان فقط برای برآورده ساختن شهوت است و بس» و بعد از آن جوانان را نصیحت می کند که:

«تعقل و تهذیب و رشد را پیشه خود سازید و اسباب لذت و وسایل تمتع جنسی را معبود خود قرار ندهید، تا اینکه نتوانید با شخص دیگری رابطه برقرار کنید. واقعاً کسی که در صومعه عشق، فقط یك بت را برای خود انتخاب می کند و به پرستش او می پردازد احمق است. برای فرد شایسته است که برای هر ساعتش دوست و رفیقی داشته باشد و از مصاحبت او لذت ببرد».

پی یر لوئیس در این زمینه از همه سبقت گرفته و اعلان می کند کسی که قیود و زنجیرهای رنج آور را پاره نکند و از لذات روحی و جسمی با آزادی کامل بهره مند نگردد، محال است‌که به شکوفایی و پیشرفت‌عقلی، علمی، مادی و یا روحی برسد. این ادیب تمام قدرت و توان خود را در کتابش به نام **افرودیت**(Aphrodite) به کار می‌برد تا اثبات کند که بابل، اسکندریه، یونان، روم، ونیز و سایر مراکز تمدن وقتی به اوج ترقی و کمال خود رسیدند که بی‌بندوباری جنسی و پیروی از خواهشهای نفسانی به بالاترین درجه خود رسیده بود وهنگامی‌که شهوات انسانی درچهارچوب قیود اخلاقی و دستورات قانونی محدود شد، روح مردم به سبب این محدودیت پژمرده گردید.

پی یر لوئیس در زمان خود ادیب مشهور و نویسنده مبتکر و صاحب مکتب ادبی مستقل در فرانسه بود و گروه بزرگی از نویسندگان و نمایشنامه نویسان و صاحبنظران اخلاق، نظریات او را تأیید و نشر می کردند و مردم را به پیروی از نظریات او دعوت می نمودند، لذا قدرت بیان و نویسندگی او در آزادی جنسی، فروافتادن حجابهای اخلاقی بین زن و مرد و ترویج برهنگی بسیار موثر افتاد. چنانچه‌وی در کتاب افرودیت درباره عصر تمدن یونان آورده: «عصر درخشانی که‌انسانیت‌عریان ـ یعنی آن صورت و شکلی که کاملترین شکل قابل تصور است واهل دین می گویند که آن شکلی است که خداوند مطابق الگوی خود آفریده

است ـ می توانست خودش را به بیست هزار نفر به عنوان یك زناکار مقدس عرضه کند و با ناز و عشوه و غمزه راه رود و خودش را در اختیار دیگران قرار دهد. زمانی که این عشق و محبت شهوانی و محدود ـ یعنی آن عشق و محبت آسمانی مقدس که ما همه از آن متولد شده ایم ـ ننگ و عار و زشتی و پلیدی محسوب نمی شد».

او در این نظریه خود به اندازه ای افراط و غلو کرد که بدون کنایه و لفافه می گفت: «لازم است که تعلیمات اخلاقی استواری که مادر شدن دوشیزه باکره را از راههای مختلف و غیر عرفی زشت و پلید می دانند و از ساحت شرافت انسانی به دور می شمارند را از ریشه برکنیم.»

مظاهر ترقی در قرن بیستم:

این اوج ترقی فکری در قرن نوزدهم بود. با شروع قرن بیستم عقاب های جدیدی پیدا شدند که خواستند بلندتر از گذشتگان پرواز کنند. لذا در سال ۱۹۰۸ میلادی نمایشنامه ای از طرف **پی‌یر ولف** (Pierre Wolff) و **کاستون لیراکس** (Caston Leroux) به صحنه آمد که در یکی از صحنه های آن دو دختر وجود دارند که در حضور برادران جوانشان با پدر خود درباره آزادی و حریت خودشان بحث و جدل می کنند تا بتوانند دل خود را به هرجایی که می خواهند بسپارند و به پدرشان می فهمانند که زندگی بدون محبت و دوستی برای یك دختر جوان چه اندازه تلخ و مشکل است. در صحنه دیگر دختر دیگری است که پدرش او را به خاطر رفاقتش با یك جوان سرزنش می کند و آن دختر به پدرش می گوید: «ای پدر، من چطور می توانم تو را قانع سازم، تو نمی فهمی که هیچ کس حق ندارد به دوشیزه جوانی ـ دخترش باشد یا خواهرش ـ دستور دهد که شکوفه جوانیش را بدون اینکه عشق بورزد پرپر سازد».

وقتی که جنگ جهانی اول بوقوع پیوست، حرکت های آزادیخواهی را به اوج کمال رسانید و کشوری که بیشتر از همه به جلوگیری از بارداری تشویق می کرد فرانسه بود. در مدت چهل سال قبل از جنگ نسبت موالید در آن کاهش یافته بود، و از هشتاد و هفت ولایت فرانسه، فقط بیست ولایت تعداد موالیدش بیش از تعداد

متوفیاتش بود، ولی در شصت و هفت ولایت دیگر تعداد متوفیات از تعداد موالید به مراتب بیشتر بود به طوری که معدل متوفیات در بعضی ولایات در مقابل صد تولد به ۱۷۰ ـ ۱۳۰ نفر می رسید. وقتی که جنگ جهانی اول واقع شد و ملت فرانسه را در موقعیت مرگ و زندگی قرار داد، متفکرین و صاحبنظران آنان پی بردند که این ملت به جوانان مبارز و مردان جنگجو نیاز دارد و اگر احتمالاً این جوانان و مردان اندك موجود، در راه دفاع از وطن از بین بروند دیگر نمی توانند از شر دشمن نجات یابند. این انگیزه سبب شد که فرانسویها به فکر ازدیاد جمعیت افتادند و نویسندگان، روزنامه نگاران، خطیبان، علمای دین و رهبران سیاسی از هر طرف، یك صدا بانگ برآورند که باید جامعه میزان زاد و ولد را زیاد کند و به قیود سنتی ازدواج پایبند نباشد و اعلان کردند که اگر دوشیزه باکره بدون شوهری رحم خود را در راه خدمت به وطن ارزانی دارد، مستحق هرگونه احترام و ستایش است و هیچ ملامت و سرزنشی بر او روا نیست. موقعیت این دوره مضطرب و پریشان حال، عامل بسیار بزرگی برای آزادیخواهی، بی‌بندوباری و پایمال نمودن اصول اخلاقی بود، پس فرصت را غنیمت شمردند و تمام نظریات و افکار شیطانی و پلیدی را که در سر می پروراندند، همه را بدون کم و کاست نشر و ترویج کردند.

در همین اوضاع و احوال بود که سردبیر مجله **لالیون ریپابلیکن** (La Lyon Re-publicain) که از جمله روزنامه نگاران ممتاز عصر خود بود می گوید ما هیچ دلیلی نداریم که زنای اجباری را گناه و جنایت بشماریم و نظرش را به شرح زیر عرضه می دارد:

«وقتی که گرسنگی و فقر، بینوایان را به دزدی و قتل مجبور سازد گفته می شود که برای آنان نان مهیا کنید تا خودبخود ایشان از دزدی و غصب اموال اجتناب نمایند، ولی شگفت انگیز است مردمی که بر اساس عاطفه دیگران را برای برآوردن یکی از ضروریات طبیعی جسمانی نصیحت می کنند چرا ضرورت طبیعی دیگری را که کمتر از ضرورت اول نیست فراموش می کنند و آن ضرورت، محبت و عشق است. همانطور که مردم از شدت گرسنگی به دزدی دست می زنند، همچنین در وجود انسان نیرویی است که او را به ارتکاب زنا مجبور می سازد و گاهی نیز به خاطر

شدت این ضرورت طبیعی و جوشش غریزه شهوت موجود در فطرت انسان، که کمتر از تشنگی و گرسنگی نیست، انسان به قتل دست می زند. حقیقت امر این است که جوانی که دارای صحت کامل و قدرت فراوان می باشد نمی تواند از سرکشی های غریزه جنسی اش جلوگیری نماید، همانطور که نمی تواند گرسنگی را تحمل کند و امید دارد که در هفته آینده غذا پیدا کند. عدم دسترسی به وسایل آرام بخش شهوت و غریزه جنسی در مملکت ما که تمام وسایل احتیاجات انسانی در آن مهیا است موجب عیب و ننگی است که کمتر از عیب و ننگ تشنگی نیست. درجایی که ما نان را مجانی بین گرسنگان توزیع می کنیم بر ما واجب است که وسایل اشباع قربانیان نوع دیگر گرسنگی را نیز فراهم کنیم».

در اینجا باید نکته ای را تذکر داد که این مقاله شوخی و طنز نبوده و نویسنده آن با کمال جدیت نوشته و خوانندگان نیز آن را با جدیت خوانده اند.

در همین روزگار دانشکده طب دانشگاه پاریس مقاله ای را به قلم یك دکتر دانشمند و فاضل انتخاب نموده و آن را منتشر کرد، این مقاله تز دکترای او بود. در اینجا بعضی از عبارات آن را نقل می کنیم:

«ما آرزومندیم تا روزی بیاید که از این ننگ و عیب دروغین رهایی یابیم و بدون خجالت و شرم با صدای بلند بگوییم که ما مثلاً در سن بیست سالگی به سوزاك مبتلا هستیم، همانطور که اگر کسی مبتلا به مرض سل باشد خیلی راحت مرض او را اعلان نموده و او را روانه کوهستان می کنیم تا به افراد دیگر سرایت نکند... و کسی که از لذائذ جنسی بهره مند نشود و جوانی خود را سپری نماید، بدون شك شخص ناقصی است و به کمال نرسیده است و در وظیفه اش که از ساده ترین وظائف طبیعی است‌کوتاهی نموده است. این تقصیر وکوتاهی در وظیفه یا از رهگذر کم جرأتی، یا سستی غریزه و یا برداشت غلط منشأ گرفته از دین او می باشد».

حرکت جدید مالتوزیسم:

پیش از اینکه به بحث خود ادامه دهیم معقول خواهد بود تا نظری به افکار اشخاصی که قائل به جلوگیری از ازدیاد جمعیت و زاد و ولد بودند بیافکنیم. وقتی

که اقتصاددان انگلیسی **مالتوس** در اواخر قرن هجدهم پیشنهاد خود را در رابطه با منع زاد و ولد و جلوگیری از ازدیاد جمعیت عرضه داشت، هرگز پیش بینی نمی کرد که پیشنهاد او ممکن است بعد از گذشت یك قرن بزرگترین وسیله ترویج فحشا و فساد شود، زیرا در آن وقت هدف او این بود که مردم بتوانند بخوبی زندگی خود را اداره کنند و برای جلوگیری از افزایش جمعیت زود ازدواج نکنند، ولی وقتی که در اواخر قرن نوزدهم حرکت جدید مالتوزیسم(New Malthusian Movement) شروع شد، هدف اصلی و عمده اش این بود که هرکس که می تواند شهوت خود را با آزادی و حریت کامل ارضاء نماید و بعد از آن بوسیله علوم تجربی از نتیجه طبیعی ارضاء شهوت که بارداری و ولادت است جلوگیری کند. این حرکت نو آخرین مانع و مشکلی را که ممکن بود سدّی در این زمینه بحساب آید از میان برداشت و معاشرت جنسی را بطور مطلق آزاد گذاشت، زیرا دیگر زنان هیچگونه نگرانی از بارداری و ولادت نداشتند و براحتی می توانستند خود را به مرد بیگانه عرضه کنند. در اینجا ما نمی خواهیم که از نتایج و آثار حرکت جلوگیری از زاد و ولد صحبت کنیم، بلکه فقط می خواهیم بعضی از نمونه های افکار و نظریاتی را که مقارن با گسترش نظریه جلوگیری از زاد و ولد منتشر شده است، ذکر کنیم.

اسلوب و روشی که این ادبیات به عنوان مقدمه مالتوزیسم نوین دنبال می کرد اینطور خلاصه می شود که: انسان دارای احتیاجات فطری زیادی است که شدیدترین ومشکل ترین آنها احتیاجات سه گانه زیر است: ۱ـ غذا ۲ـ استراحت ۳ـ شهوت جنسی و طبیعت تمام این احتیاجات را در وجود شخص به ودیعت نهاده است و در ارضای آنها لذت خاصی را قرار داده است و هرکس به این لذت ها اشتیاق و علاقه دارد، بنابراین عقل و منطق اقتضا می کند که شخص به طریقی این احتیاجات را برطرف سازد، ولی انسان فقط برای رفع دو نیاز اولی بطور آشکار و علنی می کوشد و جای تعجب است که برای رفع نیاز سوم باید تغییر جهت دهد، زیرا اخلاق و عادات اجتماعی لازم می گرداند که ارضای شهوت باید از طریق ازدواج باشد و زن و مردی که با ازدواج با یکدیگر رابطه برقرار می کنند را ملزم می کند که در مقابل همدیگر وفادار و با عفت باشند، علاوه بر آن وظیفه دارند که از تولید

نسل جلوگیری نکنند، یعنی باید به طور حتم زاد و ولد داشته باشند. تمام این امور عبث و بی فایده و مخالف عقل و فطرت می باشد و از اساس اشتباه است و عواقب بد و ناگواری برای جامعه دارد.

در اینجا نظر شما را به نوشته دیگری جلب می کنیم که بر پایه و اساس مفاهیم فوق بیان شده است. **پیپل** رهبر و پیشوای حزب دموکرات آلمان بدون شرم و حیا می نویسد:

«آیا زن و مرد غیر از حیوان چیز دیگری هستند؟ و آیا در بین حیوانات رابطه جنسی به ازدواج نیاز دارد؟ آن هم ازدواجی که بطور دائمی و جاودانی باشد؟»

دکتر دریسدال(Drysdale) در این رابطه چنین می نویسد:

«محبت مانند دیگر امیال و آرزوها و خواستها قابل تغییر نیست، پس محدود کردن آن تنها به یك روش مخصوص، خیانت در قوانین فطرت محسوب می شود و جوانان ما بر اساس خواست فطریشان خواستار تغییر آن روش مخصوص هستند و این خواست آنان مطابق نظام منطقی و فطری است که انسان می خواهد تجارب متنوع و رنگارنگ در زندگی داشته باشد. رابطه جنسی بدون قید و بند ازدواج، نمونه اخلاق عالی محسوب می شود، زیرا به نوامیس فطرت نزدیك تر است و از عواطف و احساس و محبت محض سرچشمه می گیرد و رابطه ای که براساس شور و شوق و علاقه پیدا می شود، از نظر اخلاقی دارای ارزش و مرتبه والایی است و این امتیاز نباید بواسطه معاملات تجاری که در حقیقت ازدواج را وسیله درآمد (Prostitution) می سازند، از دست برود».

دقت کنید که چگونه نظرات تغییر می کند و موضوع چگونه وارونه می شود. آنان قبلاً می خواستند که بدی و قباحت زنا را از افکار عمومی محو سازند تا از نظر اخلاقی ازدواج و زنا برابر گردند، ولی در اینجا پا را فراتر گذاشته، ارزش ازدواج را تا اندازه ای پائین می آورند که آن راعار و ننگ می دانند و ارزش زنا را تا اندازه ای بالا می برند که آن را یك فضیلت اخلاقی می شمارند.

دکتر مذکور در جای دیگر می نویسد:

«ضرورت شدیدی احساس می گردد تا تدابیری اتخاذ گردد که محبت بدون

قید و بند ازدواج محترم و قابل ارزش گردد... و جای بسی خوشحالی است که سهولت و آسانی طلاق کم کم سنت ازدواج را در این زمان از بین می برد و ازدواج فقط قرارداد جنسی بین دو شخص محسوب می شود و هروقت که بخواهند می توانند آن را لغو کنند. و این تنها روش صحیح رابطه جنسی است».

پاول رابین (Paul Robin) رهبر مشهور مکتب مالتوزیسم در فرانسه می گوید:

«این را باید غنیمت شمرد که تلاشهای ما در مدت نیم قرن چنان با موفقیت روبرو شد که امروز فرزند زنازاده به منزله فرزند حلال زاده شمرده می شود و بعد از این هیچ مانعی وجود ندارد که فرزندان ما از نوع اول (زنازاده) باشند، تا اینکه موازنه بین فرزندان زنازاده و حلال زاده برقرار گردد».

فیلسوف دیگر انگلیسی به نام «**مل**» در کتابش به نام «**درباره آزادی**» (On Liberty) اعتراف می کند که باید از ازدواج کسانی که وسایل کافی زندگی را دارا نمی باشند جلوگیری کرد، ولی وقتی که در انگلستان برضد فحشا (Prostitution) مبارزه شروع گردید، خود این فیلسوف مبارزه مذکور را به شدت مورد انتقاد قرار داده چنین استدلال می کرد که این کار سبب محدودیت آزادی شخصی و توهین به کارگران است، زیرا فحشا نیز خود کار و شغل محسوب می گردد.

می بینید که وقتی انسان آزادی فردیش را در راه فحشا مصرف می کند، این آزادی را چگونه احترام و تعظیم می کنند، ولی وقتی که این آزادی را در راه ازدواج بکار می برد، دیگر آزادی او را رعایت نمی کنند و محترم نمی شمارند. آنها حتی راضی نیستند که این آزادی از نظر قانونی مورد تأیید قرار گیرد. البته فلاسفه آزاد اندیشی از این گروه دخالت و تأیید قانونی این آزادی را مورد توجه قرار داده اند. اینجاست که نظریات اخلاقی به آخرین درجه دگرگونی و وارونه شدن می رسد و بعد از آن دیگر هیچ امیدی باقی نمی ماند، زیرا عار و ننگ جایگزین فضیلت و تمام فضائل اخلاقی نیز به عار، رذیلت و پستی تبدیل شده است.

نتـایج

ادبیات همیشه تغییر می کند و با اسلوب جدید و نو پیش می رود، افکار عمومی آن را پیروی می کنند و سرانجام اخلاق ملی، سنن اجتماعی و قوانین حکومتی همه تابع آن می گردند. در اجتماعی که همه علوم و پایه های تربیت ذهنی و فکری مانند فلسفه، تاریخ، تعلیمات اخلاقی، روشهای تفکر، داستان، درام، تئاتر و هنرهای زیبا در مدت نیم قرن با هم آمیزش و برخورد داشته و با موافقت هم استمرار و دوام پیدا کنند، بطورحتم در ذهن انسانی یك اسلوب و طریقه فکری معینی را تثبیت می کنند و امکان ندارد که کسی تحت تأثیر این اسلوب و شیوه فکری قرار نگیرد، مخصوصاً اگر نظام حکومتی و دیگر دوایر اجتماعی آن اجتماع بر اصول و مبادی دموکراسی استوار باشد، امکان ندارد که قوانین آن مطابق با افکار عمومی تغییر نکند.

انقلاب صنعتی و آثار آن:

از اتفاقات عجیب این بود که این انقلاب فکری در عنفوان جوانیش اسباب و وسایل تمدن دیگری را فراهم کرد. در این دوره انقلاب مشهور صنعتی بوجود آمد و تغییرات زیادی را در پیرامون اقتصاد ایجاد کرد، از آثار آن بر زندگی اجتماعی این بود

که به سرعت حرکت اجتماعی در مسیری که ادبیات انقلابی می‌خواست مساعدت و کمك نمود. توضیح اینکه، آزادی مشخّصی که نظام سرمایه داری بر آن استوار گردیده بود با اختراع ماشین آلات و گسترش وسایل تولید، قدرت و استحکام یافت، لذا طبقات سرمایه دار، کارخانجات و موسسات صنعتی و تجارتی بزرگتری را پایه گذاری کردند. مراکز جدید تجارت و صنعت در شهرهای بزرگ و آباد تأسیس گردید، میلیونها نفر از روستاها و قصبات به شهرها سرازیر شدند، وسایل زندگی از جهت نرخ و گرانی بسیار بالا رفت، قیمت لوازم ضروری زندگی دوبرابر شد و تهیه نان، لباس و خانه خارج از توان و قدرت عامه مردم قرار گرفت. بعلاوه وسایل زندگی روزانه مردم هر روز متنوع تر می گردید، بعضی از این وسایل به اقتضای ترقی و تمدن و برخی به خاطر خواست و پسند ثروتمندان بوجود آمده بود، ولی نظام سرمایه داری ثروت را بین مردم به ترتیبی توزیع نمی کرد که همه مردم بتوانند تمام کالاها و وسایل رفاهی و کالاهای لوکس را که در زندگیشان به عنوان یك نیاز مطرح بود بدست آورند، حتی این نظام نمی توانست نیازهای اساسی و حقیقی را که یك شهروند در شهرهای بزرگ با آنها روبرو بود از جمله نان و لباس و خانه برآورده سازد، لذا از نتایج و آثار آن وضعی بوجود آمد که زن سربار شوهر و فرزندان سربار پدر شدند و چنان وضعی پیش آمد که یك شخص نمی توانست مشکلات خودش را برطرف سازد چه رسد به اینکه مسئولیت زندگی چند نفر دیگر را نیز بر دوش کشد. شرایط اقتصادی ایجاب می کرد که همه افراد خانواده مشغول کسب و کار گردند و همه زنان اعم از دختر، بیوه و متأهل مجبور گردیدند که برای پیدا کردن روزی از خانه خارج شوند. چون روابط و اختلاط بین زن و مرد زیاد شد و نتیجه طبیعی آن هم در اجتماع ظاهر گشت، طرز فکر آزادی شخص و فلسفه جدید اخلاق نیز به همان نسبت پیشرفت کرد. جامعه دیگر وقایع و حوادثی که در پیش چشمش بوقوع می پیوست را به سادگی می پذیرفت. بدین‌ترتیب تشویش و اضطراب پدران، دختران، خواهران و برادران، شوهران و زنان از این رهگذر رفع شد و دیگر هیچ نگرانی و هراسی وجود نداشت، زیرا این وضع دیگر رذالت و پستی نبود، بلکه نشانه پیشرفت و ترقی (Emancipation) شمرده می‌شد و از دید آنها نه تنها فساد اخلاقی به

حساب نمی آمد، بلکه عین لذت و سرگرمی محسوب می شد و لازم بود که یك شخص در زندگی از آن استفاده نموده و بهره مند گردد و این جهنم سرمایه داری، جهنم آتش نیست بلکه بهشتی است که از زیر درختان آن رودها جاری است.

امتیازطلبی سرمایه داران:

کار در این حد نیز متوقف نشد و نظام سرمایه داری عرض وجود کرد. همان نظامی که اصول و مبادی آن بر آزادی فردی استوار بود، برای فرد حقوق مطلق و بدون قید و شرط قائل می شد و او را آزاد می گذاشت که از هرطریقی که می تواند مال و ثروت بدست آورد، لذا هر وسیله ای را که سبب بدست آوردن ثروت می شد برایش حائز و مباح شمرد، اگرچه آن فرد به خاطر کسب مال و ثروت سبب هلاکت افراد زیادی می شد. بنابراین نظام این تمدن از اول تا آخر به شکلی ترکیب یافت که فرد از تمام جوانب بر اجتماع امتیاز و برتری داشت و هیچ تضمینی برای تحقق مصالح اجتماعی در برابر مصلحت فردی وجود نداشت. لذا صاحبان امتیاز و ثروت به هرطریق و کیفیت که خواستند به اجتماع تجاوز و تعدی نموده آن را به شکل دلخواه تغییر دادند و با این روش شروع به بحث و تحقیق در غرائز انسانی کردند تا نقاط ضعف را در آن پیدا نمایند و از آن راه بتوانند غرائز را مطابق دلخواه خود به کار گیرند. یکی از آنان نوشیدن شراب و مسکرات را در بین مردم رایج کرد و از این راه سرمایه ای کلان به جیب زد، ولی هیچ کس در اجتماع پیدا نشد که مردم را از شر و بلای این طاعون خانمانسوز نجات دهد. سرمایه دار دیگری برخاست و مردم را به آفت ربا گرفتار کرد و آن را در تمام جوانب زندگی ترویج کرد ولی کسی پیدا نشد که این مرض مهلك را که خون مردم را می مکید معالجه نماید بلکه برعکس قوانین طوری وضع گردیدند که به نفع این خونخواران ظالم بود و از آنها حمایت و پشتیبانی می نمود، تا اینکه حتی یك قطره از خون مردم از شر آنها سالم نماند. شخص سومی آمد و ابتکار دیگری که عبارت از قماربازی بود را به جامعه عرضه داشت، بلایی که تمام فضای تجارت و اقتصاد را تحت تأثیر قرار داد و هیچ کس قادر نبود که زندگی اقتصادیش را از این تب خانمانسوز در امان نگهدارد. در این عصر،

خودپسندی، منفعت‌طلبی و تجاوز فردی غوغا می کرد. حتی شهوت و شهوترانی که یکی از ابزار کسب ثروت بود را از قلم نینداخته بودند و با تمام قدرت و ظرفیت در این راه از آن سود می بردند. همچنین سعی و تلاش خود را در تأسیس رقاص خانه ها، تئاترها، و مراکز فیلم سازی بکار بردند و برای رونق و پیشرفت کار خود و جلب توجه مردم، دختران نازك اندام و خوش سیما را استخدام نموده با آرایش و اندام نیمه برهنه به مردم عرضه می کردند و با تحریك شهوت مردم پول های آنها را به جیب خود می ریختند. گروه دیگری نیز روی کار آمدند که زنان را از راه جبر و اکراه به ارتکاب فحشا وادار ساختند، تا اینکه به مرور این کار به صورت یك تجارت منظم جهانی درآمد. افراد دیگری پیدا شدند که ساختن لوازم آرایش و وسایل زینتی را پیشه خود قرار دادند و آن را در اجتماع عمومیت دادند تا غریزه خودآرایی را که در زنان فطری است، شدت بیشتری بخشند و بدین وسیله ثروتهای کلانی بدست آوردند. اشخاص دیگری برخاستند و لباس های محرك و متنوعی برای زنان ابتکار کردند، دوشیزگان زیبا و جذاب را استخدام کردند تا آن لباسها را بپوشند و در مجالس لهو و لعب باعث جلب توجه جوانان گردند. دوشیزگان مفتون و شیدای این نوع لباس ها شدند و مخترعین آنها از این راه پول هنگفت و سود فراوانی بدست آوردند. برخی دیگر از مردم برای بدست آوردن پول به نشر و پخش عکس های برهنه و محرك، داستانهای عشقی و مقالات هیجان انگیز پرداختند و با مبتلا نمودن مردم به جذام اخلاقی جیب های خود را پر پول کردند، تا اینکه کار به جایی رسید که هیچ قسمت از تجارت از تحریك جنسی و عشوه گری در امان نماند. امروز نیز تمام آگهی های تجارتی همراه با عکس زنی برهنه و یا در حکم برهنه عرضه می شود و این مطلب در جراید و مجلات تمام کشورها مشاهده می‌شود، گویا ممکن نیست که هیچ تبلیغی بدون وجود زن انجام گیرد. هیچ هتل، رستوران و تجارتخانه ای را نمی توانید بیابید که در آن زن جذابی بخاطر جذب مردان کار نکند. این چنین جامعه مسکین و سرخورده ای فقط یك راه برای حفاظت مصالح خود در دست دارد و آن استفاده از وجدان و تعلیمات اخلاقی است، تا توسط آن حملات شهوانی و شیطانی را دفع کند. البته باید دانست که نظام سرمایه داری آنقدر ضعیف و ناتوان

نیست که نتواند از خود دفاع کند. او برای حمایت از خود فلسفه مجهزی با وسایل و لشکر بزرگ و قوی از علوم و ادبیات دارد که هردو به اتفاق هم در براندازی تفکرات و تعالیم اخلاقی از کشور و مردم تلاش می کنند. قاتل زیرك قاتلی است که مقتول را وامی دارد که با رضایت و رغبت خود را به مرگ تسلیم نماید.

نظام سیاسی دموکراسی:

مصیبت به اینجا ختم نمی شود و تازه خود نظریه آزادی شخصی در غرب، نظام دموکراسی را بوجود آورد که به مرور زمان عامل اصلی تکامل این انقلاب ضد اخلاقی گردید.

اساس و مبدا اصلی دموکراسی نوین این است که حکومت و قانونگذاری در دست خود مردم است و هرطور که بخواهند در آن مداخله می کنند. اگر چیزی را بپسندند آن را نگاه می دارند و اگر مطابق سلیقه آنان نباشد تغییرش می دهند و بدین ترتیب حکومت و قوانین تحت فرمان و اراده آنها است.

از نتایج طبیعی نظام مذکور این است که به مردم اجازه نمی دهد که تسلیم قدرت مافوقی که از نقایص و عیوب بشری پاك است شوند و از گمراهی فکری و عملی دور باشند. قانونی ندارند که با گذشت زمان از دخالت انسان در امان بماند، اصول و مبادی آن جاودانی باشد و تبدیل و تغییر در آن راه نداشته باشد. معیار معینی ندارند که توسط آن درست را از نادرست تشخیص دهند، معیارهایی که جاودانی بوده با هوا و هوس و تمایلات شخصی تغییر نکند. نظام دموکراسی نوین به این ترتیب انسان را یك موجود خودمختار و تام الاختیار معرفی کرد، این انسان توانست برای خودش قانون وضع کند و نظریه اکثریت مردم را معیار وضع قوانین قرار داد. معلوم است وقتی که همه قوانین زندگی اجتماعی تابع نظریه اکثریت باشد و حکومت برده دموکراسی نوین شود، ممکن نیست که قانون و حکومت، اجتماع را از سقوط اخلاقی و افتادن در گرداب گمراهی محافظت کند بلکه خود قانون و حکومت، اجتماع را در راه هلاکت و فساد یاری می کند زیرا هر تغییر آرای عمومی باعث تغییر قانون می شود و مبادی و اصول قانون مذکور نیز با

تغییر آرای عمومی دستخوش دگرگونی و تغییر می گردد تا اینکه مطابق و موافق نظریات و افکار اکثریت گردد. معیار حق، خیر، صلاح و فضیلت در هرزمینه ای آرای اکثریت است و اگر یك پیشنهاد هرچند مضر و دور از عدالت باشد، در صورتی که ۵۱٪ آراء را به خود اختصاص دهد دیگر هیچ مانعی وجود نخواهد داشت که از قانونی شدن آن جلوگیری کند. بهترین مثال برای این طرز تفکر که ذکر آن برای پند و عبرت کفایت می کند یکی از وقایع آلمان قبل از دوره نازی ها است که ما آن را بیان می کنیم. یکی از فرزندان دانشمند آلمانی **دکتر ماگنوس** که قبل از این مسئول بین المللی سازمان اصلاح امور جنسی (World League Of Sexual Reform) بود، مدت شش سال با تمام وسایل تبلیغاتی به طرفداری از عمل قوم لوط (لواط) پرداخت تا اینکه معبود این دموکراسی نوین راضی شد که این فعل حرام را حلال گرداند و در کمیته قانونگذاری پارلمان آلمان با اکثریت آراء جایز بودن لواط را به تصویب رسانید. او طی سخنانی اعلام داشت بعد از این تاریخ عمل مذکور جنایت محسوب نمی گردد مشروط بر اینکه طرفین رضایت داشته باشند و اگر شخص مفعول به سن بلوغ نرسیده باشد، رضایت ولی و سرپرست وی در این باره ضروری است.

با وجود اینکه قانون، بسیار مشکل تابع این معبود دموکراسی می شود ولی بدون اینکه تردیدی داشته باشد اوامر و نواهی آن را اطاعت می کند و با اندك سستی و تزلزل پیرو اراده آن می گردد. البته این سستی و کوتاهی در اطاعت مطلق از معبود دموکراسی را کارکنان و ماموران دستگاه حکومتی جبران می کنند، زیرا آنان در جهت گسترش و توسعه این قوانین نسبت به دیگران پیشقدم بوده از این ادبیات، فلسفه ها و آرای عمومی که در اطرافشان پخش و منتشر می شود بیشتر از همه تحت تأثیر قرار می گیرند و حتی قبل از اینکه قانون تحت تأثیر آن قرار گیرد ایشان تحت تأثیر قرار می گیرند. بدین ترتیب با عنایت و توجه کارگزاران حکومت همه رذائل و پستی هایی که در اجتماع ترویج می شود جایز محسوب می گردد و بطور رسمی مورد قبول واقع می گردد و چه بسا اموری که از نگاه قانون ممنوع و غیرقانونی است ولی بخاطر چشم پوشی و مسامحه پلیس و دستگاه قضایی شکل قانونی و مجاز به خود

می گیرد، درحالیکه قانون با آن تطبیق نمی کند. از جمله اموری که می توان مثال زد مسئله سقط جنین است. سقط جنین هنوز هم طبق قوانین غربی غیرقانونی است، ولی هیچ کشور غربی وجود ندارد که این جنایت را بطور علنی و گسترده مرتکب نشود. مثلاً در انگلستان حداقل سالانه نود هزار جنین سقط می شود و در حدود ۲۵٪ زنان متأهل یا بدست خود و یا به کمك متخصصین سقط جنین می کنند، این نسبت در زنانی که ازدواج نکرده اند به مراتب بیشتر است. در برخی کشورهای دیگر کلوب ها و باشگاههای مخصوصی برای این هدف ساخته شده و زنان، هفتگی حق عضویت می پردازند تا درموقع ضرورت و نیاز، متخصصین سقط جنین به یاری آنان بشتابند. در لندن منازل پرستاری و مامایی (Nursing Homes) بسیار زیاد است و بیشتر مریضهای آنان را زنانی تشکیل می دهند که سقط جنین می کنند، ولی با وجود این اوضاع و احوال هنوز هم سقط جنین از نظر قانون انگلیس جایز نیست و در زمره جنایات محسوب می شود (این مطالب را پروفسور جود در کتاب خود Guid To Modern Wicrednessبیان کرده است).

حقایق و شواهد:

اکنون می خواهیم با اندکی تفصیل فساد این عناصر سه گانه نظریات جدید اخلاقی، نظام سرمایه داری و نظام سیاسی دموکراسی را شرح دهیم. درعین حال کیفیت و روابط متقابل آنها و تأثیر آنها را در اخلاق اجتماعی و رابطه جنسی بین زن و مرد و نتایج و آثار آنها را نیز بیان نماییم و چون بیشتر سخنان ما در صفحات گذشته مربوط به سرزمین فرانسه بود (جایی که این حرکت از آنجا شروع شد) لذا درآینده نیز فرانسه را به عنوان مثال و شاهد مورد توجه قرار خواهیم داد.

تخدیر احساس اخلاقی:

نظریاتی را که قبلاً ذکر کردیم از خود نتایج و آثاری باقی گذارد که اولین و بارزترین اثرش این بود که احساس اخلاقی مردم را در رابطه با مسائل جنسی تخدیر نمود. حیا، شهامت و غیرت را از بین برد، فرق بین ازدواج و زنا را از بین برداشت،

زنا در نزد آنان عملی پاك و مجاز به حساب آمد و عیب و پلیدی آن از میان رفت، بنابراین هیچ لزومی نداشت که عمل مذکور پنهان نگاه داشته شود. تا اواسط و حتی تا اواخر قرن نوزدهم هیچ تغییری در نظریه اخلاقی فرانسوی ها بوجود نیامد، بجز اینکه زنای مردان آسان و سهل گردید و طبیعی محسوب شد. پدران از زنای پسران چشم پوشی می کردند به این شرط که به امراض مقاربتی دچار نگردند و در چنگال قانون گرفتار نیایند. بلکه اگر بدین وسیله منفعت مادی بدست می آوردند، افراد بسیاری خوشحال می گردیدند و اگر مردی با زنی بدون ازدواج رابطه داشت، آن را باعث توهین و تحقیر نمی دانستند. چنانچه در داستانهای آنان نمونه‌های زیادی وجود دارد که پدران، پسرانشان را وادار به برقراری رابطه با زنان صاحب قدرت و ثروت می‌کردند. ولی نظر آنان درباره زنان کاملاً تفاوت داشت، عفت و پاکی زن در نزدشان بسیار ارزشمند بود و همین پدرانی که راجع به رفاقت و معاشرت ناشایست پسران بی تفاوت بودند و آن را حمل بر جنون جوانی می کردند، راضی نبودند که در شرف و آبروی دخترانشان ذره ای خلل وارد آید. زنان فاجر و فاسد، خود را نمی توانستند برائت دهند و اجتماع نیز آنان را بری و پاك نمی دانست، آنقدر که زن فاسد را مورد تحقیر و سرزنش قرار می دادند ولی مردی که با وی معاشرت می کرد مورد توهین و تحقیر قرار نمی گرفت. همچنین ارزش اخلاقی زن و مرد در زندگی زناشویی یکسان نبود، زیرا درحالیکه فحشای مرد در نظرشان قابل چشم پوشی بود فساد و فحشای زن جنایت بزرگی شمرده می شد.

ولی در آغاز قرن بیستم وضع تغییر کرد، زیرا از آثار مساوات زن و مرد و ایجاد روحیه آزادی خواهی در زنان این شد که فساد و فحشای زنان در نظرشان مانند فحشای مردان ساده و بی اهمیت گشت و رابطه زن با مرد دیگری بدون عقد ازدواج باعث آلودگی کرامت و عفت وی محسوب نگردید، بطوریکه **پاول بوره** (Paul Bu-reau) در کتاب Towards Moral Bankruptcy، چاپ لندن ۱۹۲۵ میلادی می گوید:

«این کار در چهارچوب شهرهای بزرگ متوقف نشد بلکه جوانان در اطراف و اکناف روستاها به صراحت اعتراف می کردند که آنها در ازدواج، عفت و باکره بودن همسر خود را مهم نمی دانند زیرا خودشان به این اوصاف متصف نیستند. در مناطق

برگندی و **یون** چنین مرسوم گردید که یك دوشیزه جوان پیش از ازدواج، با چندین مرد رفاقت و معاشرت می نمود و بعد از ازدواج بیان خاطرات گذشتهٔ خود را به شوهرش عیب نمی دانست و ارتکاب او به این فسق و فجور سبب خشم و غضب نزدیکان وی هم نمی گردید بلکه آنها داستان و سرگذشت عشقی او را با علاقهٔ زیادی می شنیدند مثل اینکه به ماجرای ورزشی و یا موضوع تجارت گوش فرا می دهند و اگر شوهرش به سرگذشت او علم می داشت و می فهمید که دوستان آن زن تا این دم از وی بهرهٔ جسمانی می بردند، بسیار می کوشید که از سرگذشت خانمش کدورت و حزنی از خود نشان ندهد (تا مردم او را مرتجع و عقب مانده ندانند). نویسنده به نوشته اش چنین ادامه می دهد که: ما در طبقات متوسط تعلیم یافتگان، بسیار دیده ایم حتی عادت کرده ایم که یك دوشیزه تعلیم یافته از خانوادهٔ نجیب و شریف که در یك اداره یا شرکت تجارتی به کار نسبتاً آبرومند و خوبی مشغول است و در اجتماع مهذب و با اخلاق هم زندگی می کند ولی درعین حال با جوانی رفاقت و مصاحبت و معاشرت می‌نماید. آنها مجبور نیستند که با همدیگر ازدواج کنند بلکه می‌خواهند که تا آخر بدون نکاح و عقد ازدواج زندگی کنند زیرا می خواهند آن آزادی را داشته باشند که اگر یکی از آنها، حاجت شهوانی‌اش را روا کرد و سپس غریزه اش تقاضای رفیق دیگری داشت بدون کوچکترین مشکل بتواند با وی به معاشرت بپردازد و نیازی به طلاق نامه و یا دیگر تکالیف مفارقت نبوده باشد. افراد نزدیك آنها همه از این رابطه نامشروع آگاهند و ایشان هم رابطه را از کسی پنهان نمی دارند و هیچ کسی هم پیدا نمی شود که این کار را بد و ناپسند بداند و یا بر ایشان عیب گیری نماید.

کسانی که اولین بار پرچمدار این روش بودند کارگران مؤسسات و کارخانجات بودند. آنها در مراحل اول از طرف مردم مورد عیب، غضب و خشم قرار می گرفتند ولیکن امروز وضع مذکور در طبقات عالی و بلند هم ترویج یافته و در زندگی اجتماعی امروز، منزلتی را به خود گرفته که در سابق فقط نکاح و ازدواج قانونی آن مقام و منزلت را اخذ کرده بود.

این نوع جدید فحشا رواج یافت و مردم بوجود قانونی آن اعتراف نموده تسلیم شدند بطوریکه **موسیو برتلیمی** (M. Berthelemy) استاد قانون دانشگاه پاریس

می نویسد :

«زن زناکار در جامعه نزدیك است منزلتی را بدست آورد که قبلاً یك خانم با عفت آن را داشت و این موضوع در پارلمان هم بحث شد و حکومت از آن پشتیبانی کرد و به معشوقهٔ یك صاحب منصب نظامی نفقه ای داده می شد که به همسر قانونی اش اعطا می گردید و اگر آن صاحب منصب وفات یابد معشوقهٔ وی حقوقی را می گیرد که زن نکاحی اش اخذ می دارد» .

از اینجا شما می توانید اندازهٔ غفلت و پستی فرانسوی ها را در زنا تخمین بزنید و بدانید که زنا در آن جامعه یك عیب اخلاقی محسوب نمی شد چنانچه در سال ۱۹۱۸ م یکی از خانمهای معلم مدارس بدون داشتن شوهر حامله شد و دربین مأمورین وزارت معارف شخصی وجود داشت که طبق نظام قدیم می اندیشید بنابراین عمل خانم معلم را نپسندیده موضوع را توسط چند رجال برجسته به وزارت معارف اطلاع داد، ولی وزارت معارف از موقعیت خانم معلم به قرار ذیل دفاع نموده او را سرزنش و ملامتی هم نکرد :

۱ـ باید مردم در امور شخصی دیگران دخالت نکنند .

۲ـ جنایتی که آن خانم معلم مرتکب شده کدام است؟

۳ـ آیا مادر شدن یك زن بدون ازدواج نزدیك ترین راه به دموکراسی نیست؟

و ازجمله امور مهمی که برای ارتش فرانسوی تعلیم داده می شود این است که باید آنها تدابیر منع حمل را حتماً یاد بگیرند، گویا وظیفه است که باید هرنظامی مرتکب زنا شود. در روز سوم ماه می سال ۱۹۱۹م یکی از صاحب منصبان نظامی به سپاه مربوط به خود چنین اعلان کرد که :

«عموم مردم (غیرنظامی) از کثرت و ازدحام صاحب منصبان و افراد نظامی شکایت دارند و می گویند که آنها از روی استبداد و داشتن قدرت به دیگران اجازه نمی دهند که از فاحشه خانه های نظامی بهره مند شوند و ادارهٔ کماندوئی در کوشش است که تعداد زنان را ازدیاد بخشد تا اینکه به تمام نظامیان کفایت کند ولیکن پیش از تمام شدن این کار ما از نظامیان خواهشمندیم که داخل این خانه ها وقت زیادی را نگذرانند و تا می توانند حاجت خود را بزودی روا کنند» .

خوانندگان باید در این اعلان رسمی که از طرف کماندوی نظامی یکی از مترقی ترین و پیشرفته ترین ممالك منتشر شده تأمل نمایند، آیا از این اعلان چنین فهمیده نمی شود که در دل آنها به اندازهٔ ذره ای عقیده راجع به قباحت و حرمت زنا وجود ندارد؟ و نه حتی عیب و مخالف اخلاق بودن آن و اینکه جامعه، قانون و حکومت از تصور گناه و عیب بودن آن خالی الذهن اند[1]؟ در فرانسه پیش از وقوع جنگ جهانی اول یك نمایندگی تأسیس شده بود که مرام اولیه اش این بود که هر زن از هر محیطی که باشد و در هر شرایط و حالت اقتصادی و اخلاقی که زندگی نماید مکلف است که به ضرورت (تجربهٔ‌جدید) پی ببرد و به آن قناعت کند و بطور عملی به تجربه و تطبیق بپردازد لذا هرکس که می خواهد با یکی از دوشیزگان تماس بگیرد باید از طریق همین نمایندگی باشد و باید مبلغ ۳۵ فرانك فرانسه برای قسط اول بپردازد. وظیفهٔ نمایندگی این است که بعد از این مراحل دوشیزهٔ موردنظر را به وی تسلیم نماید و اسناد موجود در این نمایندگی دلالت می‌کند بر این که تمام طبقات جامعهٔ فرانسه با این نمایندگی معامله داشتند و از خدمات آن بهره مند می شدند و این کار از علم و چشم حکومت پنهان و پوشیده نبود.

این انحطاط و تنزل اخلاقی تا جایی رسید که:

«اگر در بعضی از مناطق فرانسه مخصوصاً شهرهای پرازدحام، روابط جنسی مابین نزدیکان خانواده مانند پدر و دختر و برادر و خواهر برقرار می گردید درنظر مردم از جمله چیزهای عجیب و غریب و شاذ و نادر شمرده نمی شد».

---

۱. ارتشی که دارای چنین اخلاقی باشد و با این روحیه بخواهد مملکتی را هم فتح کند آیا شما فکر می کنید که ملت مغلوب از حیث عفت و اخلاق درچه حالتی قرار خواهد گرفت، در مقابل سپاهیان دیگری هستند که اگر ممالك را فتح کردند به گفتهٔ قرآن کریم: الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلاة و آتوا الزکاة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر. (یعنی کسانی که اگر در روی زمین ایشان را قدرت دهیم نماز را برپا می دارند و زکات می دهند و مردم را به نیکویی امر می کنند و از بدی ها منع می نمایند) لذا ارتشی در زمین بمانند حیوانات وحشی می گردند و ارتشی دیگر اخلاق، شرف، صلاح و کرامت مردم را حفظ می کنند و جهالت انسانها به حدی رسیده که بین این دو لشکر نمی توانند فرق بگذارند.

افزایش زنان فاحشه :

بطوری که **موسیو بیولو** (M. Bulot) یکی از اعضای مجلس فرانسه اعلان کرد پیش از وقوع جنگ جهانی اول تعداد زنان فاحشه در آن کشور به نیم میلیون می رسید. لیکن به هیچ صورت نمیتوان وضعیت زنان فاحشه شرقی را با فواحش فرانسوی مقایسه نمود زیرا فرانسه از آنجایی که یك مملکت متمدن و پیشرفته است پس باید همه کارهای آن در سطح بالا و منظم باشد. برای تحقق این حرفه (زنا)، جراید، مجلات و پوسترهای رنگی به کار گرفته می شد، افراد توسط تلفن یا نامه های شخصی دعوت می شدند و اعمال دیگری که برای خوشی و رضایت خاطر معامله داران انجام می شد. ضمیر و وجدان عمومی این وضع را ملامت نمی کرد، بلکه زنانیکه به این تجارت (نامشروع) مشغول بودند در مسائل سیاسی، ملی، اقتصادی و طبقات بالا و اعیان بر دیگر زنان ترجیح و برتری داشتند و دارای چنان مرتبهٔ عالی و بلندی بودند که زنان زناکار در دوران ترقی مدنیت یونان از آن برخوردار بودند.

موسیو فردینان دریفوس (M. Ferdinand Dreyfus) یکی از اعضای برجستهٔ پارلمان فرانسه که چندین سال سمت عضویت آن مجلس را داشت تصریح کرد که پیشه زناکاری، امروز عمل شخصی شمرده نمی شود بلکه تجارت(Business) و حرفه منظمی (Organized Industry) است زیرا نمایندگی های آن سود هنگفتی بدست می‌آورند و پیشهٔ مذکور در این زمان نماینده هایی دارد که (مواد خام) را تهیه می کنند و دیگران در شهرها در گردش اند، دارای بازار منظم و مرتبی هستند که دوشیزگان و کودکان از آن بازارها صادر شده و به آنها وارد می شوند و اکثراً مال التجاره ای که از این بازارها خواسته می شود عبارتند از دخترانی که سن شان پائین تر از ده سال باشد... .

پاول پیرو می‌نویسد :

«این کار (پیشهٔ زناکاری) در زمان ما یك نظام مستحکم و استواری است که کارکنان و مامورین حقوق بگیر هر طوریکه خواسته باشند آنرا می چرخانند و ارباب قلم، ناشرین کتب (Publishers)، خطیبان، طبیبان، متخصصین زایمان (Mid

(Wives، سیّاحان و تجّار در آن خدمت می کنند و فنون جدید نشریات، اعلان و عرضه در آن استعمال می گردد».

ولی باید توجه داشت که پیشهٔ این زن فاحشهٔ زناکار در فاحشه خانه های معروف محدود نشده بلکه به رستوران ها، قهوه خانه ها، رقاص خانه ها و... سرایت کرده در تمام آنها زنا بطور علنی و آشکار صورت می گیرد و حیوانیت و وحشی گری در آن اماکن به اندازه ای است که بدترین نوع ظلم و تجاوز نیز به پای آن نرسیده است. حتی می گویند که در سال ۱۹۱۲م در مناطق شرق فرانسه پلیس مجبور شد که دخالت نماید و دوشیزهٔ جوانی را از مرگ نجات بدهد زیرا در یك روز ۴۷نفر با وی عمل جنسی انجام داده بودند و هنوز تعداد زیادی در انتظار زنا با وی بودند.

وقتی جنگ جهانی اول واقع شد، علاوه بر زنای تجارتی مشهور، زنای متطوع (بدون اجرت) هم پیدا شد و این نوع زنا و فحشای ابتکاری دارای اهمیت و ارزش زیادی بود زیرا این زنان وطن پرست می خواستند به آن قهرمانانی خدمت کنند که از خاك فرانسه دفاع می کردند و مزد و اجرت خدمت شان این بود که اطفالی را به دنیا می آوردند که پدرشان معلوم نبود. این زنان به نام (مادران زمان جنگ) نامیده می شدند.

تصور این واقعه به اندازه ای قابل تعجب است که زبان های شرقی حتی از ترجمهٔ آن عاجزند زیرا این زنان فحشا را به صورت منظم ادامه می دادند و تشویق و کمك آنها از طرف اهل فسق و فجور، فضیلت و احسان شمرده می شد و روزنامه های بزرگ، وقت مردم را به خاطر آن می گرفتند و دو روزنامه نسبت به سایر نشریات به آنها خدمت بیشتری انجام می دادند که عبارت بودند از: روزنامه **فنتاسیو** (Fantasio) و روزنامهٔ **لافی پاریزیان** (Lavis, Praisienne). حتی در یکی از شماره های اخیر این جرایر تعداد ۱۹۹ اعلان دربارهٔ آن زنان منتشر شده بود.

طغیان شهوت:

هیجانات جنسی که به این اندازه زیاد بود و به انواع فواحش منجر شد از تأثیر ادبیات، عکس ها، سینما، رقص، تآتر و وسایل تحریك ابتذال و برهنگی بود.

تا الان نیز شبکه ای از ثروتمندان خودخواه وجود دارند که با تمام وسایل و تدابیر می خواهند آتش شهوت را در وجود عموم مردم مشتعل سازند تا بواسطهٔ آن تجارتشان را رونق دهند. در کنار آن روزنامه، جراید، مجلات پانزده روزه و مجلات ماهانه به شکل مصور وجود دارند که داستانها و مقالات گمراه کننده و تحریك آمیز را با عکس های برهنه و جالب به نشر می رسانند زیرا این وضع عامل بزرگ توسعهٔ فحشای است و صاحبان این تجارت حرفه ای برای منفعت خود همهٔ قوای ذهنی، فکری، زیرکی و شناخت اسرار نفوس بشری را به کار می برند تا خوانندهٔ مسکین از دام صیدشان نتواند نجات یابد. علاوه بر اینها کتب و رساله های زیادی روزانه به چاپ می رسد که همهٔ آنها مملو از مسائل مربوط به امور جنسی و شهوت حیوانی است و تعداد آنها به اندازه ای زیاد است که در یك چاپ به پنجاه هزار شماره می رسد. امکان دارد که یك کتاب مربوط به این موضوعات شصت بار و یا بیشتر به چاپ رسد و چاپخانه های خاصی برای این کار وجود دارند و نویسندگان زیادی وجود دارند که بخاطر مقالاتی که دربارهٔ این موضوعات نوشته اند شهرت جهانی کسب کرده اند. این نوع کتاب های مربوط به فحشا نه تنها باعث توهین و رسوایی مؤلف نمی گردد بلکه مؤلفین آنها در صورت استقبال مردم از نوشته ها و کتابهایشان مستحق کسب جایزه می شوند بنابراین یا به عنوان عضو انجمن علمی فرانسه قبول می شوند و یا به مقام **کروی دانیو** (Creix d'honneus) نایل می شوند.

حکومت به عنوان تماشاگر، تمام این وسایل و مظاهر تحریك، اغوا و فحشا را می بیند و به هیچ یك از آنها بد نمی گوید مگر آن اعلانات فحشایی که بطور مداوم پخش شود که در آن صورت پلیس با آن مخالفت کرده موضوع را به دادگاه می رساند، لیکن در آن دادگاهها دوست و خیرخواه چنین مجرمینی زیاد به چشم می خورد که بعد از یك جزای جزئی و کوچك آنها را رها می کنند، زیرا کسانی که در این دادگاهها به عنوان قاضی نشسته اند اکثریت شان کسانی هستند که از این لذتها چشیده‌اند و بهره برده‌اند و بعضی از ایشان کسانی هستند که قلم‌شان را در نوشتن ادبیات جنسی بکار گرفته اند و اگر برحسب تصادف در بین اعضای دادگاه یك قاضی وجود داشته باشد که از طرز فکر قدیم برخوردار باشد بزرگترین نویسندگان و

ادیبان در این موضوع دخالت می کنند و آوازشان را در جراید و روزنامه ها بلند می کنند و خواهان فضای آزاد می شوند تا بتوانند در اجتماع شان ادبیات و هنر را ترقی داده مصدر خدمت گردند و ندا می زنند که مقید ساختن انسان به قیود اخلاقی دوره های تاریك گذشته معنای اختناق و عقب ماندن هنرهای زیبا را داشته ممانعت از ترقی و پیشرفت است. در اینجا باید پرسید که هنرهای زیبا از چه طریقی رشد و ترقی می کند، از طریق عکسهای برهنه و مفتضح و در حالت اجرای عملیات جنسی، که از آن آلبومها ساخته و نه تنها در بازارها، هتلها و قهوه خانه ها توزیع می کنند بلکه در مدارس و دانشگاهها هم در دسترس شاگردان می گذراند. دکتر **امیل پوریسی**(Emile Poureisy) در گزارشی که به دومین جلسه عمومی رابطهٔ منع فواحش تقدیم کرده چنین نوشته بود:

«این عکس های برهنه و در حالت هتك حرمت باعث تحریك و اختلال احساسات و هیجان مردم می گردد، نظم احساس و شعور مردم را برهم می زند، مشتری را به ارتکاب جنایتی دعوت می کند که از تصور آن موی بر اندام می ایستد، آثار بد و هلاك کنندهٔ آن در پسران و دختران جوان به اندازه ای است که قلم از بیان آن ناتوان و عاجز است، بسیاری از مدارس و دانشگاهها در اثر این عکس های تحریك آمیز اوضاع اخلاقی صحیحشان را از دست دادند و مخصوصاً در دختران جوان هیچ چیز مضرتر و هلاك کننده تر از این عکس ها نیست».

تمام سینماها، نمایش‌خانه ها، تآترها، رقاص خانه ها و قهوه‌خانه‌ها برای همین هنرهای زیبا کار می کنند و مخصوصاً صحنه های نمایشی که در فرانسه، طبقات ممتاز و بلند مرتبه اجتماعی آن را با رغبت و اشتیاق فراوان می نگرند و نویسندگان و هنرپیشگان رضایت خاطر تماشاچیان را به خود جلب می کنند تماماً سرشار از ابزار و وسایل ارضا کننده شهوات حیوانی و شیطانی است. امتیاز بارز نمایش های مذکور این است که بدترین خصوصیات اخلاقی را به صورت نمونه های زیبا و با ارزش جلوه می دهند.

پاول بیورو می گوید: «محققینی که می خواهند وضعیت زندگی اجتماعی ما را ازخلال این نمونه ها و شخصیت یابی هایی که در مدت سی چهل سال قبل توسط

نمایشنامه نویسان ارائه شده است تحقیق و بررسی کنند بدون شك چنین نتیجه می گیرند که تمام مردان جامعهٔ امروزی ما از وقار و کرامتی که لازمه زندگی زناشویی است محروم و بی بهره اند. پس هریك از همسران (شوهران)ما یا احمق و غافلند یا برای خانمشان عذاب و مصیبت، و بهترین خصلت خانمها این است که هرلحظه از شوهرشان به ستوه آمده می خواهند که به مردان دیگر تمایل نمایند».

درصورتی که وضع صحنه نمایشی که مخصوص طبقهٔ بالای اجتماع است چنین باشد خود شما می توانید حالت نمایشگاههای عمومی را حدس بزنید زیرا هر حرکت، اسلوب کلام، مناظر برهنگی و حالات و چیزهای دیگری که اسباب خوشی عامه مردم را فراهم می نماید در این گردشگاهها بدون شرم و حیا و بدون پرده و یا کنایه و اشاره عرضه می شود و از طریق اعلان برای تماشاچیان می فهمانند که هرچیزی را که شهوت نفسانی آن ها تقاضا داشته باشد نزد آنها موجود و حاضر است و هرچیزی را که به مردم تقدیم می دارند واقعی (Realistic) است و ساختگی نیست. **امیل پورسیی** در بیانیه اش مثال های متعددی از این صحنه های نمایشی را ذکر نموده که آنرا بعد از گردش در مکانهای تفریحی تهیه و مرتب نموده است و از نام این گردشگاهها و صحنه های نمایشی با حروف هجا بطور کنایه چنین تعبیر می کند:

«در صحنهٔ نمایشی ـ ب ـ آواز و اشعار و سخنان (Mondogues) و حرکات خانم هنرپیشه در آخرین درجهٔ ناز، خمیازه و کرشمه بود. منظرهٔ پشت او طوری بود که تصویر آخرین مدارج آمیزش جنسی را نشان می داد و تعداد تماشاچیان بیشتر از هزار نفر بود که در میانشان از طبقهٔ اشراف نیز بودند. همه اهل مجلس فریفته و مسحور وی شده بودند و هرلحظه صدای تحسین آنها با صدائی بلند شنیده می شد».

«در صحنهٔ ـ ن ـ خواندنی های کوتاه بود. حرکات، سکنات و سخنان به آخرین درجهٔ وقاحت، فضیحت و رسوائی می رسید و پسران و دختران خردسال هم بودند که با بزرگسالان آن صحنه را تماشا می کردند و هر منظرهٔ مفتضح و رسوایی را می دیدند کف می زدند».

«در صحنهٔ نمایشی ـ ل ـ اهل مجلس پنج بار به آواز بلند از خانم هنرپیشه خواهش کردند که آن صحنهٔ نمایشی را که با صدای دلفریب شیرین و دلکش می خواست خاتمه دهد تکرار کند».

«در صحنهٔ ـ س ـ تماشاچیان به او بسیار اصرار کردند و او را چندبار وادار به تکرار آن نمایش مفتضح کردند تا اندازه ای که او خسته شد و فریاد زد: ای فاسدان، خدا شما را هلاك سازد آیا نمی بینید که در این صحنه در کنار شما خردسالان نیز حضور دارند. سپس بدون اینکه این مرتبه نمایشش را تمام کند از صحنه خارج شد و رفت. در این نمایش آخرین درجه پستی، دنائت، حقارت و بی آبرویی وجود داشت که حتی خود آن زن که شغل همیشگی اش بود نتوانست بر آن کار صبر کند».

«در صحنهٔ ـ ز ـ بعد از ختم نمایش هنرپیشگان مرد قرعه انداختند که برگه های قرعه را به قیمت ده سنت می فروختند و اگر برگ قرعه به نام هریك از آنها می افتاد آن فرد شب را با او سپری می کرد».

پاول بیوره می نویسد: زنانی ظاهر می گردیدند که جسم شان بطور کلی بدون لباس بود و به همان ترتیب به نمایش می پرداختند.

آدولف بریسان (Adolph Briason) در روزنامه مشهور فرانسوی به نام **تامپ** (Tamps) بر این نوع نمایشها خرده گیری کرده به صورت انتقاد و اعتراض می نویسد:

«این فاجعه ای بس عظیم است که بعد از این هیچ چیزی باقی نماند غیر از اینکه خود منظرهٔ فحشا را نیز به طور آشکار نشان دهند و حقیقت این است که گوئی هنرهای زیبا بدون آن نمی تواند به مرحلهٔ کمال برسد».

خود حرکت جلوگیری از بارداری که به نام علوم جنسی (Sexual Science) از آن یاد می شود در اشاعه و پخش فحشاء و فاسد ساختن اخلاق سهم چندان کمی هم ندارد زیرا بواسطهٔ آن، توضیحات حاملگی و دیگر امور مربوط به آن از قبیل چگونگی استفاده از داروها و... را در مجالس عمومی با عکس و بیانیه های تفصیلی در کتب و نشریات عرضه می دارند طوری که بعد از آن دیگر به شرح و توضیح وظایف دستگاه تناسلی هیچ احتیاجی باقی نمی ماند. کتابهای علوم جنسی نیز همین وظیفه را انجام می دهند یعنی وظیفهٔ دستگاه تناسلی را با همه کم و کیف آن

به کوچك و بزرگ بیان می دارند و نام علم، تحقیق و علوم تجربی و طبیعی را به عنوان نقاب و پرده ای در آن به کار می برند تا اینکه هیچ اعتراض و انتقادی به آن نشود و از کردهٔ خویش فراتر رفته این عملشان را به نام خدمت اجتماعی نام نهاده اند و می گویند که:

«ما می خواهیم مردم را از لغزشها و اشتباهات مربوط به روابط جنسی برکنار داریم».

اما حقیقت این است که نشر این ادبیات، علوم و تعلیمات امور جنسی و تعمیم و گسترش آن تا این حد وسیع و گسترده، از وجود زنان، مردان، جوانان و کهنسالان تماماً حیا را دور کرده بذر بی حیایی و وقاحت را در آنها می کارد. نتیجه چنین شده که امروز یك دختر مدرسه ای که هنوز به سن بلوغ نرسیده است تمام امور مربوط به مسائل جنسی را می داند، چیزهایی را که در زمان گذشته جوانان هم از آن خبری نداشتند و هم چنین در وجود پسران پائین تر از سن بلوغ غریزه شهوانی پیش از موعد مقرر به هیجان آمده بطوریکه در این سن و سال به امورجنسی و شهوانی می پردازند و خود را تابع هوا و هوس شیطانی می سازند و اراده و اختیار خود را به شهوت می سپارند، درصورتی که ازدواج سن معینی را اقتضاء می کند ولی این امور به سن معینی مقید نیست و جوانان در سن دوازده و سیزده سالگی به امور جنسی گرایش پیدا می کنند.

علائم هلاکت ملی:

درصورتیکه انحطاط اخلاق، پیروی از هوا و هوس، عبادت شهوت در یكِ ملت به این درجه رسیده باشد و غرق شدن زن و مرد و پیر و جوان در لذت به این حد برسد و هیجان جنسی، ایشان را به جنون کشانیده از حالت توازن و تعادل بیرون کشیده باشد، طبیعی است که در آن ملت همه اسباب هلاکت و تباهی و سقوط در آتش مهیا شده و ملت مذکور به تدریج رو به زوال خواهد رفت. اگرچه مردم در ظاهر می بینند که دارای قدرت، شوکت و سلطه می باشند و چنین نتیجه گیری می کنند که غرق بودن آنها در لهو و لعب و لذائذ مادی مانع ترقی نبوده بلکه عامل

پیشرفت می باشد و چه بسا ملتهایی که در عمیق ترین گودال شهوت و لهو و لعب افتاده اند و به همان اندازه در بلندترین مراتب ترقی و تمدن قرار دارند. لیکن چه حکم غلط و نتیجهٔ دور از واقعیتی است زیرا اگر قوهٔ تعمیر و قوهٔ تخریب همزمان با هم در یك ملت وجود داشته باشد و قوهٔ تخریب بر قوهٔ تعمیر غلبه و شدت داشته باشد حماقت خواهد بود که قوهٔ تخریب را در شمار قوهٔ تعمیر به حساب آوریم.

این مطلب را با یك مثال توضیح می دهیم که تاجری در پیشهٔ خود دارای مهارت کامل بوده با ذکاوت و زحمت و تجربه اش ثروت هنگفتی جمع نموده است و درعین حال به شراب خواری و قماربازی و امثال آنها نیز مبتلا باشد پس بزرگترین اشتباه این خواهد بود که، این دو چیز متضاد را در زندگی وی از اسباب و عوامل تقدم و ترقی وی به حساب آوریم.

درست که عمل اول او از عوامل پیشرفت و ترقی اوست ولی عمل دوم او از عوامل تخریب و تخلف بشمار می رود. اگر هستی و وجود او بواسطه صفات اولی ثابت و پایدار است وضع مذکور این معنی را ندارد که صفات دیگر وی عمل تخریب را در وجود او انجام نمی دهند بلکه اگر خوب دقت کرده و عمیقاً بیاندیشید به خوبی متوجه خواهید شد که این قوهٔ تخریبی از قوای عقلی و جسمانی او می کاهد و ثروت و ذخیره های او را که با زحمت و مشکل فراوان اندوخته است به تدریج به نابودی و زوال می کشاند و بالاخره زمان متوسط یکبارگی آن هم فرا می رسد چون اگر قمار بر شخصی غلبه کند همه ثروتهای اندوخته او را به تدریج به فنا و نابودی می کشاند و او همیشه در معرض خطر قرار دارد. اگر شیطان شراب بر انسان تسلط پیدا کند در حال مستی مرتکب اشتباههای زیادی شده آخرالامر دست خالی می ماند و همچنین شیطان زنا و فسق و فجور در انتظار فرصت است تا اینکه او را به قتل و یا هلاکت دیگری بیاندازد ولی اگر این تاجر در چنگال این شیطانها نباشد نخواهید توانست میزان پیشرفت، ترقی و موفقیت او را حدس بزنید.

حال شما می توانید وضع یك ملت را با آن مقایسه کنید زیرا آن ملت نیز با فضل و برکت قوای تعمیر و ایجابی اش ابتدا در راه ترقی و پیشرفت قدم می گذارد و ممکن است چندین درجهٔ آن را هم طی کند ولیکن هنوز به مراتب عالی نرسیده به

علت نداشتن رهبریت سالم و رشید دوباره به عقب برگشته سقوط می کند و با دست خود اسباب تباهی اش را مهیا می سازد و خود را به نابودی و هلاکت می کشاند.

درست است که تا مدتی با داشتن قوهٔ تعمیر و ترقی پیش می رود ولیکن وسائل تخریب و هلاکت درهمان وقت از او جدا نیست. قوهٔ حیاتی، او را از داخل می خورد تا اینکه توخالی و میان تهی شده ضعفش به حدی می رسد که اگر زمانه بر او اندکی فشار وارد سازد و صدمه ای بزند، چنان سقوط می کند که دیگر قادر به بلند شدن نخواهد بود.

در اینجا علل و اسباب مهم هلاکت و خرابی ملت فرانسه را که نظام اجتماعی فاسد مملکت مذکور آنها را به ارمغان آورده بیان می کنیم.

انحلال قوای جسمانی:

اولین نتیجه شهوت رانی و تسلط شهوت بر فرانسوی ها این بود که قوای بدنی آنها رو به انحلال رفته روز به روز ضعیف شدند زیرا هیجان و تحریك دائمی، اعصاب و عضله و اعضای شان را ضعیف و سست کرده و شهوت پرستی صبر و تحمل آنها را از بین برده و طغیان شهوت به سلامتی ایشان نیز صدمه زده بود. از اوایل قرن بیستم در ارتش فرانسه آن صحت و تندرستی که برای یك فرد نظامی لازم است به طور کامل موجود نبوده بلکه هرسال رو به ضعف و خرابی است و جوانانی که در سابق واجد شرایط نظامی بودند رو به قلت و کمی هستند و با گذشت زمان کمتر و کمتر می شوند این یك میزان صحیح و دقیق است که به مانند میزان الحرارت، کیفیت انحلال قوای بدنی ملت فرانسه را نمایش می دهد.

ازجملهٔ مهمترین عوامل انحلال قوای جسمانی ملت فرانسه وجود امراض مسری و وخیم بود چنانچه تعداد نظامیانی را که در دو سال اول جنگ جهانی اول حکومت فرانسه از ارتش اخراج کرد بالغ بر هفتاد و پنج هزار نفر بود زیرا همهٔ آنها به مرض سیفلیس مبتلا بودند و در یك زمان در یك قشلهٔ متوسط تعداد ۲۴۲ نفر به این مرض دچار شده بودند.

خود شما فکر کنید که در این زمان حساس و خطرناك که ملت مذکور بین

مرگ و زندگی قرار دارد چه اندازه نیاز بود که برای باقی ماندن و سلامت مملکت، فرزندانش بجنگند ولی آنها از فرط شهوت پرستی، همه به امراض و مصائب گرفتار بودند و فرانسه در موقعیتی بود که حتی یك فرانك را هم باید با احتیاط و دقت زیادی ذخیره و پس انداز می کرد تا آن پول وثروت و آن قوای دماغی و جسمانی در راه دفاع از وطن شان به مصرف می رسید ولی بواسطهٔ شهوت رانی نه تنها جسم و جان خود را متضرر و زیان مند ساختند بلکه درآن موقعیت حساس قسمت عظیمی از ثروت و وسایل دفاعی را هم بر باد دادند.

دکتر لارید (Dr. Laredde) که از طبیبان نظامی فرانسه است می گوید:

«هرساله تعداد سی هزار نفر در فرانسه در اثر مبتلا شدن به مرض سیفلیس جان خود را از دست می دهند و این مرض خطرناکترین مرضی است که ملت فرانسه دچار آن هستند».

این فقط یکی از امراض آن ملت است که در کنار آن از این همه شهوت پرستی امراض متعدد و زیاد دیگری نیز بوجود می آید.

فساد نظام خانوادگی:

دومین مصیبت بزرگی که طغیان شهوت و بی بند وباری بر ملت فرانسه نازل کرد فساد و پراکندگی نظام خانوادگی بود و همانطور که آشکار است این نظام تنها از رابطه جاودانی زن و مرد بواسطهٔ عقد نکاح بوجود می آید که با وجود آن درمیان افراد خانواده آرامش روحی ایجاد شده فردیت را به اجتماعیت تبدیل می سازد که زمینه های بی نظمی را از بین برده و مردم را تابع نظام و مدنیت می گرداند و در چهارچوب این نظام است که فضای پاك محبت، مهربانی، فداکاری و شجاعت بوجود می‌آید و نسل های آینده را بر اخلاق پاك و تربیت صحیح و سالم عادت می دهد ولیکن جامعه ای که زنان و مردان آن از مقاصد نکاح و اهداف آن خبری نداشته باشند و مقصودشان از رابطهٔ جنسی غیر از فضای شهوت حیوانی چیز دیگری نباشد و جامعه ای که زن و مرد آن به خاطر این رابطه مانند پروانه سرگردان بگردند و بر این گل و آن گل بنشینند و هر باغی که آماده شد بدون قید و شرط از آن

استفاده برند دیگر امکان ندارد که در چنین جامعه ای نظام فامیلی پیدا شود و اگر بطور فرض هم پیدا شود استقرار نخواهد داشت زیرا افراد آن جامعه طوری عادت کرده اند که نمی توانند به تکالیف، واجبات، حقوق و قیودات اخلاقی پایبند باشند پس نتیجه و تأثیر حالات عقلانی و اخلاقی مذکور چنین می شود که نسل آینده از لحاظ اخلاق نسبت به نسل سابق بدتر و خراب تر بار می آید و انانیت و خودپسندی افراد به حدی می رسد که شیرازهٔ اجتماع از هم می پاشد. بواسطه سبکی و خفت و رنگ پذیری مردم سیاست ملی و بین المللی شان دارای موقف ثابت نبوده بلکه مانند ذره ای در جریان باد می شود که باد هر طرف جریان داشته باشد آن ذره نیز همانند کاه در پیشاپیش باد حرکت می کند و زندگی افراد به سبب نبودن خانواده و فامیل مکدر بوده دارای آرامش و سکون روحی نمی باشد و اضطراب و تشویش روحی، ایشان را فرا می گیرد و از داشتن آرامش ذهنی محروم می شوند. تمام اینها عذاب و دوزخ دنیوی اند که انسان بواسطهٔ غرق شدن در تمتعات و لذات حیوانی، خود را گرفتار آن می سازد.

در فرانسه امروزی از هر هزار زن و مرد تعداد هفت یا هشت نفر ازدواج می کنند و شما از این آمار می توانید تعداد افرادی را که ازدواج نمی کنند تخمین بزنید. آن تعداد کمی که ازدواج می نمایند نیز در ازدواج شان عفت و پاکدامنی را رعایت نکرده به قوانین و اصول آن مقید نیستند. هدف آنان این نیست که بواسطهٔ ازدواج دارای زندگی آبرومند و با عفت باشند، بلکه هدفشان همه چیز است جز این مطلب. اکثراً هدفشان از ازدواج این است که به آن فرزندی که پیش از ازدواج بوجود آمده است بواسطهٔ این ازدواج جنبهٔ قانونی بدهند تا بصورت فرزند قانونی شان در بیاید.

پاول بیورو می نویسد: از عادات معمول طبقهٔ کارگر (Working Classes) در فرانسه این است که زن از رفقای خود تعهد می گیرد که به شرطی با آنها ازدواج می کند که فرزندش که پیش از ازدواج ولادت نموده به عنوان فرزند قانونی او محسوب شود و زنی به دادگاه حقوق شهر **سین** (Seine) حاضر شده گفت:

«من در وقت نکاح به شوهرم به صراحت گفتم که مقصود من از این ازدواج

فقط قانونی نمودن فرزندانی است که در اثر رابطه و تماس با وی پیش از این عقد بوجود آمده اند و نیت من این نبوده و در حال حاضر هم نیست که با وی به عنوان یك خانم زندگی کنم لذا همان روزی که با شوهرم ازدواج کردم در همان روز نیز از وی جدا شدم و تا امروز با او ملاقاتی نداشته ام زیرا هیچ وقت نمی خواستم که با وی معاشرت زوجیت داشته باشم».

رئیس یکی از دانشگاههای مشهور فرانسه به پاول بیورو گفت:

«عموم جوانان ما می خواهند که ازدواج را برای زنا و فحشاء بکار گیرند به این ترتیب که ایشان مدت ده سال و یا بیشتر در وادی فسق و فجور آزاد و بی باك می گردند تا اینکه زمانی می رسد که از این آوارگی و تشویش خسته می شوند بناچار با همان زنی ازدواج می کنند که چندین سال با وی رابطه غیر مشروع داشتند تا اینکه بواسطه این ازدواج هم از آرامش روحی داشتن خانواده برخوردار شوند و هم از رفاقت آزاد بیرون از خانه بهره مند گردند».

زنای زنان و مردان متأهل در فرانسه عیب شمرده نمی شود یعنی اگر یك مرد متأهل زنی را به عنوان رفیقه انتخاب کند هیچ لازم نیست که موضوع را از دیگران پنهان دارد و این کار وی در اجتماع یك کار عادی و معمولی است.

به همین سبب رابطه نکاح بسیار ضعیف است که با کمترین مناسبت می گسلد و گاهی هم این رابطه فقط تا چند ساعت ادامه پیدا می کند و بس، چنانچه یکی از مردان دانشمند فرانسه که چندین مرتبه به مقام وزارت هم رسیده بود نقل کرده که او زنش را پنج ساعت بعد از ازدواج طلاق داده و بطوریکه می گویند علل طلاق و جدائی در آن مملکت به اندازه ای ساده و بسیط است که شخص مصیبت زده را هم به خنده می آورد مثل خرخرکردن یکی از زوجین در خواب و یا اینکه مثلاً یکی از آنها سگ دیگری را دوست نداشته باشد.

طلاق به اندازه ای زیاد است که در دادگاه حقوق شهر سین(Seine) در یك روز ۲۹۴نکاح فسخ و در دفتر قید گردیده و در این شهر در سال ۱۸۴۱ که قانون جدید طلاق تصویب شد تعداد چهارهزار طلاق، در سال ۱۹۰۰م هفت هزار، در سال ۱۹۱۳م شانزده هزار و در سال ۱۹۳۱م بیست و یك هزار طلاق واقع شد.

زنده به گور کردن نسل :

از آنجایی که تربیت اولاد بالاترین عمل اخلاقی است که مرد برای این کار باید بر نفس خود غلبه داشته هوا و هوس و دیگر خواهشهای نفسانی را ترك کند و مشقات و تکالیف را قبول نموده و از مال و جان بگذرد لذا مردم خودپسند و خودپرستی که تابع هوا و هوس و بندهٔ شهوت حیوانی باشند امکان ندارد که به این وظیفه تن دهند و مسئولیت آن را قبول نمایند.

از شصت یا هفتاد سال به این طرف تبلیغ جلوگیری از بارداری با همه شدت وحدت جریان دارد و این حرکت هر زن و مرد فرانسوی را واداشته تا تمام تدابیری را که مانع نتیجهٔ طبیعی تلذذ و استمتاع جنسی گردد (حمل و ولادت) بکار بندند و درحالی که از روابط جنسی بهره مند می شوند خود را از داشتن اولاد محفوظ دارند. هیچ شهر و روستایی نیست که در آن روز روشن دارو و وسایل جلوگیری از بارداری فروخته نشود و استعمال آن منحصر به اهل فحشا نبوده بلکه بسیاری از اشخاص متأهل هم از آن استفاده می کنند چون هر زن و شوهری آرزو دارند که عیش و نوش جنسی‌شان با پیدا شدن اولاد مکدر و تلخ نگردد. کاهش نسل با سرعت زیادی پیش می رود حتی متخصصین آمار مربوط به جمعیت در فرانسه حدس می زنند که سالانه حدود ششصد هزار نفر بواسطه استفاده از آن داروها از باردار شدن خودداری می کنند بنابراین هر سال تعداد ششصد هزار طفل زنده به گور و دفن می شوند. ولی اگر گاهی هم با وجود استعمال این داروها و تدابیر لازم زن حامله شود آن را سقط نموده خود را از مسئولیت آن می رهاند، با این سقط جنین سالانه در حدود چهارصدهزار طفل به دیار عدم سپرده می شوند. این کار منحصر به دوشیزگان بی شوهر نبوده بلکه زنان شوهردار هم در این وادی با آنها برابری می کنند و از نگاه اخلاق این عمل را گناه نمی شمارند بلکه آن را حق واجب زن می دانند. با وجود اینکه این کار از نظر قانون جرم محسوب می شود قانون از آن چشم پوشی می کند و ممکن است از هر سیصد زن فقط یکی به دادگاه سپرده شود و تازه کسانی که به دادگاه سپرده می شوند ۷۵٪ بی گناه به حساب آمده و آزاد می شوند.

تدابیر و وسایل سقط را نیز بسیار آسان نموده اند و در این باره همیشه تبلیغات

و نشریات دارند تا اندازه ای که زنان خودشان می توانند جنین را سقط کنند و آن زنانی هم که خودشان از عهدهٔ آن نمی توانند برآیند از داروهای طبی و وسایل جدید استفاده می کنند طوری که کشتن طفل در رحم نزد ایشان آسان تر و ساده تر از کندن دندان فاسد در دهان است .

این تمدن و عقلیت جدید اروپا عاطفهٔ مادری را از بین برده ، عاطفهٔ مادریی که جهان آن را بالاترین مرتبهٔ محبت می داند ولی او از اولاد منزجر است و حتی آن را بد دانسته با وی دشمنی و او را زنده به گور می کند ، آن اطفالی هم که با وجود آن همه تدابیر سالم بدنیا می آیند با خشونت و شدت و دشمنی فراوانی مواجه می شوند ، چنانچه **باول بیورو** این حقیقت رنج آور را یاد آوری کرده می گوید :

«اکثر اوقات در روزنامه ها مصایبی را که از طرف پدران به اطفال شان وارد می شود مطالعه می کنیم و می بینیم که پدران چگونه بدترین شکنجه ها را به فرزندان خود می چشانند . این روزنامه ها حوادثی را نشر می کنند که مهم و با ارزش باشد ولیکن مردم می دانند که این میهمانان گرامی با چه قساوت و عذابی روبرو می شوند و این همه عذاب به سبب آن است که پدران فکر می کنند که فرزندان لذت زندگی را بر آنها تلخ خواهند ساخت ... این بیچارگان هم وقتی به دنیا می آیند که مادرانشان از سقط کردن خودداری کنند ولی همین که بدنیا آمدند جزای آمدن شان را آنطور که شاید و باید می چشند .

گاهی این کراهت و دشمنی مادران در برابر اولاد به حدی است که باعث خنده و در واقع گریه است . مثلاً می گویند که طفل شش ماهه یك زن فوت کرد ، مادرش جسد وی را پیش روی خود گذاشته از خوشحالی می رقصید و غزل می خواند . سپس به خانهٔ همسایگان رفته گفت که ما بعد از این طفل دیگری را به دنیا نمی آوریم ، دیگر من وشوهرم با آرامش و آسایش نفس می کشیم ، شما نمی دانید که وی چه مخلوق بد و ناآرامی بود ، هیچگاه از گریه کردن دست برنمی داشت و همیشه خانه را کثیف می ساخت کم مانده بود که نتوانیم از شرش نجات یابیم .

بدتر و تلخ تر اینکه کشتن اولاد با سرعت سرسام آوری رو به ازدیاد ، انتشار و

کثرت است و حکومت و دادگاههای فرانسه در برابر این جنایت بزرگ همان غفلت و چشم پوشی را می کنند که در مقابل سقط جنین انجام می دهند، چنانچه دو دوشیزه جوان که اولادشان را به قتل رسانده بودند به دادگاه سپرده شدند ولی از عقوبت و جزا نجات یافتند.

یکی از این دو دختر طفلش را در آب غرق کرده به قتل رسانیده بود درحالی که خویشاوندان وی قبلاً یك طفل او را تربیت کرده بودند و این طفلش را هم تربیت می کردند لیکن این دختر ظالم سخن آنها را نپذیرفته وی را به قتل رسانید ولی دادگاه جرم او را طوری ساده و سبك شمرد که قابل مجازات ندانست، بنابراین او را از جزا معاف نمود.

دیگری طفلش را خفه کرده بود و با وجود اینکه هنوز نفس آن طفل معصوم باقی مانده بود از ترس اینکه مبادا دوباره زنده شود سر او را محکم به دیوار می کوبد و متلاشی می کند و آن طفل هم جان را به جان آفرین تسلیم می‌کند. قضات دادگاه فرانسه این زن را هم مجرم و قابل جزا و قصاص ندانستند. در سال ۱۹۱۸م در محکمه شهر سین (Seine) رقاصه ای را احضار کردند که می خواست زبان طفلش را از حلقش بیرون آورد لذا سرش را مجروح کرده بود و شاهرگ (حبل الورید) او قطع شده بود تا اینکه طفل جان داد، زن مذکوره هم در نزد قضات و وکلای دفاع و خارنوال ها به عنوان مجرم شناخته نشد».

آیا شما می توانید وسیله و تدبیری برای نجات ملتی که تا این حد با نسل خود دشمنی و عداوت داشته باشد از هلاکت و تباهی بیابید؟ تناسل و توالد برای بقا و دوام یك ملت ضروری و حتمی است و ملتی که با نسلش دشمنی کند در حقیقت با خود دشمنی کرده است و می خواهد که خود را نابود کند. اگر چنین ملتی در خارج هم دشمنی نداشته باشد برای محو و نابودیش همین کار کفایت می کند و خودش با دست خود، خویشتن را محو و نابود می سازد.

همانطور که قبلاً هم تذکر دادم نسبت ولادت در فرانسه در شصت سال گذشته رو به کمی و قلت است. در بعضی از سالها نسبت متوفیات زیادتر از متولدین است و در بعضی سالها هر دو نسبت برابر است و گاهی نسبت متوفیات

کمی بیشتر می شود. از طرف دیگر تعداد مهاجرینی که از فرانسه خارج می شوند هرساله رو به افزایش است چنانچه در سال ۱۹۳۱م از چهل و دو میلیون جمعیت فرانسه سه میلیون آنها را مهاجرین تشکیل می دادند و اگر چنین وضعی ادامه پیدا کند در اواخر قرن بیستم ساکنان اصلی فرانسه در وطن خودشان در اقلیت می مانند.

این است ثمرات و نتایج نظریات و افکاری که در اوایل قرن نوزدهم براساس حرکت آزادی زنان و محافظت حقوق آنها بوجود آمده بود.

نمونه هایی از ممالك دیگر

آمریکا:

ذکر نظریات فرانسویان و نتایج حاصله از آن فقط بخاطر بررسی یك جریان تاریخی بود بنابراین نباید چنین تلقی گردد که ملت فرانسه در این خصوص تنها بوده و کشورهای دیگر همانند آنان نیستند، بلکه تمام مللی که به نظریات اخلاقی و مبادی یك جانبه آن ایمان داشته باشند در این رابطه با آنها مشابه و همانند هستند.
در اینجا می خواهیم مثالهایی را از ایالات متحده آمریکا ارائه دهیم، آن آمریکایی که نظام اجتماعیش در اوج جوانی قرار دارد.

تأثیر محیط هیجان انگیز در اطفال:

قاضی بن لندی(Ben Lindsey) که رئیس دادگاه جنایی نوجوانان (Juveil Corut) در شهر **دنور** (Denver) بود برایش فرصتی پیش آمد تا راجع به اخلاق جوانان آمریکایی اطلاعاتی بدست آورد، او در کتابش به نام تمرد نسل جوان (Revolt Of Modern Youth) می نویسد:

«کودکان در آمریکا طوری هستند که زودتر از معمول بالغ می شوند و از سنین خردسالی احساس و هیجان جنسی در ایشان زنده می شود».

قاضی مذکور ۳۱۲ دختر را مورد بررسی قرار داد و چنین نتیجه گیری کرد که در بین آنها ۲۵۵ دختر که سن شان بین یازده تا سیزده بود به بلوغ رسیده بودند و در ایشان علامات شهوت جنسی و تمایلات و درخواستهای جسمانی مشاهده می گردد که بطور عادی باید در دختران هجده ساله یا بالاتر مشاهده شود.

همچنین دکتر **ادیت هوکر** (Edith Hooker) در کتابش به نـام قوانین جنسی (Laws Of Sex) می نویسد:

«هیچ جای تعجب نیست که حتی دربین طبقات باسواد و پولدار دخترانی پیدا می شوند که در سال های هفت و هشت سالگی با کودکان هم سن و سال خود رفاقت و مراوده می کنند و احتمالاً به فحشا هم مبتلا می گردند».

دکتر مذکور می گوید:

«دختر هفت ساله ای از یك خاندان با شرف و آبرومند با برادر و گروهی از رفقای برادرش مرتکب فحشا شده بود، یك گروه پنج نفری دیگر که شامل دو دختر و سه پسر بودند نیز در همسایگی هم زندگی می کردند و اخیراً پی بردند که با همدیگر رابطه جنسی داشتند و دیگر دختران و پسران را هم به این کار وادار می کردند درحالی که بزرگترین آنها ده ساله بود. دختر دیگری که نه سال داشت و ظاهراً تحت مراقبت شدید بود خود را بسیار خوشبخت می دانست زیرا در این سن و سال معشوقه چندین نفر شده بود».

در یك گزارش پزشکی از شهر **بالتیمور** (Bultimore) یادآوری شده است که در مدت یك سال در شهر مذکور تعداد یك هزار شکایت موجود بوده که تمام آنها در رابطه با ارتکاب زنا با دختران کمتر از دوازده سال می باشد.

این بود ثمره و نتیجه ابتکاری آن محیط پرهیجان که احساسات و قوای غریزه جنسی را بیدار می کند.

یك نویسنده آمریکایی می گوید:

«اوضاع و شرایطی که اکثریت مردم ما در آن زندگی می کنند چنان از فطرت دور است که پسران و دختران از سن پانزده سالگی مبتلا به عشق و عاشقی می شوند و این کار چه سرنوشت بد و نافرجامی دارد زیرا این رغبت و علاقه شدید در این سن

و سال که زود رس است در کنار خود ضررها و خطرات زیادی دارد که کوچکترین نتیجه‌اش این است که دختران با رفقای خود فرار می کنند و یا در سن بسیار پایین ازدواج می کنند و درصورتی که در این کار ناکام و نا امید شوند خودکشی می کنند».

مرحله تعلیم :

کودکانی که پیش از وقت به مسایل جنسی علاقمند می شوند و یا احساس رغبت و علاقه می کنند، مدارس را اولین محل تجربه جنسی می دانند. این مدارس دو نوعند، نوع اول فقط دخترانه و یا فقط پسرانه است و نوع دوم مدارس مختلط هستند.

در نوع اول مدارس، جوانان یا همجنس بازی می کنند (Homo - Sexuality) و یا اینکه استمناء (Masturbation) دربین شان رواج پیدا می کند، زیرا آتش عواطف و احساسات که قبلاً در عهد کودکی شعله ور گردیده بود محیط مناسبی پیدا کرده شعله ورتر می شود، پس او ناچار است راهی را بیابد که آنرا خاموش گرداند.

دکتر هوکر می نویسد: «هنوز هم در مدارس، دانشگاهها و موسسات آموزشی مامایی و پرستاری و بعضی مدارس دیگر حوادثی از قبیل همجنس بازی پسران و دختران دیده می شود و کم مانده است تمایل طبیعی شان به جنس مخالف از بین برود». دکتر مذکور در این باره حوادث زیادی را ذکر می کند که در آن پسران با یکدیگر و دختران نیز با یکدیگر مرتکب فحشاء شده اند و از این کار ضررها و رنجهای بسیار دیده اند.

از مطالعه کتاب های دیگر معلوم می شود که همجنس بازی در بین مردم فراوان رواج دارد، **دکتر لوری** (Dr. Lowry) در کتابش به نام (Herself) می نویسد:

«باری مدیر یکی از مدارس به چهل خانواده که فرزندانشان در آن مدرسه درس می خواندند نوشت که اطفال آن مدرسه در پست ترین حالات اخلاقی قرار دارند و لذا امکان ندارد که بیشتر از این در مدرسه درس بخوانند و یا رفت و آمد کنند».

در مدارس نوع دوم که دختران و پسران بطور مختلط (Co - Education) درس

می‌خوانند وسایل تحریك و تسکینی برای هردو جنس وجود دارد، هیجانات عاطفی که در اوایل طفولیت پیدا شده بود در این مدارس تقویت شده و به نهایت و کمال خود می رسد، زیرا در این دوره ادبیات و مقالاتی را که راجع به فحشا نوشته می شود دختران و پسران هردو مطالعه می کنند و داستانهای تحریك آمیز و مجلات پر از عکس های برهنه و هیجان انگیز که از آن به عنوان هنر یاد می شود وکتاب های مربوط به امور جنسی و روشهای جلوگیری از بارداری که مورد توجه وعلاقه دختران و پسران است در این دوره در دسترس آنان قرار می گیرد و از آنها استفاده می کنند.

یکی ازنویسندگان مشهور آمریکایی به نام **هاندریج وان لون** (Hendrich Von Loain)می نویسد:

«این ادبیاتی که در دانشگاههای آمریکایی رواج یافته است، بدترین مجموعه فحشا پستی و ناز و کرشمه است که مانند آن تابحال سابقه نداشته است و اکنون با آزادی کامل عرضه و منتشر می گردد».

مطالب ومعلومات حاصل از این نوع ادبیات را دختران و پسران با آزادی‌کامل وجرأت فراوان موردبحث و مذاکره قرار می‌دهند و سپس به‌عمل و تجربه درمی آورند، همچنین دختران و پسران جوان در محافل و مجالس (Petting Parties) شراب و دخانیات استعمال می کنند و از رقص و موسیقی نیز استفاده می برند.[1]

طبق تحقیق و تخمین **قاضی لندسی** آمریکایی ۴۵٪ دختران مدارس پیش ازفراغت شان از درس بی عفت می شوند و هرچه مراحل تعلیم جلوتر می رود به همان اندازه این نسبت زیادتر می شود، **قاضی لندسی** می نویسد:

«عواطف و احساسات جنسی پسران در دبیرستانها کمتر از عواطف جنسی دختران است، پس دختران در این مرحله نسبت به پسران مقدم اند و پسران فقط پیروی و متابعت از خواهش دختران را انجام می دهند».

1. How I Can get me.

سه عامل بسیار مهم تحریك كننده :

دانشگاهها و مدارس با این شرایط بدی که دارند باز هم دارای نظم و انضباط اند و کم و بیش از آزادی آنها ممانعت به عمل می آید ولیکن وقتی که این جوانان از این مدارس با چنان عواطف مشتعل و عادات فاسد فارغ می شوند و در صحنهٔ زندگی داخل می گردند از همه قید و قیود آزاد شده و در بی بندو باری مطلق قرار می گیرند. در اطرافشان نیز اشتعال آتش شهوت را مشاهده می کنند که سبب اشتعال و التهاب بیشتر عواطف آنها می شود و درعین حال وسیلهٔ اشباع غریزه و خاموش شدن شعله روابط جنسی را با سهولت و آسانی زیادی پیدا می کنند. یکی از مجلات آمریکایی مسائلی را که هنوز هم منجر به رواج و اشاعهٔ فحشاء می گردند نام می برد:

«سه عامل شیطانی وجود دارد که دنیای امروز ما را فرا گرفته و در افروختن آتش برای ساکنان روی زمین درکارند.

عامل اول ادبیات بی آبرو و دور از عفت است که بعد از جنگ جهانی با تمام وقاحت و بی عفتی و بی آبرویی به شکل عجیب و غریبی ترویج شد و دنیا را فرا گرفت.

عامل دوم فیلمهای سینمایی است که نه تنها غریزهٔ شهوانی حیوانی را تیز می کند بلکه در این خصوص دروس علمی را هم برای شان تلقین می نماید.

عامل سوم پایین آمدن سطح اخلاق زنان است که در لباس، برهنگی، دخانیات و اختلاط بدون قید و شرط شان با مردان به صورت آشکاری به چشم می خورد. این مفاسد سه گانه به مرور زمان رو به زیادت و کثرت است و آخرین نتیجه آن زوال تمدن و از بین رفتن مسیحیت است که اگر ما امروز از طغیان آنها جلوگیری نکنیم به طور حتم تاریخ رومی ها و کسانی که به پیروی از شهوت و غریزه جنسی رهسپار دیار عدم گردیدند برای ما تکرار می شود زیرا آنها هم مانند ما در شراب، زن، رقص، موسیقی و لهو و لعب غرق شده بودند».

این عوامل سه گانه فضای تمدن و اجتماع را چنان فراگرفته که هیچ گاه نمی تواند از تحریك عواطف جنسی جوانان دست بردارد و هر کسی که خون گرم

دارد این تحریك نیز با وی همراه است و کثرت و ازدیاد فواحش در اجتماع ثمره و نتیجه همین تحریك مداوم و مستمر است.

کثرت فحشا:

زنانی که در آمریکا فحشا[1] را به عنوان شغل و حرفه انتخاب کرده اند تعدادشان حداقل بین چهارصد تا پانصد هزار نفر تخمین زده می شود ولیکن خواننده باید فحشایی را که در آمریکا است با فحشا در شرق مقایسه نکند زیرا در آمریکا فحشا ارثی و نسبی نیست بلکه آن زنی که مانند سایر زنان تا دیروز دارای کسب و کار آزاد بود در اثر مبتلا شدن به شوهر بد و یا سرنوشت بد به این کار دست زده در زمرهٔ زنان زناکار به حساب آمده و پس از اینکه چند سالی را به این کار ادامه می دهند دوباره در شرکت و یا ادارات دولتی شروع به کار می کنند. چنانچه بحث و تحقیق نشان داده است سابقاً نصف زنان فاحشهٔ آمریکایی به عنوان خدمتکار در منازل (Domestic Servants) و نصف دیگر ایشان در دکان ها، ادارات و شرکتها مشغول کار بودند و به خاطر فحشا کارشان را ترك کردند. هرکدام ایشان از سن پانزده یا بیست سالگی این شغل را شروع کرده تا سن بیست و پنج تا سی سالگی به آن ادامه می دهند سپس آن را ترك گفته به وظیفهٔ دیگری مشغول می شوند و زنی که تا دیروز یك فاجر و فاحشه بود امروز به عنوان یك زن باوقار و صاحب منزلت و شرف است. با این وصف خوانندگان می توانند وضعیت پانصد هزار زن فاحشه را در ایالات متحدهٔ آمریکا به خوبی درك کنند.

بطوری که قبلاً هم یادآور شدیم فحشا در غرب به عنوان یك پیشه تجارتی منظم بین المللی است و بزرگترین بازارهای آن در آمریکا عبارت است از: نیویورك، ریودوژانیرو، بوینس آیرس. دو مرکز بزرگ این تجارت در شهر نیویورك دارای مجلس اجرایی است که رییس و منشی آن از طریق انتخابات اعضای آن انتخاب می شوند. هریك از این مراکز مشاورین قانونی نیز دارند که به هنگام پیدایش دعوا و

1. Prostitution in the United States - PP, 64-69.

اختلاف به دفاع از آنها برمی خیزند، این مراکز دلالان و نماینده هایی دارند که در شهرها برای بدام انداختن مردم گشت و گذار می نمایند و راجع به نفوذ آنها در اجتماع می نویسند. رییس ادارهٔ جهانگردی در شهر شیکاگو هنگامی که می خواست آمار دوشیزگان فریب خورده و گمراه شده را ظرف پانزده ما ه اعلام کند متوجه شد که از هفت هزار و دویست دوشیزه ای که با نامه اعلام حرکت به سوی شیکاگو را کرده بودند تنها یکهزار و هفتصد تن از آنان به شیکاگو رسیدند و سرنوشت دوشیزگان دیگر معلوم نشد.

علاوه بر فاحشه خانه ها منازلی برای ملاقات (Assignation Houses) و دید و بازدید (Call Houses) وجود دارد که با تمام لوازم و وسایل مفروش است و هروقت که زنان و مردان تمایل به ملاقات هم داشته باشند در آن منازل می توانند یکدیگر را ملاقات نمایند. تحقیقات آماری نشان می دهد که در یك شهر آمریکا هشتاد و هفت منزل، در شهر دومی چهل و سه منزل و در سومی سی و سه منزل برای این مقصود اختصاص داده شده و در این منازل نه تنها دوشیزگان بی شوهر آمد و شد دارند بلکه زنان شوهردار نیز در آنها رفت و آمد می کنند.[1] یکی از مصلحین مشهور آمریکایی می گوید:

«یك سوم طبقهٔ متأهل در نیویورك به التزامات اخلاقی و جسمانی زناشویی مقید و وفادار نیستند و وضع نیویورك در این باره از وضع شهرهای دیگر اگر بدتر نباشد بهتر هم نیست. مصلحین اخلاق آمریکا مجلسی دارند که از آن به نام کمیتهٔ چهارده نفری (Com Mittee Of Fourteen) یاد می کنند، اعضای کمیتهٔ مذکور از عوامل فساد در شهرها تحقیق به عمل آورده به اندازهٔ وسیعی برای اصلاح اخلاق، تدابیر عملی اتخاذ می کنند. در یکی از بیانیه‌های آنها چنین آمده است که اکثریت رقاص خانه ها، کلوپهای شبانه، سالنهای زیباسازی (Beauty Saloons)، اطاق های ماساژ و مالش (Massage Rooms) و آرایش موی (Hair Dressing) اماکن فسق و فجورند و بعضی از آنها از فاحشه خانه ها نیز بدتر و قبیح تر هستند زیرا در آنها

---

1. "Prostitution in the United States - P,38.

کارهای بسیار پلیدی انجام می شود که ذکر آنها با زبان و قلم درست نیست.

امراض وخیم مسری:

افزایش بیش از حد فواحش بدون شك و تردید عامل پیدایش و کثرت امراض مسری می گردد. طبق تحقیقات بدست آمده حدود ۹۰٪ ساکنین آمریکا به این امراض دچارند و از دایرة المعارف بریتانیا اینچنین فهمیده می شود که در آنجا سالانه تعداد دویست هزار نفر به مرض سیفلیس و یکصد و شصت هزار نفر به مرض سوزاك گرفتار می شوند که برای مداوای این امراض ششصد و پنجاه بیمارستان تأسیس شده است، علاوه بر آن نتایج اطبای غیر رسمی چنین است که ۶۱٪ مراجعین گرفتار به مرض سیفلیس و ۸۹٪ آنها گرفتار به مرض سوزاك هستند.

سالانه در آمریکا بین سی تا چهل هزار طفل با مرض موروثی سیفلیس وفات می کنند و نسبت متوفیات تمام امراض در آنجا ـ غیر از مرض سل ـ کمتر از متوفیات مرض سیفلیس است. کمترین رقمی که مسئولین گزارش داده اند این است که ۶۰٪ جوانان به آن دچارند که مبتلا شدگان، هم شامل متأهلین و هم شامل مجردها می باشند و متخصصین بیماریهای زنان که اعضای تناسلی زنان را جراحی می کنند می گویند که ۷۵٪ بیماران آنها به مرض سوزاك مبتلا هستند.

طلاق و جدایی:

پرواضح است که در این حالت نظام فامیل و رابطه زوجیت از اضطراب و بی بند و باری دور نمی ماند زیرا زنانی که درآمد شخصی دارند و به مردان در هیچ چیز به غیر از ارضای شهوت احتیاج ندارند و مردان را هم برای اجرای هرکاری نزدیك و حاضر می یابند طبعاً در چنین اجتماعی ازدواج چیز زاید و بی معنیی بوده و اصلاً به آن نیازی نخواهد بود و هیچ سود و منفعتی نیز از آن بدست نمی آید. بر اساس همین فلسفهٔ جدید و فکر مادیگری است که ارتباط بدون ازدواج را آنها عار و گناه نمی دانند و اصلاً این احساس از ضمایرشان محو و زایل شده است و محیط فاسد، اجتماع را تا اندازه ای بی احساس و فاقد شعور می سازد که دیگر به این زنان

فاجره هیچ کس به نظر عیب و گناه و قابل سرزنش نمی نگرد.

قاضی لندسی آمریکایی از افکار عمومی دختران و دوشیزگان چنین تعبیر می نماید: «چرا من ازدواج کنم؟ مگر همسالان من که دو سال قبل ازدواج کردند از این ازدواج چه بهره ای گرفتند؟ جز اینکه نصیب نصفشان طلاق است[1]. من به این معتقد هستم که حق طبیعی هر دوشیزه است که در تصرف محبت و دوستی آزاد باشد و در این دوران تدابیر و وسایل جلوگیری از بارداری را هم که می دانیم پس باید از خطر حمل و ولادت اولادغیرقانونی و تکالیف آن خود را نگهداریم. ما یقین داریم که در این برهه تبدیل روش قدیمی به روشی تازه و نو از مقتضیات عقل است».

زنانی که چنین طرز تفکری دارند عامل اصلی ازدواجشان انگیزهٔ محبت است و بس ولیکن این عاطفه هم بیشتر اوقات از صمیم قلب و اعماق دل نیست بلکه از جمله عوامل اینگونه ازدواج ها جذابیت و زیبایی معشوق است، وقتی که خواستهای شهوانی برآورده شد دیگر میان زن و شوهر عامل دوستی و محبت باقی نمی ماند و در این وقت کوچکترین بهانه می تواند در بین آنها جدائی افکند و محبت شان را به دشمنی و عداوت تبدیل کند تا اندازه ای که کارشان را به دادگاه بکشاند.

قاضی لنرمی می نویسد:

«در سال ۱۹۲۲ میلادی در شهر دنور پشت هر ازدواج بطور حتم طلاق هم بود و بعد از هر دو ازدواج یك قضیهٔ طلاق به دادگاه تقدیم می گردید. این وضع منحصر به شهر دنور نبوده بلکه تقریباً در تمام شهرهای آمریکا نظیر آن به چشم می خورد و هیچ شهری خالی از آن نیست».

قاضی مذکور ادامه داده می نویسد:

«واقعه طلاق بین زن و شوهر رو به ازدیاد و کثرت است و اگر این حالت ادامه پیدا کند ـ بطوریکه انتظار هم می رود ـ تعداد درخواستهایی که برای طلاق به دادگاهها ارجاع می شود با تعداد ازدواجها برابر خواهد شد».[2]

---

1. "Laws of Sex,", p.204.

2. "Revolt of Modern Youth," pp, 211-14.

چند وقت قبل در روزنامهٔ (Free Press) در این باره مقاله ای منتشر شده بود که می گفت:

«کاهش ازدواج و افزایش طلاق و روابط غیر مشروع دایمی یا موقتی که امروزه در بین ما رواج دارد ما را به سوی عقب و قهقرا و حیوانیت می کشد و تمایل طبیعی در نسل جدید رو به پراکندگی و تشتت است این نسل به حدی افسار گسیخته شده که پیرو هیچ آیین و دینی نمی باشد و این احساس که تشکیل خانواده لازمهٔ تمدن و بقای نسل می باشد نزدیك است که کاملاً محو و نابود گردد و برعکس، آنها از این مسئله کاملاً غافل بوده و اصلاً راجع به عاقبت شوم مدنیت و حکومت نمی اندیشند».

درمان مفیدی که برای کاهش و از بین بردن طلاق و جدایی پیشنهاد کرده اند عبارت از ازدواج آزمایشی (Compassionate Marriage) است ولیکن آنها از چاله درآمده و به چاه افتاده اند، زیرا هدف آنها از ازدواج آزمایشی این بود که زن و مرد چندی بدون داشتن عقد ازدواج با هم معاشرت داشته و یکجا زندگی کنند تا اگر در این اثنا دل هاشان با هم الفت پیدا کرد ازدواج کنند به شرط اینکه در این مدت آزمایش، از بارداری و بچه دار شدن اجتناب نمایند زیرا اگر در این مدت آنها بچه دار شوند بر آنها لازم می گردد که ازدواج کنند و داخل زندگی خانوادگی گردند. این حالت در اتحاد جماهیر شوروی به نام دوستی و عشق آزاد (Free Love) نامیده می شود.

نابودی ملی:

پیروی از هوا و هوس، فرار از مشکلات زندگی زناشویی، بیزاری از داشتن خانواده و گسیختگی روابط همسری نزدیك است که عاطفه و محبت فطری مادری را که بهترین و بالاترین عواطف روحی در زنان است از بین ببرد و زن را از این عاطفه محروم سازد، این عاطفه که نه تنها بقای تمدن و مدنیت به آن وابسته است بلکه بقا و دوام انسانیت نیز مربوط به آن است. ترویج جلوگیری از بارداری، سقط و قتل اولاد همه و همه به سبب از بین رفتن این عاطفه در زن است. با وجود مخالفت قانون، هر دختر و پسری در ایالات متحده آمریکا راجع به استعمال داروی جلوگیری

از بارداری معلومات کافی دارند و وسایل و داروهای ضدبارداری در دکانها مانند دیگر کالاهای معمولی خرید و فروش می شود. علاوه بر عموم زنان، دختران مدارس و دانشگاهی هم از آن استفاده می کنند تا اینکه عیش و لذت جوانی آنها زایل نگردد و وقتی که دختری با پسری قرار ملاقات و دیدار داشته باشد، قبل از همه چیز داروی فوق را با خود بر می دارد و از آن استفاده می کند. **قاضی لندسی** می نویسد:

«۴۹۵دختر دبیرستانی برای من اعتراف کردند که در سن بکارت با پسران روابط جنسی داشته اند. از این تعداد بیست و پنج تن حامله گردیدند اما باقیماندهٔ دختران بعضاً بر اثر تصادف و اکثریت شان نیز به خاطر استفاده از داروی ضدحاملگی حامله نشدند، این تجربه در بین مردم به اندازه ای مصروف و معمول گردیده که کمتر کسی در تقدیر و تدبیر خود موفق نمی شود ولی باقی افراد در این تجربه به هدف خود می رسند».

وسایل ضدبارداری را دوشیزگان برای حفظ آزادی خود و زنان متأهل برای بچه دار نشدن استفاده می کنند به دلیل اینکه اولاد نه تنها آنها را در قسمت تعلیم و تربیت با مشکل روبرو می سازند بلکه مانع لذت بردن و استفاده کردن از شوهر نیز می گردند. این دلیلی است که عموم زنان به مادر شدن رغبت ندارند و در بین آنها چنین نظریه ای حکمفرما است که: زنانی که می خواهند از زندگی لذت ببرند باید از این قیود و زنجیرها خود را محفوظ نگهدارند و بارداری و زایمان جمال و زیبایی آنها را از بین می برد.[1]

علت و سبب هرچه که باشد در دنیای امروزی ۹۵٪ روابط جنسی در اثر استفاده از داروهای ضد بارداری از دادن نتایج طبیعی اش محروم و بی بهره مانده اند و ۵٪ باقیمانده که باردار می شوند باز آن را با تدابیر دیگری چون سقط و قتل اولاد از بین می برند.

قاضی لندسی می گوید: در آمریکا سالانه حداقل یك میلیون زن سقط جنین می کنند و هزاران طفل به محض متولد شدن کشته می شوند.

---

1. "Macfaddin Manhood And Marriage".

وضع انگلستان:

نمی خواهم که این موضوع تأسف انگیز و رقت آور را با تفصیل بیان کنم و از طرف دیگر نمی خواهم که بحث را بدون منتخباتی از کتاب **تاریخ فحشاء** (History Of Prostitution) خاتمه دهم. مؤلف کتاب **جورج رائیلی اسکات** انگلیسی می‌باشد. او در کتابش بیشتر به وضع مملکتش اشاره کرده می نویسد:

«غیر از زنانی که جز خودفروشی برای کسب معاش وسیله ای ندارند، زنان زیادی هستند که با وجود داشتن وسایل کسب معاش مرتکب فحشا می شوند تا بتوانند سطح اقتصادی شان را بالا برند. این زنان با دیگر زنان فاحشه تفاوتی ندارند ولی با این همه نام فاحشه بر آنها اطلاق نمی گردد و ما حق داریم نام آنها را زناکاران غیر حرفه ای (Amateur Prostitutes) بگذاریم. تعداد این فاحشه های غیر حرفه ای در این روزگار به اندازه ای زیاد شده که سابقه ندارد، این نوع زنان در هر طبقه ای از طبقات اجتماع پیدا می شوند یعنی از طبقهٔ پایین تا طبقهٔ بالا و تکبر و غرورشان به اندازه ای است که اگر یکی از آنها را به نام فاحشه یا زانیه صدا زنند اگرچه بلفظ کنایه و شوخی هم باشد عصبانی می شوند ولی این عصبانیت باعث تغییر حقیقت نمی گردد و حقیقت این است که هیچ فرقی بین آنها و فاحشه ها وجود ندارد زیرا از دیدگاه اخلاق هر دوی آنها یك صفت دارند. مرتکب شدن به فسق و فجور و عدم عفت و ولگردی در خیابانها برای دوشیزه امروزی از جمله وسایل زندگی تجملی (Fashion) به شمار می رود، استعمال دخانیات و شرابهای ترش مزه، رنگ کردن ناخن و لبها به رنگ سرخ، مهارت داشتن در مورد مسائل جنسی و تدابیر ضدبارداری و سخن از فحشا نیز از جمله ضروریات امروزی شدن و پیشرفت زندگی تجملی محسوب می شود. تا الان هم تعداد زنانی که پیش از ازدواج روابط جنسی دارند رو به ازدیاد و افزایش است و آن را هیچ عیب و گناهی نمی دانند و وجود دختران باکره به هنگام عقد ازدواج در منبر کلیساها بسیار کم و نادر است». مؤلف به بحث خود ادامه داده در مقام دیگری اسباب و عللی را که باعث این همه افراط در زندگی اجتماعی شده تحلیل می کند که بهتر است این تحلیل را نیز از مطالعه بگذرانیم:

«یکی از علل فوق، حرص و رغبت زیاد به آرایش است. آن آرایش و تجملی که هر دوشیزه را وادار می سازد که لباسهای زیبا، قیمتی، جذاب و مدرن بپوشد و وسایل مختلف زینت و آرایش را استعمال کند و این بزرگترین عامل فحشای غیر حرفه ای است. هرکس که دارای چشم بینا باشد می بیند که لباس دوشیزگان که شب و روز در گردش اند به اندازه ای پرقیمت و گرانبها است که هرگز معاش و درآمد حلال شان به آن کفایت نمی کند لذا در عصر ما همان سخنی تصدیق می شود که نیم قرن پیش هم تصدیق می شد و آن این که این لباس های فاخر و گرانبها را مردان برایشان می خرند. فرق آن زمان و عصر ما در این است که در آن زمان آن لباس ها را پدران، برادران و شوهران شان می خریدند ولی در عصر ما مرداڹ بیگانه تهیه می کنند».

«در پیدایش این اوضاع نامناسب آزادی زنان نیز نقش قابل ملاحظه ای دارند، ضعف احترام و مراعات پدران در نزد دختران به اندازه ای است که ایشان به دختران شان آن آزادی را داده اند که حتی برای پسران قبل از سی یا چهل سالگی میسر نبود».

«علت دیگری هم هست که بزرگترین عامل بی بند وباری مسایل جنسی در اجتماع شده و آن این است که زنان به کارهای تجاری و اداری و کارهای مختلف دیگر با حرص و علاقه زیادی مشغول هستند که بهترین وسیله و فرصت اختلاط زنان با مردان است و این وضع سبب پائین آمدن سطح اخلاقی مردان و زنان شده و قوهٔ دفاعی زن را در مقابل تجاوز مرد که برای حفاظت از عفت و شرف خود است کم و بالاخره نابود می سازد سپس روابط شهوانی بین زن و مرد از هر قید اخلاقی آزاد می گردد. وضع مذکور دوشیزگان را به وضعی درآورده که در فکرشان اصلاً ازدواج و زندگی با عفت خطور نمی کند و آن فسق و فجوری را که در زمان گذشته افراد بزدل و فرومایه مرتکب می شدند هر دوشیزهٔ امروزی خواهان آن است و بکارت و جوانمردی از آثار عتیقه بشمار می رود که اگر دختر و پسری در این دوره صاحب آن باشند به ارزش خاك خواهند بود و نزد دیگران ارزش و احترامی نخواهند داشت. تنها لذت زندگی در نزد دوشیزگان این است که مرد جام لذت و تمتع را به وی تقدیم کند

و لذا به دنبال این لذتها به رقاص خانه ها، کلوپ های شبانه، هتلها و قهوه خانه ها سر می زند تا بتواند مرد بیگانه ای را که صاحب ماشین و ثروت فراوانی باشد شکار کند. به این ترتیب او خود را با رضا و رغبت فراوان در محیط و اوضاعی می اندازد که تمایلات جنسی را مشتعل تر و تیزتر می سازد و نه تنها از عواقب آن خوف و ترسی ندارد بلکه آن را با شادی و آغوش باز استقبال می کند».

سؤال پایانی

کسانی که در سرزمین ما و دیگر سرزمین های شرق حجاب را نمی پسندند حتماً در نظرشان همین طرز زندگی است و همه حواس و شعورشان تحت تأثیر مظاهر فرینبدهٔ این نوع زندگی واقع شده است، این نظریات و اصول و این منفعت مادی و لذایذ ظاهرفریب عقول و اذهان آنها را مفتون و شیدای خود ساخته است و با حجاب به این سبب مخالفت می کنند که فلسفهٔ حجاب با فلسفهٔ اخلاقی غرب که به آن ایمان آورده اند تناقض دارد و نیز حجاب مانع آن منافع و لذایذی می شود که آنها مدنظر دارند.

اینجا سؤالی مطرح است که: آیا این مردم حاضرند که عواقب تاریك و شوم این نوع زندگی را قبول کنند یا نه؟ و یا به عبارت دیگر آیا ایشان راضی هستند که به نتایج عملی این نظریات و مبادی برسند یا نه؟ در پاسخ سؤال مذکور آنها چند گروه می شوند، گروهی از ایشان نتایج آن را با کیفیت می دانند و به آن رضایت دارند و آن را از آثار روشن و درخشان زندگی غربی می دانند ولی گروه دیگر بر خلاف ایشان نتایج مذکور را از آثار تاریك زندگی غربی می شمارند و نمی خواهند که آن نتایج را بپذیرند و فقط منافع مادی و شهوترانی، آنها را به این زندگی وادار ساخته است.

گروه سوم نه این نظریات را می دانند و نه از نتایج آن خبر دارند و نه می خواهند که

رابطه بین این نظریات و نتایج آن را بدانند بلکه می خواهند چیزی که در جهان معمول و معروف است از آن پیروی و متابعت کنند. این گروه های سه گانه چنان با هم ممزوج و آمیخته شده اند که در وقت مباحثه کسی نمی تواند آنها را از همدیگر تمیز دهد و بیشتر اوقات این اختلاط و آمیزش باعث انقطاع مباحثه و رکود در مناظره می گردد لذا از ضروریات مهم این است که این گروه های سه گانه از هم جدا شوند و سپس مطابق فکر و ذهنیت هرکدام بحث صورت بگیرد.

غرب زده های شرقی:

گروه اول کسانی هستند که به فلسفه، نظریات و اصول مدنیت غربی ایمان آورده خود را تسلیم آن نموده اند. آنها در همه امور با طرز فکر غربی فکر می کنند و با عینك مؤسسین تمدن جدید اروپا می نگرند و آرزو دارند که زندگی مدنی مملکت شان را مطابق اروپا پایه گذاری نمایند. لذا آخرین هدف شان از تعلیم و تربیت زن این است که او روش بدست آوردن روزی را یاد بگیرد و در عین حال نقل و نبات مجالس بوده فن اشباع غرایز و مقام و منزلت او در خانواده این باشد که مانند مردان یك عضو کاسب و نان آور بوده سهم خود را در مخارج مشترك خانواده بپردازد و آن مقدار پولی را که به عهده او گذارده اند تحویل دهد. مقام و منزلت حقیقی او در اجتماع این است که در زندگی اجتماعی از خودش یك موجود لطیف و زیبا بسازد، تمام وسایل آرایش و زینت را بکار گیرد، با سخنان شیرین و خوشایند خود دلها را گرم کند، با آواز گیرا و سحرکننده اش گوش ها را نوازش دهد، با رقص تحریك آمیزش جانها را نشاط بخشد و تمام زیباییها، آرایش و جمال جسمانی اش را در خدمت مردان بگذارد تا مردان از آن لذت برده و بهره مند گردند و خون سردشان گرم گردد.

همچنین وظیفه ملی زن را این می دانند که به یکی از خدمات اجتماعی سرگرم باشد، در پستهای دولتی و کشوری و در مجالس و کنفرانس ها حاضر گردد، عقل و وقتش را در حل مسائل سیاسی و اجتماعی به مصرف برساند، در ورزشهای مختلف از قبیل شنا، دو، پرش ارتفاع، پرش طول و... مقام مناسب و امتیاز خوبی

کسب کند و به عبارت دیگر زن باید با تمام امور خارج از منزل سر و کار داشته باشد نه با امور داخلی منزل. این است زندگی ایده آل در نظر این گروه غرب زده و این است راه ترقی و تمدن دنیوی. غیر از این تمام نظریات اخلاقی در نظرشان کهنه، عبث و باطل است وبه خاطر همین زندگی مدرن است که تمام ارزش های اخلاقی (Moral Values) موروثی و قدیمی را به اخلاق جدید غربی تبدیل کردند و منافع مادی و لذتهای جسمانی در نزدشان بالاتر از همه چیز بوده بلکه تنها چیز با ارزش و با اهمیت است. در مقابل حیا، عفت، پاکی، اخلاق، وفاداری به زندگی زناشویی، حفاظت نسل و دیگر مسائل مربوط به آن در نظرشان مردود بوده هیچ قدر و ارزشی ندارد، آنها را نتیجه افکار باطل و گمراه کننده می دانند و معتقدند که ترقی و پیشرفت یك روش این عقاید پوچ و بی اساس را محو و نابود می گرداند.

بطوریکه می بینید این مردم به مرام و سنت غربی ایمان آورده اند و هنوز هم در نشر این نظریات سعی و تلاش می کنند تا تمام راه و روشها و تدابیری که غربی ها در گذشته برای خود انتخاب نموده بودند، ملل شرقی نیز عین آنها را پیروی کرده در زندگی اجتماعی خود پیاده کنند.

ادب نو:

در مباحث قبلی ادب آنها را که بزرگترین عامل تربیت فکر و اندیشه است مورد بحث قرار دادیم. آنها همیشه می کوشند که به نام ادب به نسل جدید این فلسفه اخلاقی جدید ـ درحالی که آن چیز کاملاً از ادب و فضیلت دور است ـ را بسیار زیبا و جذاب نشان بدهند و همه آثار اخلاق قدیم را از دل و جان آنها بیرون برند. در این بحث یکی از نمونه های ادب اردوی جدید را تقدیم می داریم:

در یکی از مجلات معروف هندی به نام «**پیغام شیرین**» که در ادب مقام بالایی را دارا است، مقاله ای منتشر شد که نویسنده آن یکی از دانشمندانی بود که در محافل ادبی قدر و منزلت بالایی داشت و درضمن یکی از مقامات بلندپایه حکومتی نیز بود. خلاصه مضمون آن مقاله چنین است که دختری از یك خانواده شریف و آبرومند نزد استاد خود برای فراگرفتن درس می نشیند و در اثنای درس یك نامه

عاشقانه به استادش نشان می دهد که یکی از دوست پسرهایش برای او فرستاده بود، هدف دختر این است که راجع به آن نامه با استادش مشورت کند، این پسر جوان بطور تصادفی در یك مجلس چای با آن دختر روبرو شده بود، البته یك دختر اروپایی آنها را به یکدیگر معرفی کرده بود و از آن به بعد ملاقات و نامه نگاری بین آنان جریان داشت، تا اینکه یك روز به فکر آن دختر رسید که باید نامه نگاری ادبی را از استادش بیاموزد. استاد می خواست که شاگردش را از این کارهای پوچ و بی معنی منصرف ساخته به درس مشغول سازد، ولی شاگرد اصرار نموده می گوید:

«من به علم شوق و رغبت دارم و می خواهم آموزش خود را به پایان برسانم ولی آن علم و تعلیمی که در بیداری آن را دیده و برگزیده ام و مرا به آرزوهایم می رساند نه آن تعلیمی که مرا در عنفوان جوانی به مانند پیرزنی بی شعور بار آورد».

استاد از او می‌پرسد:

«آیا تو غیر از این جوان رفقای دیگر هم داری؟»

او جواب می دهد: «بله! رفقای متعدد، ولی امتیاز جوان مذکور در این است که او جلوگیری از بارداری را به خوبی می داند.»

استاد می‌پرسد: «آیا می دانی که اگر پدرت از رابطه تو و آن جوان مطلع شود چه می کند؟»

دختر می گوید: «ای استاد چه فکر می کنی، آیا فکر می کنی پدر من در دوران جوانیش چنین نامه هایی ننوشته است؟ ای استاد پدر من از فرهنگ جدید و نوین بی بهره نیست و حتی ممکن است اکنون نیز چنین نامه هایی بنویسد، زیرا به فضل و احسان خدا هنوز به سن پیری نرسیده است.»

البته پنجاه سال پیش به فکر کسی خطور نمی کرد که دختری بتواند به کسی نامه عاشقانه بنویسد.

مردم آن روزگار زنان رذل و فاسد را اصلاً دوست نمی داشتند، درحالی که مردم فاسد و خوشگذران در آن روزگار چه زندگانی لذیذ و شیرینی داشتند و بالعکس زندگی مردم باشرف و باحیا چه اندازه بد و قبیح بود.

آخرین کلمات شیرینی که آخرین درجه سفسطه ادبی در آن به چشم می خورد

عبارت است از:

«ما جوانان امروزه مسئولیت بزرگی را بدوش داریم که باید از یك طرف آن خوشیها و لذاتی را که گذشتگان ما آنها را از بین برده بودند دوباره زنده کنیم و از طرف دیگر اوصاف و القاب زشت و پوچی را که آنها زنده نگاه داشته بودند و برای ما به یادگار گذاشته اند محو و نابود سازیم».

در مجله ادبی دیگری که دارای شهرت فراوانی است داستان کوتاهی به نام «**ندامت**» منتشر گردید که خلاصه داستان چنین است که یك دوشیزه باکره که منسوب به یکی از خانواده های شریف و کریم است با مردی معاشقه می کند. او را در غیاب پدرش به خانه خود دعوت می کند و از مادرش هم قضیه را پنهان می دارد و با آن مرد زنا کرده حامله می شود. تا اینکه روزی در این باره می اندیشد و برای تبرئه خود از این عمل ناشایست چنین استدلال می کند:

«چرا باید من این تشویش و نگرانی را داشته باشم؟ از چه چیز وجدان من ناراحت است؟ و چرا مرا ملامت می کند؟ آیا من از انجام آن کار پشیمانم؟ ممکن است اینطور باشد! ولی چاره چیست! داستان آن شب مهتابی در صفحه وجود من با آب طلا نوشته شده و خاطرات آن لحظات که من در آب حیات جوانی غوطه می خوردم، عزیزترین ذخیره زندگیِ من است. آیا من نباید آماده باشم که تمام هستی خود را در راه بدست آوردن آن لحظات شیرین به مصرف رسانم؟»

«پس عامل این اضطراب قلبی از کجاست؟ آیا از ترس گناهی است که مرتکب شده ام؟ و آیا اصلاً من گناهی مرتکب شده ام؟ هرگز نه، هرگز! من در حضور کدام شخص مرتکب گناه شده ام؟ آیا من با این گناه به کسی آزار رسانده ام؟ نه من فداکاری و ایثار کردم و عزیزترین چیز خود را به عاشق خود تقدیم نمودم، ای کاش می توانستم چیز بیشتری نثار او می نمودم. من از گناه نمی ترسم، بلکه از این اجتماع زشت و بدبین می ترسم که به من با چشم شك و تردید و ابهام می نگرد... و چرا از این اجتماع بترسم؟ آیا به دلیل اینکه من گناه کردم؟ ولی گناه من چیست؟ آیا دختران دیگر این اجتماع این کار را مرتکب نشده اند؟ در آن شب مهتابی زیبا و آرام و در آن خلوت گاه، آه، چقدر زیبا بود، او چگونه لبانش را بر روی لبان من گذاشته

بود و مرا در آغوش گرم خود جای داده بود. افسوس از آن لذت از دست رفته، چگونه خودم را به سینه گرم و معطر او با آرامش و اطمینان کامل چسبانیده بودم، بعد از آن تمام دنیا و دارایی من همان لحظات کام جویی و تمتع خواهد بود. آیا بعد از آن لذت دیگری نیز وجود دارد؟ اگر غیر از من کس دیگری در آن وقت بود چه می کرد؟ آیا در دنیا زنی وجود دارد که در آن لحظات اراده ای داشته باشد و از آن کار خودداری کند؟»

«آیا آن کار گناه است؟ هرگز نه، من گناهی مرتکب نشده ام، از آن کار خجالتی ندارم و حاضر هستم که دوباره آن را تکرار کنم. عفت چیست؟ و مقصودشان از آن چیست؟ آیا آن کار پلیدی است؟ آیا پاکی افکار را باید پلیدی بشمار آوریم؟ آیا مقصودشان این است که من عفت خود را از دست داده ام؟»

«آگاه باشید، این اجتماع فاسد و بدبین هرچه می خواهد انجام دهد. من هیچ پروایی ندارم، چون از آن کارهیچ ضرری به من نرسیده است، هیچ ضرری، به خدا قسم! پس چرا من از این اعتراض کهنه و پوسیده اجتماع احساس ناراحتی کنم؟ چرا از سخنان وی بترسم؟ چرا روی من از این تهمت زرد شود؟ و چرا از این افترای بی معنی خوف و ترس داشته باشم؟... قلب من شهادت می دهد که مرتکب هیچ عمل بدی نشده ام، بلکه کار بسیار خوبی انجام داده ام. چرا از آن کار پشیمان شوم و چرا با صدای بلند اعلان نکنم که چه کار پسندیده ای انجام داده ام؟»

این است اسلوب فکری و منطقی که ادیب متجدد در عصر ما می خواهد به دوشیزگان جوان تعلیم دهد، حتی ممکن است که دختر و خواهر خود را نیز به این کار دعوت کند. او می گوید هرعملی از دختران سر زند جالب و پسندیده است و هرکسی را که در شب مهتابی دیدند باید خود را در آغوش او بیاندازند و او را به خود جذب کنند، زیرا این تنها راه ممکن در آن شرایط و موقعیت است. هیچ زنی حق ندارد که در آن حالت از آن کار امتناع ورزد و این گناه محسوب نمی گردد، بلکه ایثار، فداکاری و قربانی شدن است و هیچ ضرری نیز به عفت و شرف نمی رساند. تا وقتی که این افکار جدید و ناپاك وجود داشته باشند عفت با فداکاری و ایثار و تقدیم بکارت از بین نمی رود حتی آن را تقویت و تأیید نیز می کند. این یك نوع

فداکاری است که باید در صفحه تاریخ زندگی زن با آب طلا نوشته شود و باید هر زنی بکوشد که صفحات تاریخ زندگیش مملو از این شاهکارها و ایثارها باشد. اجتماعی که به چنین دختران عفیف و پاك خرده بگیرد اجتماعی بدبین، زشت و ناسالم است، تمام گناه از او است زیرا او به این دوشیزگان فداکار و سخاوتمند اعتراض می کند. هرگز آن دوشیزه سخی و کریمی که در شب مهتابی با پیشانی گشاده و سینه باز خود را در آغوش مرد بیگانه انداخته گناهی نکرده است، اجتماع ظالمی که بر این عمل خرده می گیرد ارزش این را ندارد که کسی از آن خوف و هراسی داشته باشد و یا بعد از این فداکاری، خود را از آن پنهان دارد، نه، بلکه هر دختر جوان سزاوار است که با تمام جرأت و رغبت به انجام این فضیلت اقدام کند و به جای اینکه خود احساس خجالت نماید، باید اجتماع را خجالت بدهد و آن را ملامت کند...

شما این جرأت و وقاحت را ببینید، در هیچ زمانی حتی زنانی که در فاحشه خانه ها سکونت داشته اند با چنین بی حیایی و بی پردگی سخن نمی گویند، زیرا آن زنان سیاه بخت چنین فلسفه جدید اخلاقی را در دسترس نداشتند که ثواب را گناه و گناه را ثواب بدانند و اگر سابقاً زن فاحشه عفت و کرامتش را می فروخت بدون شك خود را حقیر و پست می شمرد و غرق در گناه می دانست، ولی این ادب نوین تمام معیارها را تغییر داده است و برای تأیید فسق و فجور و فحشای خود فلسفه جدید اخلاقی اختراع کرده است.

در مجله دیگری که در جامعه ما رواج بسیاری داشت داستانی به نام «**برادر شوهر**» منتشر گردید. نویسنده داستان پسر ادیبی است که در پایه گذاری ادب اخلاقی برای زنان شخصیت مهمی بشمار می آید و بخاطر خدماتی که برای زنان اردو زبان در هند انجام داده بود نزد زنان محبوبیت و شهرت داشت. در این داستان، ادیب جوان دختری را به عنوان دختر نمونه و ایده آل به خواهران خواننده اش معرفی می کند که پیش از ازدواج هروقت که نیروی جوانی و شادابی برادر شوهرش را بیاد می آورد چنان متأثر می گردید که گویا برق در وجودش جریان پیدا می کرد. این دختر از اوان کودکی اعتقاد داشت که جوانی که نیرو و قدرت و

فعالیت جوانی را نداشته باشد همانند پیران کهن سال است و چنین می گفت که به نظر من جوان آن است که آنقدر هیجان، فعالیت و تحرك داشته باشد که معشوقه ها به خاطر وی با یکدیگر دعوا و منازعه کنند. وقتی این دوشیزه با این طرز فکر ازدواج کرد، آن رغبت و علاقه و هیجانی که داشت خاموش شد، لذا طبق نقشه ای که از قبل داشت تصمیم گرفت که به شوهرش پشت کند و به برادر شوهرش روی آورد. دیری نگذشت که این فرصت برایش پیش آمد و شوهرش برای تحصیل به اروپا رفت. او با برادر شوهرش رابطه برقرار کرد و هردو در غیاب شوهر جامهای عشق را سرکشیدند و زن به شوهر و برادر به برادر بالاترین درجه خیانت را روا داشتند. نویسنده، این داستان را به یکی از خواهر خوانده هایش که هنوز ازدواج نکرده است می نویسد. آن زن فاسد اعمال و مراحلی را که طی کرده است بیان می دارد و تمام لذتهای روحی و جسمانی آمیزش جنسی را بی پرده و با وقاحت تمام توضیح می دهد که بعد از آن هیچ چیز باقی نمی ماند جز اینکه انسان خود آن فحشا را ببیند. شاید هم این نویسنده این قسمت را برای خوانندگان مرد و زن شرح نداده تا با تصور خود این قطعه را کامل نمایند.

اگر شما بین این ادبیات و ادبیات فرانسه که نمونه های آن قبلاً تقدیم گردید مقایسه کنید، درمی یابید که گروهی از ادیبان شرقی ما خط مشی و سبك استادان غربی را پیروی می کنند، زیرا راه همان راه و هدف همان هدف است. این نویسندگان می خواهند عقول و اذهان را از لحاظ فکری و اخلاقی مطابق نظام زندگی غربی تربیت کنند و بیشتر توجه آنان روی زنان است تا اینکه در آنها اثری از شرم و حیا باقی نگذارند.

تمدن نوین:

این نوع زندگی را نه تنها فلسفه اخلاقی حمایت می کند بلکه اصول دموکراسی غربی و نظام سرمایه داری نیز تقویت و مساعدت می کنند، و این قوای سه گانه برای غربی ساختن نظام زندگی با هم دست تعاون می دهند. آنها راجع به فحشا پست ترین نوع ادبیات را بکار می گیرند و بدست شاگردان می دهند تا در مدارس و

دانشگاهها پخش کنند و همیشه عکس های لخت و برهنه زنان فاحشه زینت جراید و مجلات و منازل و رستوران ها است. از همه خانه ها و بازارها صدای موسیقی زشت و زننده به گوش می رسد و سینما سبب تحریك غریزه جنسی و حیوانی شده و بر پرده سینما غیر از فسق و فجور و اعمال خلاف اخلاق چیز دیگری نشان داده نمی شود. زندگی پرزرق و برق و تجملاتی هنرپیشگان باعث می شود که دختران و پسران جوان تابع زندگی آنها شوند. وقتی که جوانان از این خانه های فساد با غریزه تحریك شده و روانهای مضطرب و پریشان بیرون می آیند، در اطراف خود مکانی را جستجو می کنند که در فرصت مناسب خواهش و خواسته خود را برآورده سازند. تمام این رذایل و پستی ها به نفع سرمایه دار تمام می شود و به خاطر همین نظام سرمایه داری است که این اوضاع و احوال در شهرها و مراکز تمدن بوجود می آید تا زنان مجبور شوند بدست خود درآمد زندگی شان را تأمین کنند و همین نظام است که جلوگیری از بارداری را تبلیغ می کند و همه وسایل و داروهای جلوگیری از بارداری را در اختیار مردم می گذارد. نظام دموکراسی جدید که توسط انگلستان و فرانسه در کشورهای شرقی ترویج گردید سه اشکال و معضل بزرگ را برای ما به ارمغان آورده است:

اول اینکه دروازه فعالیت های سیاسی و اجتماعی را به طور کلی به روی زنان گشود، دوم اینکه مؤسسات و تشکیلاتی بوجود آورد که باید زن و مرد با هم اختلاط و آمیزش داشته باشند و سوم اینکه پایه های قوانین مملکتی را آنقدر سست کرد که حتی ارتکاب فحشا به طور واضح و علنی در اغلب مواقع جرم شمرده نمی شود. بدین ترتیب کسانی که طرفدار طریقه زندگی غرب می باشند هیچ نگرانی و مشکلی نخواهند داشت. انقلاب اخلاقی و تحولات اجتماعی مشکلات را برطرف کرده و یا خواهد کرد، بدنبال آن زنانشان طوری با لباسهای نازك و جذاب و فتنه انگیز از خانه خارج می شوند که هرکس آنان را ببیند فکر می کند که از هنرپیشگان هالیوود هستند. در آنها همه نوع بی حیایی و بی آبرویی دیده می شود، از لباسهای مفتضح، رنگ های جذاب و براق، آرایش، حرکات و سکنات و ناز و کرشمه شان چنین استنباط می شود که هدفی جز این ندارند که مردان را مانند آهن ربا جذب کنند. حیا

تا اندازه ای در آنها نادر است که حتی با جسم عریان ـ بدون شرم و حیا ـ با مردان در یکجا شستشو می کنند، و حتی موافقند که در آن حالت از آنها عکس گرفته در مجلات و روزنامه ها چاپ شود. واقعاً ذره ای از حیا در آنها وجود ندارد زیرا تمام اعضای بدن انسان از دیدگاه اخلاقی جدید با یکدیگر برابرند و تفاوتی با یکدیگر ندارند، بنابراین همانطور که جایز است که دست و پای زن برهنه باشد، اشکالی ندارد که آخرین قسمت ران و برآمدگی پستان وی نیز معلوم باشد. کامجویی و لذت زندگی که آنان از آن به هنر(Art) تعبیر می کنند بالاتر و برتر از همه قیود اخلاقی است و مقیاس و معیار زندگی شمرده می شود، به همین سبب وقتی رقص، آواز و یا نمایش تحریك آمیز دختر و یا خواهر کسی موجب رضایت و سرگرمی شنوندگان و تماشاچیان می شود پدر یا برادر او فخر و مباهات می کنند. اینان موفقیت مادّی را هدف اصلی زندگی می دانند و در نظرشان بالاتر و برتر از همه چیز است، پس دوشیزه ای که خود را برای بدست آوردن پیشرفتهای مادی در اجتماع آماده می سازد اگر عفت خود را در این راه از دست دهد چنان است که تو گویی هیچ چیز را از دست نداده است، بلکه فکر می کند که همه چیز را بدست آورده است، بنابراین وقتی که دختر و پسر در مدرسه و دانشگاه بطور مختلط درس می خوانند و یا وقتی که دوشیزه جوانی برای تحصیل به اروپا می رود هیچ کدام را عیب و گناه نمی دانند.

اتمام حجت با غربزدگان:

غربزدگان شدیدترین اعتراضات را بر حجاب وارد می کنند. حجاب در نظر آنان یك چیز بی معنا و باطل بحساب می آید و برای از بین بردن حجاب دست به تمسخر و محکومیت آن زده اند، ولی استدلال آنها مانند این است که بگویند وجود بینی در صورت انسان ضروری نیست و در صورت هرکس بینی را مشاهده کنند به او بخندند و مورد استهزا قرار دهند. این دلایل جاهلی که آنها می آورند تنها جاهلان را می ترساند و اگر آنها عقل داشتند می فهمیدند که اختلاف اساسی بین ما و آنها در مقام و ارزش انسان است. اموری که نزد ما ارزش و قیمت والایی دارد نزد آنها بسیار بی ارزش و بی مقدار است، لذا دستورالعملی که به عنوان مقیاس اندازه گیری اشیاء

نزد ما وجود دارد به طور حتم در نظر آنها زاید و بی ارزش است و تا وقتی که بین طرفین این اختلاف اصلی و اساسی وجود داشته باشد کم عقلی خواهد بود که به مسائل فرعی پرداخته شود و روی آنها بحث و جدل شود، زیرا لازم است در مرحله اول ریشه و مبدا اختلاف را مورد حل و فصل قرار داد. و اما راجع به ارزش و مقام انسان، تنها دلیل و برهانی که ما می توانیم ارائه دهیم همین قوانین فطرت است زیرا هرچیزی را که وجود انسان طبق تقاضای فطرت برای خیر و صلاح خود بپذیرد حقیقتاً آن چیز مستحق توجه، اهتمام و تقدیر خواهد بود.

پس بیایید مقیاس شما را هم مورد آزمایش قرار بدهیم و ببینیم که در تعیین ارزش و قیمت اشیاء حق به جانب کدامیك از ماست. شما دلایل علمی تان را ارائه دهید و ما هم دلایل خویش را عرضه می کنیم، سپس هر دوی آنها را در دو کفه ترازو می گذاریم و پیش روی اشخاص صادق و امین وزن می کنیم تا ببینیم کدام کفه سنگین تر و کدام سبك تر است. اگر ما به شما ثابت کردیم که معیار ما صحیح و درست است پس شما اختیار دارید که ارزش های عقلی و علمی ما را بپذیرید و یا اینکه به همان ارزش ها در پیروی از هوا و هوس باقی بمانید ولی باید بدانید که دومین موضع شما اشتباه و ضعیف و سست است زیرا بجای اینکه شما را بر دیگران غالب سازد، برعکس موجب شکست شما خواهد شد و مورد تمسخر و استهزاء دیگران قرار می گیرید.

گروه دوم:

گروه دیگری هم بجز گروه اول وجود دارد. گروه اول هم از مسلمان و هم از غیر مسلمان تشکیل شده است، ولی گروه دوم اکثراً مسلمان بوده و از خود احکامی را تراشیده اند که آن را با احکام حجاب مخلوط کرده اند و تا حال نیز مردد بوده اند، نه با آن طائفه اند و نه با این طائفه «مذبذبین بین ذلك لا الی هولاء و لا الی هولاء» و درحالی که مسلمان بوده و به اسلام ایمان آورده اند به معیارهای اسلامی در زمینه اخلاق، تهذیب، کرامت و اعمال نیك ایمان ندارند. آنها می خواهند که زنانشان به زیور عفت و حیا آراسته باشند و منازلشان از آلودگیهای اخلاقی پاك باشد و هیچگاه

آماده نیستند که نتایج پیروی از تمدن و اجتماع غربی را قبول کنند ولی از طرف دیگر دختران، خواهران و زنانشان به راهی می روند که تمدن غربی می رود و از حدود و چهارچوب نظام اجتماعی اسلام گاهی بر اثر تردد و تذبذب تجاوز می کنند. گاهی به دستورات اسلام عمل می کنند و گاهی از انجام آن امتناع می ورزند، ایشان کاملاً در اشتباهند که می گویند با جمع بین بعضی روشهای غربی و بعضی روشهای اسلامی می توانند از منافع و خوبی های هردو برخوردار گردند و به این ترتیب هم اخلاق اسلامی در منازل و خانه ها محفوظ مانده و رعایت شده است، هم نظام خانوادگی مستحکم و سالم مانده است و هم نظام اجتماعی غرب از محاسن و امتیازات نظام اجتماعی غرب برخوردار گردیده و از بدی ها و مضرات آن در امان مانده است. ولی حقیقت این است که جمع بین روشها و دیدگاههای دو تمدن که از نظر اهداف و جهت گیری ها با یکدیگر اختلاف ریشه ای دارند نادرست و غیرصحیح است، زیرا اختلاط و التقاط بین دو چیز متضاد قاعدتاً موجب افزایش مضرات آنها می گردد و سبب بدست آوردن منافع بیشتری نمی شود. این مخالف با عقل و فطرت است که کسی عنان نفس خود را آنقدر رها کند که تجاوز از قوانین اسلامی برایش عادی و بی تفاوت گردد و با این وجود بگوید که می تواند نفس خود را هنگام ضرر و زیان کنترل کند. حرص و علاقه زیاد به پوشیدن لباسهای جذاب و چسبان و نازك، فنا شدن در تجملات و زینت، شرکت در محافل و توجه زیاد به عکس های برهنه و داستانهای تحریك آمیز و تعلیم دختران به سبك و شیوه غربی... تمام اینها نتایج تجاوز و زیر پاگذاشتن حدود اجتماعی اسلام است که اگر ضرر آنها بطور عاجل و سریع به نسل موجود نرسد، احمقانه خواهد بود که فکر شود نسل های آینده هم از ضرر آن در امان خواهند ماند، زیرا هر مکتب و اجتماعی که در مسیر انحراف قرار گیرد، در ابتدای مسیر اندکی از صراط مستقیم منحرف می گردد ولی وقتی که از آن نسل به نسل های بعدی برسد، بدون شك آن اشتباه و انحراف بسیار گسترده و غیرقابل پیش گیری خواهد بود.

مصداق خارجی ادعای ما آمریکا و اروپا است، زیرا اصول و پایه های غلطی را که آنها برای تنظیم اجتماع جدیدشان وضع کرده بودند بزودی و سریعاً نتیجه آنها

معلوم نشد، بلکه در نسل های سوم و چهارم بود که ثمرات و نتایج این تمدن ظاهر گردید.

لذا این جمع اجباری و ساختگی بین رسوم و روشهای غربی و راه و روش اسلامی و این حجاب و بی حجابی پایدار و استوار نخواهد ماند و بطور طبیعی به صورت یك طرفه به سمت آداب و رسوم غربی سیر خواهد کرد. کسانی که اینگونه عمل می نمایند لازم است بدانند که اگر آنان فعلاً در ابتدای راه قرار دارند و به آخر راه نرسیده اند، نسل های آینده به آخر راه خواهند رسید.

سؤال پایانی:

بر این افراد لازم است که بیش از پیش درباره این موضوع تصمیم بگیرند و قبل از اینکه در این راه گام بردارند، وضعیت خود را با پاسخ به این سوال روشن سازند که: آیا شما آماده اید که نتایج قطعی و طبیعی این نظام اجتماعی را که در آمریکا و اروپا حاصل شده است قبول نمایید؟ و آیا شما حاضرید که در اجتماعتان مانند جامعه غربی عوامل تحریك کننده شهوت را ببینید؟ و آیا شما می پسندید که فساد غرب از قبیل بی عفتی، بی حیایی و غلبه شهوت در جامعه شما هم رواج یابد؟ و در اثر آن امراض مختلف مسری شیوع پیدا کند، و نظام خانواده از هم بپاشد، طلاق و جدایی زیاد گردد، دختران و پسران طوری تربیت شوند که بدون قید و شرط با آزادی تمام و بی بند و باری از همدیگر کام بستانند و با استفاده از امکانات جلوگیری از بارداری و سقط جنین و قتل فرزندان، نسل منقطع شود و یا با تجاوز از حد اعتدال شهوت، جوانان اعم از دختر و پسر قوای عقلی و صحت جسمانی را از دست بدهند، و حتی خردسالان هم از آن فساد نجات نیابند و تمایلات جنسی شان پیش از بلوغ و در دوران رشد سریع بیدار گردد و در اثر آن به رشد و نمو جسمی و فکریشان در خردسالی لطمه وارد گردد؟

اگر شما به خاطر منافع مادی و لذایذ شهوانی و جسمانی حاضرید که تمام این عواقب وخیم را بپذیرید پس در پیروی و متابعت از رسوم غربی آزاد هستید، در این صورت باید اسلام را از ذهن خود بیرون آورید و قبل از رفتن به این راه اعلان کنید

که رابطه شما با اسلام قطع شده است و شما دیگر با اسلام هیچ رابطه و پیوندی ندارید، تا اینکه بعد از آن نتوانید کسی را به نام اسلام فریب دهید و زشتی، رسوایی و نام بدتان سبب بدنامی اسلام و مسلمانان گردد.

ولی اگر شما نمی توانید که آن نتایج را بپذیرید و قلباً مصمم هستید تا پیرو نظامی باشید که دارای تمدن پاك، صالح و سالم باشد و فضایل و ملکات و خصایل شریف انسانی در آن نشو و نما کند و انسان در آن محیط آرام و پاك به شکوفایی عقلی، روحی و مادی برسد و مردان و زنان با دوری کردن از وسایل تحریك نامناسب شهوت حیوانی بتوانند قدرت و استعدادشان را در خدمات اجتماعی به مصرف برسانند، و خانواده که اساس و پایه تمدن است ثابت و سالم بماند و نسل و نسب حفظ گردد و فساد و اختلاط نسب از بین برود و زندگی خانوادگی مصدر و منشاء آرامش روحی و اطمینان قلبی و محل تربیت فرزندان و تعاون و همکاری بین اعضای خانواده باشد.

اگر شما حقیقتاً چنین راه پاك و سالم را خواهانید پس به طرف غرب گرایش پیدا نکنید، زیرا که آن جامعه سالم در جهت مخالف این تمدن قرار دارد و عقلاً نیز محال است که کسی به سمت غرب روان باشد ولی از شرق سر درآورد و اگر شما تمام اینها را می خواهید پس لازم است که تنها از اسلام پیروی و متابعت کنید، ولی شرط آن این است که پیش از پیمودن این راه تمام منافع مادی و لذایذ شهوانی و جسمانی را از نفس خود دور نمایید تا اینکه تحت تأثیر مظاهر فریبنده و فتنه انگیز غرب قرار نگیرید، از اذهان و افکار خود نظریات و افکار غربی را پاك کنید و تمام اهداف و اصولی را که از تمدن غرب گرفته بودید کاملاً دور اندازید، زیرا اسلام خود دارای اهداف و اصول جداگانه و مستقلی است و مطابق آن اصول و اهداف و دیدگاههای سازنده اش، نظام اجتماعی جداگانه دارد و این نظام اجتماعی را با ضوابط و قوانین مشخص و روشهای تربیتی مخصوصی حمایت می کند. در این ضوابط و شیوه های پرورشی حکمت های بالغه ای نهفته است که در آن تمام خصایص طبیعی انسانی مراعات شده و بدون مراعات و تطبیق آنها نظام مذکور نمی تواند از اختلال و تشویش دور بماند. نظام مذکور یك نظام عملی است نه

خیالی و فرضی که بر اوهام استوار باشد مانند دموکراسی افلاطونی که در عمل ممکن نبود، این نظامی است که در طول بیشتر از چهارده قرن از آزمون روزگار سربلند بیرون آمده است و در طول همین مدت در هیچ یك از ملل و کشورها فساد و اختلالی ایجاد نکرده است، درحالی که در مدت یك قرن تمدن غربی چنان مفاسد و پلیدیهایی بوجود آورد که امروز جهان بشریت را در گرداب هلاکت فرو برده است.

اگر شما می خواهید از این نظام اجتماعی محکم، استوار و آزمایش شده استفاده کنید پس بر شما لازم است که روشهای تربیتی آن را با جان و دل قبول کنید و مراعات اصول آن را بر خود لازم بدانید و در مقابل ضوابط و قوانین آن با تمام خضوع و خشوع تسلیم شوید و بعد از آن حق ندارید که این نظام را به ناحق و از روی باطل با بافته های ذهنی خود و یا تفکرات و تئوریهای دیگران و یا با افکار خام و روشهای آزمایش نشده که با طبیعت و سرشت اسلام کاملاً مخالف است ملوث و آلوده سازید.

گروه سومی نیز هستند که از اشخاص نادان و غافل تشکیل شده است و دارای اهمیت و کفایت و قدرتی نیستند که بتوانند مسائل را تحلیل کرده و در آن تفکر نمایند و نظر بدهند. این گروه اهمیت و ارزشی ندارند تا در رابطه با آنان بحث کنیم، لذا از بررسی وضعیت آنان صرف نظر می کنیم وبه مطلب خود ادامه می دهیم.

قوانین فطرت

خداوند انسان را مانند سایر انواع حیوانات جفت آفرید که مطابق با طبیعت شان به یکدیگر تمایل دارند، ولی چیزی که از احوال سایر حیوانات می توان فهمید این است که هدف از جفت آفریدن آنها و تمایل طبیعی آنها به یکدیگر تنها بقاء نسل است و بس. به همین علت حیوانات بطور غریزی و فطری به اندازه ای که برای بقاء نسل لازم است تولید مثل می کنند و در فطرت آنها نیرویی به ودیعت گذاشته شده است که مانع می شود حیوانات در ادای وظیفه جنسی از آن حد معین پا را فراتر گذارند. ولي این تمایل طبیعی در انسان برخلاف سایر حیوانات محدود نمی باشد و نسبت به حیوانات دیگر قوی تر و شدیدتر است و مقید به شب و روز و یا یکی از فصلهای چهارگانه نمی باشد. بالاخره در وجود انسان نیرویی قرار داده نشده است که او را در حد معینی متوقف سازد، بلکه زن و مرد همیشه و در تمام اوقات به یکدیگر تمایل دارند و در وجود آنها اسباب مختلف و متعدد برای جذب و کشش و تمایل دو طرفه به ودیعت نهاده شده است. هریك در باطن خود به دوستی و تماس با جنس مخالف خود شوق و رغبت زیادی دارد و در ترکیب اجسام، تناسب، رنگ، شکل و بالاخره در هرجزیی از اجزای زن و مرد نیروی جاذبه ای برای جنس مخالف به ودیعت گذاشته شده که خودبخود باعث جذب و جلب جنس

مخالف می‌گردد. در صدای آواز، حرکات، سکنات، رفتار و گفتار عوامل بیشماری وجود دارد که تمایل غریزی زن و مرد را به یکدیگر تیزتر و تسریع می‌سازد. وزیدن باد، جریان آب، سبزی گیاهان، عطر گل‌ها، آواز پرندگان، زیبایی شب‌های مهتابی و دیگر مظاهر فطرت و جمال طبیعت همه و همه وسایلی هستند که قوای جنسی را مستقیم یا غیرمستقیم تحریك می‌نمایند.

اگر شما در نظام جسم انسان دقت کنید نیرویی عظیم در آن خواهید یافت که سرچشمه نیروی حیات، کار و قوای جنسی است. در بدن انسان غدد(Glands)، هورمونها (Hormones) را تهیه کرده که نیروی کار، هوش و نشاط را تحت تأثیر قرار می دهند و همین غدد، قوای تناسلی و جنسی را ایجاد می کنند و موجب تحریك و افزایش تمایلات جنسی می گردند. همین غدد هستند که توسط زیبایی، سرسبزی، زرق و برق و دیگر وسایل تحریك موجب برانگیختن و گسترش این تمایلات و عواطف می گردند و حس لامسه، شنوایی، بینایی، بویایی و حتی ذهن و خیال انسان را نیز تحت تأثیر قرار می دهند.

با این حکمت و تدبیر است که فطرت، قوای نفسانی و طبیعی انسان را احترام و مراعات می نماید و تمام قوای تحریك کننده و برانگیزنده که در وجود انسان به ودیعت گذاشته شده است ریشه در دو غریزه قوی دارد: اول غریزه ای که باعث حفظ وجود و خدمت به خود می گردد و دوم غریزه ای که انسان را به جنس مخالف علاقمند و راغب می سازد.

در وقت جوانی که قوای عملی در انسان به اوج خود می رسد، غریزه جنسی دارای چنان قوت و شدت می شود که غریزه حفظ وجود و خودخواهی را مغلوب می کند و گاهی آنچنان قوی می گردد که انسان به خاطر اشباع غریزه جنسی، خود را به هلاکت می اندازد.

تأثیر جاذبه جنسی در ایجاد تمدن:

این تدبیر حکیمانه برای چیست؟ تنها برای بقای انسان؟ نه، زیرا بقای انسان به زاد و ولد فراوان احتیاج ندارد آن طور که ماهی، بز و دیگر حشرات و حیوانات

احتیاج دارند، پس علت چیست که خداوند سهم انسان را در امور جنسی نسبت به دیگر حیوانات زیادتر و شدیدتر قرار داده است؟ و برای تحریك و برانگیختن تمایل جنسی اش وسایل و عواملی را آفریده که برای دیگر حیوانات قرار نداده است؟ آیا تمامی این تمهیدات فقط به منظور تمتع و کامجویی انسان است؟ نه، هدف این نیست و فطرت هیچگاه کامجویی و لذت را هدف نهایی قرار نداده است، بلکه وجود لذت در اعمال بخاطر برانگیختن حیوان و انسان برای رسیدن به هدف عالی تر و برتری است. وجود لذت لازم است تا اینکه انسان از صمیم قلب کاری را انجام دهد و از کار خود راضی باشد و بداند که آن کار را به خاطر تحقق مصالح خودش انجام می دهد نه برای مصالح و منافع دیگران. خوب اکنون باید دقت کرد که هدف عالی و برتر فطرت در این باره چیست؟ شما هرچه تفکر و دقت کنید هدف این تدبیر را نمی توانید درك کنید بجز اینکه بگویید فطرت می خواهد که انسان برخلاف دیگر حیوانات، متمدن باشد.

به همین علت است که در وجود انسان غریزه محبت و تمایل جنسی گذاشته شده است و این غریزه به مجرد قضای شهوت و انجام عمل جنسی آرام نمی گیرد بلکه هدف این است که دارای معاشرت دائمی و رابطه قلبی و روحی قوی و محکم باشد.

فقط به همین سبب است که تمایل جنسی در وجود انسان چندین برابر این نیرو در موجودات دیگر است و اگر انسان تمام آن نیروی شهوانی را به مصرف برساند و حتی اگر یك دهم آن را در روابط جنسی بکار برد، سلامتی اش بر باد رفته و پیش از اینکه عمر طبیعیش به پایان برسد همه قوای او از بین می رود. این واضح ترین دلیل است بر اینکه تمایل جنسی در انسان زیادتر است تا اینکه بتواند وظیفه تناسلی را نسبت به دیگر حیوانات بیشتر انجام دهد و وسیله اتصال و رابطه زن و مرد قوی باشد و علاقه آنان را نسبت به یکدیگر ثابت و پایدار و همیشگی نگهدارد. به همین سبب است که در زن در کنار شهوت و جاذبه جنسی، ملکاتی چون حیا، وقار، بزرگ منشی، امتناع و فرار خلق شده و این صفات و ملکات کم و بیش در هر زن موجود است. ناگفته نماند که این طبیعت فرار و گریزپایی و امتناع در جنس ماده

سایر حیوانات نیز وجود دارد ولی با این تفاوت که در جنس ماده انسان بیشتر و قوی تر است و علت این افزونی وجود حیا، وقار و حرمت است. از این وضع هم چنین استنباط می شود که مقصود از وجود قوه مغناطیسی و جاذبه جنسی در انسان این است که باید بین هردو جنس روابط دائمی و اتصال همیشگی وجود داشته باشد، نه اینکه این رابطه با انجام اعمال جنسی قطع گردد. به همین سبب است که طفل انسان نسبت به بچه سایر حیوانات ضعیف تر و عاجزتر بدنیا می آید، برخلاف دیگر حیوانات به تربیت و سرپرستی والدین برای چندین سال نیاز دارد و قدرت نشو و نما، توانایی کسب معاش و استقلال ذاتی اش مدتها بعد به کمال می رسد. تمام این اوضاع هم دلیل بر این است که رابطه بین زن و مرد تنها به رابطه جنسی منحصر نمی‌شود و نتیجه و ثمره طبیعی این رابطه آنان را به تعاون و همکاری و همراهی در امور زندگی مجبور می‌سازد.

به همین علت است که انسان فطرتاً در مقایسه با سایر حیوانات نسبت به اولادش مهربان تر و با محبت تر می باشد، زیرا حیوانات بعد از مدت کوتاهی از فرزندانشان جدا می شوند و بعد از آن رابطه بین آنها قطع می گردد و دیگر همدیگر را نمی شناسند، ولی انسان برخلاف حیوانات بعد از پایان دوران تربیت نیز با فرزندانش مهربان بوده و حتی این محبت وی به نوه هایش نیز می رسد. این نیروی محبت و مهربانی بر طبیعت حیوانی و خودخواهی و انانیت انسان به اندازه ای غلبه دارد که او فرزندانش را برخود ترجیح می دهد و می کوشد که برای فرزندش بهترین وسایل زندگی را تهیه و آماده کند، تمام درآمد زندگیش را که حاصل عمر اوست برایش به ارث گذارد و چیزهای خوب را برای او می پسندد نه برای خود. هدف فطرت از این عاطفه و تمایل شدید این است که رابطه جنسی را بین زن و مرد یك رابطه جاودانی و همیشگی می داند و باز این رابطه را وسیله تشکیل خانواده می شمارد، سپس سلسله محبت بین نزدیکان و خویشاوندان بسیاری از خانواده ها را بوسیله ازدواج به همدیگر نزدیك می سازد و تمام آنها در محبت با هم شریك می شوند و این محبت باعث همکاری و تعاون آنها می گردد و بدین ترتیب تمدن بوجود می آید.

مسئله اساسی تمدن :

از گفتار فوق معلوم می شود که فزونی این تمایل جنسی که هیچ رگی از رگ ها و یا ناحیه ای از نواحی جسمی و روحی انسان از آن خالی نیست و درکنار آن وجود اسباب و وسایل تحریك و به هیجان آوردن آن بطور بسیار وسیع ، فقط بخاطر این است که انسان از فردگرایی به جمع گرایی انتقال یابد و خداوند آن را قوه محرکهٔ اصلی تمدن انسان قرار داده است و بواسطه همین تمایل شدید و کشش دائمی است که وصلت بین دو جنس تحقق می پذیرد و از این وصلت بین آنها زندگی اجتماعی (Social Life) انسان شروع می شود .

با تحقق این امر ثابت می شود که مسئله رابطه بین زن و مرد در حقیقت مسئله اصلی و اساسی تمدن است که حل صحیح و یا غلط این رابطه موقوف است به صلاح و فساد، خیر و شر و قوت یا ضعف تمدن و اینکه بین دو جنس مخالف انسان دو رابطه وجود دارد یکی رابطه حیوانی یا شهوانی محض ، که هدف از آن بقای نوع انسان است و دیگری رابطه انسانی که هدف از آن این است که باید این دو جنس با قوا و استعدادهای فطری شان برای فراهم آوردن مصالح و اهداف مشترك شان با یکدیگر همکاری کنند و تمایل و جاذبه جنسی بین آنها وسیله این اتصال و تعاون است . این دو عنصر انسانی و حیوانی در دو جنس مختلف بشری آنها را وادار می سازد که به کارهای اجتماعی قیام نموده در عین حال افراد زیادی را بوجود آورند که اجتماع را پیش برده و تدبیر امور آن را ادامه دهند . بنابراین صلاح و بهبودی تمدن در این است که پیوند و آمیزش این دو عنصر، معتدل و متوازن باشد .

ابزار تمدن سالم

اینجا می خواهیم مسئله ای را مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم و ببینیم که این رابطه حیوانی و انسانی بین زن و مرد چگونه باید با هم ترکیب و پیوند متعادل و متوازن داشته باشند و چه انحرافات و تجاوزاتی این رابطه صحیح را برهم می زند و موجب فساد و گمراهی تمدن می شود.

۱ ـ اعتدال در تمایل زندگی:

اولین مسئله ای که انسان در این جهت با آن روبرو می شود عبارت از تمایل و جاذبه جنسی و چگونگی جلوگیری از طغیان و سرکشی آن می باشد. قبلاً متذکر شدیم که این تمایل در انسان نسبت به سایر حیوانات بیشتر و شدیدتر است و این جاذبه و تمایل نه تنها در جسم وی موجود است بلکه در خارج جسم و در محیط اطراف او محرکات و وسایل تحریك فراوانی وجود دارد و او را از هرطرف احاطه کرده است. تمام این وسایل را خود طبیعت برای این غریزه آماده ساخته است و اگر انسان خودش با استعمال فکر و قدرت ابتکار، آن ابزار و لوازم را تقویت و تشدید نماید و نوعی از تمدن را در این باره برای خود بپذیرد، بدون شك نیروی فوق بیشتر تقویت شده و به مرور زمان شدیدتر می گردد و سپس فرصت تسکین و اشباع آن هم

آسان تر می گردد، زیرا این غریزه می خواهد از حد اعتدال و توازن تجاوز کند و عنصر حیوانی بر عنصر انسانی غلبه کامل پیدا کند، دراین صورت خواهد بود که غریزه حیوانی تمدن و انسانیت را محو و نابود خواهد ساخت. فطرت رابطه جنسی و همه مقدمات و اسباب و لوازم آن را لذیذ، گوارا و خوش آیند آفریده ولی بطوریکه قبلاً گفتیم این لذت فقط برای ایجاد تمدن و زندگی جمعی و گروهی است، ولی حرص زیاد و تجاوز انسان از این حدود و غرق شدن در این لذت، چه در گذشته، چه در حال و چه در آینده نه تنها باعث خرابی و هلاکت مدنیت بلکه عامل خرابی و هلاکت جهان بشریت می گردد. اگر شما به تاریخ و احوال ملت های پیشین نظر اندازید می بینید که غریزه جنسی در ایشان به آخرین درجه اش طغیان نموده و آنها را تحت تأثیر و غلبه خود درآورده بود. ادبیات، افکار، آثار، اشعار، عکس ها، داستانها، معابد و قصرهایشان همه گواه طغیان شهوت و تجاوز از مرزها و حدود اعتدال است، همچنین به احوال ملت هایی توجه کنید که امروزه در راه هلاکت و نابودی حرکت می کنند. اگر عمیقاً دقت کنید درمی یابید که غرض و هدف همان غرض و هدف بوده و راه هم همان راه است، اگرچه آنان بخواهند طغیان و سرکشی شهوت خود را به نام هنر، ادبیات و لذت بردن از جمال و زیبایی بپوشانند، باز هم حقیقت با تغییر نام تغییر نمی کند و چهره خود را نشان خواهد داد. شما با چشم خود می بینید که زنان به صحبت با مردان راغب تر و علاقمندترند، مردان نیز نسبت به صحبت با زنان رغبت بیشتری دارند، آیا می دانید چرا با گذشت روزگار استفاده از زینت و تجمل در زن و مرد روبه افزایش است؟ و چرا کم مانده است که زن در این اجتماع مختلط برهنه و بدون لباس گردد؟ و چه عاملی موجب می شود که زن روز به روز کشف عورت نموده و خود را به مردان عرضه می دارد؟ و مردان هم تقاضای بیشتری از آنان دارند؟ علت چیست که مردم به عکس های دور از عفت، مجسمه های برهنه و رقص های عریان عشق و علاقه بیشتری نشان می دهند؟ و چرا فیلم هایی که داستان عشقی نداشته باشند نزد مردم محبوبیت ندارند؟ و چرا فیلم سینمایی که رابطه جنسی، سخنان بی عفت و اعمال محرك و هیجان آور نداشته باشد مردم به آن علاقه نشان نمی دهند؟ آیا می دانید این نمونه ها و نمونه های دیگر

آثار و علائم چیست؟ آیا این چیزها غیر از طغیان غریزه جنسی در زن و مرد چیز دیگری است؟ و آیا جامعه ای که این همه در شهوت افراط کند و در آن غرق شود سرنوشت آن غیر از هلاکت و زوال چیز دیگری است؟

حقیقت این است که در جامعه ای که تمایل جنسی و تحریك دائم و مستمر تا این حد باشد، حتماً نسل جوان در آن جامعه ضعیف شده و نمو و رشد جسمی و عقلی اش مختل می گردد. افکار و اذهان جامعه پریشان و متشتت می گردد، شخص با جسم و عقلی غیرعادی تربیت می شود و از جاده اعتدال خارج می گردد، بنابراین فحشا روبه فزونی گذاشته و امراض مسری در بین مردم منتشر می گردد. در این وقت است که آنها به استعمال داروهای ضدبارداری روآورده و سقط جنین و قتل اولاد بین آنان زیاد می گردد، زن و مرد مانند حیوانات با هم اختلاط و آمیزش پیدا می کنند و آن تمایل جنسی را که فطرت در وجود انسان نسبت به سایر حیوانات زیادتر آفریده، برخلاف مقاصد و اهداف فطرت استعمال می نمایند. در حیوانیت چنان فرو می روند که حتی دست بز و بوزینه را از پشت می بندند! و این حیوانیت و بندگی شهوت بطور حتم نه تنها تمدن بلکه انسانیت را از بین می برد و کسانی که در این قسمت بی بندوبار و بدون قید و حدود زندگی کنند و با زیر پا نهادن اخلاق در گرداب ذلت و خواری افتند، دیگر هرگز برنمی خیزند و جاودان در آن گرداب باقی خواهند ماند. البته عکس آن نیز اشتباه است و تمدنی که طرف تفریط را برگزیده است، آن هم مانند این یکی است، لذا همانطور که تمایلات افراطی جنسی و تجاوز از حد اعتدال مضر و باعث هلاکت است همانطور هم محرومیت، فشار و سرکوب غیرمعقول جاذبه و تمایل جنسی نیز مضر، ممنوع و غیرمطلوب می باشد. هرنظامی که انسان را به تجرد، رهبانیت دایمی، کشتن شهوت و ریاضت و مشقت دعوت کند با فطرت سرستیز و پیکار دارد، درحالی که فطرت مغلوب نخواهد شد و شخص را مغلوب خواهد کرد و طعم شکست را به او خواهد چشاند. بدیهی و آشکار است که رهبانیت خالص نمی تواند اساس تمدن بشری باشد، زیرا پذیرفتن رهبانیت سبب از بین بردن انگیزه ها و محرکات شهوانی در وجود انسان می شود که دراین صورت رابطه جنسی را بی قدر و

بی ارزش نشان می دهد و اجتناب و پرهیز از آن را مقیاس فضیلت و تقوی می داند و با تمام وسایل می کوشد که این تمایل نفسانی را در وجود انسان سرکوب نماید و انسان را از این لذت بی بهره و محروم سازد، ولی حقیقت این است که سرکوب کردن تمایل جنسی در انسان در واقع سرکوب کردن انسانیت است زیرا با این اقدام تنها تمایل جنسی از بین نمی رود، بلکه به همراه آن ذکاوت، قدرت عقلی، همت، اراده، جرأت، شهامت، غیرت و مردانگی نیز از بین می رود، درنتیجه همه قوا و مواهب و استعدادهای انسان سست و ضعیف می شود و خون او سرد و منجمد می گردد و هیچگاه ترقی، پیشرفت و رشد نمی کند، چون از بدیهیات است که بزرگترین و قوی ترین نیروی محرکه انسان همین قوه جنسی است.

پس از واجبات اولیه یك تمدن خوب، سالم و صالح این است که باید قوه تمایل جنسی از افراط و تفریط دور باشد و جاده وسط و اعتدال را بپیماید و مطابق ضابطه و شروط آن را به کار اندازد. لذا باید برای تحقق این هدف از یك طرف در زندگی اجتماعی نظامی وضع شود که مانع پیروی انسان از اسباب و وسایلی شود که موجب تحریك و برانگیختن شهوت لجام گسیخته (Abnormal) می شود و از طرف دیگر برای اشباع خواهش و تشنگی فطری شهوت نظام و قوانین معتدل (Normal) را که موافق با اهداف و مقاصد خود فطرت باشد وضع نماید.

۲ـ تشکیل خانواده:

در اینجا سؤالی در ذهن خواننده ایجاد می شود که مقصود از فطرت چیست؟ و چگونه می توانیم آن را دریابیم؟ آیا ما آزاد رها شده ایم که در تاریکی مطلق قدم بگذاریم و هرچه دلمان خواست انجام دهیم و باز بگوییم که مقصود آن را نمی توانیم درك نماییم؟ ممکن است اکثریت مردم طرفدار نظریه اول بوده خواهشهای نفسانی خود را آزاد گذارند و بگویند که مقصود فطرت همین است و نوامیس فطرت را اصلاً مورد توجه قرار ندهند، ولی شخص محققی که می خواهد حقیقت را دریابد قدمی پیش نمی گذارد مگر اینکه فطرت، او را به هدف و راهش راهنمایی می کند.

واضح و آشکار است که مقصود اصلی فطرت از جفت پیداکردن انسان مانند سایر حیوانات و آفریدن جاذبه جنسی در بین آنان همانا بقا و ادامه نسل انسان است، ولی فطرت از انسان تنها همین تقاضا را ندارد، بلکه به غیر از آن امور دیگری است که انسان را به آن فرا می خواند که ما با اندك دقت و تأمل این مطالب را می توانیم بفهمیم و بدانیم که چیست و از چه نوع است.

اولین چیزی که انسان در این رابطه متوجه آن می شود این است که فرزند انسان با بچه های سایر حیوانات تفاوت دارد زیرا تربیت و سرپرستی آن نسبت به بچه های دیگر حیوانات وقت بیشتر و عنایت و توجه زیادتر و کاملتری را خواهان است و اگر ما او را یك وجود حیوانی محض هم فرض کنیم دراین صورت باز هم تربیت و سرپرستی وی سالهای زیادی را دربرمی گیرد تا اینکه برای رفع نمودن احتیاجات زندگیش از قبیل پیدا کردن روزی و دفاع از خود قدرت پیدا کند و ضعف و ناتوانی او در دو یا سه سال اول عمرش چنان است که بدون تربیت و توجه مادرش نمی تواند زنده بماند.

ولی ظاهر و آشکار است که انسان هرچه وحشی باشد باز هم حیوان محض نیست بلکه ضروری است که زندگی او زندگی اجتماعی باشد و پروا ندارد که در کدام درجه تمدن قرار بگیرد و این تمدن علاوه بر وظیفه فطری او که تربیت اولاد است وظیفه واجب دیگری را هم اضافه می کند:

اول اینکه تمام وسایل ممکن تمدن را برای تربیت او بکار بگیرد.

دوم اینکه اولادش را چنان تربیت نماید که به تدبیر امور اجتماعی محیطی که در آن متولد شده است شناخت پیدا کند و قدرت یابد که از عهده دو وظیفه سنگین تر برآید، از جانب دیگر تمدن اقتضا می کند که برای تربیت فرزند از مربیان و معلمان بلند پایه و با فرهنگ استفاده شود تا در انجام این وظیفه بهتر و دقیق تر عمل نمایند و برای نمو، رشد و ترقی، نسل آینده نسبت به نسل گذشته باید وسایل کامل تر و بهتری در اختیار داشته باشد، به عبارت دیگر از هر مربی انتظار می رود که فرزندش را از خودش بهتر و عالیتر تربیت کند. در رابطه با این ایثار و فداکاری کافی است بگوییم که شخص حتی عاطفه و غریزه حب ذات و خودخواهی را نیز

کنار می گذارد.

این است تعالیم فطرت انسانی و اولین کسی که با این تعالیم روبرو می شود زن است، زیرا مرد ممکن است که یك ساعت با زن تماس داشته باشد و سپس از زن کناره می گیرد و از وظایف و تکالیف رابطه و تماس نیز خودش را کنار می کشد، ولی زن نمی تواند که از نتیجه این تماس تا چند سال خود را نجات دهد و در تمام مدت عمر با آن درگیر خواهد بود، زیرا اگر حامله شود حداقل تا مدت پنج سال از نتیجه این تماس رهایی نمی یابد. بنابراین اگر زن بخواهد به مقتضیات و خواسته های تمدن عمل کند باید آن بیچاره که چند لحظه لذت مرد را چشیده و از وی بهره برده است مدت پانزده سال دیگر زحمت و تکلیف را بپذیرد.

در این رابطه سؤالی پیش می‌آید، درصورتی که هردوی آنها در این کار اشتراك دارند پس چرا باید یکی از آن ها متقبل چنین تکلیفی گردد؟ چرا زن به این تکلیف کمرشکن راضی شود؟ و اگر زن از طرف شریکش در این کار هیچگونه نگرانی و دلهره‌ای نبیند و یا در تربیت فرزند از طرف مرد مسئولیتی پذیرفته نشود و یا اگر زن از پیدا کردن روزی خود عاجز باشد، بنابراین حامله شدن زن بدون سرپرستی مرد مشکل بزرگ و مصیبتی عظیم است و آفتی است از آفت ها. پس طبیعی است که زن می خواهد خود را نجات دهد، پس چگونه می تواند از این مصیبت به خوبی استقبال کند و یا مرحبا بگوید؟ از این رو اگر بقای نوع انسان و تشکیل تمدن واجب و لازم باشد پس بر مرد هم که سبب حامله شدن زن می گردد واجب است که مسئولیت حمایت از زن را قبول کند، ولی هیچ راهی وجود ندارد که مرد را متقاعد سازد تا در قبول مسئولیت شرکت کند زیرا او با امتیازطلبی و خودخواهی متولد و بزرگ شده است. او همان لحظه ای که زن را باردار می سازد وظیفه اش را در حفظ بقای نوع انجام می دهد و وظیفه و مسئولیت خود را در این راه اجرا می کند، پس بارداری مسئله ای مربوط به زن است و مرد را با آن کاری نیست. هنگام بارداری زن عاطفه جنسی مرد تمایل دارد که با زن مذکور معاشرت جنسی نداشته باشد و می خواهد از آن زن به زن دوم و بعد از آن با زن سوم معاشرت و مراوده داشته باشد و بذر را در همه آنها بکارد تا ثمره بدهد، پس وقتی که مرد رغبت ندارد که تکلیف

بارداری را متحمل شود، چه چیز می تواند او را مجبور سازد که بر مهر و محبت این زن حامله کفایت کرده و از زن دیگری که حامله نبوده و درعین حال آماده بارداری است منصرف سازد؟ مگر سرش درد می کند که یك تکه گوشت را تربیت کند؟ مگر بیکار است که راحتی اش را بخاطر او مختل سازد؟ چرا به این طفل بی عقل اجازه دهد که در خانه با هرچیزی که چشمش افتاد بازی کند و ضرر آن به اهل خانه برسد؟ خانه را نجس کند درحالی که نهی و توبیخ هیچ فایده ای در حال او ندارد؟ خود فطرت این مسئله را تا حدی حل و فصل کرده است، یعنی در وجود زن زیبایی و دل آرایی، آرامش و لذت رسانیدن را آفریده و او را ملکه ایثار و فداکاری در راه محبت قرار داده تا اینکه با این نیرو بتواند که بر خودخواهی و امتیازطلبی مرد غالب شود و عقل و دل او را مفتون همین مهر و محبت نماید و در طفل هم نیروی جذب و تسخیر عجیبی قرار داده است تا بتواند با آن همه مشکلاتی که دارد، والدین را در محبت خود اسیر و گرفتار سازد و آنان را تسخیر مهر و محبت خود نماید درحالیکه در آن هنگام از طفل غیر از ضرر و خسارت چیز دیگری انتظار نمی رود. ولی باز هم تمام این امور نمی تواند انسان را وادار سازد تا همیشه به خاطر انجام وظایف اخلاقی، فطری و اجتماعی این ضرر و زیانها را تحمل کند زیرا او یك دشمن ابدی به نام شیطان دارد که همیشه درکمین است تا فرصت مناسب پیدا کند و او را از جاده مستقیم و راست منحرف سازد و با فنون و طرق مختلف و وسایل متنوع در هر زمان و در هر نسل درصدد گمراه کردن او است.

از جمله معجزات دین این است که زن و مرد را به خاطر مصالح نوع بشری و تمدن به فداکاری وادار می سازد و این حیوان خودبین و خودخواه را به انسان تبدیل می کند و او را به تضحیه و فداکاری وادار می کند. انبیا و پیغمبران که مقاصد فطرت را به درستی فهمیده بودند، یك راه و رسم صحیحی را بنام«نکاح» برای زن و مرد ارائه نمودند، تا بتوانند در امور زندگی تعاون و همکاری مشترك داشته باشند. و این فضیلت و برتری پایه‌های اخلاقی که انبیا آن را تبلیغ کردند بود که توانست روح انسان را آنچنان تقویت کند که در برابر مشکلات و زیانهای زندگی مقاومت نماید. برمبنای همین پایه‌های اخلاقی نظام خانوادگی استوار گردیده و طبق آن زن و مرد جوان را

مجبور می سازد که این رابطه را محترم شمرده و مسئولیت آن را بپذیرند و در امور زندگی تعاون و همکاری مشترك داشته باشند. چون در غیر این صورت خواسته های حیوانی و شهوانی آنها در جوانی به حدی از شدت و قوت و حدت برخوردار است که حتی نمی گذارد آنها بدون تأدیب خارجی به مسئولیت های اخلاقی پای بند باشند.

غریزه شهوت خود اعلان جنگی بر علیه اجتماع است (Anti Social) زیرا شهوت خواهان خودپسندی، امتیازطلبی، فردگرایی و بی بندوباری است. نه در آن ثبات و استقرار وجود دارد و نه احساس مسئولیت، تنها کامجویی و لذت بردن است که مرد را به حرکت وامی دارد و تسخیر این شیطان سرکش و در خدمت گرفتن او در راه مصالح اجتماعی کار آسان و ساده ای نیست. این زندگی اجتماعی به صبر، ثبات، استقرار، بذل، فداکاری، احساس مسئولیت و مبارزه دائم نیاز دارد. برای ایجاد چنین زندگی اجتماعی، تعاون و همکاری عملی زن و مرد و از بین بردن سرچشمه های پلیدی و بی بندوباری راهی بجز ازدواج و نظام خانوادگی وجود ندارد و تنها این عامل است که می تواند این شیطان متمرد و سرکش را رام سازد. اگر این قانون و این نظام خانوادگی منهدم گردد حیات مدنی و زندگی اجتماعی از بین می رود و انسان ها مانند چهارپایان زندگی خواهند کرد تا آنجا که بشر و کرامت انسانی از صفحه گیتی بطور کامل حذف گردد.

پس راهی که فطرت بعد از منع بی بندوباری و انحرافات جنسی می خواهد برای اشباع نیازهای فطری انسانی باز کند این است که باید رابطه زن و مرد به صورت ازدواج دائمی باشد، این رابطه پایه و اساس نظام فامیلی و خانوادگی است و این نظام خانوادگی تمام وسایل و لوازم ضروری و مورد احتیاج تمدن را تهیه می کند. پس به مجرد اینکه دختر و پسر به سن بلوغ و جوانی می رسند سرپرست خانواده کوشش می کند تا با موافقت طرفین آنها را به ازدواج یکدیگر درآورد تا از ایشان نسل خوب و بهتری بوجود بیاید. وقتی که نسلی را بوجود آوردند هرعضوی از اعضای این نظام خانوادگی می کوشد تا طفل را از اولین روزی که چشمان خود را باز می کند با محیطی روبرو شود که پر از عطوفت، شفقت، مهربانی، مراعات، تعهد و تربیت

است و این محیط با آن وسایل، برای رشد و نمو او مانند آب شیرین چشمه ای برای گیاه تشنه است.

این حقیقت است که محیط ولادت طفل محیطی است که در آن مهر و محبت و عطوفت و مهربانی بیش از حد و اندازه بوجود می آید، حتی در آن محیط همه از صمیم قلب آرزو می کنند که آن طفل دارای مقام اجتماعی بلند و عالی باشد، پدر و مادر همیشه آرزو دارند که حال و وضع اولادشان را بهتر از حال و وضع خود ببینند و مشتاقند که مقام و منزلت او بلندتر از مقام و منزلت آنها باشد و ناخودآگاهانه می کوشند که نسل آینده بهتر از نسل سابق بار آید و برای برآورده شدن این هدف وسایل ترقی انسانی را آماده می سازند. در این سعی و کوشش شائبه ای از امتیازطلبی و خودپسندی وجود ندارد، زیرا آنها چیزی برای خود نمی خواهند بلکه موفقیت و کامیابی را برای فرزندشان خواهان اند و آرزو دارند که او یك شخص با تربیت بار آید تا از این همه سعی و کوشش شان نتیجه بگیرند. هیچ امکان ندارد که در غیرنظام خانوادگی امثال این کارگران مخلص (Labourers) و خادمان وفادار (Workers) پیدا شوند که بدون گرفتن اجر و مزد در خدمت به نوع انسانی تلاش کنند، بلکه این افراد تمام نیرو، اوقات، لیاقت و کفایت شان را در راهی به مصرف می رسانند که سودش به خودشان برنمی گردد و افراد دیگری از آن استفاده می کنند و مزد و اجرت کوشش و کارشان این است که راه برتر و خدمت پسندیده، وفا و صداقت را نشان می دهند. آیا در جهان بشریت نظامی را برتر وبالاتر از نظام خانوادگی می توانید بیابید؟ بقای نوع انسانی و تمدن احتیاج دارد که سالانه میلیون ها نفر با رضایت و رغبت کامل ازدواج نمایند و تکالیف و خدمات آن را بپذیرند و براساس ازدواج، خانواده تشکیل داده آن را گسترش دهند. این دستگاه بزرگی که در پیش چشمان ما قرار دارد و چرخ های آن در گردش است و به پیش می رود بدون کوشش و زحمت این مردان حق و رهروان جاده راستین خدمت های صادقانه ممکن نبود پیشرفت نماید، اگر سلسله خدمت توام با رضایت کارگران این دستگاه قطع گردد و اسباب طبیعی آن از بین برود، بدون شك و تردید به مرور زمان تعداد کارگران کم شده و شاید زمانی بیاید که کاملاً این دستگاه از حرکت باز ایستد،

پس هرکس که در این کارگاه تمدن کار می کند مسئولیت او تنها این نیست که وظیفه خود را انجام داده و فقط ماشین خود را بچرخاند بلکه مسئولیت دارد کارگرانی مانند خود را تربیت و تقدیم نماید که بعد از او جانشینش شوند.

اگر شما این نکته را خوب مورد تعمق و تدبر قرار دهید می فهمید که ازدواج تنها یك شکل شرعی اشباع غریزه نبوده بلکه در حقیقت یك فریضه اجتماعی و حق فطری اجتماع بر فرد است. فرد در ازدواج کردن یا نکردن مختار نیست و کسانی که بدون عذر موجه از ازدواج خودداری می کنند درحقیقت سربار جامعه و طفیلی (Parasites) اند بلکه آنان غداران دزدند، زیرا هیچ شخصی در روی زمین وجود ندارد که از اوان پیدایش تا وقت جوانی از ثروتی که نسل های گذشته تهیه کرده اند استفاده نکرده باشد، بلکه بطور حتم از آن استفاده برده اند، این شخص هم که باقی مانده و نمو و ترقی کرده از برکت همین نظام و مؤسساتی است که آنها قبلاً وضع کرده و برپا داشته اند، ولی این شخص دراین حالت از آنها استفاده کرده و نیز بهره می گیرد ولی خودش نه کمك می کند و نه فایده می رساند و اجتماع به امید اینکه روزی بتواند پاداش خدمات او را بدهد دارایی و قوت خود را در راه تربیت وی مصروف کرده و او را به این درجه قدرت رسانیده است. اگر او هنگام جوانی و تنومندی بگوید که من غیر از اشباع شهوت کار دیگری انجام نمی دهم و به وظایف و تکالیف این شهوت پای بند نمی باشم، به جامعه خیانت کرده و کوتاهی نموده است، لذا هر دقیقه زندگی او در میان جامعه ظلم و تجاوز بشمار می رود و اگر این اجتماع شعور و احساس داشته باشد او را به عنوان دزد، خائن، راهزن و اهل تزویر محکوم می کند، نه اینکه او را مورد احترام قرار دهد و یا او را به عنوان یك آقا یا خانم یا معلم محترم خطاب نماید. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم از ذخایر و ثروت هایی که نسل های گذشته برای ما گذاشته اند استفاده کرده ایم، پس حال چگونه برای ما جایز است که در برابر قانون فطرت که این میراث عظیم را بوسیله آن تصاحب کرده‌ایم، آزاد، بی قید و بند و بی تفاوت باشیم و یا در برابر آن این اختیار را داشته باشیم که هر وقت خواستیم مقصود و مرام قانون را متحقق سازیم و هر وقت نخواستیم نه، و یا نسلی که این میراث مربوط به اوست را آماده سازیم یا نه و همانطور که خود تربیت شدیم

دیگران را نیز تربیت نماییم تا اینکه عهده دار این ثروت گردند و یا به چنین کاری قیام ننماییم.

۳ـ بستن راه بی بند و باری جنسی :

در کنار ازدواج و تشکیل خانواده واجب است که دروازه اشباع غرایز در خارج از چهارچوب ازدواج به شدت مسدود گردد زیرا بدون آن امکان ندارد مقصود فطرت که براي تحقق آن ازدواج و تشکیل خانواده لازم گردیده است برآورده شود.

در این زمان جاهلیت نوین هم هستند مردمانی که مانند زمان جاهلیت قدیم زنا را عمل طبیعی و فطری می شمارند و ازدواج را از جمله اختراعات تمدن و یا از زواید و حواشی آن می دانند و می گویند همان طور که فطرت برای هر قوچ، میش آفریده و برای هر سگ نر، سگ ماده ای خلق نموده بهمین ترتیب برای هر مرد نیز زنی آفریده است. روش فطرت این است که همان طور که رابطه جنسی بین دو حیوان صورت می گیرد بین دو انسان یعنی زن و مرد نیز صورت می گیرد و آنها هروقت که خواسته باشند و قدرت پیدا کنند و یا بهرترتیبی که راضی باشند می توانند آن عمل را انجام دهند و در این مسیر هیچ فرقی با حیوانات ندارند.

ولی اینها از فطرت انسانی تعبیر بسیار غلط و اشتباهی دارند. زیرا انسان را حیوان محض می شمارند و هروقت که به فطرت و طبیعت اشاره می کنند هدفشان فطرت حیوانی است نه فطرت انسانی و رابطه جنسی آزاد بدون قیدوشرط را که از کارهای طبیعی می دانند بدون شك درمیان حیوانات عمل طبیعی است نه در فطرت انسانی. این نوع ارتباط نه تنها مخالف فطرت انسانی است بلکه مخالف فطرت حیوانی نیز هست زیرا فطرت انسانی و حیوانی در وجود انسان دو فطرت کاملاً جداگانه نیست بلکه هردوی آنها در وجود انسان مخلوط و ممزوج است و از ترکیب آن شخصیت واحدی تشکیل می شود. این دو فطرت با همدیگر چنان ترکیب شده که اخلال در مقصود یکی از آنها بالطبع اخلال در مقصود دیگری است. بعضی از مردم زنا را ظاهراً یك نیاز فطری حیوانی می شمارند، زیرا تناسل و بقا فقط با انجام وظیفه جنسی محقق می شود حال چه این رابطه و وظیفه داخل چهارچوب ازدواج

باشد یا خارج آن، ولی اگر مطالبی را که ما قبلاً ذکر کردیم دوباره از نظر بگذرانید برایتان بخوبی واضح می شود که ضرر این عمل در شخص به مقتضای فطرت حیوانی مانند ضرر آن به مقتضای فطرت انسانی است، زیرا فطرت انسانی تقاضا دارد که رابطه جنسی دوام و استقرار داشته باشد تا اینکه پدر و مادر در تربیت طفل مشارکت داشته باشند و پدر تا مدتی عهده دار مادر و فرزندش باشد ولی اگر پدر مطمئن نباشد که فرزند از اوست هیچگاه راضی نمی شود که در تربیت وی زحمت و سختی را متحمل شود و همچنین راضی نمی شود که بعد از وی وارث او باشد و همینطور اگر زن یقین نداشته باشد که مردی که او را باردار می سازد عهده دار تربیت و نفقه او و فرزند اوست هیچگاه راضی نمی شود که مسئولیت بارداری را قبول کند. درنتیجه اگر پدر و مادر هردو با مشارکت هم در تربیت فرزند کمر همت نبندند امکان ندارد که تعلیم، تربیت، اخلاق، عقل و فکر فرزند به سطحی برسد که او عضو مفید تمدن انسانی بارآید و تمام اینها از مقتضیات فطرت انسانی در بنی آدم است. پس اگر زن و مرد از این نکته غفلت نموده و با یك رابطه جنسی بی دوام و سست با هم پیوند داشته باشند بدون شك از نظر فطرت حیوانی که عبارت است از توالد و تناسل هم اهمال و کوتاهی کرده اند، زیرا ایشان در این رابطه توالد و تناسل را قصد نکرده اند و رابطه و اتصال شان فقط برای لذت و اشباع شهوت است و بس، که این وضع از اصل و اساس مخالف فطرت محسوب می گردد.

اصحاب جاهلیت جدید خودشان هم این مسئله آزادی مطلق رابطه جنسی را ضعیف می شمارند و ضمن دلایل خود این دلیل را هم اضافه می کنند که: اگر دو نفر از افراد اجتماع قسمتی از وقت خود را به لذت بردن و تمتع و خوشگذرانی بگذرانند، چه ضرری از این ناحیه به اجتماع می رسد تا بدان علت اجتماع در مورد آنان دخالت نماید؟ دخالت اجتماع وقتی جایز است که از یك طرف اکراه و یا اجباری صورت بگیرد و یا یکی از آنها در مقابل دیگری از فکر و فریب استفاده کند، یا به کاری دست زند که با مصلحت اجتماعی برخورد داشته باشد. ولی اگر هیچ کدام از آنها وجود نداشته باشد و تمام کار منحصر به تمتع و لذت جویی یکی از دیگری باشد، پس به کدام دلیل اجتماع در این موضوع دخالت کند؟ و اگر در

چنین موضوعاتی اجتماع حق دخالت داشته باشد پس دیگر برای آزادی شخصی چه معنایی باقی می ماند؟

این طرز تفکر آزادی شخصی از جمله جهالت های قرن هجده و نوزده است که با اولین پرتو علم و تحقیق محو و نابود می شود و با اندکی تأمل و دقت هرکس می تواند بفهمد که چنین آزادی که برای افراد انتظار دارند در زندگی اجتماعی ممکن نیست و هرکس که چنین آزادی را آرزو داشته باشد باید به جنگلها و غارها پناه ببرد و در آنجا مانند حیوانات زندگی کند زیرا اجتماع انسانی از روابط و تعلقات زیادی ترکیب یافته که حیات یك فرد را به دیگری با وسایل زیادی پیوند می دهد. فرد بر دیگران تأثیر می گذارد و از دیگران متأثر می شود و با این روابط و ارتباطاتی که بین افراد مختلف وجود دارد اصلاً امکان ندارد که عملی از اعمال انسان یك عمل شخصی و فردی محض محسوب شود. هیچ عملی شخصی را نمی توان تصور کرد که در مجموع آثارش به اجتماع نرسد و هیچ چیزی به فکر ما خطور نمی کند و یا هیچ عملی را اعضای ما انجام نمی دهند مگر اینکه در وجود ما تأثیر می نماید و انعکاس آن از ما گذشته به دیگران هم تأثیر می کند، هم چنین همه حرکات جسمی و قلبی ما از ما انتقال یافته و اثر و نتیجه اش تا جایی می رسد که علم ما به آن درجه رسیدنی است، درصورتی که چنین باشد پس چگونه جایز است که بگوییم اگر یکی از افراد نیرویش را بکار برد تأثیرش به دیگران نمی رسد و فقط منحصر به خود فرد می ماند، لذا اگر بنا باشد که هرکس در کارش آزاد باشد پس چطور به یك شخص اجازه داده نمی شود که عصای خود را بدست گرفته به طرف بازار رفته و درمیان مردم آن را به هر طرف بچرخاند و یا ماشین خود را بدون احتیاط و تأمل درمیان جمعیت حرکت دهد و یا در خانه خود هر کثافت و آشغالی را جمع نماید. پس وقتی که به این اعمال شخصی اجازه داده نمی شود لازم است که هرکس در این نوع اعمال مقید به قانون و ضوابط باشد، پس چگونه جایز است که یك شخص نیرو و توان جنسی اش را بطور آزاد و مطلق و بدون قیدوبند اجتماعی بکار برد و اجازه داشته باشد هرطوری که بخواهد از آن استفاده نماید.

این سخن که می گوید اگر زن و مرد در یك محل خلوت و دور از نظر مردم

از همدیگر کام بستانند در زندگی اجتماعی تأثیر نخواهد داشت سخنی است جاهلانه و از ابتکارات جاهلان مغرور و کم عقل. حقیقت این است که تأثیر آن فقط در آن اجتماع نمانده بلکه به تمام انسانیت و جهان بشریت سرایت می کند و تأثیرات بد آن فقط بر نسل حاضر واقع نمی شود، بلکه نسل های آینده را نیز تحت تأثیر قرار می دهد، زیرا روابط اجتماعی و عمرانی عالم انسانیت را با هم پیوند می دهد و هیچ فردی از افراد در هیچ حالی از احوال از آن دور و بی نیاز نمی ماند، اگر در زیر هر پرده ای پنهان باشد از زیر همان پرده با حیات اجتماعی رابطه دارد و اگر پشت درهای بسته باشد فرقی ندارد و مثل این است که در شلوغی بازار و یا در مجالس پرجمعیت بوده است. او وقتی که در خلوت به اتلاف قوه تولید مثل در لذت و تمتع ظاهری و بی فایده مشغول است درحقیقت بزرگترین عامل بی نظمی و بی بندوباری در زندگی اجتماعی شمرده می شود و سبب نابودی حقوق بشری و به میراث گذاشتن ضررهای مادی و معنوی است، ولی این شخص با خودخواهی، امتیازطلبی و غروری که دارد همه نظام ها و مؤسساتی را که از وی به عنوان عضو يك جامعه استفاده می کردند فراموش کرده است و از انجام وظیفه در آن شانه خالی کرده و به آن اعمالی که از وظایف لازم او بوده قیام ننموده است. اجتماع، تمام مؤسسات از شهرداری تا دولت، از مدرسه تا ارتش، از کارخانه تا انجمن های علمی و تحقیقی را با این امید بنیان گذاری می کند که هرفردی که از آن استفاده می کند مسئولیتش را در قبال پیشرفت و گسترش آن نیز ادا نماید. ولی این خائن حیله گر وقتی که نیروی جنسی خود را در راههای غیر از تولد و تناسل به مصرف می رساند می خواهد که این نظام را با این ضربه از پا درآورد و این قرارداد اجتماعی را که او هم در آن شرکت داشت و به او يك انسان اطلاق می شد فسخ می کند و بجای اینکه خودش باری را به دوش کشد می کوشد که آن را به دیگران واگذار کند لذا او از جمله افراد صالح و مفید نبوده و از زمره دزدان، راهزنان و خائنین بشمار می رود و مسامحه و چشم پوشی در حق وی گناه و جنایت است. اگر شما منزلت و مقام فرد را در اجتماع به معنای حقیقی آن بدانید شکی برای شما باقی نمی ماند که هر نیرویی که در وجود ماست، تنها برای ما نبوده بلکه برای تمام جهان بشریت است. ما در قبال

جهان بشریت مسئولیت داریم، لذا وقتی که خود را ضعیف می سازیم و یا یکی از قوای خود را بیهوده مصرف می کنیم و یا با انجام کارهای بد به خود ضرر می رسانیم این عمل ما عمل کسی نیست که به چیزی ضرر رسانیده که مالك آن بوده و یا در آن حق تصرف داشته است بلکه عمل مذکور از طرف ما خیانتی است برعلیه جهان بشریت و ضرری است بر کل جامعه بشری، زیرا وجود ما در این دنیا شهادت می دهد که اشخاصی غیر از ما سختیها و زحماتی را متحمل شدند و ما را از تاریکی عدم به روشنایی وجود بیرون آوردند. دولت ما را از تلف شدن و هلاك شدن نگهداشت و مسئولین امور بهداشت به حفظ حیات و حفاظت بدن ما توجه کردند، هزاران نفر احتیاجات و لوازم زندگی ما را آماده نمودند و تمام مؤسسات اجتماعی بخاطر تربیت نیروها و ملکات ما دست به دست هم دادند تا اینکه به این هیئت و وجود فعلی درآمدیم، آیا جزای نیکی نیکی نیست؟ و یا عدالت و انصاف است که قوایی را که بوسیله آن دیگران به چنین خدمت باارزشی قیام کردند و از آن در ایجاد و بقا و تربیت انسانیت استفاده کردند به ضرر انسان ها بکار بریم؟ درحالیکه ما باید آنها را در راه مفیدی بکار بریم و به همین دلیل است که خودکشی حرام گردیده است.

در حدیث شریف آمده است که «**ناکح الید ملعون**» یعنی کسی که توسط دست منی خود را خارج می کند مورد لعنت واقع می شود، از این رو عمل قوم لوط از بزرگترین جنایات محسوب گردیده است، پس زنا یك لذت و تمتع فردی شمرده نشده بلکه ظلم به تمام جامعه بشریت است.

۴ـ زنا و فساد اجتماعی:

با اندکی تأمل درمی یابیم که چندین ظلم و جنایت اجتماعی در زنا وجود دارد:

۱ـ اولین نتیجه ای که زناکار از کار خویش می گیرد این است که خودش را در معرض مبتلا شدن به امراض مسری و هلاك کننده قرار می دهد و به این دلیل نه تنها قوای او در راه منفعت عمومی به مصرف نمی رسد بلکه به اجتماع و نسل ضرر

هنگفتی می زند و مرض سیفلیس از اولین امراضی است که شخص زناکار به آن مبتلا می شود، چنانچه پزشکان می گویند:

«زخمی که روی آلت تناسلی پیدا می شود، احتمالش خیلی کم است که بهبود یابد و انسان بندرت می تواند از آن نجات یابد».

پزشك ماهر و چیره دستی می گوید: «کسی که به مرض مذکور گرفتار شد این گرفتاری تا ابد ادامه پیدا می کند. این مرض اکثراً باعث تخریب جگر، مثانه، بیضه و دیگر اعضا می شود، مفاصل را به درد آورده چندین مرض دیگر را نیز سبب می گردد و هم چنین مرض مذکور سبب عقیم شدن همیشگی است و از جمله امراض مسری هست که از یك شخص به شخص دیگری انتقال می یابد.» کیست که ضررهای ناشی از مرض سیفلیس را انکار کند و یا نداند که مرض مذکور تمام بدن را مسموم می سازد و از فرق سر تا نوك پا عضوی نمی ماند که از ضرر و مسمومیت آن دور بماند. مرض مذکور نه تنها قوای بدن را از بین می برد بلکه به طرق مختلف به دیگران سرایت می کند و این مرض به فرزندان و از فرزندان به نوه ها نیز انتقال می یابد و فرزندان مذکور بدون مرتکب شدن هیچ گناهی اذیت و ضرر می بینند. اطفال معصومی که نزد دیگران عزیزترین و باارزشترین موجودات بشمار می روند کر، کور و لنگ خواهند شد.

۲ـ اگر مبتلا شدن هر زناکاری به مرض مسری حتمی نباشد، قطعی است که به اخلاق بد و ناشایست و دیگر رذایل اخلاقی که گناه شمرده می شود دچار می گردد. بی حیایی، مکر، فریب، دروغ، خیانت، خودپسندی، شهوت رانی، طغیان نفس، تشتت فکری، لذت جویی، تنوع طلبی در لذت، بی وفایی، مکر و حیله و... از جمله اوصاف و آثاری است که بر اخلاق زناکار افزوده می شود و شکی نیست که در شخصی که این خصوصیات و اوصاف جمع شود تأثیر آن فقط در امور جنسی منحصر نمی ماند بلکه او این خصوصیات و اوصاف را در هرگوشه از جوانب زندگی به جامعه خود بعنوان هدیه تقدیم خواهد کرد و اگر خصوصیات مذکور به تعداد زیادی از افراد سرایت کرده و گسترش یابد تمام علوم، فنون، ادبیات، صنایع، حرفه ها، اجتماع، اقتصاد، سیاست، قضا، مؤسسات دولتی، نظام ارتش

و مخصوصاً نظام دموکراسی از آن متأثر می گردد زیرا هر صفت فرد در زندگی اجتماعی تأثیر می کند و اگر افراد ملتی به ثبات و استقامت متصف نباشند و از اوصافی چون وفاداری، ایثار و غلبه بر شهوات برخوردار نباشند در سیاست و سکون آنها ثبات و استقرار سایه نخواهد افکند.

۳ ـ از عوامل دیگر گسترش زنا این است که در آن اجتماع فساد و فحشا بعنوان شغل محسوب می‌گردد. یعنی هنگامی که یك مرد جوان براحتی بتواند از دختران جوان کام بستاند، این نشان می دهد که در جامعه باید زنانی باشند که این ذلت، رسوایی و پستی را قبول کنند و مردم باید بدانند که زنان مذکور هم از همین جامعه اند که مردان زناکار در آن زندگی می کنند و آنان خواهران و دختران آنها هستند. این زنان درحالی که می توانتد مادر خانواده و مربی فرزندان خود باشند، در فاحشه خانه ها جای می گیرند و به منزله مستراح های عمومی شهر درمی آیند که هرکس با هروضعی که باشد در آن قضای حاجت می کند. آنان با داشتن این صفات از همه خصوصیت های شریف زنانه محروم و بی بهره اند و برای کسب رزق و روزی از طریق ناز و کرشمه و آرایش وارد می شوند و چنان پست می شوند که مهر، محبت، دل، جسم، محاسن و خوبی های خود را در هرساعت به یك نفر تقدیم می دارند و در طول عمرشان وسیله قضای حاجت دیگران قرار می گیرند درحالیکه از ایشان چنین توقع می رفت که می بایست به خدمات مفید و نافع در جامعه قیام می کردند.

۴ـ توسعه و گسترش زنا به ازدواج و ضوابط ازدواج مدنی ضرر می رساند، بلکه آخرالامر سنت ازدواج از بین می رود و زنا باقی می ماند و کسانی که به زنا تمایل دارند چه زن و چه مرد، حاضر نمی شوند که به زندگی زناشویی و تشکیل خانواده صالح دل ببندند، زیرا این روش فاسد عملی در جانهای آنها اخلاق و سلوك بد، فسق و فجور، لذت طلبی، تجدد پسندی و فکر پراکنده و مشوش را ایجاد می کند و در وجود آنها تمایل و عواطف رنگارنگ و متنوع و عدم کنترل شهوت را تربیت می نماید و این وضع خطرناکتر از زهر است زیرا تمام آن صفاتی را که برای زندگی زناشویی ضروری است از بین می برد و بین زن و مرد رابطه صحیح و سالم را از بیخ

و بن قطع می کند. اگر این افراد ازدواج هم نمایند و رابطه ازدواج را هم پنهان سازند بازهم بین آنها آن مهر و محبت، وفا، صداقت، حسن رابطه، اعتماد، اطمینان و صله رحم که سبب پیدایش نسل جدید نیك و شایسته، خانه آباد، راحت سعادت و اطمینان می شود بوجود نمی آید و در محیطی که زنا به سهولت و آسانی میسر است امکان ندارد که ازدواج سبب زنده نگهداشتن تمدن گردد، زیرا کسانی که می توانند شهوتشان را بدون قبول مسئولیت و هیچ ملامتی اشباع نمایند حاضر نمی گردند که تکالیف، مشقات و وظایف مربوط به ازدواج را متحمل شوند.

۵ ـ توسعه و ترویج زنا نـه تنها تمدن و عمران را از بین می برد بلکه نسل انسانی را از صفحه گیتی محو ونابود می سازد، زیرا همانطور که قبلاً به اثبات رساندیم هیچ زن و مردی با داشتن رابطه جنسی آزاد حاضر نمی شوند که به خدمت توالد و تناسل و بقای نوع بشریت قیام نمایند.

۶ ـ اگر بوسیله زنا برای بقای نوع بشر خدمتی هم شود و از آن طریق فرزندانی بوجود آیند، آن فرزندان زنازاده و حرام زاده هستند و سخن مردم جاهل صحیح نیست که می گویند حلال و حرام تقسیم بندیی براساس عاطفه است، بلکه حقیقت این است که وجود آمدن فرزند از راه زنا خیانت و ستمی بزرگ بر فرزند و بر همه انسانیت می باشد، زیرا همان ساعتی که این فرزند در رحم مادر آماده جایگزینی است، پدر و مادر هردو تحت تأثیر عاطفه حیوانی محض واقع شده اند و عواطف پاك انسانی که در زن و شوهر قانونی و متزوج وجود دارد و در وقت رابطه جنسی آنان را فرامی گیرد هیچ امکان ندارد که در این دونفر زناکار و فاجر وجود داشته باشد زیرا از اولین لحظه هدف از رابطه جنسی آنها فقط هیجان و غریزه حیوانیت محض است و تمام خصایل و صفات انسانیت در آن وقت عاطل و بیکار است. لذا طفلی که از زنا متولد می شود خصوصیات و طبیعت حیوانی را با خود به میراث می آورد و فرزندی که نزد پدر و مادر به عنوان یك چیز مطلوب و محبوب محسوب نمی شود بلکه مانند یك مصیبت و آفت تلقی می گردد نمی تواند عطوفت و شفقت پدری را هم به خود جلب کند و اگر فقط با تربیت ناقص مادری بزرگ شود و تربیت پدری آن را کامل نکند و این تربیت هم آمیخته با خشونت و درشتی باشد و از عطوفت و

تربیت دیگر خویشاوندان نزدیك از قبیل پدربزرگ و مادربزرگ، عمو و دایی، خاله و عمه و غیره محروم باشد طبیعی است که از جهت عطوفت و صفات انسانی ناقص و غیرطبیعی بار می آید، لذا دارای رفتار صحیح و اخلاق نیکو نمی باشد و انگیزه های ترقی و پیشرفت علمی در وی دیده نمی شود، بنابراین وی در ذات خود انسان ناقص و تنهایی است، نه حامی دارد و نه پشتیبان و طرفدار، وی مظلوم و مطرود از نظرها است و در تمدن انسانی عقیم و غیرمفید است و آن نکات مثبتی که در صورت حلالزاده بودنش از او انتظار می رفت هیچگاه در حرامزاده بودنش متصور نیست.

کسانی که طرفدار بی بندوباری در اشباع شهوت هستند می گویند که دراین صورت باید نظام ملی باشد که چنین فرزندانی را تحت تربیت و سرپرستی خود قرار دهد و پدران و مادران از راه روابط جنسی آزاد توالد و تناسل نمایند و نظام ملی آن فرزندان را تربیت کرده در خدمت تمدن بگمارد و در این را ه از ایشان استفاده شود.

مقصود آنان از این پیشنهاد دادن آزادی بیشتر به زنان و مردان در حقوق فردی آنها است و مقصود دیگرشان تحقق مقاصد توالد و تناسل بودن داشتن ازدواج رسمی و بدون مقید بودن غریزه شهوت به قیود ازدواج است، ولی تعجب اینجاست کسانی که بر آزادی فردی نسل حاضر علاقه و رغبت دارند کسانی هستند که برای نسل آینده تعلیم ملی و یا رسمی را پیشنهاد می کنند، درحالی که در آن نظام هیچ مجالی برای تربیت فردی و ارتقاء شخصیت وجود ندارد. این نظام که در آن هزاران طفل با یك نظام و با یك رنگ و با یك طریق تربیت می شوند چگونه امکان دارد که در آن شخصیت فردی هرکس بروز نماید بلکه از نتایج تربیت مذکور این است که آنها با هم تشابه فوق العاده زیادی دارند و دارای سطح همانندی می باشند و فرزندان از این مؤسسه تربیتی مانند قالبهای مساوی و برابری که در یك کارخانه زده می شود بیرون می آیند.

پس شما علم و دانش این نادان ها را بسنجید که درباره انسان تا چه حدی پست و حقیرانه فکر می کنند، آنها می خواهند که نسل های آینده مانند **باتا** (Bata) **باشد** که همه با هم یکسان و همانند هستند، نمی دانند که بررسی و شناخت ابعاد

شخصیت طفل از دقیقترین و باریك ترین علوم و فنون بشمار می رود و این ممکن نیست جز اینکه در یك برخورد عملی محدود با آن طفل تمام نقاشان هریك از دید خود آن را ترسیم کنند، همچنین اگر در کارخانه ای میلیون ها کارگر تصویر واحدی را ترسیم نمایند، آن فن بجای ترقی و پیشرفت ضایع و نابود می گردد.

این نظام اجتماعی برای تعلیم و تربیت به مربیان با کفایت نیاز دارد که از طرف اجتماع به خدمت تربیت فرزندان گماشته شوند و بدیهی است که افرادی صلاحیت این خدمت را دارند که خودشان دارای کنترل نفس بوده و مقید به اصول اخلاقی باشند و اگر ایشان دارای چنان صفاتی نباشند نمی توانند که نسل آینده را مبتنی بر اصول اخلاقی تربیت نمایند، اینجا باید سؤال کرد که اینگونه مربیان و مصلحین از کجا خواهند آمد؟ و درصورتیکه این نظام تعلیم و تربیت، راه اشباع غریزه شهوت را برای زنان و مردان باز گذاشته باشد و هیچ قیدوبندی را در آن لازم نداند و ایشان از اوصاف التزام اخلاقی و کنترل شهوت محروم باشند پس چگونه می توانند معلمین و مربیان اخلاق گردند؟ از یك انجمن نابینایان چطور می توانید بینایانی را پیدا کنید که برای نسل های آینده راه و روش شان را با وجود داشتن چشم بینا نشان دهند؟

۷ـ زنی که با مرد خودبین، خودخواه و مغرض زنا می کند و در اثر این زنا مادر می گردد در زندگی تا ابد و بطور جاودانی ناامید و مایوس است و ذلت، خواری، رسوایی و خشم عمومی از هرطرف بر وی فرود می آید و تا وقتی که زنده است این وضع از وی قطع نمی گردد و برای حل این مشکل اصول جدید اخلاقی پیشنهاد می کند که باید همه مادران از لحاظ کرامت، عزت و شرف برابر باشند حال چه مادر شدن آنها از راه ازدواج رسمی باشد چه از راه زنا و فحشا. صاحبان این نظریه می گویند که مقام مادری در هرحال قابل احترام و عزت است و دوشیزهٔ جوانی که به سبب سادگی و یا بی تجربگی مسئولیت مادری را بدوش می کشد، اگر اجتماع بر وی به نظر طعن و حقارت بنگرد، در حق وی ظلم می کند. ولیکن این راه حل نه تنها برای زنان فاجر، فسق و فجور را چیز بی ارزشی نشان می دهد بلکه در مجموع مصیبت بزرگ و آفت عظیمی برای اجتماع است. ولی اگر حقارت و بی احترامی از

طرف اجتماع بر آن مادر زناکار وارد گردد از یکطرف قوی ترین مانع است برای افراد که مرتکب فسق و فجور نگردند و از جانب دیگر بهترین دلیل است بر حیات شعور اخلاقی آن اجتماع. اگر در اجتماع مادری که از راه زنا بچه دار می شود با مادری که از راه شرعی صاحب فرزند می شود برابر باشد وضع مذکور چنین معنی می دهد که بین نیك و بد، خیر و شر، صواب و خطا نزد این جماعت فرقی وجود ندارد و فکر می کنید که اگر اجتماع هم این فرق را از بین ببرد، آیا این بی تفاوتی باعث حل آن مشکلی است که مادر زناکار دچار آن است؟ و اگر شما کسانی باشید که بین دو مادر هیچ فرقی قائل نباشید لیکن فطرت دربین شان قطعاً مساوات قائل نیست و در واقع هم آنها برابر نمی باشند زیرا مساوی بودنشان مخالف عقل، منطق، حقیقت و انصاف است. شما را سوگند، بگویید که این دو زن چگونه می توانند برابر باشند یکی آن چنان احمق و بی عقل است که مغلوب غریزه حیوانی اش می شود و لذا به مرد مغرض و خودخواهی تسلیم می گردد که در نیت او قبول کردن جزئی ترین تکلیف مادر و فرزندی وجود ندارد و دیگری آن چنان هوشیار است که نفس خود را کنترل می کند و تمایل خود را نگه می دارد تا آنکه مردی را پیدا کند که تکالیف او را متحمل شود. پس کدام عقل است که بین این دو زن بطور مساوی حکم کند و اگر شما بخواهید می توانید در ظاهر بطور تصنعی هردو را مساوی بدانید ولیکن هیچگاه نمی توانید که برای آن احمق آن زندگی توأم با انس و الفت، تعهد همراه با محبت، دلجوئی با اخلاص و آرامش و اطمینان روحی را تهیه و آماده کنید که برای زن شوهردار مهیا شده است و برای آن طفل شفقت و مهر و محبت پدر، پدربزرگ و عموها را از کجا می توان پیدا کرد؟ آخرین کاری که می کنید این است که مرد زانی را مجبور می سازید تا مخارج آنها را قبول کند ولیکن آیا تأمین مخارج تنها چیزی است که مادر و فرزندش در این دنیا به آن احتیاج دارند؟ لذا حقیقتی که انکار نخواهد شد این است که رعایت مساوات بین مادر قانونی و غیرقانونی و یا مادرشرعی و غیرشرعی، نمی تواند آنها را از عواقب بعدی حماقتشان نجات دهد و همچنین فرزندان آنها نیز بعد از تولد و به هنگام تربیت، از ضرر و زیان بی نصیب نخواهند بود. اگر زنان فاجر هرچقدر هم دارای آرامش و سکون ظاهری باشند باز هم از آن

ضررها و معایب رها نیستند، بنابراین دلایل برای اینکه زندگی اجتماعی بر خطوط صحیح و درستی استوار باشد لازم است که در اجتماع رابطهٔ جنسی تحت کنترل و نظم باشد و برای اشباع غریزه جنسی فقط یك راه باشد و بس که آن راه نکاح و ازدواج است. آزادی افراد در زنا از یکطرف افراط در چشم پوشی و مسامحه کاری آنها است و از جانب دیگر تجاوز و تعدی بر اجتماع بوده و باعث از بین بردن نظام آن است. اجتماعی که در این باره چشم پوشی می کند و زنا را وسیلهٔ راحتی نفس و خوش گذرانیدن وقت در لذت و تمتع (Having a good time) می داند و در پاشیدن بذر بدون قید (Sowing Wild Oats) مسامحه و چشم پوشی می کند در حقیقت اجتماع جاهلی است که به حقوق خود آشنا نیست، بنابراین با خود دشمنی و عداوت می ورزد و اگر حقوق خود را می دانست و از آثار و نتایج بد آن که بر ضد مصالح اجتماعی است با خبر می بود به این جنایت هم با همان دید می نگریست که به دزدی، راهزنی و قتل می نگرد. بلکه این بی بندوباری در فحشا از دزدی هم بدتر و شدیدتر است زیرا دزد، راهزن یا قاتل یك یا چند نفر را از حق اجتماعی سلب می کند ولیکن شخص زانی به اجتماع موجود و نسل های آیندهٔ آن تعدی و تجاوز می نماید لذا در یك زمان به میلیون ها نفر خیانت می کند و عواقب و آثار جنایت وی عمیق تر و وسیع تر از جرائم دیگر مجرمین است.

از جمله مسائل بدیهی این است که برای حفاظت و امنیت جامعه باید قانون مذکور را از نشر و طغیان خودخواهی و امتیازطلبی افراد حفاظت کرد. دزدی، راهزني، قتل، غارت، تزویر و اشکال دیگر غصب حقوق، به علل مذکور جنایت و جرم محسوب می شوند و لذا قدرت قانون از فتنه و شر آنها، دیگران را حفاظت می کند بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد که اجتماع را از نشر زنا حفاظت نکند و زنا را از جملهٔ جرایم و جنایاتی نداند که قابل جزا نباشد.

از لحاظ مبدأ و قاعده درست نیست گفته شود که نکاح و زنا هردو در یك زمان جزء نظام اجتماعی جامعه هستند زیرا اگر به یك شخص اجازه داده شود که بدون قبول کوچکترین تکلیف اجتماعی غریزهٔ شهوانی اش را اشباع نماید پس عبث و بیهوده خواهد بود که برای نکاح قانون و نظامی وضع گردد. مثالش چنین است که

به مردم اجازه داده شود که بدون بلیط سوار قطار شوند و در همان وقت بر ایشان واجب سازند که به هنگام سوار شدن به قطار بلیط تهیه کنند پس عاقلانه نیست که در یك زمان دو حکم مختلف برای یك کار داده شود. یقیناً از این دو راه فقط یکی درست، معقول و صحیح است یا باید بلیط گرفتن را کاملاً لغو سازند و مسافرت بدون بلیط باشد و یا اینکه گرفتن آن را بر مردم لازم دانند و مسافرت بدون بلیط را خلاف و جرم بشمارند. همینطور تجویز دو روش متضاد نکاح و زنا در یك زمان مخالف عقل است همان طوریکه ما با دلایل و براهین ثابت کردیم اگر نظام ازدواج از لوازم تمدن و مدنیت باشد پس لازمهٔ نظام مذکور این است که زنا جنایت و جرم شمرده شود.[۱]

از بارزترین خصوصیت های جاهلیت این است که در اموری اهتمام و توجه می کنند که نتایج آن محدود و محسوس باشد و در جلو چشم بصورت ظاهر و عیان نمایان گردد و اگر اموری باشد که نتایجش بعلت واضح نبودن و یا عمیق بودن تأثیراتش درك نگردد به آن هیچ توجهی نمی شود و از جمله چیزهایی محسوب می شود که دزدی، قتل، غارت و چپاول را گناه بزرگ می شمارند ولی دربارهٔ زنا هیچ توجهی ندارند درحالیکه شخص زناکار بخاطر غرض ناپاك شخصی اش اصل و

---

۱. بعضی ها چنین می پندارند که باید به انسان در عنفوان جوانی فرصت داده شود تا شهوت خود را اشباع نماید بدلیل اینکه در آن ایام جلوگیری از هیجانات شهوانی و تمایلات آن مشکل است و مقاومت زیاد هم موجب ضرر می گردد ولیکن مقدماتی که نتایج مذکور بر آن مترتب می شود همه غلط و دور از واقعیت است زیرا این حالت غلیان و شدت که امکان کنترل برای آن نباشد حالت غیر اعتدالی (Abnormal) است که در اشخاص معتدل(Normal) وجود ندارد و در اشخاصی پیدا می شود که در تمدنی فاسد زندگی کنند و آتش شهوت شان همیشه در اشتعال باشد. سینما، عکس ها، موسیقی، ادبیات بی عفت و اختلاط زنان آرایش شده همه اسباب و وسایلی اند که اشخاص معتدل را از حالت اعتدال شان بیرون می آورند وگرنه دور از امکان است که زن و مردی در محیط آرامی باشند و شهوت شان به آن درجه از سرکشی و طغیان برسد که با تربیت عقلی و اخلاقی جلو آن گرفته نشود. این گمان که اجتناب از عمل جنسی درعهد جوانی به صحت و سلامتی ضرر می رساند و مرد احتیاج شدید دارد که مرتکب زنا نشود تا صحت خود را حفاظت نماید گمانی است غلط و مغالطه آمیز و فریب دهنده ضمیر و وجدان، زیرا برای حفظ سلامت و حمایت از اخلاق مردم نظام اجتماعی فاسد باید تغییر داده شود و همه معیارهای فتنه و تقلب از بین برود تا زندگی مردم معتدل و آرام گردد نه اینکه ازدواج با مشکلات و سختیهای زیادی انجام یابد و زنا با سهولت و آسانی زیاد صورت پذیرد.

اساس مدنیت را از بین می برد و آن را ریشه کن می سازد و چون ضرر آن دفعتاً محسوس نبوده و به چشم دیده نمی شود بنابراین اهل جاهلیت آن را معذور داشته و از گناهش چشم پوشی می کنند و این تا اندازه ای است که حتی جهت غلط آن را هم نمی توانند درك کنند و اگر بجای جاهلیت اساس تمدن را عقل و علم به طبیعت اشیاء تشکیل می داد این نوع روش و سلوك را اختیار نمی کردند.

۴ـ تدابیر لازم برای جلوگیری از فحشا:

عملی که به تمدن ضرر می رساند در منع و جلوگیری آن کافی نیست که قانون آن را جرم دانسته و مرتکب را مستحق جزا و عقوبت بداند بلکه لازم است که تدابیر چهارگانهٔ زیر هم اتخاذ شود:

۱ـ عقل و ذهن افراد با تعلیم و آموزش مهذب و تربیت شود و نفوس و ضمایرشان چنان اصلاح گردد که خودشان آن فعل را بد دانسته و ارتکاب آن را از جملهٔ گناهان بشمارند و احساس اخلاقی شان آنها را از ارتکاب آن باز دارد.

۲ـ افکار عمومی و اجتماعی آن را در نظر مردم همانند جرم و جنایت نشان دهد که عموم آن را ننگ، عار، رسوایی و ذلت بدانند و به مرتکبین هم به نظر حقارت و ذلت بنگرند. به این ترتیب رأی عمومی کسانی که دارای تربیت ناقص و وجدان ضعیف اخلاقی باشند از ارتکاب این گناه منع می گردد.

۳ـ نظام اجتماعی تمام آن اسبابی را که افراد را به این گناه وامی دارد از میان بردارد.

۴ـ موانع و مشکلاتی را در زندگی اجتماعی در سر راه آن ایجاد کنند که شخص نتواند با همه سعی و کوشش مرتکب آن گردد.

این تدابیری است که عقل ضرورت آن را تثبیت می کند و فطرت خواهان آن است و در تمام جهان این روش معمول است و هیچ نظام اجتماعی وجود ندارد که از این تدابیر چهارگانه کم یا زیاد استفاده نکرده باشد. البته این تدابیر علاوه بر جزایی است که در قانون بر مرتکبین اعمال ممنوعه داده می شود و درصورتی که ثابت گردید که بی بندوباری در روابط جنسی سبب از بین بردن تمدن و گناهی بزرگ بر

اجتماع است پس این هم ثابت می شود که برای ممانعت و جلوگیری از آن باید همه تدابیر اصلاحی که قبلاً ذکر شد اتخاذ گردد و بطوریکه گفتیم این تدابیر اضافه بر تطبیق عقوبات و جزاهاست که بر مرتکبین اعمال خلاف قانون اعمال می شود.

لذا واجب است افراد تربیت نیکو شوند و افکار عمومی برضد این بی بندوباری تحریك گردد و مدنیت و اجتماع از تمام آن اشیاء که سبب اشتعال آتش شهوت می شود پاك شود. آخرالامر از اجتماع تمام آن موانعی که نکاح و ازدواج را سخت می گرداند دور شوند و روابط جنسی بین زن و مرد به قیودی مقید گردد که در میان آنها پرده و حایل واقع شود و نگذارد که آنها در این صدد آزاد باشند و آن عاقلی که زنا را گناه و جرم می شمارد ضرورت این تدابیر و بکارگیری آنها را نمی تواند انکار کند. هستند کسانی که به این مبادی اخلاقی و اجتماعی که زنا را گناه می شمارد تسلیم اند ولیکن بر این عقیده اند که برای قلع و قمع آن بجای قانون جزا و تدابیر ممنوعیت آن لازم است که تدابیر اصلاحی اتخاذ کنند و می گویند که باید شعور مردم را بیدار کرد و در وجود آنها نیروی ضمیر و وجدان اخلاقی تربیت کرد تا خودشان از ارتکاب چنین جرایمی خودداری کنند... در حالی که رجوع به قانون جزا و تدابیر ممنوعیت به معنی خرد شمردن مردم است و معامله مذکور با ایشان به مانند معامله و مقابله با کودکان است و تحقیر کردن و پایین آوردن قدر و منزلت ایشان است.

ما تاحدی با این روش اصلاحی ایشان موافق هستیم و مقصود حقیقی تهذیب و تربیت هم همین بیدار کردن ضمایر افراد است که قوانین اجتماعي را خودشان مراعات و احترام کنند و وجدان شان آنها را وادار سازد که از قوانین اجتماع سرکشی نکنند این یگانه غرضی است که تمام دنیا از تعلیم و تربیت به آن رسیده است. آیا افراد انسانی به این درجه رسیده اند که ایشان را با ضمایرشان بگذاریم و به آنها اعتماد نماییم؟ نیازی نداشته باشیم که عقوبات و تدابیر قانونی را برای حفاظت نظام اجتماعی استخدام کنیم؟ زمان گذشته را از فکر خود خارج کنید زیرا در نظر شما متجددین، آن زمانها زمانهای تاریك است. به قرن بیستم بنگرید و به آمریکا و اروپا که دارای فرهنگ و تمدن علمی اند نظر اندازید و ببینید که هر فردی از افراد آن تعلیم

یافته و از فرهنگ بالایی برخوردارند و بگویید که آیا این علم، تعلیم و اصلاح نفوس آنها را از ارتکاب جرایم و نقض قانون منع نموده است؟ در آن قاره ها دزدی و راهزنی بوقوع نمی پیوندد؟ آیا انسان ها در آن جا بناحق کشته نمی شوند؟ مردم مرتکب ظلم، مکر و فریب نمی گردند؟ آیا این ممالك از استخدام پلیس، دامگاه فرزندان و نظام اجتماعی مستغنی شده اند؟ و یا شعور احترام به اخلاق در ایشان بحدی رسیده است که با مردم بمانند اطفال فریب خورده معامله نکنند؟ چرا غربی ها در این عصر روشنفکری شان قدرت نیافتند که نظام اجتماعی را به احساس و شعور اخلاقی افراد را بگذارند؟ چرا انسانها دراین زمان بمانند اطفال معامله می شوند؟ در حالی که جزا و تدابیر قانونی برای ممانعت شان از جنایت وضع می شود پس چرا تنها در موضوع روابط جنسی اعتراض می کنید نه در دیگر موضوعات؟ و چرا تنها در این موضوع اصرار دارید که با این خردسالان بمانند بزرگان معامله می‌شود؟ لازم است که به ضمایر و وجدانتان مراجعه کنید ممکن است که در آن اراده و قصد سوء وجود داشته باشد.

سپس این گروه می گویند: عواملی را که شما آنها را محرکات شهوانی می دانید و می خواهید آنها را از دایره تمدن محو کنید اساس هنر و روح تمتع و لذت جویی از جمال و زیبایی است، لذا مانع شدن از آن ممانعت از لطافت و خوشی و سرور زندگی انسانی است و برای حفظ تمدن و اصلاح جامعه هر کاری می خواهید انجام دهید ولی به نحوی که به هنرهای زیبا و ذوق جمالی تان صدمه نرساند. ما هم با ایشان موافق هستیم که هنر و عشق به زیبایی دارای قدر و ارزش زیادی است و لازم است که از هردوی آنها محافظت و نگهداری شود ولیکن زندگی، سلامت و خوشبختی جامعه گرانقدرتر و باارزش تر از آنها است و صحیح نیست که در راه هنر و دوست داشتن زیبایی، زندگی و سعادت اجتماعی قربانی و فدا شود و اگر قرار باشد که هنر و زیبایی ترقی و رشد کند باید برای ترقی آنها راهی در نظر گرفته شود که با زندگی و رستگاری اجتماعی سازگاری و تطابق داشته باشد نه اینکه هنر وزیبایی، آنها را بهلاکت بکشاند و عوض اصلاح و سعادت، آنرا به فساد و انواع پستی ها رهبری کند.

این نظریهٔ ما نظریه ای فردی و ساختگی نیست بلکه مقتضای عقل و فطرت است و تمام دنیا از لحاظ مبدأ و ریشه به آن اعتراف دارد و تا بحال نیز برای تحقق این هدف چنین عمل شده است پس هرچیزی را که باعث هلاکت زندگی اجتماعی و سبب فساد گردد نمیتوان بخاطر هنر و زیبایی به آن عمل کرد. مثلاً ادبیاتی که مردم را به فتنه و فساد تحریك کند و یا باعث قتل و غارت گردد هیچ دولتی بخاطر محاسن ادبی، هنری و زیبایی به آن اجازه ظهور نمی دهد، ادبی که سبب توسعه بیماریها و میکروبهای مختلف شود هیچ قدرتی در دنیا نمی تواند از آن چشم پوشی کند، سینما و نمایشهایی که مردم را به شورش و اخلال امنیت تشویق کند هیچ حکومتی نمایش آنرا اجازه نمی دهد و هرچیزی که باعث تحریك نیروی ظلم، قساوت، خباثت و یا نقض مبادی اخلاقی گردد هرچند آن فن و هنر بدرجهٔ کمال هم رسیده باشد هیچ قانون و وجدان اجتماعی به آن به دیدهٔ ارزش و احترام نمی نگرد، هم چنین هنر جیب بری اگرچه از ظریف ترین و خفیف ترین هنر حرکت دست است ولی هیچ کس آنرا تایید نکرده و در ترویج و نشر آن، رضایت ندارد. هم‌چنین تقلب در اسناد و مدارك و چك و سفته اگرچه از زیرکی نادر و فکر رسا برخوردار است ولیکن هیچ کس ترقی و رشد آن هنر را نمی خواهد و انواع خیانت ها و پیمان شکنی ها وجود دارد که ذهن انسان آنها را اختراع و ابتکار می کند که باعث تعجب می گردد ولیکن هیچ اجتماعی وجود ندارد که به آنها به دیدهٔ ارزش واحترام بنگرد و یا به آنها راضی باشد. بنابراین از تمام این مثالها و گفته ها چنین نتیجه می گیریم که زندگی اجتماعی و امنیت، مصلحت و رستگاری آن بالاتر و باارزش تر از هنرهای لطیف و زیبایی های دوست داشتنی است و عاقلانه نیست که زندگی اجتماعی بخاطر فنی از فنون و چیزی که در آن اختلاف نظر وجود دارد قربانی و فدا شود. مثلاً چیزی را ما برای زندگی اجتماعی مضر و بد می دانیم ولی دیگران آن را مضر و بد نمی دانند و اگر آنها در این باره با ما موافق نیستند پس ضروری است که هنر و زیبایی را به قیودی مقید سازند که ما آنرا مقید ساخته و لازم می دانیم. آن گروه می گویند که اگر بین زن و مرد به اجبار حجاب و مانعی ایجاد شود تا اینکه از روابط جنسی نامشروع آنها جلوگیری شود و قیدوبندهایی برای این کار بوجود آید این در

حقیقت دخالت در امور اخلاقی و سلوك مردم است زیرا این برخورد نشاندهندهٔ این است که همه مردم آن جامعه باید فاجر و زناکار باشند و واضعین این قوانین و قیود به زنان و مردان جامعه شان اعتماد ندارند زیرا اگر اطمینان داشتند چنین قانونی وضع نمی کردند. بدون شك این اعتراض قوی و محکم است ولی چرا در این حد از اعتراض توقف کرده اید و آن را در سایر امور زندگی توسعه نداده اید، آیا هر قفلی که روی در خانه از طرف صاحب آن خانه زده می شود اعلان این مطلب است که تمام ساکنان آن دزد و راهزن هستند و یا اینکه وجود پلیس در مملکتی دلیل بر این است که حکومت مملکت مذکور همه مردم و ملت خود را دزد و شرور و خبیث می پندارند و یا هر سندی که به هنگام معامله نوشته می شود نشانگر این است که یکی از طرفین معامله خائن و دزد است و یا هر تدبیری که برای جلوگیری از جرم و خلاف اتخاذ می شود چنین گمان شود که هرکسی در چارچوب آن داخل شود لازم است که وی مجرم و جانی شناخته شود.

پس می بینیم که این نوع استدلال دائماً شما را دزد، خائن، فاجر و گناهکار می شمارد ولی از کرامت و عزت شما چیزی کاسته نمی شود. پس علت چیست که شعور و احساس شما در روابط جنسی به اندازه ای رقیق و حساس است که زمانی که سخن از داشتن قیدوبند برای روابط جنسی پیش می آید به کرامت و عزت شما لطمه می خورد؟

واقعیت و حقیقتی که ما جلوتر به آن اشاره کردیم این است که کسانی که پیوسته در اذهانشان تصورات اخلاقی قدیمی وجود دارد زنا را حرام دانسته و آن را بی بندوباری و اخلاقی بد می شمارند ولیکن این بدبینی و حرام دانستن آنها در حدی نبود که از زنا جلوگیری کنند و یا دروازه اش را بطور کلی مسدود نمایند از اینرو نظر آنها در این باره با نظر ما اختلاف دارد و اگر حقایق فطرت بر آنها ظاهر و روشن بود و آن را به وجه صحیح و درست درك می کردند با ما متفق الرأی بودند که انسان تا وقتی که انسان بوده و عنصر و غریزهٔ حیوانیت هم در آن وجود داشته باشد برای بهبود زندگی اجتماعی نباید از این تدابیر غفلت بورزد و خواهشهای شهوانی و هوا و هوس افراد را بر مصلحت اجتماع ترجیح دهد.

۵ ـ رابطهٔ سالم بین زن و شوهر:

بعد از تشکیل خانواده و از بین بردن بی بند وباری جنسی یکی از شرایط تمدن سالم و صحیح این است که رابطهٔ صحیحی بین زن و شوهر وضع و تنظیم کند، حقوق هریك را از روی عدالت و انصاف تعیین نماید، واجبات وظایف هریك را جداگانه تعیین کند و مقام و درجهٔ هرکدام را در فامیل به وجهی معین سازد که در توازن و اعتدال اخلال وارد نشود. این مسئله مشکلترین مسئلهٔ تمدن و زندگی اجتماعی است و انسان در حل این مشکل غالباً ناکام مانده است.

ملتهایی وجود دارند که مسئولیت و سرپرستی مرد را به زن سپرده باشند و بعد از آن به درجهٔ عالی مدنیت و ترقی و تعالی رسیده و یا اینکه قدرت و عزت را درمیان ملل دیگر حاصل کرده باشند و یا اینکه یادگاری از خود بجای گذاشته باشند که در تاریخ ثبت گردد و یا قابل یادآوری باشد.

ولی اکثریت ملل جهان مرد را به عنوان سرپرست زن پذیرفته اند ولیکن این سرپرستی و ترجیح مرد گاهی هم به ظلم و جور تبدیل شده تا اندازه ای که زن به عنوان کنیز و خادمه شمرده شده، خوار و ذلیل گردیده، از همه حقوق مدنی و اقتصادی بی بهره مانده و وسیلهٔ اشباع غریزهٔ مرد به حساب آمده است و اگر به زنانی در بیرون از منزل و فامیل عطوفت و مهربانی نموده و ایشان را به زیور علم و فرهنگ مزین ساخته باشند آن هم برای این منظور است که خواستهای جنسی مردان را بطریق لذیذتر و محرك تر جواب بگویند و در کنار لذت جنسی از لذت موسیقی، ناز و نزاکت و رقص و حرکت آنها هم بهره مند شوند. این بدترین حالتی است که مردان بخاطر هوا و هوس و خواهشهای نفسانی شان اختراع نموده و زنان را توهین و تحقیر می کنند و مللی که بر این شیوه عمل می‌کنند از ضرر و زیان آن دراما ن نیستند. تمدن جدید غرب برای خود راه سومی را برگزیده که راه مساوات بین زن و مرد است به این ترتیب که وظایف و تکالیف بین زن و مرد بطور مساوی تقسیم گردد و آن وظیفه هم باید از یك نوع باشد و هردوی آنها در دایره عمل مسابقه دهند و هریك وسیلهٔ زندگیش را خود تهیه نماید ولیکن این نوع تنظیم اجتماعی تا بحال به پایهٔ تکمیل نرسیده زیرا برتری و تفوق نیروی مرد بر جنس مقابل کاملاً بارز و آشکار

بوده است و در این بعد زن در هیچ جانبی از جوانب زندگی به پای مرد نرسیده و تمام حقوقی که بر اساس قاعده مساوات مذکور تکمیل گردیده باعث فساد و فتنه در مدنیت گشته است بطوریکه عواقب و نتایج آن را در فصل های گذشته بیان کردیم و ضرورت به تکرار نیست . تمدن از تمام انواع سه گانه اعتدال ، توازن و تناسب خالی و بی بهره مانده است زیرا هرسه آنها در هدایت و راهنمایی های فطرت کوتاهی نموده اند و روش عملی و تطبیقی را مطابق راهنمایی های آن اتخاذ ننموده اند و از جادهٔ هدایت فطرت منحرف شده اند .

اگر شما موضوع را با فکر سلیم مورد تأمل و دقت قرار دهید برایتان واضح می شود که خود فطرت راه حل صحیح این مسایل را نشان می دهد و فطرت است که زن را از سقوط در گرداب گمراهی و هلاکت که مرد خواهان آن است حمایت و محافظت می کند و او را به آن درجه بلندی می‌رساند که زن خواستار آن است و یا بعضی از مردان می‌خواهند او را به آن درجه برسانند . انسان بخاطر اندیشهٔ غلط و فکر گمراه راه افراط و تفریط را برای خود برگزیده است ولیکن فطرت غیر از عدالت ، تعادل و تناسب چیز دیگری را نمی خواهد و انسان را بدین راه دعوت می کند .

هیچ کس نمی تواند انکار بکند که زن و مرد از دیدگاه انسانیت و بشریت برابر و مساوی هستند و دو طرف تساوی نوع انسانی بوده و در پیشرفت تمدن و خدمت اجتماع و انسانیت وظیفهٔ مشترك و مساوی دارند و هرکدام از زن و مرد ، قلب ، عقل ، ذهن ، فکر ، عواطف ، خواهشات و احتیاجات بشری دارند ، هرکدامشان برای مصلحت و سود تمدن به تهذیب نفس ، تربیت عقل و ذهن و نمو فکری نیاز دارند تا اینکه هریك وظیفه اش را در برابر تمدن انجام دهد لذا در این باره حکم کردن به مساوات بین زن و مرد کاملاً درست است و در آن هیچ اشتباه و کدورتی وجود ندارد .

از وظایف اصلی هرتمدن سالم این است که برای زنان ، آن اهتمام و توجه را مبذول دارد که عین آن را برای مردان لازم می داند و به آنها فرصت دهد تا مطابق قدرت استعداد و کفایت فطری شان برای ترقی و پیشرفت مملکت مسئولیت شان را انجام دهند و ایشان را به تربیت و تعلیمات عالی آراسته نماید و آن حقوق مدنی و

اقتصادی را که برای مردان قائل است همان را برای زنان قائل گردد و در اجتماع ایشان را صاحب عزت، شرف و کرامت بداند تا در وجود آنها شعور و احساس عزت نفس پیدا شود و براساس این شعور به صفات فاضلهٔ انسانیت متصف گردند. لذا مللی که این مساوات بین زن و مرد را انکار می کنند و زنان را نادان، ذلیل، بی سواد و بی فرهنگ بارآورده و آنها را از همه حقوق مدنی محروم می گردانند خودبخود در گودال بدبختی و ذلت و خواری می افتد زیرا پایمال کردن نصف کامل انسانیت درحقیقت پایمال کردن خود انسانیت است و هیچوقت ممکن نخواهد بود که در آغوش مادران خوار و ذلیل فرزندان با کرامت و با شهامت تربیت شوند، یا از دامن مادران بی سواد و بی فرهنگ فرزندان با فرهنگ و متمدن بیرون آیند و یا از گهواره زنان درس نخوانده و عامی، مردان متفکر و خردمند بیرون آیند.

یکی از راه های مساوات را اینگونه می شمرند که دایره کار زن و مرد باید یکی باشد و هردو جنس به یك نوع کار وعمل گماشته شوند و وظایف و مسئولیت های تمام جوانب زندگی بطور مساوی میان آن دو تقسیم شود و مقام و منزلت آنها در نظام مدنیت یکی باشد. برای گفته خود، علوم تجربی را شاهد می آورند و به کمك آن ادعا می کنند که زن و مرد در نیروی جسمانی مساوی (Equipotential) هستند. این نظریه صحیح و درست نیست زیرا تابحال ثابت نشده که آنها در قدرت جسمانی و ساختمان بدنی کاملاً یکسان باشند و فطرت هم آنها را به یك نوع عمل وادار کرده باشد، درحالیکه در خصوصیت های روحی و روانی فرق دارند و تحقیقات علمی که تا به امروز انجام شده نیز تمام این امور را نفی و باطل می گرداند.

«شهادت علم بیولوژی»

تحقیقات و مطالعات علم بیولوژی (Biology) ثابت کرده که زن و مرد در همه چیز با یکدیگر تفاوت دارند، از شکل و صورت و اعضای ظاهری گرفته تا سلولهای بدن (Protein Molecules Of Tissue Cells) و از لحظهٔ اولیه تشکیل ساختمان بدن (Sex Formation) در مراحل مختلف با هم فرق دارند. هیکل و ساختمان بدنی زن طوری ترکیب یافته که برای تولد و تربیت فرزند آماده و مستعد است و از رشد

ابتدائیش در رحم تا سن بلوغ، بدن وی برای تکمیل این استعداد رشد و ترقی می کند و این ترکیب ساختمان بدن راه زندگی آینده اش را تعیین می نماید او با رسیدن به سن بلوغ حائض می شود و تمام اعضای بدنش متأثر می گردد و تجارب علم بیولوژی و طب ثابت کرده که بر زنان در مدت حیض تغییرات ذیل حادث می شود:

۱ـ در بدن او نیروی کنترل حرارت کم می شود و حرارت از بدنش بیشتر خارج می گردد لذا درجهٔ حرارت بدن وی پائین می آید.

۲ ـ نبض را سست و آرام ساخته و سرعت خون را کم می سازد.

۳ ـ ناحیهٔ حلقوم و گلو حالت طبیعی خود را از دست می دهند.

۴ ـ املاح فسفات و کلرید از بدن کمتر خارج می شود و تبدیلات گازی بدن کم می شود.

۵ ـ تبدیلات پروتئینی رو به کاهش می گذارد.

۶ ـ دستگاه گوارش نظم خود را از دست داده و مواد چربی و پروتئینی حاصل از مواد غذایی در بدن جذب نمی شود و با اجزای آن ترکیب نمی شود.

۷ ـ نیروی تنفس کم شده و آلات نطق تغییرات مخصوصی را می پذیرد.

۸ ـ اعضاء سست و تنبل شده و حواس کمتر فعالیت می کنند.

۹ـ هوشیاری، ذکاوت و قوت تمرکز فکری و ذهنی پنهان می شود.

این تغییرات، زن سالم را به اندازه‌ای دچاربیماری می گرداند که کسی نمی تواند بین تندرستی و بیماری وی فرق گذارد و مطابق آمار از هر صد زن حائض فقط ۲۳ نفر از آنها بدون درد و ناراحتی می باشند. از طرفی تعداد ۱۰۳۰ زن را مورد تحقیق و مطالعه قرار دادند و در آخر چنین نتیجه گرفتند که ۷۴٪ آنها در ایام حیض به انواع ناراحتی ودرد مبتلا می شوند. دکتر امیل نروك که در این رشته بزرگترین محقق است می نویسد:

«عوارض و تغییراتی که بطور عموم در زنان حائض پیدا می شود عبارتست از:

سردرد، سستی بدن، خستگی و کوفتگی، ضعف اعصاب، تغییر مزاج، بی نظمی در مثانه، بدهضمی، بی میلی (یبوست) لاغری، استفراغ کردن در بعضی حالات و زنانی هم هستند که در ناحیهٔ سینه شان درد خفیفی را احساس می کنند ولی

گاهی درد مذکور شدت یافته و ایشان را بزحمت می اندازد و در بعضی از زنان تارهای صوتی نامنظم می شود که در اثر آن خشونت و شدت در آوازشان پیدا می شود و اکثراً به بدهضمی و تنگی نفس دچار می گردند. تحقیقی را که دکتر کریگو در تعدادی از زنان بعمل آورد چنین نتیجه گرفت که تعدادی از آنها به بدهضمی گرفتار شده و برخی دیگرشان به یبوست مبتلا می‌شوند.»

دکتر گب هارد می گوید: «زنانی که در ایام حیض به مرض و درد گرفتار نشوند بسیار کم اند و اکثریت مطلق شان از سردردی، خستگی، درد ناحیهٔ زیر ناف و کم اشتهایی به غذا شکایت داشته و دارای روحی آزرده اند که تمایل به گریستن دارند.»

با مشاهده تمام این عوارض می توان چنین نتیجه گرفت که که زن در حالت حیض براستی مریض است و این بیماری هر ماه یك بار تکرار می شود و این عوارض و تغییرات بطور حتم در قوای ذهنی و کارهای بدنی تأثیر می گذارند. مثلاً در سال ۱۹۰۹م دکتر **واسچوسکی**(Voicechevsky) طبق مشاهدات و تجارب دقیق خود چنین نتیجه گرفت که قوای عقلی و تمرکز فکری زنان در ایام حیض مختل می شود و همچنین پرفسور **کرشی شکفسکی** (krschislevsky) در اثر تحقیقات روانی به این نتیجه رسیده که دستگاه عصبی زن در این ایام ملتهب می شود، حواسش نیز مختل می گردد، نیروی بدنی او ضعیف شده و گاهی قادر به انجام هیچ کاری نیست و عوامل خارجی را نمی تواند تحمل کند، شعور وی مضطرب و مشوش می شود درحالیکه قبلاً با قبول این تأثیرات دارای ثبات و استقرار بوده و این اضطراب و پریشانی در زندگی روزانهٔ عادی او هم مشاهده می شد. بعضی از زنان در این ایام (عادت ماهانه) وقتی که می خواهند سوار قطار شوند به هنگام گرفتن بلیط اشتباه می کنند و حساب پول هم از دست آنها درمی رود، اگر راننده باشند ماشین را با احتیاط و آهسته می رانند و در سر هرپیچ و خمی عاجز می مانند که باید چه کنند، اگر ماشین نویس (Lady Typist) باشند در تایپ اشتباه می کنند و در زدن حروف ناتوان می شوند و نمی توانند جمله ها را به یکدیگر مرتبط سازند و در زدن حروف، حرفی دیگر بجای حرف مورد نظر زده می شود، اگر بعنوان وکیل مدافع کسی تعیین

شوند در بیان کردن قضیه اشتباه کرده و فکر و بیانشان آنطور که باید کار نمی کند، اگر قاضی دادگاه باشند قوهٔ فهم و حکم آنها در این حالت متأثر می گردد، اگر دندان پزشك باشند در کارشان متعادل نبوده و ابزار و وسایل را با زحمت و مشکل زیادی بکار می برند و اگر خواننده باشند در این ایام لحن آوازشان تغییر می کند و کسانی که در شناخت آواز مهارت داشته باشند به مجرد شنیدن، تغییر آن را درك می نمایند. خلاصه اینکه در ایام حیض دستگاه عصبی و ذهنی سست و نامنظم می گردد و اعضای زن تابع اراده اش نمی باشد، در درون او اضطرابی پدید می آید که به ارادهٔ وی غالب شده و نیروی محکم و اختیارش را تحت سیطرهٔ خود قرار می دهد لذا اعمال و کارهای وی بدون اراده سر می زند و در تصرفات و اعمالش اراده ای نداشته و نمی تواند مسئولیت کار دشوار و مهم و پردردسر را در این حالت بپذیرد.

پروفسور **لاپنسکی** (Lapinsky) در کتابش بنام پیشرفت شخصیت در زنان (The Development Of Personality In Women)می نویسد:

«عادت ماهانه، زنان را از آزادی در هرکاری محروم می سازد و زن در این ایام تابع حرکات غیر ارادی است و قدرت استعمال اراده‌اش بر انجام و یا ترك کاری بشدت ضعیف و ناقص می گردد. تمام این تغییرات در یك زن سالم پیدا می شود و بتدریج او را بیمار می سازد و حوادث و جریانات زیادی دلالت بر این دارند که زن در این ایام به جنون و دیوانگی نزدیك می شود، با کمترین چیز می رنجد و مرتکب کارهای غیرعادی و غیر عاقلانه می گردد و چه بسیار اتفاق افتاده که این غضب و خشمشان به نابودی منجر شده است.

دکتر **کرافت ابینگ** (Kraft Ebing) می نویسد: ما در زندگی روزانهٔ خود زنان بسیاری را دیده ایم که دارای خوی نرم، طبیعت آرام، بردباری و اخلاق دلپسند بوده اند ولی به مجرد رسیدن ایام حیض حالت و طبیعت شان تغییر کرده است و این ایام بمانند باد تند و طوفانی است که فوراً طبیعت آنها را تغییر می دهد و درنتیجه غضبناك، بدزبان و بدبین می شوند و هرکس از قبیل خدمتکاران، فرزندان، شوهر و حتی بیگانگان از آنها شکایت کرده و از تندی و عصبانیت آنها دراما‌ن نمی مانند.

طبق تحقیقاتی که متخصصین فن در این موضوع بعمل آورده اند به این نتیجه رسیده اند که بیشتر جنایتها را زنان در حالت حیض مرتکب می شوند زیرا آنها در این حالت تابع اراده خود نیستند و حتی ممکن است که یك زن مؤمن وقتی در این ایام است دزدی کند و بعد از کردهٔ خود پشیمان شود.

دکتر **واین برگ** (Wein berg) براساس مشاهدات و تجاربش می نویسد: وقتی که حالات زنان خودکشی کرده را مطالعه و بررسی کردم ۵۰٪ آنها این جنایت را در ایام حیض مرتکب شده اند، لذا بر دادگاه ها واجب است که بهنگام تحقیق و بررسی قضیهٔ زنان دقت کنند چون ممکن است این جنایت را درحالت حیض مرتکب شده باشند.

دوران بارداری از دوران حیض هم مشکل تر و سخت تر است چنانچه دکتر **رپریو** (Reperv) می نویسد: ممکن است خروج مواد زائد از بدن در ایام بارداری سبب شود که تحمل دشواری و زحمتی را که در ایام عادی دارد در آن وقت نداشته باشد و اگر عوارض بارداری بر مرد و زن غیرباردار عارض شود به آنها حکم بیمار داده می شود. در هنگام بارداری به مدت چندماه دستگاه عصبی زن تعادل خود را از دست داده و مختل می گردد، حالت ذهنی مضطرب گشته و همه عناصر روانی و روحی به پریشانی و تشویش دچار می گردند و او در آن حال بین بیماری و سلامتی است که با کوچکترین بهانه ای بیمار می شود.

دکتر **فشر** می گوید: حتی زنان تندرست و سالم هم در دوران بارداری از اضطراب و اختلال محروم نمی مانند و مزاج آنها متغیر، افکارشان پریشان و عقلهایشان مضطرب می گردد و قوای شعور، تفکر، تأمل، فهم و تعقل دچار خطا می شود. چنانچه متخصصین فن از قبیل دکتر هیولاك ایلس و البرت مول و غیره اتفاق نظر دارند که در ماه آخر بارداری جایز نیست که به زن کار بدنی و عقلی بدهند.

بعد از وضع حمل، زنان از هجوم و حملهٔ امراض مختلف درامان نیستند زیرا صدماتی که از نفاس (خونی که بعد از ولادت از آنها خارج می شود) بوجود می آید همیشه آنها را برای قبول بیماری آماده و مستعد می کند و چون اعضای تناسلی در

تلاشند که حالت طبیعی قبل از بارداری را دوباره بدست آورند بنابراین دراثر این فعالیت، نظام تمام بدن مختل می گردد و اگر دراثنای آن هیچ خطری پیش نیاید تا وضع مذکور بحالت عادی برگردد چند هفته طول می کشد، به همین دلیل زنان بعد از وضع حمل تقریباً یکسال مریض یا شبه مریض می باشند و قدرت عمل آنها نصف قدرت حالات عادی آنها است و حتی کمتر از آن.

بعد از آن، ایام رضاع (شیردادن) می رسد که زن در آن مدت برای خودش زندگی نمی کند بلکه برای طفلی زندگی می کند که فطرت آن را به او امانت داده و خلاصه و شیرهٔ وجودش به شیر تبدیل می شود که طفل از آن استفاده می کند. غذایی که می‌خورد به جز انرژی بسیار کمی بقیه به شیر تبدیل شده و در پستانش جمع می گردد. بعد از تمام شدن مدت شیردهی، مادر وظیفه دارد که اهتمام و توجهش را به فرزندش مبذول داشته و مدت مدیدی او را تربیت و نوازش کند. این روزها غذای خارجی را عوض شیر مادر برای حل مسئله شیردادن قرار داده اند ولیکن این راه حل سالم و درست نیست زیرا در این دنیا غذایی وجود ندارد که جایگزین غذایی که فطرت در پستان مادر برای طفل مهیا کرده است شود. متخصصین فن اتفاق نظر دارند که هیچ غذایی در تربیت و رشد طفل بمانند شیر مادر مؤثر نیست و محروم ساختن طفل از آن ظلم بوده و تاثیرات بد و ناهنجاری برجای می گذارد که بعدها معلوم می شود. و باز برای تربیت کودکان کودکستانها ساختند تا اینکه مادران از جانب کودکان خود نگرانی نداشته باشند و در امور بیرون منزل مشغول گردند ولیکن باید بدانند غیرممکن است که کودکستانهای مذکور جای مهر و محبت و عطوفت آغوش مادری را بگیرد و محال است که در دل زنان کارمند و حقوق بگیر آن مهر و محبت و عطوفتی وجود داشته باشد که دوران کودکی به آن احتیاج دارد و یا مادر حقیقی صاحب آن است. این روشهای بدعتی و جدید تربیت اولاد هنوز بطور کامل مورد تجربه و آزمایش قرار نگرفته زیرا از این مراکز تربیتی هنوز کودکان بیرون نیامده اند و سلوك و روش آنها به دنیا معلوم و ظاهر نشده است تا اینکه بر آنها حکم موفقیت و یا عدم موفقیت بدهند لذا مسئولین اینگونه مراکز نباید ادعا کنند که مراکز تربیت آنها با داشتن روشهای تربیتی جدید جانشین عطوفت و مهربانی مادر شده

است. هنوز هم به عنوان حقیقت باید پذیرفت که تربیت فطری طفل همان آغوش گرم و پرمحبت مادر است و بس.

با توجه به این بیانات، کسانی که عقل سلیم دارند می دانند که بر فرض مساوی بودن قوای جسمی و عقلی زن و مرد، فطرت برای هردوی آنها وظایف و تکالیف مساوی قایل نمی شود زیرا وظیفهٔ مرد در راه خدمت به بقای بشر، فقط همین است که بذرش را در رحم زن کشت کند و سپس برود در دیگر نواحی زندگی مشغول کار و وظیفه‌اش شود برخلاف زن که قسمت اعظم این تکالیف و خدمت به بقای نوع انسانی مربوط به اوست و برای تحقق این هدف وقتی که او در رحم مادر تکه گوشتی است آمادگی پیدا می کند و ساختمان بدنی او طوری می شود که در دوران جوانی و پیری حیض ببیند و فطرت نگذارد که او درهر ماه به مدت ۳ یا ۷ و یا ۱۰ روز به تکالیف بزرگ و پرمشقت عقلی و بدنی مشغول شود، به همین علت است که می تواند دوران حمل و بعد از حمل را که تقریباً یکسال تخمین زده می شود تحمل کند و درخلال این مدت در حالت بیماری و سلامتی قرار گیرد، دوسال را هم برای شیر دادن که زراعت انسانی را با خونش آبیاری و از سرچشمهٔ سینه اش آن را سیراب می کند سپری کرده و بعد از آن چند سالی را در تربیت ابتدایی فرزندش بگذراند و در این مدت، خواب شب و راحتی روز را برخود حرام گرداند و نسل آینده را بر راحتی، لذت آرامش، تمایلات و همه چیزهای عزیز و قیمتی دیگرش برتری و امتیاز دهد.

وقتی که حقیقت چنین است پس بگویید که عدالت و انصاف دربارهٔ زن چیست؟ آیا انصاف این است که با وجود این همه وظایف و واجبات مشکل، که هیچ مردی فطرتاً نمی تواند در این کارها با وی مشارکت کند، کارهای دیگر اجتماع را نیز که انجام آن وظیفهٔ مردان است عهده دار شود. بر وی دونوع وظیفه تحمیل شود و درحالیکه فطرت او را به سبب وظیفهٔ طبیعی و اصلیش از دیگر تکالیف و واجبات معاف ساخته، باز مکلف گردد که تمام تکالیف فطرت را متحمل شود؟ از خانه و منزل بیرون برود و مانند مردان به کسب و کار پرمشقت و پردردسر مشغول گردد؟ در کارهای سیاسی، اقتصادی، صنعت، حرفه، تجارت، زراعت، تامین امنیت و

دفاع از سر حدات وطن بمانند مردان اقدام نماید؟ و فقط اینها نیست بلکه باید محافل و مجالس را رنگ و رونق دهد و با جمال و زیبایی و آرایش خود مردان را شاد سازد و وسایل و اسباب لذت و عشرت آنها را آماده کند.

سوگند به خدا که این انصاف نیست و بلکه ظلم و تجاوز شمرده می شود نه مساوات بین زن و مرد. کسی که این را مساوات می شمارد سخنش باطل بوده و تحقیر مساوات است. آیا مقتضای انصاف و عدالت این است که کسی را که فطرت به تکالیف و واجبات مشکل و سخت مکلف ساخته باید از کارهای اجتماعی و بقای نوع بشری سبک ترین را به عهده بگیرد و کسی که فطرت به او مسئولیت کارهای سخت و دشوار را نداده در عوض سخت ترین و مشکل ترین کارها را متحمل شود، مسئولیت و زحمت بیشتری را بدوش کشد و درعین حال سرپرست و مربی خانواده هم باشد؟

قبول کردن کارهای بیرون از خانه نه تنها بر زن ظلم است بلکه او اصلاً آمادگی و قدرت انجام کارهای مردان را ندارد. کسی می تواند آن کارها را انجام دهد که توان و قدرت کاری ثابت و مداوم داشته باشد و کوچکترین رخنه و اخلالی در او نبوده و بتواند که کار را در تمام اوقات با قدرت همیشگی ادامه دهد و قوای عقلی و جسمیش قابل اعتماد و اطمینان باشد ولی کسی که در هر ماه با رسیدن ایام بیماری و ناراحتی، قدرت و توانش از بین می رود و یا کم می شود و مطلوبیت کارش رو به کاهش می رود، مشکل است که بتواند آن کارها و وظایف را انجام دهد و در انجام آنها با موفقیت روبرو شود.

برای درك بیشتر موضوع تصور کنید که یك لشکر زمینی و دریایی از زنان وجود دارد که در موقعیت جنگی بسر می برند. ناگاه یك چهارم لشکر بخاطر ناراحتی های ایام قاعدگی از اجرای وظیفه باز می مانند و ۱/۶ آن نیز بسبب بارداری نمی توانند به اعمال دشوار و سنگین دست بزنند، تعدادی دیگر نیز به خاطر وضع حمل به بستر می روند، به نظر شما نتیجه و ثمره جنگیدن این لشکر چه خواهد بود؟ ممکن است بگویید که جنگیدن و نبرد مشکلترین اعمال است و زنان از عهدهٔ آن نمی توانند برآیند ولیکن شما را به خدا سوگند بگویید که کدامیك از وظایف پلیسی،

قضائی، اداری و یا کارهای مربوط به سفارت، صنعت، حرفه، تجارت، زراعت، خط آهن و... بدون تکلیف و مشقت است و نیروی ثابت و مداوم و مطمئن و قابل اعتمادی لازم ندارد؟ لذا کسانی که وظایف مردان را به زنان واگذار می کنند هدفشان فقط یکی از این سه چیز است و بس:

این زنان را به زنان دیگری تبدیل کنند و نوع و طبیعت زنان موجود را بکلی محو و نابود نمایند، یا اینکه طبقه و طایفه ای از زنان را در هرعصر انتخاب کنند و طبیعت زن بودن را از ایشان زایل نمایند و یا اینکه لیاقت و ارزش آنها را پایین تر از همه امور و شئون جامعه بدانند.

اگر هریك از این اشکال سه گانه را انتخاب کنید باز هم بدانید که آماده ساختن زن برای اجرای اعمال و وظایف مرد مخالف وضع و مقتضای فطری او است که در آن نه سودی برای خود زن و نه برای جهان بشریت است. همانطوریکه علم بیولوژی می گوید زن بخاطر ولادت و تربیت آفریده شده و فطرت هم جنبه های روانی را که با وظیفه زن سازگاری دارد برایش ارزانی داشته است از قبیل مهر و محبت، عطوفت، ترحم، شفقت، رقت قلب، مهربانی، احساس لطیف و غیره.
مرد در زندگی جنسی و تناسلی در مقام فعل واقع شده و زن در مقام انفعال قرار دارد و در وجود او صفاتی هست که آماده قبول اثر فعل است زیرا در وجود وی به جای اوصاف خشونت، شدت و غلظت و تأثیر و فعل صفاتی چون لطافت، نرمی، تأثر و انفعال قرار دارد و بجای ثبات و مقاومت صفات خضوع، تواضع و همراهی را دارد و به جای اوصافی چون جرأت، جسارت و اقدام صفاتی مانند فرار، امتناع و بازداشتن در ترکیب اصلی او نهفته است.

بنابراین شما خود بگویید آیا مخلوقی که دارای چنین صفاتی باشد می تواند در اعمال و وظایفی موفق شود که شدت، غلظت، مقاومت و آرامش اعصاب را اقتضا می کند و بجای نرمی و عطوفت و احساسات عاطفی و رقت قلب به عزمی راسخ و نظری ثابت و تصمیمی قاطع و سینه ای فراخ احتیاج دارد.

این حقیقت است که وادار ساختن زن به چنین کارهایی، ضایع ساختن خود زن و عرضه کردن ملت مذکور به نابودی و هلاکت است.

مشغولیت زن به این نوع کارها نه تنها ترقی و پیشرفت نبوده بلکه عامل سقوط و عقب افتادگی او خواهد بود زیرا بالا بردن یك طبقه از مردم این نیست که استعدادهای فطری آن طبقه زیرپا گذارده شود و تواناییهای مصنوعی به آن داده شود زیرا آن طبقه لیاقت و استعداد کاری را که فطرت به او نداده است نخواهد داشت. بلکه ترقی یك ملت در آن است که استعدادهای طبیعی صیقل داده شود و تهذیب و تربیت گردد و برایش محیط و شرایط لازم آماده شود.

مکلف ساختن زنان به اینگونه کارها نه تنها هیچ موفقیت و کامیابی نبوده بلکه ناامیدی و ناکامی و سقوط را نیز دربرداشته است زیرا در یك طرف زندگی، مردان قوی بوده و زنان ضعیف می شوند و در قسمت دیگری از زندگی مردان ضعیف بوده و زنان قوی می شوند پس اگر از زنان خواسته شود که با مردان در یك محدودهٔ معین همراهی و همگامی کنند زنان در آن محدوده ضعیف تر و عاجزتر می مانند و این وضع مذکور سبب عقب ماندن زنان از مردان شده تا ابد مجبور به دنباله روی از مردان می شوند. اگر شما جستجو و تحقیق کنید زنان نابغه ای مانند ارسطو، ابن سینا، کانت، هگل، شکسپیر، خیام، اسکندر، ناپلئون، بیسمارك، صلاح الدین و نظام الملك طوسی نمی توانید بیابید، همانطور که اگر همه مردان تلاش کنند تا قسمت کوچکی از کارهای یك مادر را انجام دهند نمی توانند.

در این معکوس کردن کار میان زن و مرد نه تنها نفعی برای تمدن نبوده بلکه در آن مضرت و ضرر بزرگی است زیرا زندگی اجتماعی همانطور که به نرمی، ملایمت و رقت نیاز دارد به خشونت، شدت و غلظت نیز محتاج است و همان اندازه که به مادران مربی و زنان مهربان و مدبر احتیاج دارد به سیاست مداران، عقل های سازنده و کارگردانان اندیشمند نیز احساس نیاز می کند و اگر یکی از این طبقات سقوط کند و یا از نظر دور داشته شود به تمدن و جامعهٔ انسانی خسارت و ضرر هنگفت می رسد.

این تقسیم عادلانه ای است که فطرت بین دو قشر انسانی قائل شده و این تقسیم عادلانه از طرف علم بیولوژی، طب، روانشناسی و جامعه شناسی تأیید گردیده است. منحصربودن ولادت و تربیت برای زن در حقیقت حکم فیصله دهنده

را دارد که حیطهٔ عمل او را برایش در اجتماع تعیین کرده و تدبیرهای تصنعی نمی تواند و حق ندارد که حد و مرز معین فطرت را بشکند. تمدن سالم و درست آن است که اول حکم فطرت را بپذیرد سپس زن را در مقام صحیح که لایق اوست قرار دهد، در اجتماع برایش عزت، شرف و کرامت قائل شود و به حقوق مدنی، شرعی و اقتصادیش اعتراف کند، امور خانه و منزل را به او واگذارد و مرد را در خارج خانه موظف سازد و او را رئیس و سرپرست خانواده تعیین کند. هرتمدنی که در این تقسیم طبیعی اخلال کند و یا آن را کلاً محو سازد در حقیقت فریب ظواهر فریبندهٔ ترقی و پیشرفت های مادی را می خورد تا یك زمان محدود دل خوش است لیکن سرانجام و عاقبت آن رو به هلاکت و نابودی است. زیرا وقتی که زن مانند مرد تکالیف و زحمات اقتصادی و مدنی را عهده دار می شود، لازم است که از تکالیف فطری خود عقب بماند که عاقبت آن نه تنها خرابی مدنیت بلکه هلاکت و خرابی جهان بشریت است. البته امکان دارد که زنی از طبیعت و فطرت خود بیرون شود و کوشش کند که همه اعمال و وظایف مردان را اجرا نماید و در این کار موفق هم بشود ولیکن هیچگاه امکان ندارد که مردی بتواند ولادت و تربیت کودکی را انجام دهد.

اما اگر این تقسیم طبیعی بین زن و مرد و یا دو قشر انسانی مراعات گردد، تنظیم خانواده و تعیین وظایف زن و مرد در زندگی اینچنین می شود:

۱ـ نفقه، ریاست، حمایت خانواده و دیگر تکالیف شاقه و خدمات مشکل اجتماعی بر مردان تعلق می گیرد و تعلیم و تربیت شان هم طوری صورت می گیرد که برای تحقق این مقاصد به نحو خوب و مفیدی آماده گردد.

۲ـ تربیت اولاد، وظایف منزل و اعمالی که باعث راحتی و آسایش خانواده می شود مربوط به زنان می گردد و آنها برای انجام این وظایف باید به بهترین نوع تعلیم و تربیت آراسته شوند.

۳ـ برای حفظ و بقای نظام خانواده و جلوگیری از تشتت و پراکندگی، لازم است که یکی از اعضای خانواده بعنوان سرپرست و رئیس تعیین شود تا اینکه خانواده بمانند رمه بدون چوپان نگردد. هیچکس جز مرد نمی تواند که رئیس و مسئول خانواده شود زیرا آن فردی که حالت عقلی و روانیش در ایام حیض و

حاملگی در معرض تغییر قرار می گیرد هیچگاه صلاحیت ریاست و سرپرستی را ندارد.

۴ـ در نظام اجتماعی لازم است که لوازم و اسباب حفاظت و ادامهٔ تقسیم و تنظیم وظایف اعضای خانواده مهیا و آماده شود تا اینکه مردمان سفیه و نادان در دایره اعمال زن و مرد مرتکب اشتباه و خطا نگردند که در اثر آن بی نظمی را در نظام یك تمدن سالم و صالح بوجود آورند.

علل کوتاهی و غفلت انسان

در فصل قبل این کتاب کوشش کردیـم تا بر اساس تحقیقات علمی خالص و تجارب و مشاهـدات علمی بیان کنیم کـه ارکان و اصول روابط جنسـی در چارچوب تمدن و اجتمـاع که بـر شالـودهٔ مراعات مقتضیـات فطرت انسـانی و وضـع ذهنی و جسمی وی بنا شـده باشد به چـه صورت خواهد بـود. در این بحث کوشـش بعمل آورده ایم تا چیزهایی را شرح دهیم که در آن کوچکترین اشتباه و شکی نبوده و یا بر آن گفتار هیـچ اعتراضـی وارد نشده بـاشد و تمـام آن گفتار و نظـریات از قبیـل مسائل مسلـم الثبـوت و محکم علـم و حکمـت و علـوم مختلـف دیگـر به شمـار رفتـه و دانشمندان و علما به آن اعتراف داشته باشند ولیکن از عدم تواناییهای عجیب انسان این اسـت که هرنظـامی را کـه او برای مدنیـت و اجتماع وضع مـی کند شـرایط لازم فطرت را در آن مدنظر نمی گیرد و اگر گاهی هـم مدنظر بگیرد طوری نیست که همه جانبه بوده و متناسب و پسندیده باشد.

از بدیهیات اینست که انسان با اینکـه از خواسته های فطری و اوضاع ذهنی و بدنی خود بی خبر و ناآگاه نیست ولی باز هم تا امروز موفق نگردیده که نظام معتدل و موزون اجتماعیی را که براساس مبادی و اصـول این مطالب و خصایص و مصالح و مقاصد موزون بنا یافته باشد منع نماید.

سبب حقیقی این غفلت :

سبب ایـن کوتاهی همـان است که مـا در اول این کتاب بیان داشتیـم چون از جمله ضعفهای طبیعی در انسـان این است که وقتی که مسئلـه ای را مورد بحث قرار می دهد بـه تمام نواحی و جنبـه های متعدد آن نمی توانـد احاطه پیدا کنـد بلکه یك جنبهٔ آنرا برگزیده و بر دیگر جوانب ترجیح می دهد و اهتمام و توجه خود را فقط به آن مبذول مـی دارد و از دیگر جـوانب غافـل می مـاند گـاهی هم از آن جـوانب غـافل می ماند گاهـی هم از آن جوانب بطور عمدی غفلت می کنـد و وقتی که این ضعف انسانی حتی در امور جزئی و فردی زندگی نمودار می گردد پس چگونه امکان دارد که مسائل عمیق و گسترده اجتماعی از آن نجات یابد؟ مسائلی که جوانب متعدد اعم از ظاهر و خفی دارد؟ و شکـی نیست که با داشتن عقل و علـم، انسان دارای شرف و کرامت و امتیاز اسـت ولیکن واقعیت این است که تنها عقل نمـی تواند او را در تمام نواحی زنـدگی هدایت و رهبری کند چـون وقتی که عواطف و خـواهشات وی بطرف معینی تمایل پیدا می کند و آن را بر دیگر نواحـی ترجیح می دهد در این وقت با عقل و علم خود به آن استدلال می کند و اگر علم او جوانب دیگر مسأله را ترجیح دهد و عقل هم وی را به طـرف دیگری متوجه ساخته بـاشد بازهم نه بر اشتبـاه خود اعتراف می کند و نه در پی تصحیح آن برمی آید بلکه عقل و علم را ملامت می نماید که چرا دلایل و براهین نمی آورند که تمایل او را تأیید کرده و طرز فکر او را بپسندند.

تعدادی از مثالهای آشکار و بارز:

این ضعـف انسانی ـ تمـایل یك جـانبه ـ در مسئلـه اجتماعی مورد بحـث ما بصورت کامل افراط و تفریط خود، ظاهر شده است.

گروهـی به طرف اخـلاق و روحانیت توجـه نموده و در آن به انـدازه ای افراط نموده اند که روابط جنسی بین زن و مرد را در ذات و اصل خود عیب و گناه می دانند و این انحـراف از جادهٔ اعتدال را در دیـانت بودائی، نصرانـی و بعضی دیانـت های هندی به خوبی مـی توانیم ببینیم و از تأثیر آنها است کـه در یك قسمت بزرگ جهان عقیده بر ایـن است که رابطه جنســی در دایره ازدواج رسمی باشـد و چه خارج از آن

باشد گناه شمرده می شود. نتیجه اش این شد که زندگی، رهبانیت و گوشه نشینی، همان اخلاق و تزکیهٔ روحی محسوب شد و بسیاری از افراد نـوع انسانی اعم از زن و مرد با استعدادهای عقلی و قوای جسمانی شان از فطرت دوری گزیده بلکه برضد آن جنگ و مبارزه کردنـد و کسانی هم که ادعـا و خواست فطرت را قبول کـردند و رابطهٔ جنسی را بکـار بردند آن را بـه رضا و رغبت نمـی کردنـد بلکه مانـنـد کسی بودنـد که حاجتش را با کراهت و بی میلی برآورده مـی کند. مشخص است که این رابطه نه در میان زن و شوهر رابطهٔ محبت و تعاون ایجاد می کنـد و نه می تواند یك تمدن صالح و سالم را که روبـه ترقی باشد ایجاد نمـاید. علاوه براینکه این نـوع طرز فکر ارزش و مقام زن را در اجتماع نیز پاییـن می آورد. زیرا طرفداران رهبانیت حکم مـی کردند که تمایلات جنسی از وسوسه های شیطانی بوده و انگیزه و محرك این تمایل که زن است ریسمان ابلیس می باشد به این ترتیب زن را مخلوق ناپاکی شمرده و گفتند هرکس که مـی خواهـد دارای روح پاك و بـاصفا بـاشد واجـب است کـه زن را مخلوق حقیـر و بی ارزش بداند و این نوع طرز تفکر راجع به زن در ادبیات نصرانی، بودائی و هندوئی زیاد به چشـم می خورد و شما می تـوانید ارزش و مقام زن را در جامعـه ای که چنین طرز تفکری دارد، حدس بزنید.

گـروه دیگری در قطـب مخالـف ایـن طرز تفکـر قـرار دارند کـه خواهشـات جسمـانی را انجـام داده و در آن تـا اندازه ای افـراط مـی نماینـد کـه حتی از حـدود حیوانیت هم تجـاوز می کنند و این افراط در تمدن غربی بـه اندازه ای مفتضح است که هرقدر کوشـش شود امکان پوشش برای آن وجود ندارد مثلاً در قـانون آنها زنا جرم نیست و وقتـی گناه شمـرده می شـود که در آن اجبار و اکـراه باشـد که در ایـن وقت بسبب اکراه و دخالت درحق قانونی دیگری گناه محسوب می گردد. و اگر به یکی از این دو صفت متصف نبوده باشد در ذات خود گناهی محسوب نمی شود که مستحق عذاب بوده باشد و آن را عار و ننگ نمی دانند تا موجب شرم و حیا گردد و اگر تمدن غرب در این حد هم تـوقف می کرد توقفی بود در حد فطـرت حیوانی ولیکن در رابطهٔ جنسی از چنان افراطی برخوردار بودند که حـد حیوانی را هم زیر پا گذارند که عبارت بود از تناسل، توالـد و بقای نوع انسانیت. زیرا رابطهٔ مذکـور در نزد آنها فقط تمتع و

بهره جویی جسمانی است و بس، وقتی که افراط انسان به این حد رسید این مخلوق که به صفت «احسن تقویم» موصوف بود به «اسفل سافلین» متصف گشت. اول با آن آزادی کاملی که در رابطهٔ جنسی دارد از فطرت انسانی تجاوز می کند که این وضع به هیچ صورت نمی تواند اساس تمدن باشد و سپس از فطرت حیوانی هم منحرف می گردد زیرا که نتیجهٔ طبیعی آن را هم که توالد است مانع می شوند تا بعد از خودشان نسل آینده ای باقی نماند.

گروه سومی هم هستند که به ارزش و اهمیت خانواده پی برده اند لذا آن را با حدود و قیودی محدود و مقید ساخته اند که هر فرد از افراد خانواده مانند اسیری در غل و زنجیر کشیده شده است و بین حقوق و وظایف آنها موازنه و تعادل رعایت نشده است. بارزترین مثال آن نظام خانوادگی هندوئی است که زن در آن جزئی ترین آزادی اراده و عمل را ندارد و در تمدن و اجتماع هیچ حقی ندارد و در همه دوران زندگی اش یعنی در زمان دختری، همسری و مادر بودنش خدمتکاری بیش نیست و اگر زمانی هم بیوه شد مقامش از خدمتکار هم پائین تر می آید گویا که مرده ای در قالب زنده است، همه کارهای سخت و مشکل به عهده اوست و در مقابل هیچ حقی ندارد و مردم در این نظام اجتماعی کوشیده اند که زن را از اولین روز پیدایش نوعی از حیوانات چهارپا بدانند تا که او پیش خود هیچ احساس و شعوری پیدا نکند و شك نیست که در دایره این نظام اصول و ارکان خانواده را طوری مستحکم کرده اند که در آن زن نمی تواند کمترین اعتراضی از خود بروز دهد و این نظام نصف کامل انسانیت را به آخرین درجهٔ تحقیر و توهین رسانده است و در راه ترقی، پیشرفت و رشد وی موانع و مشکلاتی را ایجاد کرده که خود هندوها هم عاقبت بد و نافرجام آن را درك کرده اند.

گروه دیگری ارزش و منزلت زن را بالا برده و در اراده و عمل برایش آن چنان آزادیی را قائل شده اند که افراط و زیاده روی آنها نظام خانوادگی را فاسد ساخته و درهم و برهم نموده است، لذا زن اختیاردار تام و دختر و پسر آزاد و مختار کامل شده و خانواده مانند رمه ای وحشی و رمیده شده که نه چوپانی دارد که از آن دفاع کند و نه خانه ای است که به آن پناه ببرد و همچنین یکی را بر دیگری هیچ حقی

نیست. شوهر نمی تواند از خانمش بپرسد که شب گذشته کجا بوده؟ و پدر نیز نمی تواند دخترش را از آمیزش و رفت و آمد با رفقایش منع کند و زن و شوهر در حقیقت دو شریك مساوی و برابر شده اند که خانواده را با شروط مساوی تشکیل داده اند و فرزندان در این شرکت به منزلهٔ اعضای فرعی و کوچك هستند و چون در این شرکت کمترین اطاعتی برای جلوگیری از پراکندگی و تشتت وجود ندارد بنابراین نظام آن با کوچکترین اختلاف سلیقه از هم می گسلد و خانواده و مفهوم خانواده داشتن از بین می رود و این است مثال و نمونهٔ جامعهٔ نوین غربی، آن جامعه ای که پرچم داران آن ادعا دارند که آنها در امور تمدن و عمران سردمداران هدایت و رهبری هستند ولیکن اگر شما بخواهید که از عواقب بد رسالت آنها که در زیر پرده مخفی مانده اطلاع داشته باشید به گزارشی از گزارش های محاکم ازدواج، طلاق یا جنایات اطفال در اروپا و آمریکا دقت و تحقیق کنید که در آن صورت حقیقت برایتان آشکار خواهد شد و ارقامی که اخیراً از طرف وزارت داخلهٔ انگلستان منتشر شده نشان می دهد که جنایت پسران و دختران خردسال هر روز روبه فزونی است و از بزرگترین علل آن سستی و گسیختگی نظام تربیتی خانواده است.

غریزهٔ آبرو، حیا و شرم که در انسان مخصوصاً در سرشت زن فطری آفریده شده از طرف هیچ تمدن انسانی چه در گذشته و چه در حال بطور صحیح فهمیده نشده و مراعات نگردیده است و نیز مقتضای آن در لباس و اسلوب زندگی اجتماعی رعایت نشده است. با اینکه حیا از بهترین فضایل انسانی و به خصوص از فضایل زنان محسوب می گردد هنوز هم در لباس و پوشش انسان و دیگر پدیده های اجتماعی بصورت یك قاعده کلی که از نظر عقلانی پسندیده باشد، ظاهر و آشکار نشده است و کسی هم حدود صحیح ستر و پوشش بدن را تعیین نکرده و در رعایت آن توجه و سعی ننموده است و حیا در لباس، آداب و عادات اجتماعی زنان و مردان به عنوان مبدأ و یا قانون مراعات نشده و حدود معقول و مناسب پوشش و عدم پوشش بین دو مرد، یا دو زن و یا بین زن و مرد تعیین و مشخص نشده است و همان اندازه که این موضوع در تهذیب، فرهنگ و اخلاق قدر و ارزش بلند دارد بهمان اندازه نیز در آن غفلت و کوتاهی شده است و یك قسمت از آن به عرف و سنن

اجتماعی واگـذار گردیده است درحالیکه عـرف و سنت با توجه به شـرایط و اوضاع اجتمـاعی تغییـر می کنـد و قسمـت دیگر آن را بـه تمـایلات شخصـی افراد محـول کرده اند و همه می داننـد که غریزهٔ حیا و ادب اشخاص و افراد با هـم برابر نیستند و همه افراد دارای چنان ذوق سلیم و حسن اختیار نمی بـاشند تا بتواند برای خود راهی را انتخاب کنند کـه با غریزهٔ فطریشـان سازگار و موافق بـاشد بنابراین نتیجـه به اینجا رسیـد که در راه و روش اجتمـاعی و لبـاس مردم اختـلاط و آمیزش عجیبـی پدیـدار گشت که از هر مناسبت عقل و اصولی بـدور مانده و کوچکترین نشانه ای از مبادی اخلاقی در آن دیده نمی شود.

در ممالك شـرقی موضوع لبـاس و پوشش با اختـلافات و تفاوتهای گـوناگون باقی مانـده ولی وقتی که در غرب این مـوضوع به درجهٔ وقاحت، ابتـذال و بی شرمی رسید مسئله حیا را به کلی از اخلاقشان محو و نـابود کردند و آن را یك چیز بی معنی و بیهوده دانستند و با افکار جدید ابتکاری شان گفتند که حیا در انسان غریزهٔ طبیعی نبوده بلکـه ثمره و نتیجهٔ عادت لبـاس پوشیدن است و سـتر عورت و رعایت حیـا با اخلاق و تهـذیب هیـچ رابطه ای نـدارد بلکه آن درحقیقـت عاملـی است از عـوامل تحریك کنندهٔ غریزهٔ شهوت در انسان. از معانـی و مفاهیم عملی فلسفهٔ مذکور این شد کـه امروز لبـاسهای جلـف و سبك، رقص هـای مفتضح، مسـابقه در زیبـایی صورت و اندام، عکس های برهنه، نمایشهای فاسد و گمراه کننده، دعوت به تجرد (Nudism) و مراجعـهٔ انسان بـه حیوانیـت خالـص و مطلق رواج یـافت. مـانند ایـن انحرافات در جوانب دیگر هم دیده می شود.

مثلاً کسانی هستند که عفت و اخلاق را محتـرم می شمارند ولی زن را به مانند حیوان صاحب عقل و شعور نمی دانند و او را به مـانند جواهرگران قیمت در نزد خود نگه می دارنـد و با اینکه در جامعـه و تمدن ارزش تعلیم و تربیـت زن کمتر از ارزش تعلیم و تربیت مرد نیست با این حال در تعلیم و تربیت وی اهمال و سستی می کنند و برعکـس کسانی هستنـد که به فـرهنگ و تعلیم وی ارزش مـی دهند ولی از نـاحیهٔ عفت و اخـلاق کوتاه آمـده و در آن غلفت می کننـد و اسباب مدنیـت و تمدن را از جانب دیگری آماده و مهیا می سازند و آن کسـانی که تقسیم طبیعی وظایف زن و مرد

را مراعات می کننـد می گویند از تکالیف و واجباتـی که زن در اجتماع و تمدن دارد فقط ایـن است کـه او را در تربیـت اطفال و امور منـزل منحصر مـی سازنـد و مرد را مسئول کسـب و انجام کارهـای سخت قرار مـی دهند ولیکن ایـن طائفه نیـز در این تقسیم عادلانه توازن و اعتدال را نتوانسته اند حفظ کنند زیرا تمام حقوق اقتصادی زن را سلب کردند و از میراث محرومش ساختند و انـواع حقوق مالکیت را مربوط به مرد دانستند لذا زن را از ناحیهٔ اقتصادی عاجز و ناتوان قرار داده و او را به عنوان خدمتکار مرد قرار دادنـد و درمقابل این گـروه، طایفهٔ دیگری پیدا شـدند که می خـواستند این ظلم و جفـا را از وی دفع نمـایند و حقوق سلـب شدهٔ مـدنی و اقتصـادی او را به او برگردانند ولیکن آنها در اشتباه دیگری افتادند و آن اینکه ایشان با غلبهٔ افکار مادی در اذهانِشان، گمان دارند که نجات دادن زن از بـردگی اجتماعی و اقتصادی این است که وی مانند مـرد در خانواده مسئول کسب و کار باشد و در تمـام واجبات اجتماعی سهیم گـردد و این روش از دید مـادی گراها بسیـار دلچسب و خوشـایند بود زیـرا با اینکار نـه تنها مسئـولیت مـرد کمتر می شـد بلکه وسـایل زنـدگی و ثـروت دوچندان می شـد و زن با مرد در یك میـدان مشغول کسب و کار مـی شد، علاوه براینکـه این وضع در پیشـرفت تمدن سـرعت فوق العاده ای را بـوجود آورد و او را با وقـت و زمان کمتـری به مقصـود مـی رسانـد ولیکن از نتـایـج حتمی ایـن افـراط در بعد مـادی و اقتصادی آن شـد که جوانب دیگـری که از جهت اقتصادی اهمیـت و ارزش کمتری نداشتند به دست فراموشی سپرده شد و بسیاری از جوانب را بطور عمدی از نظر دور کردند و با اینکه خـود می دانستند با قانون فطرت مخالفت کـردند چنانچه تحقیقات خودشان بر آن گواه است و بعد از آن ادعـای انصاف و عدالت کرده و حقوق واجب و لازم زن را اعطا نمودند ولی درحقیقت بر او ظلم کردند و در حق او ستم روا داشتند چنانچه تجارب و مشاهدات این مطلب را تأیید می کنند. آنها خواستند بین زن و مرد مساوات برقرار کنند ولی درحقیقت معنـای مساوات را اشتباه فهمیدند و توازن بین زن و مرد را برهم زدند و علوم و فنون خودشان گفتـهٔ ما را تائید می کند و بعد از آن سعی کردند کـه جامعه و تمدن را اصلاح کنند و از تفـاصیل و ارقام واقعیاتی کـه خودشان ثبت نمودند فهمیده می شود که آنها بـا اصلاحشان اسباب خرابی و هلاکت را ایجاد

کردند.

بدیهی است که ایشان از این حقایق بی خبر نبودند ولیکن همانطور که تذکر دادیم این از ضعف انسان است که وقتی برای زندگیش قانونی می گذارد نمی تواند تمام مصالح و منافع آن را بطور معتدل و متوازن مراعات کند زیرا تمایلات و رغبت ها و خواهش‌هایش او را به یك سمت کشیده و از جوانب دیگر باز می دارد. وقتی که او به یك جانب متمایل شود بسیاری از جوانب دیگر بر وی پوشیده می ماند و از بسیاری از حقایق نیز، خود او چشم می پوشد و شهادت خودشان بهترین دلیل بر این غفلت و کوتاهی آنها است، چنانچه یکی از دانشمندان علوم طبیعی روسی بنام **آنتون نمیلاف** (Anton Nemilov) که دارای عقیدهٔ خالص کمونیستی است در کتابش بنام (The Biological Tragedy Of Women) یعنی **تراژدی بیولوژیکی زن**، دویست صفحه را اختصاص به اثبات عدم مساوات زن و مرد از طریق تجارب علوم طبیعی داده است و سپس در ادامهٔ تمام این تحقیقات علمی اش می نویسد:

«اگر در این عصر گفته شود که در جامعه و تمدن برای زن حقوق محدودی اعطا گردد از طرف تعداد کمی از مردان مورد تأیید واقع می شود و ما هم از جمله کسانی هستیم که با این نظریه مخالفت می ورزیم ولیکن سزاوار است که ما خود را به این سخن فریب ندهیم که مساوی بودن زن و مرد در کارهای اجتماعی کاریست ساده و راحت و به حق باید گفت که راجع به این موضوعی که ما در شوروی تحقیق کردیم هیچ کسی تابحال در دنیا چنین کاری نکرده است و تابحال نظیر قوانینی که ما بدور از تعصب وضع کرده ایم، در جهان وضع نشده است ولی با وجود این باید اعتراف کرد که مقام و منزلت زن در خانواده کمتر تغییر می کند. (صفحه ۷۶)

نه تنها در خانواده بلکه در اجتماع نیز کمتر قابل تغییر است و همین مؤلف در جای دیگری می گوید:

«هنوز نظریهٔ عدم مساوات زن و مرد ـ این نظریهٔ عمیق ـ راسخ و ثابت است و رسوخ آن نه تنها در دل طبقاتی است که سطح فکر ساده ای دارند بلکه در دل طبقاتی است که در شوروی از سطح فکر بالایی برخوردارند و تاثیر این اعتقاد در خود زنان بحدی است که اگر با آنها معاملهٔ مساوات کامل با مردان صورت بگیرد این

معامله را تنزل در حق مردان می دانند و ایشان را به خواجه بودن نسبت می دهند و اگر ما در این باره فکر دانشمند علوم طبیعی، یا نویسنده، یا تاجر یا شاگرد یا کمونیست حقیقی را مورد تتبع و تحقیق قرار دهیم بلافاصله معلوم می شود که زن را با مرد نه هم سطح می دانند و نه همانند و اگر در داستان های امروزی نظر اندازیم با آنکه نویسنده اش دارای آزادی فکر می باشد به عباراتی برمی خوریم که دربارهٔ زن به این طرز فکر اشاره می کنند (صفحه ۱۹۴ ، کتاب مذکور)» .

«سبب آن چیست؟ سببش این است که مبادی انقلابی در این نظام به امر مهمی استوار است و آن اینکه از روی علم بیولوژی (Biology) بین زن و مرد مساوات وجود ندارد و فطرت نیز هردوی آنها را به یك صورت مکلف و موظف نساخته است . (صفحه ۷۷)

به عبارت دیگری نظر افکنید که شما را در این باره یاری می کند :

«حقیقت این است که آثار و عوارض بی بندوباری جنسی (Sexual Anorchy) در همه کارگران (Workers) هویدا و ظاهر است و این حالت خطر زیادی دارد که نظام سوسیالیزم را به نابودی و هلاکت تهدید می کند پس بر ما لازم است که برضد آن قیام کنیم و بهرطریقی که امکان دارد این مبارزه را ادامه دهیم زیرا مبارزه در این باره دارای مشکلات و سختی های زیادی است و من وظیفهٔ خود می دانم که شما را به هزاران واقعه ای اشارت دهم که آزادی مطلق و بی بندوباری در امور جنسی نه تنها در بین طبقهٔ جاهل و نادان سرایت کرده بلکه در بین افراد با فرهنگ و تعلیم یافتهٔ کارگران هم نفوذ نموده است . (صفحهٔ ۲۰۲ ـ ۲۰۳ ، کتاب مذکور)» .

توجه شما را به این عبارات جلب می کنم که چقدر واضح و روشن است زیرا ایشان از یکطرف اعتراف می کنند که فطرت زن و مرد را مساوی قرار نداده و در زندگی اجتماعی تمام کوشش هایی که برای ایجاد مساوات بین زن و مرد انجام شده موفقیت آمیز نبوده است و هرچقدر هم که خواسته شده تا برخلاف فطرت این مساوات برقرار گردد، امواج فحشا و فساد تیزتر و تمام جامعه به خطر افتاده است و از طرف دیگر ادعا می کنند که باید در چارچوب نظام اجتماعی حقوق زن محدود نشود و اگر چنین شود آنها مخالفت می نمایند پس کدام دلیل قوی تر از این است

که یك انسان عاقل و دانا ـ نه جاهل و نادان ـ تا اندازه ای پیروی هواها و خواهشهای نفسانی اش او را به یك طرف معین بکشاند و در گرداب آن فرو رود و به دلایل و تجارب خود ارزش ندهد و درمقابل خواهش‌هایش از واقعیات و آثاری که چشمش دیده و گوشش شنیده روگردان شود.

خداوند می فرماید:

افرءیت من اتخذ الهه هویه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوه فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون (الجاثیه، ۲۳)

«آیا آن کس را که هوشش را چون خدای خود گرفت و خدا از روی علم گمراهش کرد و بر گوشش و دلش مهر نهاد و بر دیدگانش پرده افکند، دیده ای؟ بعد از خدا کیست که او را هدایت کند؟ پس آیا پند نمی گیرید؟»

توازن و تعادل در قانون اسلام:

در جهانی که میان افراط و تفریط حیران و سرگردان است، اسلام یك نظام اجتماعی است که به توازن و اعتدال امتیاز دارد و همه جوانب فطرت را اگرچه بسیار باریك و کوچك هم باشد مراعات می نماید. نظامی است که به معرفت تفصیلی کامل خلقت انسان، فطرت حیوانی و انسانی و خصوصیت های روحی و خواستهای فطریش اتکا دارد و هدف فطرت را در همه مخلوقات چنان محقق می سازد که ناچیزترین و ساده ترین مقاصد هم از آن فوت نمی گردد و سپس تمام مقاصد با اتحاد یکدیگر برای تحقق هدف والایی که آخرین غایت زندگی انسان است دست تعاون بهم می دهند و این اعتدال، توازن و تناسب بحدی می رسد که انسان با قدرت عقل و کوشش خود نمی تواند آن را اختراع یا ایجاد کند ولی در قانون بشری بطور قطع امکان ندارد که در یك بخش از جوانب زندگی ترجیح و امتیاز نبوده باشد زیرا یك انسان عامی بدون داشتن طبع سلیم، کسب علوم، تجربه چندین ساله و تأمل و تفکر زیاد نمی تواند مصالح و خوبی های قانون اعتدالی و حکیمانه را بطور صحیح درك نماید چه برسد به اینکه بتواند آن را وضع نماید.

من این قانون را بخاطر مسلمان بودنم مدح و توصیف نمی کنم بلکه حقیقت

این است که من به این دلیل مسلمان شدم که در اسلام کمال توازن، تناسب و سازگاری را با قوانین فطرت یافتم و این دلیل قلب مرا واداشت تا شهادت دهد که واضع قانون مذکور ذاتی است که زمین و آسمان را خلق کرده و بر همه اشیای آشکار و پنهان علم کامل دارد و حقیقت این است که بدون آن ذات مقتدر هیچ کس نمی تواند انسان را از گمراهی و گرداب ضلالت و بدبختی به راه راست و معتدل راهنمایی و هدایت کند:

﴿قُلِ اللّٰهُمَّ فٰاطِرَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ عٰالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهٰادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبادِكَ فيمٰا كٰانوُا فيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ (الزمر، ۴۶)

«بگو بار خدایا تویی آفرینندهٔ آسمانها و زمین، دانای نهان و آشکار، تو میان بندگانت در هرچه در آن اختلاف می کرده اند داوری خواهی کرد.»

نظریات جامعه اسلامی

نظریات اساسی

از جمله مزایای اسلام این است که اگر قانونی را وضع کند، خودش به حکمت و فلسفه آن نیز اشاره می نماید، لذا قانونی را که به غرض تنظیم رابطه زن و مرد در اجتماع وضع کرده خودش حقایق فطرت و اصول حکمت و فلسفه آن را هم بیان داشته است:

۱ـ مفهوم اساسی زوجیت:

اولین حقیقتی که اسلام در این باره پرده از روی آن برمی دارد این است که می فرماید:

﴿و من کل شیء خلقنا زوجین﴾ (الذاریات، ۴۹)

«ما از هرچیز جفت آفریدیم.»

آیهٔ کریمه مذکور به عمومیت قانون زوجیت (Law Of Sex)اشاره کرده و حکمت آفرینش این جهان را بیان می دارد و اعلان می کند که خداوند این دستگاه هستی را براساس قاعده زوجیت و داشتن جفت و همسر آفریده یعنی تمام آلات، لوازم و ماشین های این کارگاه هستی همه و همه جفت آفریده شده و تمام مخلوقات و

آفریده های عجیبی که در این کارگاه به چشم می خورد به همین زوجیت و امتزاج و اختلاط بین اشیاء مربوط می شود.

بنابراین لازم است که تدبر کنیم که زوجیت چیست؟ زوجیت درحقیقت عبارت است از اینکه یك چیز فاعل و عمل کننده و دیگری مفعول و پذیرنده عمل باشد و در یکی از آن دو قوه تأثیر و در دیگری قوه تأثر به ودیعت نهاده شده است. در یکی عقد و در دیگری انعقاد یعنی قبول اثر عقد وجود دارد، این فعل و انفعال، تأثیر و تأثر، عقد و انعقاد رابطه زوجیت بین دو چیز بوده و همین رابطه اساس ترکیب و بوجود آمدن اشیاء در جهان بشمار می رود و نظام هستی براساس همین ترکیب در جریان است، پس هرچیز در این دستگاه آفرینش و هستی در طبقه خود بصورت جفت و دارای همسر آفریده شده و هر یك از زوجین از لحاظ اصل و مبدأ با همدیگر با همین رابطه زوجیت ارتباط پیدا می کنند که در آن یکی از دو طرف فاعل بوده و دیگری منفعل یا پذیرنده اثر فعل می باشد. شك نیست که کیفیت این رابطه نیز با اختلاف طبقات درمیان مخلوقات تفاوت دارد، مثلاً نوعی از این زوجیت و ارتباط در بین عناصر و جواهر است و نوع دیگر آن دربین مرکبات غیرنامی (چیزهایی که قابلیت نمو و رشد ندارند) است، نوع سوم آن در اشیای رشدکننده وجود دارد و نوع چهارم آن دربین تمام انواع حیوانات می باشد. این انواع زوجیت در نوع، کیفیت و مقاصد فطری با هم تفاوت دارند ولی با آن همه در اصل زوجیت و جوهر آن یکسان و متفق هستند و بخاطر تحقق مقصود اصلی فطرت که حصول ترکیب و پیدا شدن نتیجه مرکب آن است، در هریك از انواع موجودات در هر طبقه ای که باشد لازم است که یکی از زوجین متصف به قوه فعل بوده و دیگری متصف به قوه انفعال باشد. وقتی که این مفهوم در آیه ثابت شد، افراد می توانند سه اصل اولیه قانون زوجیت را از آیه استنباط کنند:

اصل اول این است که قانونی که خداوند جهان را بر آن آفریده و راهی که آن را وسیله سیر نظام هستی ساخته به هیچوجه امکان ندارد که بد، مکروه و یا نجس باشد، بلکه به اعتبار اصل و جوهر پاك، نظیف و محترم است و سزاوار است که چنین نیز باشد و کسانی که مخالف این نظام هستند آن را چیز بد، ناشایسته و

ناهنجار می دانند، ولی آفریننده و خالق این نظام نمی خواهد که چرخ آن از حرکت باز بماند، بلکه خواست او این است که تمام این هستی و آفرینش به وظایف و کارهای خودشان ادامه دهند.

اصل دوم این است که فعل و انفعال هر دو برای ادامه جریان این نظام ضروری و لازم هستند، وجود فاعل و منفعل در این دستگاه هردو از ارزش مساوی و برابر برخوردار هستند. نه فاعل به اعتبار فاعلیتش ارزش و فضیلتی دارد ونه منفعل به لحاظ اینکه منفعل است نقصان و عیبی دارد. کمال فاعل در این است که در آن قوه فعل و صفات فاعلی خود را به درجه کمال برساند تا اینکه بتواند به وظیفه خدمت فاعلی خود در زوجیت قیام کند و کمال منفعل در آن است که قوه انفعال و کیفیت آن را به درجه ای از کمال برساند که توسط آن بتواند از جهت قبول و انفعال زوجیت وظیفه خود را به نحو احسن انجام دهد. همانطور که اگر شما بخواهید یك قسمت از یك دستگاه کوچك را از جایش بیرون آورید و درجای دیگری از آن استفاده نمایید در نظر مردم شما یك شخص سفیه و نادان شناخته می شوید و با این کار نه تنها موفق نمی شوید بلکه ماشین را خراب می کنید. همین حالت در ماشین این کارگاه بزرگ هستی وجود دارد، زیرا مردم سفیه و نادان بخاطر خواستهای نفسانی شان می خواهند که جزء فاعل این دستگاه را به جای جزء منفعل و جزء منفعل را به جای جزء فاعل قرار دهند و بر این حماقت خود اصرار نیز می ورزند، در راه تحقق آن می کوشند و امیدوارند که در این سعی شان موفق و کامیاب گردند ولی مالك و خالق این کارگاه همانند آنها عمل نمی کند، او همیشه جزء فاعل را در محل فاعلیت گذاشته و او را با آن وضع تربیت می کند و جزء منفعل را در محل انفعال قرار داده و او را با آن وضع تربیت و آماده می سازد.

اصل سوم اینکه هیچ شکی نیست که فعل بر انفعال نوعی فضیلت و برتری دارد ولی معنی فضیلت مذکور این نیست که فعل دارای عزت و کرامت بوده و انفعال همیشه ذلیل و خوار می باشد. این فضیلت فقط بخاطر قوت تأثیر و غلبه است، علت غلبه فعل بر انفعال به این دلیل است که فعل بر انفعال غالب بوده و نسبت به وی قوی تر و دارای قوهٔ تأثیر است و چیزی که اثر آن فعل را قبول می کند به علت

این اسـت که وی مغلـوب ضعیف بـوده و آماده انفعـال و قبول و تـأثر مـی باشـد و حصول فعل هم وقتی است که منفعل قابلیت تأثر و مغلوبیت را داشته باشد زیرا اگر هردوی آنها از نظر قدرت بـرابر و مساوی باشند و یکی بر دیگری غلبـه نداشته باشد هیچ یك از دیگری متأثر نمی شود و هیچ عملـی حاصل نمی گردد. بطور مثال اگر لباس، صلابت و سختی سوزن را داشته باشـد خیاطی صورت نمی گیرد و اگر زمین نرم و ملایـم نباشد بیل و خیش در آن تأثیـر نمی کند بنابرایـن کشت و زراعت در آن صورت نگرفته و عمران و آبادی بوجود نمی آید.

خلاصه اینکـه اگر در مقابل هر فاعـل، منفعل وجود نداشته بـاشد و اگر در منفعل قابلیت تأثـر از فاعل وجود نداشته باشد در دنیا هیچ کـاری نمی تواند صورت بگیرد بنـابراین از مقتضیـات طبیعی فاعـل این است کـه باید دارای قـدرت، غلبه، شدت و حاکمیت باشد که از آن به مردانگی و قدرت مردی تعبیر می شود، زیرا برای ادای وظیفـه فاعلیـت وجود تمـام آن اوصاف ضـروری و حتمی اسـت و برعکـس از مقتضیات طبیعی منفعل این اسـت که باید دارای نرمی، ملایمت و تـأثر باشد که از آن به زنانگی تعبیر می شود زیرا فقط این اوصاف است که شخص منفعل را می تواند موفق و کامیاب سازد.

کسانـی که از این حکمـت خبر ندارنـد دو گروه هستند: یکـی از آن دو گروه فضیلت ذاتـی فاعل را نشـانه عزت و کـرامت می دانـد و منفعل را ذاتاً خـوار و ذلیل مـی شمارد و گـروه دیگر ایـن فضیلت و بـرتری فـاعلی را بـه کلی انکـار می کنـد و می خواهد که در منفعل صفاتی بوجود آورد که مخصوص فاعل است. ولی آن خالق حکیم کـه هر دو طرف را آفـریده و در ماشیـن هستی طوری نصـب کرده که ضـامن مساوات در کرامت، عـزت، شرف، توجه و تربیت برای هر دو طـرف است، با این وجود در آنهـا صفت غـالبیت و مغلـوبیت را بـراساس فـاعلیت و منفعـل بودن کـه مقتضای فطری شان است خلق نموده تا اینکه هدف اصلی و اساسی زوجیت محقق گردد، نه اینکـه هردوی آنها در شدت و سختـی مانند سنگ باشنـد که در اینصورت هیچگونه امتزاج و ترکیبی بین آنها بوجود نمی آید.

این اسـت اصولی که از مفهـوم ابتدایی زوجیـت استنباط می شود و بـه مجرد

اینکه تصور شد زن و مـرد به اعتبار وجود مادی با هم جفت و همسـرند لازم می شود که ایـن اصول میان آن دو مـراعات گردد. در آینـده شما خواهیـد دانست که قـانون اجتماعی را که خالق زمین و آسمان وضع کـرده در آن این اصول سه گانه بطور کامل رعایت شده است.

تقاضای فطرت حیوانی در انسان:

بیایید که در این بحث قدمی فراتـر گذاریم و بگوییم که وجود زن و مرد وجود مادی محض نبـوده بلکه وجود حیوانـی نیز هست و بیاییـد بررسی کنیم کـه مقتضای زوجیت آنها با این اعتبار چگونه باید باشد؟ خداوند می فرماید:

﴿جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوٰاجاً وَ مِنْ الْاَنْعٰامِ اَزْوٰاجاً، يَذْرَؤُكُمْ فيهِ﴾(الشورى، ۱۱)

«خداوند از جنس شما برای شما جفت آفرید و بـرای چهارپایان نیز جفتهایی آفرید تا اینکه توسط آن نسل شما را بسیار سازد»

و در آیهٔ ۲۲۳ سوره بقره می فرماید:

﴿نِسٰاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ﴾

«زنان شما کشتزار شمایند».

در آیه اول خداوند تـذکر داد که انسان و حیوان را جفت آفـرید و هدف مشترك میان آنها را نیز بیان کرد و فرمود که:

﴿یذروءکم فیه﴾

یعنی با داشتن رابطه زوجیت سلسله توالـد و تناسل دوام پیدا می کند و سپس در آیه دوم نوع انسان را از سایر انواع جدا کـرده بیان داشت که رابطه زوجیت بین آنها غیر از رابطه دیگر حیوانات است و مانند رابطه بین کشاورز و کشتزار است. این یك حقیقت بیولوژیکی(Biological Fact) است و از نظر علـم بیولوژی بهتریـن تشبیه برای رابطه زن و مرد است و کسانـی که در رابطه با این دو آیه بررسی دارنـد اصول سه گانه زیر را استنباط می کنند:

اصل اول اینکه خداوند جفت های انسانی را مـانند جفت های حیوانی آفریده

تا اینکه با رابطه جنسی آنها نسل انسانی دوام پیدا کرده و نوغ آن باقی بماند و این از مقتضیات طبیعت حیوانی در انسان است که باید بطور حتم این مسئله مراعات گردد. خداوند نوع انسانی را به این دلیل خلق نکرده که در این دنیا، بعضی افراد از افراد دیگر بهره و لذت ببرند و سپس بمیرند و نسل شان منقرض شود، بلکه خداوند می خواهد که نوع انسانی در روی زمین تا وقت مقرر آن باقی مانده و ادامه پیدا کند و وجود تمایل جنسی در فطرت حیوانیش هم برای این است که با رابطه داشتن با جفت خود این تناسل و توالد را ادامه دهد تا زمین آباد گردد. پس هر قانونی که از جانب خدا نازل می شود هدفش سرکوب کردن یا از بین بردن تمایلات جنسی و یا توهین و اجتناب کردن از آن نیست، بلکه ضروری است که در این بعد به او فرصت داده شود تا احتیاج فطریش را رفع کند.

اصل دوم اینکه خداوند با تشبیه زن و مرد به کشتزار و کشاورز بیان کرد که رابطه زوجیت انسانی با رابطه زوجیت حیوانی فرق کلی دارد و حتی جسم شان در بعد حیوانیت، قطع نظر از بعد انسانیت، طوری ترکیب شده که ایجاب می کند این رابطه چنان دوام و استمرار پیدا کند که مانند دوام و استمرار رابطه دهقان با کشت و زراعتش است، لذا همانطور که مسئولیت دهقان تنها به مجرد بذر پاشیدن در زمین خاتمه نمی یابد، بلکه او مکلف است تا به آن کود دهد، آب دهد و نگهبانی کند و بیداری را تحمل کند، همانطور زن نیز زمینی نیست که هرکس از آن بگذرد در آن بذری بپاشد و ریشه گیاه بسوزد. وقتی زن باردار می شود به سرپرستی نیاز دارد تا متکفل حفظ و تربیت او باشد.

اصل سوم اینکه جاذبه جنسی که بین زن و مرد وجود دارد از دیدگاه علم بیولوژی مانند همان جاذبه جنسی است که در بین سایر حیوانات وجود دارد و در طبیعت هر نوع حیوان تمایل قوی به تناسل و توالد وجود دارد که در اثر آن جنس مقابل خود را بطرف خویش جذب می کند، لذا قانونی را که خالق این موجودات وضع کرده، از این بعد ضعیف فطرت حیوانی انسان نیز غافل و بی خبر نبوده و علم کامل دارد که اگر این تمایل شدید به بی بندوباری جنسی مبدل شود جلوگیری از آن بدون توسل به تدابیر مخصوص و وسایل لازم دور از امکان خواهد بود و اگر این

تمایل یك مرتبه از حدود و قیودش خارج شود هیچ چیز نمی تواند انسان را از تبدیل شدنش به حیوان و یا پایین تر از آن منع کند:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی اَحْسَنِ تَقْوِیمٍ ثُمَّ رَدَدْناهُ اَسْفَلَ سافِلِینَ اِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ﴾(التین، ۴ تا ۶)

«به تحقیق که ما انسان را در بهترین صورت آفریدیم، سپس او را فروتر از همهٔ فروتران گردانیدیم مگر آن کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیك انجام دادند».

تقاضای فطرت انسانی:

همانطور که بیان کردیم طبیعت حیوانی در خلقت انسان بمنزله اساس و پایه است که قواعد انسانی بر آن بنا می گردد، لذا به هرچیزی که انسان در بقای وجودفردی و نوعیش احتیاج دارد، خداوند تمایل، رغبت و استعداد حصول آن را در طبیعت حیوانی او خلق کرده است و فطرت نمی خواهد که حتی یکی از این رغبتها و میل ها از بین برود و یا آمادگی کسب و تحصیل آن از دست برود زیرا تمام آنها برای وی لازم و ضروری است و بدون آنها نسل بشر دوام و بقا ندارد، فقط آرزوی فطرت این است که انسان در برآوردن این تمایلات و خواهش ها از بعد انسانی وارد شود همانطور که فطرت انسانی او در امور دیگر آن را می طلبد. به همین خاطر است که خداوند حدود شرعی را وضع کرده تا اینکه اعمال انسانی در دایرهٔ آن محدود و مشخص گردد و سپس مردم را برحذر داشته که اگر کسی از این حدود تجاوز کرده و جانب افراط یا تفریط را بگیرد، با دست خود به هلاکت و نابودی افتاده است.

﴿وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾(الطلاق، ۱)

«کسی که از حدود خداوندی تجاوز نماید بر خود ظلم کرده است».

حال باید دید که قرآن کریم به کدامیك از خصوصیات فطری انسانی و به کدام یك از مقتضیات امور جنسی اشاره می کند:

۱ـ رابطه ای را که فطرت انسانی میان دو جنس مخالف گذاشته خداوند اینگونه بیان کرده است:

﴿وَ مِنْ آیاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجاً لِتَسْکُنُوا اِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً﴾ (الروم، ۲۱)

«از نشانه های قدرت او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا با آنها تسکین یابید و میان شما دوستی و مهربانی ایجاد کرد».

﴿هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ وَ اَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ﴾ (البقره،۱۸۷)

«زنان لباسند برای شما و شما برای آنها لباس هستید».

آیاتی که در صفحات گذشته جفت بودن انسان و حیوانات را در کنار یکدیگر تذکر داد، مقصودش از خلقت جفت یا زوجیت فقط بقای نسل بوده و بس. در این آیات خداوند انسان را از دیگر حیوانات جدا ذکر کرده و یکی از خصوصیات زوجیت انسانی را متذکر شده که بزرگترین و عالی ترین هدف آن بشمار می رود، که عبارت است از اینکه باید رابطه زوجیت فقط یك رابطه شهوانی نباشد بلکه انس، الفت و مهربانی باشد تا روح ها به هم متصل و دل ها به هم نزدیك شوند، هریك شریك و غمخوار دیگری در خوبی ها و بدی ها محسوب گردد و دربین آنها چنان اتصال و ملازمت نزدیکی موجود باشد که بین لباس و جسم وجود دارد و همانطور که قبلاً هم بیان کردیم این رابطه سنگ زیرین بنیان اجتماعی انسان است.

﴿لتسکنوا الیها﴾ در آیهٔ کریمه اشاره به این است که زن محل آرامش و تسکین قلبی مرد است و وظیفه فطری او فقط این است که در این دنیای پر از سختی و مشقت، امنیت، آسایش، سکون و راحتی را برای مرد آماده و مهیا کند. این امنیت و آسایش عبارت از زندگی خانوادگی شخص است که غربی ها به سبب منافع مادی از آن غفلت می کنند، درحالیکه این قسمت زندگی همان ارزشی را دارد که قسمتهای دیگر زندگی اجتماعی دارا است و آن نیز مانند سایر قسمت ها از لوازم ضروری زندگی اجتماعی است.

۲ـ این رابطه جنسی نه تنه مهر و محبت را میان زن و شوهر ایجاد می کند بلکه آنان را وا می دارد با فرزندی که از این رابطه محبت پیدا شده رابطه معنوی عمیق نیز داشته باشند. از این رو فطرت در ترکیب انسان و مخصوصاً در ترکیب زن

حاملگی و شیردهی وی غریزه ای را گذاشته که تمام دل او را محبت و عشق فرزند فرا می گیرد.

خداوند فرموده است:

﴿حَمَلَتْهُ اُمُّهُ وَهْناً عَلیٰ وَهْنٍ وَ فِصٰالُهُ فی عٰامَیْنِ﴾(لقمان، ۱۴)

«مادر بار حمل فرزند را برداشته هر روز بر رنج و ناتوانیش افزوده می گردد تا مدت دو سال که طفل را از شیر باز گرفت».

و در آیهٔ دیگری می فرماید:

﴿حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْهاً و وَضَعَتْهُ کُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصٰالُهُ ثَلاٰثُونَ شَهْراً﴾ (الاحقاف، ۱۵)

«مادر با رنج و زحمت بار حمل کشید، و باز با درد و مشقت وضع حمل نمود، و سی ماه تمام مدت حمل و شیرخواری بود».

اگرچه نسبت دوستی و علاقه مرد به اولادش نسبت به زن کمتر است ولی مرد نیز به اولادش مهر و محبت دارد. خداوند متعال می فرماید:

﴿زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَوٰاتِ مِنَ النِّسٰاءِ وَ الْبَنینَ﴾(آل‌عمران، ۱۴)

«برای مردم دوستی و علاقه به تمایلات نفسانی از جمله دوستی زنان و فرزندان زینت داده شده است».

این مهر و محبت فطری است که روابط خویشاوندی و نسب را میان انسان ها برقرار و پایدار می سازد و از این روابط است که خانواده ها بوجود می آید، از خانواده ها طوایف و قبایل تشکیل می شود و از روابط بین طوایف و قبایل است که زندگی اجتماعی و تمدن نشات می گیرد. خداوند می فرماید:

﴿وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ مِنَ الْمٰاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً﴾(الفرقان، ۵۴)

«و او (خداوند) آن ذاتی است که از آب انسان را آفرید و او را صاحب نسب و خویشاوندی گردانید».

﴿یٰا اَیُّهَا النّٰاسُ اِنّا خَلَقْنٰاکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثٰی وَ جَعَلْنٰاکُمْ شُعُوباً وَ قَبٰائِلَ لِتَعٰارَفُوا اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللهِ اَتْقٰاکُمْ﴾(الحجرات، ۱۳)

«ای مردم ما شما را از یك زن و مرد آفریدیم و شما را به طوایف و قبایل تقسیم نمودیم تا همدیگر را بشناسید به تحقیق که گرامی ترین شما نزد خدا متقی ترین

شما است».

لذا روابط خویشاوندی و فامیلی درحقیقت پایه اولیه تمدن انسانی است که آن هم متوقف است بر اینکه باید فرزند از پدر شناخته شده باشد و نسب، از اختلاط و تقلب محفوظ و مصون بماند.

۳ـ از مقتضیات فطرت انسانی این است که اگر انسان بخواهد مال و ثروتی را که به زحمت و سختی بدست آورده به میراث بگذارد تمایل دارد که آن را برای کسانی به ارث بگذارد که در مدت زندگیش با آنها رابطه نسبی و خویشاوندی داشته است، خداوند می فرماید:

﴿وَ أُولُو الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فى كِتابِ اللهِ﴾(الانفال، ۷۵)

«و صاحبان قرابت مطابق با حکم کتاب الله بعضی شان بر بعضی دیگر بهتر و نزدیکتر هستند».

﴿وَ ما جَعَلَ أَدْعِياءَكُمْ أَبْناءَكُمْ﴾(الاحزاب، ۴)

«(خداوند) پسرخوانده های شما را پسران شما قرار نداده است».

از اینجا معلوم می شود که تقسیم میراث هم مستلزم حفظ نسب می باشد.

۴ ـ غریزهٔ حیا در انسان یك غریزهٔ طبیعی است. در بدن او اعضا و اجزایی است که او بطور فطری در اخفا و پوشیدن آن رغبت دارد و وجود این رغبت است که از روز ازل انسان را واداشته تا برای پوشش بدنش نوعی از انواع لباس را انتخاب کند. در این قسمت نیز قرآن کریم نظریات جدید و نوین را بطور قطعی رد می کند، زیرا قرآن کریم به این مطلب اشاره دارد که اعضایی از بدن انسان که برای زن و مرد ایجاد جاذبه جنسی می نماید، فطرت انسانی اقتضا می کند که آنها را بپوشاند و از ظهور و کشف آنها حیا و شرم نماید ولی شیطان می خواهد که اعضای مذکور آشکار و ظاهر گردد. خداوند فرموده است:

﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطانُ لِيُبْدِيَ لَهُما ما وُرِيَ عَنْهُما مِنْ سَوْآتِهِما ... فَلَمّا ذاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُما سَوْآتُهُما وَ طَفِقا يَخْصِفانِ عَلَيْهِما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ﴾(الاعراف، ۲۲)

«پس شیطان ایشان (آدم و حوا) را وسوسه کرد تا ظاهر سازد برای ایشان آنچه را که

پوشیده شده بود از نظر ایشان از شرمگاه ایشان ... و چون هردوی آنها از آن درخت چشیدند برایشان شرم گاهشان ظاهر شد و شروع کردند به پوشاندن آنها با برگهای درختان بهشت».

سپس خداوند می فرماید من برای شما لباس را خلق نمودم تا توسط آن عورت های خود را بپوشانید و همچنین به عنوان زینت برای بدنهایتان استفاده کنید. ولی باید دانست که پوشیده شدن عورت تنها کار نیست بلکه باید با وجود آن، خداوند دل های شما را با تقوی زنده و آباد نگهدارد:

﴿قَدْ اَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباساً یُواری سَوْآتِکُمْ وَ ریشاً و لِباسُ التَّقْوٰی ذٰلِکَ خَیْرٌ﴾ (الاعراف، ۲۶)

«(ای فرزندان آدم) به تحقیق فرود آوردیم برای شما لباس که بپوشاند شرمگاه شما را و(فرود آوردیم) لباس آرایش را و لباس تقوی و پرهیزگاری ازهمه بهتر است».

این است تفکر اساسی نظام اجتماع اسلامی که باید آن را به یاد داشته باشید و بعد از آن تفصیل نظام اجتماعیی را از نظر بگذرانید که بر این افکار و عقاید استوار می گردد و در اثنای مطالعه بر شما لازم است که خوب دقت کنید تا اندازه و مقدار توجه و اهتمام اسلام را بر وحدت، انجام تطابق و رابطه منطقیی بین این نظریات اساسی و قوانینی که بر آنها استوار بوده و تفاصیل جزئیات زندگی عملی و تطبیقی را دربرمی گیرند، وجه احسن آن را درك نمایید و ببینید چه رابطه نیك و هماهنگی بین نظر و عمل و اصل و فرع وجود دارد.

حقیقت این است که ما یك نقص مشترك بارز و آشکاری را در تمام قوانین بشری دیده ایم که اگر آنها در زندگی مورد تطبیق قرار گیرد بین نظریات اساسی و تفاصیل و فروعات عملی آنها ارتباط منطقی کامل وجود ندارد لذا اصول و فروع با هم در تضاد واقع می شوند و تمام کلیات اساسی نوشته شده با طبیعت جزئیات عملی و تطبیقی آن اختلاف پیدا می کند. ممکن است عقول و افکار گاهی در عالم خیال و وهم پرواز کنند و نظریات جالب و دلچسبی را ارائه نمایند ولی وقتی که از عالم خیال و تصور به دنیای حقیقت و عمل وارد شوند و در زندگی بخواهند که آنها را پیاده کنند و تطبیق دهند، در زندگی عملی چنان در حیرت افتند که خود آن نظریات نیز

خجالت زده و شرمنده خواهند شد چرا که هیچ قانونی از قوانین وضعی بشری از این نقصان و خلل خالی نیست.

بیایید با هم با دقت و تدبیر کامل به آن قانونی نظر اندازیم که شخص چوپان بی سوادی در صحرای گرم و سوزان عرب، بدون مشورت با مجلس مقننه و یا کمیته قانونگذاری، آن را به جهان عرضه کرد. آیا در آن اثری از تناقض و تضاد می توانید بیابید؟ و یا جزئی ترین عدم ارتباط منطقی در آنها وجود دارد؟

اصول و ارکان

مهمترین مسئله ای که در مسائل تنظیم اجتماعی با آن مواجه می شویم عبارت است از منع طغیان و جلوگیری از بی بندوباری رابطه جنسی و مقید نمودن آن به قیود قانونی، زیرا بدون آن نظام اجتماعی اصلاً نمی تواند بوجود آید و اگر برفرض محال نیز بوجود آید، حفاظت نظام مذکور از پراکندگی و گسیختگی و از انحلال و انحطاط اخلاقی و فکری غیرممکن است، از این رو اسلام رابطه جنسی زن و مرد را به قیود مختلفی مقید ساخته و با تدبیر حکیمانه آنها را به یك مرکزیت واحد متصل نموده است.

محارم:

قانون اسلامی از افرادی شروع می کند که بالطبع مجبورند در یك جا با هم زندگی کنند و یا اینکه رابطه قرابت و خویشاوندی با هم دارند، لذا بعضی از آنها را بر بعضی دیگر حرام می گرداند. از قبیل مادر و پسر، پدر و دختر، برادر و خواهر، عمه و برادرزاده که پسر باشد، خاله و خواهرزاده که پسر باشد، دایی و خواهرزاده که دختر باشد، عمو و برادرزاده که دختر باشد، ناپدری و دختر همسر، زن پدر و پسر شوهر، داماد و مادرزن، پدر شوهر و عروس، خواهر زن و شوهرخواهر (در وقت

زنده بودن خواهر) و همچنین نزدیکان و خویشاوندان رضاعی. اینها کسانی هستند که یکی بر دیگری حرام می باشند و رابطه و علاقه آنها با یکدیگر از هیچ کدام انتظار نمی رود که نسبت به یکدیگر تمایل جنسی داشته باشند، مگر آن فرومایگانی که قوه حیوانی شان تابع هیچ قانون و ضابطه ای نمی گردد.

حرام بودن زنا:

غیر از محرمات فوق الذکر، همه آن زنانی که در عقد نکاح دیگران باشند نیز حرامند. خداوند می فرماید:

﴿وَ الْمُحْصَنٰاتُ مِنَ النِّسٰاءِ﴾(النّساء، ۲۴)

یعنی بر شما حرام است «زنانی که در نکاح دیگران قرار داشته باشند» و نیز رابطه جنسی آزاد از همه قید و شرط ها نیز با دیگر زنان حرام است. خداوند می فرماید:

﴿وَلاٰ تَقْرَبُوا الزِّنٰی اِنَّهُ كٰانَ فٰاحِشَةً وَ سٰاءَ سَبيلاً﴾(الاسراء، ۳۲)

«به زنا نزدیك نشوید زیرا زنا فحشا بوده وراهی زشت است» و هرچیزی که این صفت را دارا باشد پرهیز از آن لازم است.

نکاح یا ازدواج رسمی:

این حدود و قیود تعیین شده برای شخص تمام دروازه های بی بندوباری جنسی را مسدود می سازد، ولی بخاطر تحقق خواسته های طبیعت حیوانی و بقای طریق فطری نوع بشر لازم بود برای انسان دروازه ای باز باشد که احتیاجات فطریش را از آن راه رفع نماید. لذا این دروازه به شکل نکاح و ازدواج رسمی برایش باز شد و به او اجازه داده شد که احتیاجاتش را از آن طریق رفع کند، ولی نه از راه بی قیدی و بی بندوباری و نه از طریق پنهان و پوشیده، بلکه باید نکاح آشکار و ظاهر باشد تا اینکه در اجتماع مشهور و معروف گردد که فلان مرد و فلان زن با هم ازدواج کرده اند.

﴿وَ اُحِلَّ لَكُمْ مٰاوَرٰاءَ ذٰلِكُمْ اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوٰالِكُمْ مُحْصِنينَ غَيْرَ مُسٰافِحينَ...

فَانْكِحُو هُنَّ بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ ... مُحْصَنٰاتٍ غَيْرَ مُسٰافِحٰاتٍ وَ لاٰ مُتَّخِذٰاتِ اَخْدٰانٍ﴾ (النساء، ۲۴و ۲۵)

«و حلال گردانیده شده برای شما غیر از این زنان مذکور به شرطی که طلب کنید با مالهایتان به عنوان نکاح کنندگان نه زناکنندگان ... ازدواج کنید با آنها با اجازه خانواده شان ... (درحالیکه) با حیا و عفیف باشند نه زناکاران و نه گیرندگان دوستان پنهانی» .

به امتیاز اعتدالی اسلام بنگرید که چطور در هرچیز اعتدال را قصد می کند، رابطه جنسی که در بیرون دایرهٔ نکاح حرام و قبیح بود در داخل دایره نکاح مباح و مورد تحسین است، بلکه عمل صالح و نیك شمرده می شود که به آن امر شده و از اجتناب آن نهی گردیده است، و نه تنها این بلکه این رابطه بین زوجین عبادت محسوب می شود، حتی زنی که به غرض فرار و گریز از کام گرفتن شوهر شرعیش به تلاوت قرآن و نماز و روزه مستحب مشغول شود آن زن گناهکار شمرده می شود و آن عبادت وی قبول نمی گردد.

اینجا بعضی از احادیثی را که از حضرت رسول الله(ص) در این باب روایت شده تذکر می دهیم:

حضرت رسول(ص) می فرماید: «بر شما نکاح کردن لازم است زیرا نکاح پوشاننده چشم و حفظ کننده فرج است و کسی که قدرت نکاح را نداشته باشد بر وی لازم است که روزه بگیرد زیرا روزه شهوت را کاهش می دهد» .[1] «قسم به خدا که من ترسنده ترین شما از خدا و مقتی ترین شما هستم، ولی با این همه روزه می گیرم و افطار می کنم، نماز می گزارم، می خوابم و با زنان ازدواج می کنم، نکاح سنت من است و هرکسی که از سنت و روش من اعراض کند از امت من نیست» .[2] «زن روزه نمی گیرد درحالیکه شوهرش شاهد است مگر با اجازه او» .[3]

«اگر در شب زن دور از بستر شوهرش استراحت کند ملائکه او را لعنت

---

۱ . ترمذی و بخاری، کتاب نکاح .
۲ . بخاری، کتاب نکاح .
۳ . بخاری، باب روزه زن با اجازه شوهرش .

می کنند تا اینکه او در بستر بیاید».[1] «اگر یکی از شما زنی را ببیند و از آن زن خوشش بیاید، باید نزد زن خود بیاید زیرا چیزی که آن زن دارد زن خودش نیز دارا می باشد».[2]

هدف شریعت از تمام این وصایا و احکام این است که بی بندوباری جنسی را از میان برداشته و رابطه زوجیت را در دایره نکاح محصور کند و تا حد امکان محرکات جنسی را از هر نوع که باشد در بیرون دایره نکاح محو و زایل سازد ولی هیجاناتی که به مقتضای فطرت و یا در حالات تصادفی بوجود می آید تسکین آن از راه شرعی نکاح است تا انسان بتواند با نیروی تمام و روح آرام و عاری از هر نوع محرکات تصنعی و غیرطبیعی در خدمت نظام اجتماعی قرار بگیرد و عنصر مهربانی، محبت و تمایلات جنسی را که خداوند در هر زن و مرد بودیعت گذاشته در آبادانی این دنیا، تشکیل خانواده و استحکام ارکان و اصول آن بمصرف برساند.

لذا ازدواج در نظر اسلام از تمام جوانب پسندیده است، زیرا به خواسته های فطری انسانی و حیوانی پاسخ داده و هدف قانونی الهی را محقق می سازد. اجتناب و گریز از ازدواج درتمام ابعاد بد و ناشایست است و بطور حتم دو بدی را دربر دارد: یا اینکه انسان از تحقق هدف قانون طبیعی اجتناب و دوری می گزینند و قوای خود را در راه مبارزه بر علیه فطرت بکار می اندازد و یا اینکه طبیعت حیوانی بر او غلبه می کند و او را وادار می سازد تا شهوتش را از طرق و راههای غیر شرعی اشباع نماید.

نظام خانواده:

اسلام بعد از آنکه تمایلات جنسی را وسیله تشکیل خانواده قرار می دهد در پی تنظیم آن برمی آید و در این نظام نیز تمام جوانب قانون فطرت را مراعات می کند، البته این مراعات از توازن و تعادل کامل برخوردار است. من حقوق عادلانه زن و مرد

---

۱. بخاری، کتاب نکاح.
۲. ترمذی، باب «ماجاء فی الرجل یری المراة فتعجبه».

را از دیدگاه اسلام در کتاب دیگری به تفصیل بیان کرده‌ام که کتاب «**حقوق زوجین**» نام دارد و در آن کتاب شما می توانید بفهمید که اسلام بین زن و مرد آن مساواتی را که باید باشد قرار داده است ولی در رعایت مساوات بین آنها راضی نمی شود که با فطرت مخالفت کند، لذا از آنجایی که زن نیز انسان است از همان حقوق برخوردار است که مرد از آن بهره مند است

﴿**و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف**﴾ (البقره، ۲۲۸)

«و برای ایشان (زنان) حقوق شایسته‌ای مطابق با آنچه بر عهده‌اشان است می‌باشد.» ولی اسلام به مقتضای عدالت‌و انصاف به یك فضیلت نوعی-بمعنی قوت و غلبه نه به معنی‌عزت و کرامت-برای مرد به عنوان همسر فاعل اعتراف دارد.

﴿**و للرجال علیهن درجه**﴾ (البقره، ۲۲۸)

«برای مردان بر زنان درجه و مرتبه ای است.» اسلام بعد از آنکه بین زن و مرد به حسب قوانین فطرت رابطه برقرار ساخت خانواده را طبق اصول و قواعد ذیل تنظیم نمود.

ریاست و سرپرستی مرد:

مرد رئیس و سرپرست خانواده است، یعنی مرد باید حاکم خانواده بوده از اخلاق، کردار و دیگر امور خانواده مراقبت کند، دستورات وی اگر بر خلاف دستورات خدا و رسول نباشد از طرف اعضای خانواده واجب الاحترام است و سپس او مسئولیت دارد تا همه احتیاجات خانواده را تهیه و آماده سازد.

﴿**اَلرِّجٰالُ قَوّٰامُونَ عَلَی النِّسٰاءِ بِمٰا فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلٰی بَعْضٍ وَ بِمٰا اَنْفَقُوا مِنْ اَمْوالِهِمْ**﴾ (النساء، ۳۴)

«مردان مسلط هستند بر زنان به واسطه آنکه خداوند برتری داده بعضی از آنان را بر بعضی دیگر و بخاطر آنچه که خرج کردند از مالهایشان.»

مرد سرپرست خانواده بوده و راجع به اعضای آن مسئولیت دارد.[۱]

---

۱. بخاری، باب «قُوا اَنْفُسَکُمْ وَ اَهْلیکُمْ نٰاراً» از کتاب نکاح.

﴿فصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله﴾ (النساء، ۳۴).

«پس زنان نیکوکار فرمانبردار بوده و نگاهدارنده مال و آبرو در غیاب (شوهر) به سبب حفاظت خدا می‌باشند.»

حضرت رسول اکرم (ص) فرموده اند: «**اِذٰا خَرَجَتِ الْمَرْاَةُ مِنْ بَيْتِهٰا وَ زَوْجِهٰا كٰارِهٌ، لَعَنَهٰا كُلُّ مَلَكٍ فِي السَّمٰاءِ وَ شَيْءٍ مَرَّتْ عَلَيْهِ غَيْرَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ حَتّٰى تَرْجِعَ**»[1] یعنی وقتی که زن از خانه خارج شود و شوهرش رضایت نداشته باشد، تمام فرشتگان آسمان و هرچیزی که زن از نزد آن می گذرد به غیر از جن و انس بر وی لعنت می کنند تا زمانی که به خانه برگردد.

و خداوند می فرماید:

﴿وَ الّتى تَخٰافُونَ نُشُوزَ هُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِى الْمَضٰاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ. فَاِنْ اَطَعْنَكُمْ فَلاٰ تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبيلاً﴾ (النساء، ۳۴).

«و زنانی را که از نافرمانیشان می ترسید پس ایشان را نصیحت کنید و ترك كنيد آنها را در خوابگاه و بزنید ایشان را، و اگر اطاعت کنند به ایشان سخت نگیرید.»

حضرت رسول(ص) فرموده است: «**لاٰ طٰاعَةَ لِمَنْ لَمْ يُطِعِ الله**»[2] یعنی کسی که از خدا اطاعت نکند اطاعت کردن از او جایز نیست. «**وَ لاٰ طٰاعَةَ فى مَعْصِيَةِ اللهِ**»[3] یعنی و در راه معصیت خداوند اطاعت از کسی جایز نیست. «**انما الطاعه بالمعروف**»[4] اطاعت فقط در امر معروف و مشروع جایز است.

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَ وَصَّيْنَا الْاِنْسٰانَ بِوٰالِدَيْهِ حُسْناً. وَ اِنْ جٰاهَدٰاكَ لِتُشْرِكَ بى مٰا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلاٰ تُطِعْهُمٰا﴾ (العنکبوت، ۸).

«و انسان را به نیکویی کردن به پدر و مادرش امر کردیم، و اگر آنها کوشش کنند که تو را به شرك ورزیدن به من وادار سازند در آنچه که تو به آن علم نداری، پس از

---

۱. کشف الغمه.

۲. احمد روایت کرده است از حدیث معاذ.

۳. احمد روایت کرده است از حدیث عمران ابن حصین.

۴. بخاری، کتاب احکام.

ایشان اطاعت مکن . »

به این ترتیب خانواده چنین تنظیم می شود که باید دارای رئیس و سرپرست باشد ، از رئیس آن باید اطاعت شود و کسی که می خواهد به نظم خانواده آسیبی وارد کند حضرت رسول اکرم او را تهدید نموده و می فرماید : «**من افسد امراه علی زوجها فلیس منا**»[1] یعنی کسی که زنی را بر همسرش فاسد سازد پس آن شخص از ما نیست .

محدوده عمل زن :

در این نظام زن به عنوان مربی خانه تعیین شده ، همانطور که کسب روزی بر عهده شوهرش می باشد پس بر وی نیز واجب است که آن اموال را در امور منزل به شکل صحیح بمصرف برساند پیامبر اکرم فرموده اند : «**اَلْمَرْاَةُ راٰعِيَةٌ عَلٰى بَيْتِ زَوْجِهٰا وَ هِيَ مَسْئُولَةٌ**»[2] زن در خانه مسئول و سرپرست بوده و مسئولیت اداره خانه با اوست و نسبت به همه وظایفی که در بیرون خانه است هیچگونه مسئولیتی ندارد ، مثلاً بر وی ادای نماز جمعه واجب نیست .[3] جهاد هم بر او واجب نیست اگرچه جایز است که در میدان جهاد حاضر شده و در راه خدمت به مجاهدین مشغول گردد چنانچه در آینده در این باره بحث خواهیم کرد و همچنین تشییع جنازه بر او واجب نیست ، بلکه از مشایعت آن نهی شده است .[4] حاضر شدن در مسجد و نماز جماعت بر وی واجب نیست و با مراعات بعضی شروط و قیود اجازه دارند که در مسجد حاضر شوند ، بهر صورت این کار نیکو و پسندیده نیست .[5] همچنین او اجازه ندارد که بدون همراهی محرم سفر کند .[6] خلاصه اینکه بیرون آمدن زن از خانه در هیچ حال

---

۱ . کشف الغمه شعرانی .
۲ . بخاری باب «قُوا اَنْفُسَكُمْ وَ اَهْليكُمْ ناراً» .
۳ . سنن ابوداود .
۴ . بخاری ، کتاب «اتباع النساء الجنائز» .
۵ . سنن ابی داود باب «ما جاء فی خروج النساء الی المساجد» .
۶ . ترمذی باب « ما جاء فی کراهیه ان تسافر المراه وحدها» و ابوداود باب« فی المرأه تحج من غیر محرم» .

پسندیده و مطلوب نیست و بهترین هدایت و وصیت اسلام در حق وی این است که در خانه باشد، بطوریکه آیهٔ ﴿و قرن فی بیوتکن﴾ به آن مطلب بطور واضح دلالت می کند.[۱]

ولی ما می پرسیم که در این آیه کدامیك از اوامر آیه مخصوص به زنان پیامبر است که این قسمت را نیز مخصوص آنان بدانیم. در آیه آمده است:

﴿اِنِ اتَّقَیْتُنَّ فَلاٰ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَ لاٰتَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجٰاهِلِیَّةِ الاْوُلٰی، وَ اقِمْنَ الصَّلاٰةَ وَ آتینَ الزَّکٰاةَ وَ اَطِعْنَ اللهَ وَ رَسُولَهُ، اِنَّمٰا یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً﴾ (الاحزاب، ۳۲ و ۳۳).

«اگر پرهیزگاری کنید پس ملایمت نکنید درسخن پس طمع می کند کسی که در دلش مرض است و بگویید سخن نیکو و قرار بگیرید در خانه هایتان و ظاهر نکنید زینت و زیباییها را مانند ظاهر کردن مردم جاهلیت اول، و برپا دارید نماز را و بدهید زکات را و فرمان برید خدا و رسول او را، جز این نیست که خدا می خواهد از شما دور کند پلیدی‌ها را ای اهل بیت (پیامبر) و شما را پاك و مطهر گرداند.»

حال شما در این وصایا و اوامر فکر کنید و بگویید که کدام یك از آنها مربوط به همه زنان نیست، آیا لازم نیست که زنان مسلمان متقی باشند؟ آیا آنها اجازه دارند که در سخن نرمی نشان دهند و با مردان سخنی تحرك آمیز گویند؟ آیا آنها مجاز هستند که مانند جاهلیت پیشین خود را زینت نمایند؟ آیا سزاوار است که نماز و زکات را ترك کنند و خدا و رسول را فرمان نبرند؟ و آیا خدا آنها را در ناپاکی می گذارد؟ درصورتی که تمام این اوامر مربوط به همه زنان مسلمان است پس چه دلیل وجود دارد که «**و قرن فی بیوتکن**» مخصوص به زنان پیامبر باشد نه به همه زنان؟ برداشت اشتباه مردم بخاطر اول آیه است که می گوید: ای زنان پیامبر شما مانند دیگر زنان نیستید، ولی این اسلوب هیچ فرقی ندارد با اینکه شما به فرزندتان بگویید

---

۱. بعضی مردم اینطور عقیده دارند که این امر مخصوص به ازواج یعنی زنان پیامبر اکرم است، زیرا اول آیه با عبارت «یا نساء النبی» شروع شده است.

ای پسر من، تو مانند دیگر پسران نیستی که در کوچه و بازار گردش کنی و حرکات و افعال نامتناسب مرتکب شوی، سخن شما این مفهوم را ندارد که حرکات نامناسب، بی ادبی و در کوچه گشتن درباره فرزندان دیگران پسندیده و نیك است، هدف این است که معیار اخلاق و محاسن و فضایل تعیین شود تا هرپسری که می خواهد شریف و نجیب باشد خود را با آن معیار مطابقت دهد. قرآن نیز این روش را برای راهنمایی زنان برگزیده زیرا زنان عرب جاهلیت مانند زنان اروپای امروزی آزادی داشتند و برگرداندن آنها مطابق دستورات اسلامی و تعلیم حدود اخلاق و قیود اجتماعی به دست خود پیامبر اکرم(ص) بتدریج صورت می گرفت، در این شرایط اسلام به امهات المومنین با ضابطه و اسلوب خاصی اهتمام و توجه کرد تا اینکه آنان سرمشق و چراغ هدایت زنان دیگر باشند. ابوبکر جصاص در کتاب احکام القرآن این نظریه را تأیید نموده و می نویسد: این حکم اگرچه درباره زنان پیغمبر نازل شده ولی عموم زنان را دربرمی گیردزیرا ما مامور هستیم که از پیامبر متابعت کنیم مگر در آن حکم که مخصوص وی باشد نه امتش. (جزء۳، ص۴۴۵).

ولی اسلام در این باره آنقدر سخت گیری نمی کند که در حالات ضروری و لازم هم به زن اجازه خروج ندهد، مثلاً اگر سرپرست مرد نداشته باشد، یا برای تأمین معاش خانواده در بیرون از منزل به کاری مشغول باشد و یا بعلت بیماری یا ناتوانی و مسایل دیگر مجبور به خروج از منزل باشد، در همه این احوال و شرایط قانون به وی اجازه کامل داده است. در حدیث شریف آمده است: «**قد اذن الله لکن ان تخرجن لحوائجکن**»[1] یعنی خداوند به شما زنان اجازه داده که به منظور رفع احتیاجات خود از منزل خارج شوید. ولی باید دانست که این اجازه برای زنان همراه با مراعات شرایط و ضروریات است و بس و این نمی تواند قاعده عمومی نظام اجتماع اسلامی را تغییر دهد. آن قاعده اصلی این است که محدوده کار زن در داخل خانه است و بیرون رفتن از خانه جایز نیست مگر به هنگام ضرورت و نیاز، پس لازم است که غیر از آن مقاصد و معانی چیز دیگری برداشت نگردد.

---

۱. بخاری، باب «خروج النساء الحوائجهن». مسلم باب «اباحه الخروج النساء لقضاء حاجه الانسان».

قید و بندهای الزامی :

برای زن بالغ در امور شخصی آزادی های بسیاری وجود دارد ولی آن آزادی اراده و خود مختاری که به مرد بالغ داده شده و به او داده نشده است، مثلاً مرد می تواند که به هرجا و با هر شرایطی سفر کند، ولی زن ـ دوشیزه باشد یا متأهل و یا بیوه ـ بدون محرم نمی تواند سفر کند، زیرا رسول اکرم(ص) می فرماید: «برای زنی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد جایز نیست که سه روز یا بیشتر از آن سفر کند مگر اینکه همراه او پدر یا برادر یا شوهر یا پسر یا یکی از محرم هایش باشند». [۱] و از ابوهریره روایت شده است که حضرت رسول(ص) فرمود: «برای زن مسلمان جایز نیست که مسافت یك شب و روز را سفر کند مگر اینکه همراه وی محرمی باشد». [۲]

اختلاف در تعیین مدت سفر در این روایات دلالت دارد بر اینکه هدف در یکی دو روز بودن مسافرت نیست، بلکه مقصود این است که برای زن در سفر آنقدر آزادی داده نشود که سبب فتنه گردد، از این رو پیامبر اکرم در تعیین مسافت یا مدت سفر اهمیت نداده اند و با مراعات وقت، شرایط، مناسبات و احوال سوال کنندگان پاسخ های متفاوت داده اند.

مرد در ازدواج آزادی کامل دارد، او می تواند هر زنی را که بخواهد به همسری اختیار کند، خواه زنش مسلمان باشد یا از اهل کتاب و او حق دارد که از کنیزش استفاده جنسی ببرد. ولی زن این همه آزادی و اختیار ندارد، او نمی تواند با مرد غیر مسلمان ازدواج کند: «**لاهن حل لهم و لاهم یحلون له**» یعنی نه آن زنان حلالند بر کافران و نه کافران حلالند بر آن زنان. همچنین زن نمی تواند از غلامش استفاده جنسی ببرد و آنطور که قرآن استفاده جنسی از کنیز را برای مرد قائل شده است برای زن حق بهره وری جنسی از غلام را قائل نشده است. چنانچه در زمان حضرت عمر زنی در تفسیر «**ما ملکت ایمانکم**» دچار اشتباه شد و با غلامش همبستر شد وقتی که جریان به گوش حضرت عمر رسید موضوع را در مجلس شورای خود مطرح کرد،

---

۱ . ترمذی، باب «کراهیه ان تسافر المراه وحدها».

۲ . ابوداود، باب «فی المراه تحج بغیر محرم».

ایشان به اجماع فتوی صادر کردند که: «خداوند عمل کرد زن را زشت و قبیح می شمارد، او کتاب خداوند را بر غیر معنیش تفسیر کرده است». زن دیگری درباره این موضوع از عمر اجازه خواست، عمر او را شدیداً تنبیه کرد و گفت: «همیشه امت عرب زندگی خوبی خواهند داشت مادامیکه زنانش بی قیدوبند نشده اند». [1]

به استثناء کافر و غلام، زن در انتخاب شوهر از بین مردان آزاد مسلمان آزادی و اختیار دارد، ولی در این هنگام نیز بر وی واجب است که نظریه پدر، پدربزرگ، برادر و دیگر سرپرستهایش را مراعات کند و این هم قطعی است که اولیایش نمی توانند او را بدون رضایت خودش به ازدواج کسی درآورند. حضرت رسول(ص) می فرمایند: «زن بیوه درباره خودش از سرپرستش محق تر است و دختر باکره به ازدواج کسی درنمی آید مگر آنکه از سرپرستش اجازه گرفته شود». ولی برای زن هم مناسب نیست که بدون رضایت مسئول و سرپرست خانواده اش با هرکس که بخواهد ازدواج کند. از این رو قرآن کریم در نکاح مردان باب ثلاثی از فعل «**نکح، ینکح**» را استعمال می کند: «**و لاتنکحوا المشرکات**» (البقره، ۲۲۱) یعنی با زنان مشرك ازدواج نکنید. و «**فانکحوهن باذن اهلهن**» (النساء، ۲۵) یعنی ازدواج کنید با آنان با اجازه خانواده شان. ولی درباره نکاح زنان باب افعال را استعمال کرده می گوید: «**و انکحوا الایامی منکم**» (النور، ۳۲) یعنی و به ازدواج درآورید زنان بی شوهر را. و «**و لاتنکحوا المشرکین حتی یومنوا**» (البقره، ۲۲۱) یعنی و زنان مؤمن را به ازدواج مردان مشرك درنیاورید تا اینکه آنان ایمان آورند.

سخن مذکور این معنی را دارد که همانطور که زن متاهل و شوهردار تابع شوهر است، همانطور نیز دختر باکره تابع مرد مسئول خانواده می باشد، ولی این تابع بودن به این معنی نیست که او در کارهای خود هیچ اختیاری ندارد بلکه هدف این است که چون مرد در حفظ نظام اجتماعی، صیانت اخلاق خانواده و عدم اخلال داخلی و خارجی آن مسئولیت دارد، لذا برای حفاظت این نظام بر زن لازم است که از مردی متابعت کند که مسئول این کار است، چه آن مرد شوهرش باشد یا پدر و یا برادرش.

---

۱. کشف الغمه شعرانی.

حقوق زن :

وقتی که انسان به مفهوم آیه : ﴿بِمَا فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ به عنوان یك حقیقت طبیعی اعتراف کند همراه آن از روی قطع و یقین نیز تصدیق خواهد کرد که مردان بر زنان درجه و غلبه دارند، لذا او مطابق با علم بیولوژی و روانشناسی به وجود تفاوت بین زن و مرد اعتراف می کند و آن را مراعات می نماید، سپس وظیفه هر دو طبقه را با توجه به این اختلاف تعیین می کند و بعد از آن با مسئله دیگری برخورد می کند که اعتراف به حقوق زن است. اسلام در اعتراف به حقوق زن سه چیز مهم را مدنظر می گیرد :

اول اینکه نباید به مرد اجازه داده شود که به سبب صلاحیتی که در حفاظت نظام خانواده دارد از آن سوء استفاده کند، در راه بد و خلاف مصلحت استعمال نماید، آن را وسیله ظلم بر زن سازد و رابطه مرد و زن مانند رابطه مالك و مملوك گردد.

دوم اینکه به زن فرصت داده شود تا استعداد و مواهب فطریش را در چهارچوب نظام اجتماعی در حد اعلای آن بکار اندازد و آن سهمی که در عمران بنیان اجتماعی دارد به وجه احسن ادا کند.

سوم اینکه احتمال فراوان دارد که زن به درجه اعلای موفقیت و ترقی برسد ولی لازم است که موفقیت و ترقی وی در قالب وظایف زنانه وی باشد نه اینکه در قالب کارهای مردانه و باید تذکر داد که اگر زن، زندگی خود را با زندگی مردان برابر سازد و زندگی آنها را تقلید نماید. این وضع نه به نفع اجتماع است و نه به نفع خود زن و از این کار هیچ ثمره ای بدست نمی آید.

حقوق اجتماعی و اقتصادی گسترده و وسیعی را که اسلام با مراعات این امور سه گانه فوق به زن اعطا نموده و برای او عزت، شرافت و کرامت قائل شده و به منظور حفاظت دائمی از این حقوق و امتیازات، احکام اخلاقی و قانونی وضع کرده است، در هیچ یك از نظام های اجتماعی قدیم و نوین یافت نمی شود.

حقوق اقتصادی :

مهم ترین چیزی که منزلت انسان را در اجتماع ثابت کرده و آن را محافظت می کند استحکام حالت اقتصادی او است. حقیقت این است که غیر از اسلام تمام قوانین دنیا زن را از جنبه اقتصادی ضعیف و کم ارزش ساخته اند و ضعف و ناتوانی اقتصادی زن بزرگترین اسباب عبودیت و بردگی او است. اروپا در این اواخر خواست که این حالت را تغییر دهد و زن را به عنوان یك عضو صاحب درآمد تبدیل کند، ولی این کار آنها باعث فساد بزرگتری در مقایسه با قبل شد. ولی اسلام در این مسیر نیز راه متوسطی را اتخاذ کرده و برای زن در میراث حق فراوانی را قائل شده بطوری که زن می تواند از پدر، شوهر، اولاد و دیگر خویشاوندانش ارث ببرد.[1] برای او اعطای مهریه را از جانب شوهر لازم گردانید و هرمالی که از این طریق به دست او می رسد در آن حق مالکیت و تصرف کامل را دارد و پدر یا شوهر یا برادر و یا دیگر خویشاوندانش نمی توانند که در مال او دخل و تصرف کنند. علاوه بر آن اگر با ثروت خود تجارت نموده و از آن سود و منفعت بدست آورد و یا مشغول کسب و کار دیگری گردد، همه آن درآمدها مربوط به او بوده و در تمام شرایط او مالك آن است و بهرحال نفقه او بر شوهرش لازم است. زن هرچند صاحب مال و ثروت باشد باز هم نفقه او برعهده شوهرش است و طبق این قانون وضع اقتصادی زن در اسلام به اندازه ای مستحکم است که ممکن است دارای وضع اقتصادی بهتری نسبت به مرد باشد.

حقوق اجتماعی :

۱ـ زن در انتخاب شوهر اختیار کامل دارد و هیچ کسی حق ندارد بدون رضایت و یا اجازه اش او را به همسری کسی در آورد. در صورتیکه

---

۱ . اسلام حق زن را در میراث نصف حق مرد گردانیده است، دلیل آن این است که نفقه و مهر زن بر مرد واجب است و نه تنها نفقه اش بر شوهرش لازم است بلکه در صورت شوهر نداشتن، چه باکره باشد و چه بیوه، نفقه و سرپرستی او بر پدر یا برادر یا پسر و یا دیگر اقاربش واجب است چون زن از همه این تکالیف آزاد است، بنابراین عدالت و انصاف اقتضا می کند که به او از میراث نصف سهم مرد منظور شود.

زن، مرد مسلمان آزادی را انتخاب کند هیچ کس این حق را ندارد که او را از انتخابش منع کند، ولی اگر مردی را انتخاب کند که از نظر منزلت و موقعیت اجتماعی با وی برابری نکند اولیای او می توانند به انتخاب او اعتراض کنند.

۲ـ درصورتیکه شوهر شخص ظالم، بدخو و یا عقیم باشد زن حق فسخ، خلع و جدایی را دارا خواهد بود.

۳ـ مرد وظیفه دارد که در روابط خانوادگی با زن دارای روش نیک و پسندیده باشد و آن سلطه و غلبه را که شریعت برای او قائل شده است در راه ضرر و زیان زن استفاده نکند. خداوند می فرماید:

﴿وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ (النساء، ۱۹).

یعنی با زنان به صورت پسندیده زندگی کنید.

﴿وَ لاَتَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾ (البقره، ۲۳۷).

یعنی فضل و احسان را در بین خود فراموش نکنید. پیامبر اکرم(ص) می فرمایند: «خَيْرُكُمْ، خَيْرُكُمْ لِنِسٰائِهِ وَ اَلْطَفُكُمْ بِاَهْلِهِ» یعنی بهترین شما کسی است که به زنش خوبی کند و با خانواده اش مهربانتر باشد. این توصیه ها فقط توصیه ها و سفارشهای اخلاقی تنها نمی باشد، بلکه شریعت حکم می کند که اگر مردی از این سلطه و غلبه اش بر علیه زن خود استفاده کند و بر او ظلم و ستم روا دارد، زن حق دارد بر علیه شوهر از قانون استمداد طلبد.

۴ـ درصورتیکه زن بیوه یا مطلّقه باشد و یا بدلیل دیگری بین او و شوهرش جدایی بیافتد، زن می تواند بدون هیچ قید و شرطی شوهر دومی را انتخاب کند و در تأیید این مطلب می گوید که بعد از این ازدواج، شوهر اول و نزدیکان او بر وی هیچ حقی ندارند و این حقی است که تا امروز حتی در آمریکا و اروپا نیز به زن داده نشده است.

۵ ـ در قوانین دیوانی و جنایی میان زن و مرد مساوات کامل برقرار است، قانون اسلامی در حفاظت جان و مال زن و مرد هیچ تبعیضی را قائل نشده است.

تعلیم و تربیت زن:

اسلام نه تنها به زن اجازه داده تا علوم دینی و اجتماعی را بیاموزد بلکه او را تشویق و تمجید نیز نموده است و تعلیم و تربیت زن را مانند تعلیم و تربیت مرد حتمی و لازم می داند. در زمان حیات پیامبر اکرم(ص) زنان مسائل دینی و اخلاقی را مانند مردان از وی یاد می گرفتند و پیامبراکرم(ص) برای زنان وقت معینی را تعیین کرده بودند که در آن ساعت زنان برای تعلیم و آموختن حاضر می شدند. همسران مطهر آن حضرت و بخصوص حضرت عایشه رضی الله عنها به منزله معلمانی بودند که نه تنها زنان بلکه مردان نیز از آنان مسائل دینی را می آموختند وبزرگان صحابه و تابعین از آنها تفسیر، حدیث و فقه یاد می گرفتند. این تعلیم تنها به زنان آزاد و اشراف منحصر نبود بلکه پیامبر اکرم(ص) امر می کرد تا کنیزان را هم تعلیم دهند، چنانچه در حدیث است: «**ایما رجل کانت عنده ولیده فعلمها فاحسن تعلیمها و ادبها فاحسن تادیبها، ثم اعتقها و تزوجها فله اجران**».[1] یعنی اگر کسی کنیزی داشته باشد و تعلیم و تربیت او را بخوبی انجام دهد و به بهترین علوم و آداب او را آراسته کند، سپس او را آزاد ساخته و با وی ازدواج کند خداوند به او دو پاداش می دهد.

از اینجا معلوم می شود که اسلام در تعلیم و تربیت بین زن و مرد هیچ فرق وامتیازی قائل نیست ولی بدون شك در نوع و چگونگی تربیت آنها فرق می گذارد و لذا تعلیم و تربیت زن در اسلام آن است که او را بعنوان یك زن الگو ونمونه، مربی و مدیر خانه تربیت کند و درصورتیکه محل تلاش و فعالیت زن خانه باشد، پس بر او واجب است بخصوص علومی را بیاموزد که در محیط خانه مفید باشد. بعد از آن علومی را کسب کند که به وی انسانیت، تهذیب، اخلاق ووسعت نظر را آموزش می دهد، لذا از جمله واجبات این است که هر مسلمان ازچنین تعلیم و تربیت بهره مند گردد. بعد از آن اگر خداوند به زنی عقل بلند و فکر عالی و بالاتر از حد طبیعی اعطا کرده باشد و او بخواهد که غیر از علوم مذکور

---

۱. بخاری کتاب نکاح.

علوم و فنون دیگری را بیاموزد پس اسلام مانع آن نمی شود، ولی بشرطی که حدودی را که شریعت وضع کرده رعایت کند.

معنای صحیح آزادی زن:

این حقی است از حقوق زن، ولی انسان شکر نعمتی را که خداوند به زن اعطا نموده را نمی تواند بجای آورد زیرا اگر به تاریخ جوامع بشری نظر انداخته شود مشاهده می شود که وجود زن در این دنیا با ذلت، خواری، گناه و معصیت عنوان می شود. ولادت دختر برای پدر عار و ننگ محسوب می شد، خویشاوندان عروس از جمله نزدیکان، بی ارزش و اهمیت بحساب می آمدند و در زبان اردو هم اکنون نیز کلمه عروس و پدر زن و مادر زن برای دشنام دادن و تحقیر کردن استعمال می شود. در بسیاری از ملت ها زنده بگور کردن دختران رواج داشت تا از این ننگ و عار خود را نجات دهند، چنانچه قرآن کریم این عادت و صفت جاهلی را چنین شرح می دهد:

﴿و اذا بشّر احدهم ثنی ظلّ و جهه مسوداً و هو کظیم یتواری من القوم من سوء ما بشّر به، ایمسکه علی هون ام یدسّه فی التّراب﴾ ... (النّحل، ۵۸و ۵۹).

«وقتی که یکی از مردان به ولادت دختر خبر داده می شد، از فرط خشم و غضب رویش سیاه می گشت و این خبر را بخاطر زشتی آن از دیگران پنهان می داشت، (او در پیش خود دو راه داشت) یا آن دخترك را با ذلت و خواری نگهداری می کرد و یا اینکه او را در زیر خاك می نمود.»

علما و رهبران دینی در طی سالیان دراز مباحثه و مناقشه می کردند که آیا زن انسان است یا نه. پس وقتی که علما چنین فکر می کردند از جاهلان چه انتظاری می توان داشت؟ آیا خداوند به زن روح داده است؟ در مذهب هندو خواندن کتاب ودا بر زن حرام بود و مذهب بودا می گفت اگر مردی با زنی تماس پیدا کند دیگر او را نجاتی نیست و در دین یهود و مسیح زن منبع همه گناهان شمرده می شد. یونانی ها می گفتند که پرده نشین نه علم دارد نه تمدن نه فرهنگ و نه حقوق مدنی، همین وضع در روم، ایران، چین، مصر و دیگر مراکز تمدن

انسانی وجود داشت. بردگی، محکومیت و بدبینی عمومی از جمله اوصاف جدا ناپذیر زن شمرده می شد، حتی روی خود زن نیز تأثیر کرده و خودش احساس می کرد که او کرامت و عزت نفس ندارد، فراموش کرده بود که او هم در دنیا حقوق و منزلت اجتماعی دارد که باید از آن استفاده کند بلکه مرد تا اندازه ای احساس بردگی و حقارت را بر زن تحمیل کرده بود که زن را وادار می کرد تا افتخار کند که کنیز شوهرش باشد و اینچنین عقیده داشته باشد که شوهر معبود و خدای او است.

تنها دینی که در چنین اوضاع و شرایط نه تنها از نظر قانونی و عملی بلکه از نظر فکری انقلاب بزرگی را به راه انداخت اسلام بود، این اسلام بود که تفکر زن و مرد را اصلاح کرد و در ذهن انسان عزت، کرامت و حقوق زن را زنده نمود لذا کلماتی از قبیل حقوق زن، تعلیم و تربیت زن و نهضت زنان را که امروزه می شنوید انعکاس آن انقلاب عظیمی است که حضرت رسول(ص) ایجاد کرد و طرز تفکر انسانی را تا روز قیامت عوض کرد و او تنها پیامبری بود که به تمام جهانیان فهمانید که زن مانند مرد انسان است:

﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واٰحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا﴾ (النساء، ۱)

«(خداوند ذاتی است که) شما را از یك نفس آفریده و از آن نفس همسر او را خلق کرد.» و نیز اعلام نمود که نزد خدا زن و مرد هیچ فرقی ندارند:

﴿لِلرِّجٰالِ نَصيبٌ مِمّٰا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسٰاءِ نَصيبٌ مِمّٰا اكْتَسَبْنَ﴾ (النساء، ۳۲)

«مردان را سهمی است از آنچه که کسب کردند و زنان را نیز سهمی است از آنچه کسب کردند.»

آن مراتب روحی که مرد توسط ایمان و عمل صالح به آن می رسد برای زنان نیز میسر و مهیا است و در جایی که مرد می تواند به مقام «ابراهیم بن ادهم» برسد هیچ مانعی وجود ندارد که زن در مرتبه کمال روحی به مقام «رابعه بصری» ارتقا پیدا کند:

﴿فاستجاب لهم ربّهم انّی لااضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم من بعض﴾ (آل عمران، ۱۹۵)

«و خداوند دعای ایشان را قبول کرد که من ضایع نمی سازم عمل هیچ یك از شما را چه مرد باشد و چه زن، بعضی از شما جزء بعضی دیگر هستید.»

﴿وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثى وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَاُولٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لايُظْلَمُونَ نَقيراً﴾ (النساء، ۱۲۴)

«و کسی که از شما چه زن و چه مرد با داشتن ایمان عمل صالح انجام دهد پس آنها داخل بهشت می شوند و کوچکترین ظلمی به آنها نمی شود.»

سپس حضرت محمد(ص) به زن و مرد فهمانید که حقی را که مرد به زن دارد، همان حق را زن به مرد دارد:

﴿ولهنّ مثل الّذی علیهنّ﴾ (البقره، ۲۲۸)

«و همان حقوقی که برعهده زن است، همان حقوق نیز برای زن وجود دارد.»

اوست که زن را از گودال ذلت و خواری نجات داد و در مقام عزت و کرامت نشاند و اوست که به پدر فهماند که داشتن دختر نه تنها ننگ و عار نیست بلکه اگر پدر آن دختر را خوب تربیت کند و حقوقش را ادا نماید مستحق بهشت می گردد، چنانچه پیامبر اکرم فرموده است: «**من عال جاریتین حتی تبلغا، جاء یوم القیامه انا و هو و ضم اصابعه**».[۱]

یعنی کسی که مسئول و سرپرست دو دختر تا وقت بلوغ آنها باشد، من و او در روز قیامت این چنین هستیم و انگشتانش را به هم چسبانید. «**و من ابتلی من البنات بشیء فاحسن الیهن، کن له سترا من النار**»[۲] و کسی که بواسطه دختران به مشکلی گرفتار شود و باز به آنها احسان و نیکی کند، آنها در روز قیامت برای او پرده ای در مقابل آتش می شوند. و همچنین پیامبر اکرم کسی است که به شوهر فهمانید که بهترین چیزی که خدا در دنیا به او عطا کرده است همسر صالح است: «**خَيْرُ مَتاعِ الدُّنْيا اَلْمَرْاَةُ الصّالِحَةِ**»[۳] بهترین متاع دنیا زن صالح است. در

---

۱. مسلم، کتاب البر و الصله و الادب.
۲. مسلم، کتاب البر و الصله و الادب.
۳. نسائی، کتاب النکاح.

حدیث دیگری فرموده است: «**حُبِّبَ اِلَیَّ مِنَ الدُّنْیا اَلنِّساءُ وَ الطِّیبُ وَ جُعِلَتْ قُرَّةُ عَیْنی فی الصَّلاٰةِ**»[۱] از چیزهای دنیا زن و بوی خوش برایم دوست داشتنی تر است و روشنی و آرامش چشم من در نماز است. «**وَ لَیْسَ مِنْ مَتاعِ الدُّنْیا شَیْءٌ اَفْضَلَ مِنَ الْمَرْاَةِ الصّالِحَةِ**»[۲] و در دنیا هیچ چیز بهتر از زن صالح نیست. اوست که به پسر امر می کند که مستحق ترین مخلوقات برای اکرام و عزت و خدمت و رفتار پسندیده بعد از خدا و رسول، مادر است: «**سَأَلَ رَجُلُ: یٰا رَسُولَ اللهِ مَنْ اَحَقُّ بِحُسْنِ صَحٰابَتی؟ قٰالَ: اُمُّكِ. قٰالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قٰالَ: اُمُّكِ. قٰالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قٰالَ: امك. قال: ثم من؟ قال: ابوك**»[۳] یعنی شخصی از حضرت رسول پرسید که مستحق ترین فرد برای رفتار خوب و پسندیده کیست؟ گفت مادرت. باز پرسید بعد از آن؟ باز پیامبر فرمودند: مادرت. و بار سوم پرسید که بعد از آن کیست؟ در جواب فرمودند: مادرت. و شخصی پرسید بعد از آن؟ پیامبر اکرم پاسخ دادند: پدرت. «**اِنَّ اللهَ حَرَّمَ عَلَیْکُمْ عقُوقَ الْاُمَّهٰاتِ**»[۴] و خداوند نافرمانی از مادران را بر اولاد حرام گردانیده است.

این پیامبر است که برای انسان بیان کرد که عواطف و احساسات شدید تنها بخاطر فطرتی است که خداوند ایشان را بر آن فطرت آفریده، این صفت برای زنان عار و ننگ نبوده بلکه از خصوصیات و جمال آنهاست و اگر بخواهید که از وی نفعی ببرید وقتی به این هدف می رسید که با او مطابق فطرتش عمل کنید و اگر خواسته باشید او را مانند مرد مستقل و استوار سازید او می شکند و از بین می رود پیامبر اکرم فرموده اند: «**اَلْمَرْاَةُ کَالضِّلْعِ اِنْ اَقَمْتَهٰا کَسَرْتَهٰا وَ اِنْ اِسْتَمْتَعْتَ بِهٰا وَ فیهٰا عِوَجٌ**»[۵] زن مانند استخوان دنده است که اگر بخواهید آن را راست کنید می شکند و اگر بخواهید از وی بهره و استفاده ای ببرید باید در همین حالت کجی از آن استفاده کنید.

---

۱. نسائی، کتاب عشره النساء.
۲. ابن ماجه، کتاب النکاح.
۳. بخاری، کتاب الادب.
۴. بخاری، کتاب الادب.
۵. بخاری، باب مداراه النساء.

همچنین پیامبر اسلام(ص) اولین مصلح و بلکه در حقیقت آخرین مصلحی است که ذهنیت مرد و حتی خود زن را درباره زن تغییر داد و به جای تفکر جاهلی در آنها تفکر صحیح و معتدل ایجاد کرد، که اینها براساس عواطف نیست بلکه براساس عقل محض استوار است، سپس آن حضرت تنها به اصلاح داخلی کفایت نکرده بلکه اسباب پاسداری از حقوق زن را نیز تهیه نموده و با قدرت قانون او را از تهدید تجاوز مردان حمایت کرد، به آنان چنان شعور داد که حقوق مشروعه خود را بشناسند و برای حفاظت آن از قانون استمداد و یاری جویند.

زنان، شخص پیامبر اکرم(ص) را بهترین یاری کننده، دلسوز و پناهگاه می دانستند و جزئی ترین تجاوز و ظلم مردان را بدون هیچ مشکلی به ایشان عرضه می داشتند، شوهران نیز احتیاط می کردند که مبادا از ایشان عملی صادر شود که موجب شکایت به حضور پیامبر اکرم(ص) گردد، چنانچه از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: «در زمان حضرت رسول ما در سخن گفتن و شوخی کردن با زنان خود احتیاط می کردیم، از ترس اینکه مبادا در رابطه با ما چیزی نازل شود. وقتی که آن حضرت وفات یافت ما به راحتی سخن می گفتیم و شوخی می کردیم».[1]

در سنن ابن ماجه آمده که حضرت رسول امر کرده بود که کنیزان خدا را نزنید. عمر نزد پیامبر(ص) آمد و گفت: ای رسول خدا، زنان با شوهرانشان سر ناسازگاری گذاشته اند، سپس حضرت رسول(ص) در زدن آنها رخصت داد. تا آن روز مردان خشم شان را فرو می بردند و در آن روز نیز هفتاد زن در خانه هایشان مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و چون صبح شد زنان بر در خانه پیامبر گرد آمدند، پیامبر مردم را جمع کرد و فرمود: **«لَقَدْ طَافَ اللَّيْلَةَ بِآلِ مُحَمَّدٍ سَبْعونَ اِمْرَاَةً، كُلُّ اِمْرَاَةٍ اِشْتَكَى زَوْجَهَا، فَلاَ تَجِدُونَ أُولٰئِكَ خِيَارُكُمْ»**[2] امشب هفتاد زن به در خانه آل محمد آمده اند و همه از شوهران خود شکایت داشتند، بدانید که آنها مردان برگزیده شما نیستند.

---

۱. بخاری، باب الوصیه بالنساء.

۲. ابوداود، ابن ماجه و دارمی.

این اصلاح اخلاقی و قانونی است که به زن در جامعه اسلامی عزت و فضیلت و مقام بالایی اعطا کرد که نظیر آن در دیگر جوامع بشری دیده نمی شود. لذا برای زن مسلمان فرصت و وسایل آماده است که از دید مادی و عقلی ترقی و رشد کند، از لحاظ معنوی و روحی به مدارج عالی عزت و کرامتی برسد که مرد در امور دینی و دنیوی به آن می رسد و زن بودن او مانع پیشرفت و ترقی وی به مدارج عالی شرافت و عزت نمی شود. در این مورد اسلام از تمام دنیا، حتی در قرن بیستم نیز سبقت و پیشی گرفته و آنها را پشت سرگذاشته است و ترقی و رشدی که اسلام دارد فکر انسانی هنوز به آن درجه نرسیده. تمام چیزهایی که غرب به زن داده بخاطر زن بودن او نبوده است بلکه اول او را از طبیعت زن بودنش بیرون آورده و او را مرد یا مثل مرد ساخته، سپس آنها را به او اعطا کرده است. ولی زن به عنوان یك زن هنوز هم مانند جاهلیت قدیم در نظرشان مخلوق خوار، ذلیل و بی ارزشی است، لذا زنی که بعنوان مربی خانه، کدبانو و مادر باشد و یا بعبارت دیگر زنی که به طبیعت و حقیقت زن بودنش باقی باشد، تا این زمان هم نزد آنها هیچ عزت و قدر و شرف ندارد، شرافت و کرامت از آن زنی است که مانند مرد است، شخصی که از لحاظ جسمانی زن ولی از لحاظ عقلانی و فکری مرد باشد و در اجتماع کار مردان را انجام دهد، پس معلوم می شود که این احترام و عزت به خاطر زن بودن او نبوده بلکه به سبب مرد بودنش است.

از واضح ترین دلایلی که زنان خود را روحاً ناقص و عقب افتاده می شمارند این است که آنها با کمال افتخار و مباهات لباس مردان را می پوشند و این در حالی است که به فکر هیچ مردی خطور نمی کند که از خانه اش با لباس زنانه بیرون آید. میلیون ها زن وجود دارند که همسر شدن را عار و ننگ می دانند، درحالیکه هیچ یك از مردان شوهر بودن را عار و ننگ نمی دانند و زنان در اشتغال به اعمال مردان افتخار می کنند ولی هیچ یك از مردان به اشتغال به کارهای زنانه از قبیل تدبیر منزل و تربیت فرزند افتخار نمی کنند.

بنابراین حقیقت غیرقابل انکار این است که غربی ها زن را به عنوان اینکه زن است اکرام و احترام نمی کنند، غیر از اسلام هیچ دین و قانونی وجود ندارد که او را

در مقام طبیعی و اصلیش گذاشته و اکرام و احترام نماید و مقام زن بودن را به معنی صحیح آن تا این حد بالا ببرد. پس تمدن اسلامی زن و مرد را در جایگاه طبیعی هریك قرار می دهد و آنها را در جایی بکار می گیرد که فطرت برای آنها مهیا و آماده کرده است و فرصت ترقی، عزت، کرامت و کامیابی را در آن محدوده برای هریك برابر قرار داده است. مرد بودن و زن بودن از نظر اسلام از اجزای لازمه انسانیت می باشند، اهمیت هر دوی آنها در اجتماع برابر است و هرکدام که در محدوده خود عملی را انجام می دهند بطور مساوی در اجتماع ارزش دارد و قابل تقدیر و احترام می باشد و هیچ فضیلتی در مرد بودن و هیچ ذلتی در زن بودن وجود ندارد و همانطور که عزت، ترقی و موفقیت مرد در مرد بودنش و اجرای وظایف مربوطه است، عزت، ترقی و موفقیت زن در این است که یك زن بماند و وظایف مربوط به یك زن را انجام دهد. از خصوصیت های یك جامعه سالم این است که زن را در دایره اعمال فطریش موظف سازد و همه حقوقش را به او اعطا کند، او را مورد اکرام و احترام قرار دهد، مواهب و استعدادش را در تعلیم و تربیت ترغیب و تشویق نماید و دروازه های ترقی و موفقیت را در دایره عملکرد طبیعی و فطریش به روی او بگشاید.

عوامل بازدارنده

این چهرهٔ کامل نظام اجتماعی اسلام بود که در صفحات گذشته تقدیم شد. اینجا پیش از اینکه خواننده به اصل بحث وارد شود لازم است که به خصوصیت‌های بارز این نظام اجتماعی نظری بیاندازد:

۱ـ باید اجتماع از تمام وسوسه های شهوت و عوامل هیجان انگیز حتی الامکان پاك و خالی باشد تا قدرت فکری و جسمانی انسان در محیطی پاك و آرام رشد کند. درنتیجه شخص می تواند وظیفه و تکلیف خود را با تمام نیرو و توان در راه ترقی و بازسازی تمدن انجام دهد.

۲ـ روابط جنسی در حیطهٔ نکاح یا ازدواج شرعی محدود شود و خارج از این محدوده نه تنها باید دروازهٔ مباح بودن و بی بندوباری روابط جنسی مسدود گردد بلکه باید دروازه های پراکندگی و آشفتگی فکری نیز سد شود.

۳ـ دامنهٔ فعالیت زن جدا از گسترهٔ فعالیت مرد باشد و هریك از آنها کارهایی را انجام دهند که مطابق سرشت و نیروی جسمانی و عقلی شان باشد سپس روابط شان طوری تنظیم گردد که در مقررات و محدودهٔ دینی یار و یاور هم باشند و هیچیك از آنها حق نداشته باشد که از این حدود تجاوز کرده و در امور دیگری مداخله نماید.

۴ـ مقام مرد در خانواده مقام ریاست باشد و تمام اعضای خانواده تابع رئیس خانه باشند.

۵ ـ هریك از زن و مرد از حقوق کامل انسانی برخوردار گردند و برای هرکدام بهترین فرصت پیشرفت و ترقی آماده شود. ولی نباید این فرصت سبب تجاوز از حدود معین شده در چارچوب نظام اجتماعی شود.

ارکان نظام اجتماعی که بر این اساس استوار شده باشد نیازمند عوامل بازدارنده است که ثبات اجتماع را با ویژگیهای مذکور تضمین کند و اسلام دارای سه نوع از این عوامل است که عبارتند از:

۱ـ اصلاح درون

۲ـ قوانین جزائی

۳ـ تدابیر حراستی و نگهدارنده

این عوامل بازدارنده از این رو پیشنهاد شده است که با روح اهداف نظام اجتماعی موافقت و هماهنگی دارد و با بکارگیری و پیاده نمودن آنها، نظام اجتماعی حفظ شده و ریشه دار می گردد.

با اصلاح باطن، انسان بگونه ای پرورش می یابد که خود با میل و اراده اش حاضر می شود از این نظام اجتماعی پیروی و متابعت کند و بود و نبود هرعامل مؤثری در عالم خارج برای او یکسان است. با اجرای احکام جزائی راه فداکاریها و جنایات بسته می شود و درنتیجه باعث پایداری ارکان این نظام می گردد.

با تدابیر قانونی حفاظتی، در حیات اجتماعی، عادتها و شیوه هایی به کار گرفته می شود که جامعه را از انگیزه های غیرطبیعی و عوامل هیجان زا پاك می سازد و از بی بندوباری جنسی تا آخرین حدممکن جلوگیری می کند، لذا کسانی که با تعلیمات اخلاقی، درونشان اصلاح نمی شود و از قوانین کیفری جزا هم نمی ترسند این روش اجتماعی، سد راه آنان می شود و اقدام عملی را در بی بندوباری جنسی مشکل می سازد و این روش تنها وسیله ای است که ما بین دایرهٔ عملکرد زن و مرد فرق می گذارد و نظام خانواده را به صورت صحیح اسلامیش برپا می دارد. از حدودی حمایت می کند که اسلام از روی تفاوت وجودی، بین

زنان و مردان وضع نموده است.

۱ـ اصلاح درون

اطاعت و فرمانبرداری در اسلام بر ایمان استوار است پس کسی که به خدا، کتابها و پیامبرانش ایمان دارد، باید در مقابل امر و نهی های دین سر تسلیم فرود آورد و برای لزوم اطاعت از اوامر و اجتناب از نواهی فقط کافی است که بداند خداوند وی را نسبت به این کار امر و از آن کار نهی نموده است، پس اگر شخص مسلمان همینقدر از کتاب خدا بداند که انسان باید از ارتکاب آنها دوری گزیند و حتی در دل هم به آنها تمایل نداشته باشد و همینطور اگر زن مؤمنه، آن قدر و منزلتی را که خدا و رسولش در جامعه برای وی معین کرده اند بداند پس ایمان او امر می کند که آن موقعیت را از روی رضایت و خشنودی بپذیرد و از حدود آن پا فراتر نگذارد، بدین ترتیب است که یك شخص می تواند اسلام را برپایهٔ ایمان خود، در حوزهٔ اخلاق و اجتماع و زمینه های دیگر زندگی بطور کامل و صحیح پیاده کند، از این روست که اسلام پیش از اینکه مردم را به امور اخلاقی و اجتماعی امر کند، ایشان را به ایمان دعوت می نماید و تنها هدفش این است که ایمان در دل و جان انسان مؤثر واقع شود.

این، یگانه تدبیر اساسی است که اسلام آن را به منظور اصلاح درون اتخاذ می کند و آن، نه تنها به امور اخلاقی مربوط می شود بلکه تمام نظام اسلامی را دربرمی گیرد. سپس اسلام در محدودهٔ اخلاق راه و روش مخصوصی را در تعلیم و تربیت اتخاذ کرده که فوق العاده حکیمانه و هدایتگر بوده است که ما آن را به اختصار توضیح می دهیم:

حیا:

در بخشهای پیش گفتیم که غریزه های طبیعت حیوانی در انسان، موجب ارتکاب زنا، دزدی، دروغ و دیگر معاصی می گردد و تمام این اعمال مخالف فطرت پاك انسانی است که قرآن کریم از آنها بنام «منکر» یاد می کند و منکر چیزی را

گویند که مجهول بوده و شناخته شده نباشد. بدین جهت این اعمال را منکر می نامند که فطرت انسانی نه آن را می شناسد و نه بدان علاقه دارد و برای او مجهول و ناشناخته است. مسلماً وقتی که فطرت پاك انسانی به انجام آن میل نداشته باشد و آن رافقط به خاطر غلبهٔ خوی حیوانی مرتکب شود، پس لازم می آید که در خود طبیعت انسان چیزی وجود داشته باشد که قانونگذار حکیم به آن اشاره فرموده و نامش را حیا گذاشته است. منظور از حیا در اسلام آن احساسی است که انسان را از تمایل به ارتکاب منکر هم در نزد خدا و هم نزد خویشتن، شرمگین سازد. حیا آن نیرویی است که انسان را از اقدام به فحشا و منکر بازمی دارد و اگر از روی سرشت حیوانی اش مرتکب کار زشتی شود، این حیا در روح او تأثیر کرده و زندگیش را تلخ می سازد. نتیجهٔ تعلیم و تربیت این است که این غریزهٔ فطری را در انسان زنده می سازد و او را بوسیلهٔ علم و دانش و فهم و شعور تغذیه می کند تا آنکه، آن را به صورت یك حس واقعی و نیرومند و قوی که در ضمیر ناخودآگاه انسان وجود دارد درآورد. این مطلب را حضرت رسول الله(ص) در حدیثی چنین بیان فرموده اند: «**لِكُلِّ دينٍ خُلُقٌ وَ خُلُقُ الْاِسْلٰامِ اَلْحَيٰاءُ**» که هر دین اخلاقی دارد و اخلاق اسلام حیا است و حدیث دیگری آن را تأئید می کند آنجا که می فرماید: اگر حیا نداشته باشید هرچه می خواهید بکنید، یعنی اگر ملکهٔ حیا از وجود شما رخت بربندد، هوای و هوس که از فطرت حیوانی است بر شما مسلط می شود و منکرات در نظرتان منکر جلوه نمی کند.

حیای باطنی در انسان به منزلهٔ مادّه خامی است که در قالب ریخته شود. انسان اصولاً منکرات را زشت و قبیح می داند مگر اینکه فهم و ادراك نداشته باشد و علت کراهت کار زشت و منکر را نفهمد. جهالت و نادانی است که احساس درك کراهت منکرات را آهسته آهسته و بتدریج ضعیف می گرداند تا اینکه نیروی حیوانی انسان پیروز می شود و درنتیجه انسان به اعمال ناپسند و منکرات دست می زند و تکرار این کار، حس حیا را در او از بین می برد. پس هدف تعلیم در اسلام این است که جهالت و نادانی را از غریزهٔ حیا بزداید و تعالیم اسلامی نه تنها منکرات بارز و آشکار را به انسان می شناساند بلکه نیتها و اراده ها و اهداف و آرزوهای نفسانی دل

را نیز که سبب تضعیف حیا می گردد توضیح می دهد و برای اینکه انسان از روی بینایی و بصیرت قلبی به قبح آنها پی ببرد، مفاسد و عاقبت بد هرکدام را بیان می کند و بعد از آن مرحلهٔ تربیت اخلاقی پیش می آید که حیای حاصل از راه تعلیم راشدت می بخشد تا اینکه در وجود شخصی هیچگونه تمایلی به بدی ها و انجام منکرات باقی نماند و کوچکترین خلل و سستی در انسان وجود نداشته باشد که باعث لغزش نیت و اراده اش گردد.

دامنهٔ حیا در تعلیمات اخلاقی اسلام به اندازه ای وسیع است که هیچ جای زندگی انسان از آن خالی نیست و اسلام حتی آن را دربارهٔ اصلاح اخلاقی، که حیات روابط جنسی بدان وابسته است بکار می گیرد و حیا است که به انسان در برابر ناشناخته ترین دروازه های شك و تردید باطنی آگاهی می بخشد و همیشه بر اعمال انسان نظارت دارد و چون این کتاب گنجایش توضیحات زیادی را ندارد فقط به بیان چند مثال اکتفا می کنیم:

وسوسهٔ قلبی:

قانون، زنا را در برقرار نمودن رابطهٔ جسمانی می داند و بس، اما نظام اخلاقی هرگونه تمایل جنسی را که خارج از محدودهٔ نکاح و ازدواج باشد بر حسب نیت و اراده، زنا می شمارد. لذا لذت بردن از زیبایی و آواز بیگانه، خوش زبانی، لینت کلام و قدم زدن بمنظور ملاقات بیگانه، همه و همه، از جمله مقدمات زنا بوده بلکه به اعتبار معنی، عین زنا محسوب می شود. البته قانون نمی تواند از این نوع زنا که زنای معنوی است بازجویی نماید، زیرا این زنا از جمله وسوسه های قلبی است و ضمیر و وجدان ناظر بر آن است و از آن بازخواست می کند، چنانچه حدیث نبوی به این مورد اشاره نموده می فرماید:

﴿اَلْعَيْنٰانِ تَزْنِيٰانِ وَ زِنٰاهُمٰا اَلنَّظَرُ وَ الْيَدٰانِ تَزْنِيٰانِ وَ زِنٰاهُمٰا اَلْبَطْشُ وَ الرِّجْلاٰنِ تَزْنِيٰانِ وَ زِنٰاهُمٰا اَلْمَشْى وَ زِنَاَ الِلّسٰانِ النُّطْقُ وَ النَّفْسُ تَتَمَنّٰى وَ تَشْتَهى وَ الْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذٰلِكَ كُلَّهُ وَ يُكَذِّبُهُ﴾

«چشم زنا می کند و زنای آن نظر کردن است، دست زنا می کند و زنای آن گرفتن

است ، پای زنا می کند و زنای آن رفتن است و زنای زبان سخن است و نفس آن را خواهش و تمنا میکند و فرج (آلت تناسلی) آنهارا یا تصدیق میکند و یا تکذیب» .

عاقبت بدنظر:

بزرگترین وسوسهٔ نفس ، نگاه کردن است و بدین جهت قرآن و حدیث قبل از هرچیز دیگر به آن اشاره کرده و می فرماید :

﴿قُلْ لِلْمُؤمِنينَ يَغُضُّو مِنْ اَبْصٰارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُروجَهُمْ ذٰلِكَ اَزْكٰى لَهُمْ اِنَّ اللهَ خَبيرٌ بِمٰا يَصْنَعُونَ. وَ قُلْ لِلْمُوءْمِنٰاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصٰارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾ (النّور ، ۳۰و۳۱)

یعنی :

«بگو به مؤمنان که پایین اندازند برخی از نظرهای خود را (چشم خود را از محرمات بپوشند) و شرمگاههای خود را نگهدارند ، این پاکیزه تر است برای شان ، هرآینه خدا به آنچه می کنند آگاه است و بگو به زنان مؤمنه که پایین اندازند برخی از نظرهای خود را (چشم خود را از نظر شهوانی به مردان اجنبی بپوشند) و شرمگاههای خود را نگهدارند . » و در حدیث آمده است :

«اِبْنَ آدَم لَكَ اَوَّلُ نَظْرَةٍ وَ اِيّٰاكَ وَ الثّٰانِيَةَ»

که : ای ابن آدم نظر اول بر توست و از نظر کردن دوم بپرهیز» .[1]

و حضرت رسول الله(ص) به علی(ع) فرمود :

«يٰا عَلى لاٰتَتَّبِعِ النَّظْرَةَ النَّظْرَةَ فَاِنَّ لَكَ الْاُولٰى وَ لَيْسَ لَكَ الْاٰخِرَةَ»

«ای علی از پی یك نظر دیگر نظر مکن زیرا نظر اول برای تو است و دوم بر تو است» .[2]

یعنی نظر اول که برحسب تصادف بوده است ، گناه ندارد و دومی و سومی و... که عمدی است گناه محسوب می گردد .

---

۱ . تفسیر جصاص .

۲ . ابوداوود ، باب مایؤمر به من غض البصر.

حضرت جابر(س) از حضرت رسول(ص) دربارهٔ نظر تصادفی پرسید و ایشان فرمودند:

«چشمت را از آن نظر به طرف دیگری برگردان». [۱]

غریزهٔ خودآرایی و نمایش زینت:

از ملحقات فتنهٔ نظر این است که زن دوست دارد حسن و جمال وی دیده شود ولی این غریزه همیشه هم واضح و آشکار نیست بلکه این تمایل به نمایش زینت در ذات انسان نهفته است و آثار آن در آراستن لباس، آرایش مو، انتخاب لباس های نازك و جزئیات دیگری که برشمردن آنها در این جا ممکن نیست آشکار می گردد. قرآن کریم با یك عبارت کلی و فراگیر از آن یاد می کند و لفظ «**تبرج الجاهلیه**» یا «زینتهای زمان جاهلیت» را برای تعریف آن به کار می برد. زینتی که هدف آن شیرین و خوشنما شدن در نظر دیگران باشد، در زمرهٔ «**تبرج الجاهلیه**» به حساب آمده و این اصطلاح شامل آن نیز می شود و حتی اگر چادری که زن خود را توسط آن می پوشاند از رنگهای جالب انتخاب شده باشد که چشم بیننده از آن لذت ببرد، «تبرج الجاهلیه» محسوب می شود و هرگز این امکان وجود ندارد که تمام انواع «تبرج»، بوسیلهٔ قانون مشخص و معین شود بلکه تشخیص آن مربوط به ضمیر و وجدان زن است که می تواند پیش خود محاسبه کند و بفهمد که آیا در نفس او این میل وجود دارد یا نه و اگر وجود داشته باشد بدون شك او نیز مشمول این گفتهٔ خداوند قرار می گیرد که می فرماید:

﴿وَ لاتَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولٰى﴾ (الاحزاب، ۳۳)

«ظاهر نکنید زینت و تجمل خود را مانند ظاهر کردن زمان جاهلیت پیشین».

و بطور کلی گفته می شود هر زینت و تجملی که از نیت فساد و فتنه انگیزی دور باشد، زینت مشروع است و زینتی که با دورنگی و نیت فساد آمیخته شود، زینت جاهلیت به شمار می رود.

---

۱. ابوداود، باب مایؤمر به من غض البصر.

فتنۀ زبان :

زبان مظهر دیگری از شیطان نفس است و چه بسیار فساد و فتنه ای که توسط زبان بوجود آمده و پخش و نشر می شود. مرد و زنی با هم سخن می گویند و در ظاهر کلامشان چیزیکه باعث شك و شبهه شود احساس نمی گردد ولی وسوسۀ قلبی، آواز را نرم و دلکش و لهجه را محرك و گفتار را شیرین و گیرا می سازد، بطوریکه قرآن کریم به این مطلب اشاره نموده، می فرماید :

﴿اِنِ اتَّقَیْتُنَّ فَلاٰ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً﴾ (الاحزاب، ۳۲)

«اگر می خواهید پرهیزگار باشید پس در سخن گفتن نرمی و ملایمت به کار نبرید زیرا کسی که در دلش مرض (ضعف ایمان) وجود دارد طمع می کند، پس سخن را به شکل نیکو و پسندیده ادا کنید».

و این وسوسۀ قلبی است که از حکایت روابط جنسی مردم بصورت مشروع یا نامشروع لذت می برد و از شنیدن آن، نفس وی تحریك می شود بهمین سبب است که هر موقع داستانهای عشقی و هیجان انگیز را اعم از اینکه واقعی باشد یا غیرواقعی درمجالس و محافل تعریف می کنند، به چنان سرعتی در جامعه منتشر می شود که گویی آتش در هیزم خشك افتاده باشد.

قرآن کریم نیز به این مطلب اشاره نموده می فرماید :

﴿اِنَّ الَّذینَ یُحِبُّونَ اَنْ تَشیعَ الْفاٰحِشَةُ فِی الَّذینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذاٰبٌ اَلیمٌ فِی الدُّنْیاٰ وَ الْاٰخِرَةِ﴾ (النور، ۱۹)

«همانا کسانی که دوست دارند گناهان بزرگ درمیان ایمان آورندگان رایج شود، در دنیا و آخرت عذاب دردناکی برای آنها خواهد بود».

فتنۀ زبان انواع مختلفی دارد که هرنوع آن باعث ایجاد وسوسۀ قلبی می شود، از این روست که دین اسلام آن را مورد بررسی و مطالعه قرار داده و مردم را نسبت به آن مطلع ساخته است، بنابراین زن حق ندارد که احوال و اوصاف زنان دیگر را نزد شوهرش بازگو کند، چنانچه حدیث شریف می فرماید :

﴿لاٰتُباٰشِرِ الْمَرْاَةَ حَتّی تَصِفَهاٰ لِزَوْجِهاٰ کَاَنَّهُ یَنْظُرُ اِلَیْهاٰ﴾

«با زنی مصاحب مباش که وقتی می خواهد از توبه شوهرش حکایت کند مثل این است که شوهرش تو را می بیند» .[۱]

و هر یك از زن و مرد از افشای اسرارشان نهی شده اند[۲] چرا که این حالت موجب گسترش و رواج فحشا گشته و دلها را به سوی آن متمایل می سازد و اگر امام در اثنای نماز سهو کند بر مقتدی واجب است که او را به سهوش متوجه سازد و اگر مقتدی مردان باشند برآنها واجب است که سبحان الله بگویند تا امام متوجه شود و اگر زنان باشند آنها ماموررند که دست شان را بهم بزنند تا صدایی از آن ایجاد شود و حق ندارند صدایشان را بلند کنند .

فتنهٔ آواز:

ممکن است زبان خاموش باشد و آواز و حرکات دیگری در گوش شنونده تأثیر کند، این حالت نیز از مقولهٔ فساد نیت شمرده می شود که اسلام آن را نیز ممنوع کرده است . بطوریکه در قرآن کریم می فرماید :

﴿وَلَایَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ مٰا یُخْفینَ مِنْ زینَتِهِنَّ﴾ (النّور، ۳۱)

«پاهای خود را چنان بر زمین نکوبند که زینتهای پنهانشان دانسته شود» .

فتنهٔ استفاده از بوی خوش :

بوی خوش نیز قاصدی است که از یك نفس شرور به نفس شرور دیگر منتقل می شود و از ظریفترین و دقیقترین وسایل مخابراتی و مراسلاتی بشمار می رود که اکثر نظام های اخلاقی از آن غافل شده اند و این عامل لطیف و دقیق بقدری فتنه انگیز است که حتی حیای اسلامی نیز نمی تواند آن را تحمل کند و وسوسه می شود. بنابراین به زن مسلمان اجازه داده نشده است که در راه یا میان جمعیت معطر باشد زیرا اگرچه جمال و زینت مستور و پوشیده باشد ولی عطر و بوی خوش

---

۱ . ترمذی، باب کراهیه مباشره المراه بالمراه .

۲ . ابوداوود، ذکر الرجل من اصبه اهله .

در فضا پخش می شود و باعث تحریك احساسات می گردد. حضرت رسول الله(ص) می فرماید:

«اَلْمَرْاَةُ اِذٰا اِسْتَعْطَرَتْ فَمَرَّتْ بِالْمَجْلِسِ فَهِیَ کَذٰا. یَعْنی زٰانیة»

«اگر زن با استعمال عطر در مجلس حاضر شود، آن زن چنان و چنین است، یعنی زانی است». [1]

و در حدیث دیگری فرموده است:

«اِذٰا شَهِدَتْ اِحْدٰاکُنَّ الْمَسْجِدَ فَلاٰ تَمَسَنَّ طیباً»

«اگر یکی از شما زنان در مسجد حاضر گردد نباید از بوی خوش (عطر، پودر و دیگر وسایل خوشبوی) استفاده کرده باشد». [2]

و در حدیث دیگر گفته شده است:

«طیبُ الرِّجٰالِ مٰا ظَهَرَ ریحُهُ وَ خَفِیَ لَوْنُهُ وَ طیبُ النِّسٰاءِ مٰا ظَهَرَ لَوْنُهُ وَ خَفِیَ ریحُهُ»

«بوی خوش برای مردان آن است که بویش آشکار و رنگش پنهان باشد و برای زنان آن است که رنگش آشکار بوده و بویش مخفی و پنهان باشد». [3]

فتنهٔ برهنگی:

اسلام دربارهٔ غریزهٔ حیای انسانی، کاملترین و صحیح ترین تعبیر را با عنوان کردن مسئلهٔ ستر عورت بیان می کند که در نزد تمام ملل جهان مثل و مانندی ندارد. اگر مترقی ترین و با فرهنگ ترین ممالك جهان امروز را تحت مطالعه قرار دهید می بینید که زن و مرد آنها از دیده شدن هیچ یك از اعضای بدنشان باکی ندارند و لباس در نزد آنها برای زینت است نه برای ستر و پوشش، درحالیکه هدف بزرگ و مهم اسلام از لباس پوشش است نه زینت، لذا به زن و مرد امر می کند که تمام

---

۱. ترمذی، باب ماجاد فی کراهیه خروج المتعطره.

۲. موطا و مسلم.

۳. ترمذی، باب ماجاء فی طیب النساء و الرجال و ابوداوود.

اعضایی را که نوعی جذابیت در آنها یافت می شود برهنه ننماید. برهنگی بقدری ناپسند است که حیای اسلامی هرگز آن را جایز نمی شمارد. به جای اینکه روش مذاهب دیگر و افراد مختلف را در نظر بگیریم باید بگوییم که اسلام حتی اجازه نمی دهد که زن و شوهر روبروی همدیگر برهنه شوند. چنانکه آن حضرت (ص) فرموده است:

«اِذٰا اَتٰی اَحَدُکُمْ اَهْلَهُ فَلْیَسْتَرْ وَلاٰ یَتَجَرَّدُ تَجَرُّدَ الْعَیْرَیْنِ»

«وقتی که یکی از شما جماع می کند باید که نزد همسر خویش مستور و پوشیده باشد و مانند دو خر خود را عاری از لباس نسازند».

(ابن ماجه، باب الستر عند الجماع)

قالت عائشه(ص) مٰا نَظَرْتُ اَیْ فَرْجَ رَسُولِ اللهِ(ص). [1]

«حضرت عایشه(ص) فرموده که من رسول الله(ص) را هرگز بدون پوشش ندیدم».

علاوه بر این، بالاترین درجهٔ شرم و حیا این است که اسلام اجازه نمی دهد کسی حتی در خلوت هم برهنه شود زیرا که:

«اللهُ اَحَقُّ اَنْ یُسْتَحْیِیَ مِنْهُ»

«الله مستحق تر است که از او حیا کرده شود».

در حدیث آمده است:

«اِیّاکُمْ وَ التَّعَرّی فَاِنَّ مَعَکُمْ مَنْ لاٰ یُفٰارِ قُکُمْ اِلاّٰ عِنْدَ الْغٰائِطِ وَ حینَ یَفْضی الرَّجُلُ اِلٰی اَهْلِهِ فَاسْتَحْیوُ هُمْ وَ اَکْرِمُوهُمْ». [2]

«هان، بر شماست که عریان نباشید زیرا همراه شما فرشتگانی هستند هرگز از شما جدا نمی شوند غیر از اوقاتیکه در بیت الخلا یا نزد همسران خود باشید، پس از ایشان شرم کنید و احترامشان را نگاه دارید»

لباس در اسلام در واقع همان چیزی است که بدن با آن پوشیده بماند و جاهای پوشاندنی انسان ظاهر نشود.

---

۱. شمائل ترمذی، باب ماجاد فی حیاء رسول الله(ص).

۲. ترمذی، باب ماجاء فی الاستثناء عند الجماع.

قال رسول الله (ص): «نِسٰاءٌ كٰاسِيٰاتٌ عٰارِيٰاتٌ حَميلاٰتٌ، مٰائِلاٰتٌ رُؤُسُهُنَّ كَالْبُخْتِ الْمٰائِلَةِ لاٰ يَدْخُلَنَّ الْجَنَّةَ وَ لاٰ يَجِدْنَ ريحَهٰا». [۱]

رسول خدا فرموده است: «زنانی که با وجودیکه لباس دربرکرده باشند دیگران را فریفته می گردانند و خود فریب می خورند، مانند شتربدبختی با گردن خمیده راه می روند. هان بدان که در جنت داخل نخواهند شد، حتی بویش را هم استشمام نخواهند کرد.

در اینجا منظور ما بررسی عمیق مسئله نیست، بلکه ما این مثالها را بدین علت بیان کردیم تا معیار اخلاق و روح اخلاقی اسلام روشن شود، اسلام می خواهد محتوای اجتماع و فضای آن را از فحشا و منکر پاك گرداند. منبع این تحریکات در دل انسان وجود دارد و عوامل فحشا و منکر همانجا پرورش می یابند. ابتدا جوانه این تحریکات کوچك از آنجا سر می زند و سپس رشد کرده موجب فتنه انگیزی و فساد می گردد. انسان کم عقل و ساده اندیش آن را یك چیز سبك و ناچیز فرض کرده توجهی بدان نمی کند در حالیکه بنا به نظر پزشکان ماهر و با تجربه، ریشهٔ درد همین جا است که اخلاق، تمدن و معاشرت را بر باد می دهد. از این روست که اسلام می خواهد تعالیم اخلاقی چنان احساس عظیمی در روح پدیدار کنند که او را وادار نماید تا همیشه مراقب اوضاع باشد و حتی اگر در وجود خود کوچکترین تمایلی به منکر احساس کند، خودش آنرا سرکوب نماید و با نیروی اراده اش سرکوب نماید.

۲ـ قوانین جزائی

منشاء اصلی و اساسی قوانین کیفری و جزا در اسلام این است که شخص مرتکب گناه نشود و تا زمانی که برعلیه کشور و ملت، عملیات تخریبی انجام ندهد مشمول کیفر قانونی نمی شود و وقتی که مرتکب چنین جرمی هم بشود جا دارد که مسئلهٔ جزا دادن را یك موضوع ساده و آسان فرض نکنند بلکه شروط اثبات جرم را بسیار دقیق و مشکل گرفته و بکوشند تا جایی که امکان دارد مردم را از بازخواست

---

۱. مسلم، باب النساء الکاسیات العاریات.

شدن توسط قانون به دور نگه دارند.[۱] ولی وقتی که کسی در چنگال قانون گرفتار شد و جرم به اثبات رسید و دلایل و شواهد بر ضد وی رأی داد در این موقع باید مجرم چنان جزایی ببیند که نه تنها خودش بلکه هزاران نفر دیگر که تمایل به ارتکاب گناه داشتند، از اقدام به آن خودداری کرده و اجتناب نمایند زیرا هدف قانون پاك کردن جامعه از گناه است نه عادت دادن مردم به انجام دادن آن و بعد هم کیفر شدن.

دو کاری را که اسلام به همین منظور برا ی حفظ نظام اجتماعی برای آن حد معین کرده است عبارتند از: زنا و قذف (نسبت زنا دادن به زنان پاکدامن و عفیف).

حد زنا:

قبلاً دربارهٔ زنا بحث کرده و شرح دادیم که این کار نتیجهٔ انحراف اخلاقی است و کسی که مرتکب چنین عملی می شود دلیل بر آن است که خوی حیوانی بر او غلبه کرده و بنابراین دیگر صلاحیت ندارد که در جامعه به عنوان یك عضو مفید و صالح زندگی کند. این عمل از دیدگاه اجتماعی در ردیف یکی از بزرگترین گناهان بشمار می رود که از پایه و اساس آن را رد می کند، بدین علت است که اسلام آن را ذاتاً جرم قابل کیفر می داند. حال، چه شخص دیگری باعث وقوع چنین کاری شود و انجام آن از روی اکراه و اجبار و یا هر شکل دیگری باشد تفاوتی ندارد و اگر شخص دیگری او را وادار به انجام این کار کرده باشد و یا بطور کلی در حالت رضایت و خشنودی و یا اکراه و اجبار صورت گرفته باشد، به هرحال گناه شمرده می شود.

قرآن کریم می فرماید:

---

۱. شروط اثبات جرم در اسلام بسیار شدید است ولی شروط اثبات زنا از سایر کارها شدیدتر است و قانون اسلامی در تمام دعاوی و قضایا دو نفر شاهد می خواهد ولی در اثبات زنا چهار شاهد و آن هم با شرایط بسیار سخت و مشکل نیاز است.

حضرت رسول الله(ص) دربارهٔ حدود و اجرای آن می فرماید:

در صورت شك و شبهه، حدود را از مسلمانان رد کنید زیرا اگر امام در عفو اشتباه کند بهتر از این است که در جزا اشتباه کند.

(ترمذی، ابواب الحدود)

﴿اَلزّانِيَةُ وَ الزّانى فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ وَ لاتَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأفَةٌ فى دينِ اللهِ اِنْ كُنْتُمْ تُوءْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَ لْيَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُوءْمِنينَ﴾ (النّور، ۲)

«به هريك از زن و مرد زناكار صد تازيانه بزنيد و اگر به خدا و روز قيامت ايمان آورده ايد نبايد در اجراى حكم خدا ترحم و نرم دلى به شما چيره شود و بايد گروهى از مؤمنان ناظر بر اجراى حد آن دو باشند».

بين قانون اسلامى و قوانين غربى در اين باره اختلافات زيادى وجود دارد چرا كه قانون غربى زنا را در ذات خود جرم و گناه نمى شمارد مگر اينكه با جبر و اكراه صورت بگيرد و يا اينكه زن در عقد نكاح مرد ديگرى باشد. به عبارت ديگر، زنا در نظر قوانين غربى در دو حالت جرم است:

يكى اينكه به جبر و اكراه باشد، ديگر اينكه زن در عقد مرد ديگرى باشد و خود زنا در ذات خود گناه نيست. حال آنكه در اسلام زنا در ذات خود گناه است و درصورتيكه به جبر و تجاوز بر حقوق غير باشد آن دو جداگانه، گناه شمرده مى شود و با وجود اختلافات ريشه اى و اساسى در نظريات هركدام، تفاوت در اسلوب و طريقهٔ جزا هم لازم مى آيد. مثلاً در قانون غربى جزاى زناى زن شوهردار حبس است و اين جزا سبب از ميان بردن جرم و گناه در جامعه نمى گردد بلكه باعث مى شود تا مردم در ارتكاب آن بيشتر جرأت كنند بنابراين مى بينيم در كشورهايى كه قوانين مذكور حاكم است زنا رو به افزايش نهاده است ولى قانون اسلام درست برخلاف آن براى زنا، چنان جزاى شديد و سختى مقرر داشته كه اجراى آن باعث تطهير پيكر اجتماع از اين گناه مى گردد لذا كشورهايى كه دربارهٔ زنا قانون اسلامى را پياده مى كنند، اين جرم در آنها زياد شايع نيست زيرا يكبار اجرا كردن حد بر فرد زناكار، در دل وى و ديگران چنان رعب و وحشتى ايجاد مى كند كه تا سالهاى زياد هيچ يك از آنها نمى توانند به اين گناه دست يازند و اين جزا مانند عمل جراحى روحى است كه بر دل و جان هواداران اين گناه اثر مى گذارد و آنها را از درون اصلاح مى نمايد.

علاوه بر آن، غربى ها از زدن صد ضربه شلاق بر زانى نفرت دارند و علتش هم اين است كه آزردن جسم انسان را نمى پسندند ولى علت اصلى اين است كه

تاکنون درك اخلاقی در غربی ها به پایهٔ کمال نرسیده است و این در حالیست که آنها سابقاً زنا را عیب و گناه می شمردند ولی اکنون آن را نوعی تفریح، بازی، سرگرمی و مایهٔ آرامش خاطر می دانند که دو نفر لحظاتی خود را با آن مشغول می دارند و مقصودشان هم از گفتن این سخن آن است که در این باره زیاد جدیت به خرج ندهند و دیگری را به خاطر آن مؤاخذه نکنند مگر درحالتی که کار مورد نظر شخص دیگری را جریحه دار سازد و یا تجاوز به حقوق دیگران باشد و حتی در صورت تجاوز و اخلال هم، زنا از جملهٔ گناهان صغیره محسوب می شود که حق یك نفر در آن ضایع شده است بنابراین جزا و غرامت هم برای انجام آن، خیلی کم و ناچیز می باشد.

معلوم می شود کسی که دربارهٔ زنا چنین عقیده ای داشته باشد صد تازیانه را در قبال آن، یك کیفر بسیار سخت و مشکل تصور خواهد کرد ولکن اگر درك اخلاقی و اجتماعی وی گسترش یابد و بداند که زنا چه در حالت رضا و چه حالت اجبار چه با زن ازدواج کرده و چه با زن باکره و غیر متزوج، یك جنایت اجتماعی است که ضرر آن به تمام اجتماع می رسد لذا در این صورت نظریه اش دربارهٔ جزا تغییر می کند و به لزوم حفظ و نگهداری اجتماع در مقابل آن ضرر اعتراف می کند. از آنجا که عوامل برانگیزانندهٔ زنا در طبیعت حیوانی انسان بسیار عمیق است پس بوسیلهٔ جزاهای سبك و تاوان های اندك نمی توان آن را ریشه کن ساخت پس برای ریشه کن ساختن آن لازم است که تدابیر و لوازم شدید بکار گرفته شود و بدون شك حفظ و صیانت میلیون ها نفر، از ضررهای خطرناك و بی حساب، با ضرر کردن یك یا دو نفر، به مراتب بهتر از این است که جنایتکاران جان سالم بدر ببرند و ملت با ضررهای بی حد و حصر بسیاری روبرو شوند. اگر این حد در جامعه جاری نشود نسلهای آینده هم بدون اینکه گناهی کرده باشند به آن آسیب دچار می شوند.

علت دیگری هم وجود دارد که تمدن غرب صد تازیانه را در ردیف عقوبتهای ظالمانه بداند و آن اینکه پایه های تمدن غرب، بطوریکه قبلاً هم گفتیم بر همکاری و اصالت فرد در جامعه استوار است و در نظریات و عقایدشان دربارهٔ حقوق افراد راه افراط و مبالغه را در پیش می گیرند، درنتیجه اگر فرد علیه جامعه ظلم و تجاوز

هم بکند، طبق نظر ایشان عیب به شمار نمی آید بلکه بیشتر اوقات، آن را حمل بر میل و رضای شخصی می کنند ولی هرموقع، دست قانون برای حمایت حقوق اجتماعی دراز کرده شود از ترس و وحشت، مو بر اندامشان راست می شود و فقط از حقوق فرد حمایت و جانبداری کامل می کنند نه از حقوق اجتماع.

از ویژگیهای جاهلیت غربی ـ مانند جاهلیت های هرعصر ـ این است که ایشانِ به امور محسوس بیشتر از امور معقول توجه می کنند چون ضرر فردی برایشان سخت و دشوار و غیرقابل لمس است. بنابراین نمی توانند عاقبت ضرری را که به اجتماع و نسلهای آینده می رسد، درك كنند. چون نمی توانند به عمق آثار و نتایج بعدی و خطرهای گسترده اش پی ببرند.

حد قذف:

ضرر قذف مانند ضرر زنا است زیرا زیانهای متهم کردن یك زن پاکدامن، فقط در خود او خلاصه نشده بلکه باعث شیوع فحشا در جامعه می گردد، روابط میان زوجین را تیره و تار ساخته و عداوت و دشمنی را میان افراد فامیل افزایش می دهد. همچنین باعث ایجاد شك و تردید در دلها می شود و تنها با گفتن یك کلمه، دهها نفر به شداید و سختیهایی گرفتار می شوند که ممکن است سالها طول بکشد، لذا قرآن کریم مردم را به علت انجام این گناه مؤاخذه می کند و در قبال آن عقوبت سختی را معین نموده است:

﴿وَ الَّذینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنٰاتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدٰاءَ فَاجْلِدُو هُمْ ثَمٰانینَ جَلْدَةً وَ لاٰ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهٰادَةً اَبَداً، وَ اُولٰئِكَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ﴾ (النّور، ۴)

«آنانکه به زنان عفیفه نسبت زناکاری بدهند و بعد از آن نتوانند چهار گواه بیاورند پس ۸۰ تازیانه به آنها بزنید و هرگز گواهی ایشان را قبول نکنید و ایشانند گروه فاسقان».

تدابیر حراستی

این قانون جزای اسلامی است که ابتدا فسق و فجور را با قدرت سیاسی و حکومتی از بین می برد و در مرحلهٔ دوم از افراد صالح اجتماع در برابر بدی ها و ضررهای تلقینات اهل فسق و فجور حمایت می کند و این درصورتی است که تعلیمات اخلاقی اسلام شخص را از درون اصلاح می کند تا تمایل به گناه و معصیت در وی پیدا نشود. قوانین آن انسان را از خارج اصلاح می کند وتمایل به فسق و فجور را که به علت اختلالات تربیت محیطی در فرد ایجاد می شود از بین می برد و اجازه نمی دهد به مرحلهٔ فعلیت برسد. مابین این دو نوع تدبیر، تدابیر دیگری نیز وجود دارد که اسلام آنها را به عنوان کمك و زمینه ساز تعالیم اخلاقی به شمار می آورد. با این تدابیر، نظام جامعه را اصلاح می کند و همچنین عوامل ضعف اخلاقی را از بین می برد که چنانکه گفتیم این ضعف به خاطر کمبودها و نواقص تربیت محیط در افراد ایجاد می شود و در مرحله ای است که می خواهد از قوه به فعل تبدیل شود و این به خاطر حفظ و حراست اجتماع است که اسلام می خواهد محیط از همهٔ عوامل محرك شهوت پاك و صاف باشد و بی بندوباری جنسی تا حد ممکن کاهش یابد و تمام مذاهب و قوانین بشری که به نظام اجتماع خلل وارد می کنند، از بین بروند. ما دربارهٔ هریك از این تدابیر و احکام به تفصیل و

جداگانه بحث خواهیم کرد.

احکام لباس و ستر عورت:

اولین چیزیکه اسلام در راه ثبات و پایداری جامعه به آن توجه کرده، عبارت از ممنوعیت برهنگی و دیده شدن عورت زن و مرد است. حالت برهنگی که در دوران عرب جاهلی وجود داشت با حالت برهنگی ملت های مترقی کنونی جهان اختلاف زیادی ندارد. مردان عرب خود را جلوی چشم همدیگر، بدون هیچ شرمی، برهنه می کردند[۱] و در وقت غسل و قضای حاجت در ستر و پوشانیدن عورت خودشان لزومی نمی دیدند. در اطراف کعبه درحالیکه لخت بودند طواف می کردند و آن را بهترین عبادت می شمردند[۲] و حتی زنان هم در وقت طواف لخت بودند[۳] و معمولاً لباسی را دربرداشتند که باز هم قسمتی از سینه، بازوها، سر، وهر دو ساق پا بیرون می ماند[۴]. این حالتی است که امروز در آمریکا، اروپا و ژاپن به چشم می خورد. در شرق غیر از نظام اسلامی نظام دیگری وجود ندارد که برای موضوع کشف و ستر عورت و حدود آنها اهمیت قائل شود.

پس اولین درسی را که اسلام در اجتماع پیاده کرد همین بود که فرمود:

﴿یا بَنی آدَمَ قَدْ اَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباساً یُواری سَوْآتِکُمْ وَ ریشاً ...﴾ (الاعراف، ۲۶)

«ای فرزندان آدم هر آئینه فرود آوردیم بر شما لباسی که می پوشاند شرمگاه شما را و (فرود آوردیم) لباس زینت، لباس تقوی و پرهیزگاری بهتر و نیکوتر است».

و پوشاندن بدن تمام زنان و مردان با این آیه واجب گردید و رسول

---

۱. در صحیح مسلم در باب «الاعتناء بحفظ العوره» نوشته است که مسور بن مخرمه سنگ سنگینی را برداشته بود و می آمد، بند شلوارش پاره شد و شلوارش پائین افتاد و چون سنگ در دست داشت نمی توانست شلوارش را جمع کند تا اینکه از تنش درآمد، پس حضرت پیغمبر(ص) بدو فرمود: لباست را بپوش و هرگز برهنه گردش نکنید.

۲. از ابن عباس، مجاهد، عطاء، ابراهیم نخعی و سعیدابن جبیر روایت است که گفتند: تعدادی از مردان عرب در زمان جاهلیت در اطراف کعبه برهنه طواف می کردند.

۳. در کتاب التفسیر صحیح مسلم ذکر شده است که زنان نیز در زمان جاهلیت برهنه طواف می کردند و کسانی که به این زنان لباس می دادند تا خود را بپوشانند، از جملهٔ نیکوکاران بودند.

۴. تفسیر کبیر آیه: ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن.

خدا(ص) کشف عورت و نگاه کردن به آن را به شدت ممنوع کرده است، چنانچه می فرماید:

﴿مَلْعُونٌ مَنْ نَظَرَ اِلٰی سَوْأَةَ اَخیهِ﴾.

«کسی که بر شرمگاه برادرش نگاه کند ملعون است». [1]

﴿لاٰ یَنْظُرُ الرَّجُلُ اِلٰی عَوْرَةِ الرَّجُلِ وَ لاٰ اِمْرَاَةٌ اِلٰی عَوْرَتِ اِمْرَاَةٍ﴾

«و نظر نکند یك مرد به عورت مرد دیگری و نه یك زن به عورت زن دیگری». [2]

﴿لِاَنْ اُخِرَّ مِنَ السَّمٰاءِ فَانْقَطِعُ نِصْفَینِ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اَنْظُرُ اِلٰی عَوْرَةِ اَحَدٍ وَ یُنْظَرُ عَوْرَتی﴾

«اگر من از آسمان بیفتم و دونیم شوم بهتر از این است که بر عورت کسی نگاه کنم و یا کسی بر عورت من نگاه کند». [3]

﴿اِیّاکُمْ وَ التَّعَرّی فَاِنَّ مَعَکُمْ مَنْ لاٰ یُفٰارِقُکُمْ اِلاّٰعِنْدَ الْغٰائِطِ وَ حینَ یَقْضی الرَّجُلُ اِلٰی اَهْلِهِ﴾.

«و از برهنگی بپرهیزید، زیرا همراه شما فرشتگانی هستند که غیر از وقت قضای حاجت و مباشرت با همسرتان، ازشماجدا نمی شوند». [4]

﴿اِذٰا اَتٰی اَحُدُکُمْ اَهْلَهُ فَلْیَسْتُرْ وَ لاٰ یَتَجَرَّدُ تَجَرُّدُ الْعَیْرَیْنِ﴾.

وقتی یکی از شما جماع می کند باید پوشیده باشد و مانند دو خر خود را بدون پوشش نسازند». [5]

و باری حضرت رسول(ص) با دیدن شتران زکات در صحرا بیرون آمد، شتربان را دید که برهنه است، او را به کناری کشید و فرمود:

«**لایعمل لنا من لاحیاء له**» یعنی: کسی که حیا ندارد با ما کار نکند». [6]

---

۱. احکام القران، جصاص.

۲. بروایت احمد، مسلم، ترمذی و ابوداود.

۳. مبسوط، کتاب استحسان.

۴. ترمذی، باب ماجاء فی الاستتار.

۵. ابن ماجه، باب السترعند الجماع.

۶. مبسوط، کتاب الاستحسان.

حدودعورت مردان :

در کنار این احکام، اسلام حدود متفاوتی را برای زنان و مردان تعیین کرده است . عورت در اصطلاح شرعی آن قسمت از بدن انسان را گویند که پوشاندن آن واجب است و عورت مرد از زیر ناف تا زانو تعیین شده که هیچ کس اجازه ندارد آن را ظاهر و نمایان کند یا به همان قسمت از بدن دیگران نگاه کند . چنانچه در حدیثی از ابو ایوب انصاری(رض) روایت شده است که فرمود :

«مٰا فَوْقَ الرُّکْبَتَیْنِ مِنَ الْعَوْرَةِ وَ مٰا اَسْفَلَ مِنْ سِرَّةٍ مِنَ الْعَوْرَةِ» .

از زانوها تا زیر ناف عورت است ... و عورت مرد بین ناف و زانویش است» . [۱]

و علی ابن ابیطالب از حضرت رسول(ص) روایت کرده است که فرمود :

«لاٰ تَبْرُزْ فَخِزَكَ وَ لاٰ تَنْظُرْ اِلٰی فَخِزِ حَیٍّ وَ لاٰ مَیِّتٍ» .

«ران خود را آشکار نکن و به زانوی شخص، مرده باشد یا زنده، نگاه نکن» . [۲]

این یك حکم عمومی است که غیر از زن خود شخص، هیچ کس دیگری از آن مستثنی نمی شود و در حدیث دیگری ذکر شده است :

«اِحْفَظْ عَوْرَتَكَ اِلاّٰ مِنْ زَوْجَتِكَ اَوْ مٰا مَلَکَتْ یَمینُكَ» .

«که عورت خود را حفاظت کن مگر از همسر و کنیزت» . [۳]

حدود عورت زنان :

حدود عورت زن نسبت به حدود عورت مرد زیادتر است ، لذا زن مکلف است که همهٔ اعضای بدنش را غیر از چهره و کف دست ، از مردم بپوشاند حتی از پدر، برادر و خویشان دیگری که مرد باشند و از میان آنها تنها شوهر مستثنی است، چنانچه حضرت رسول(ص) فرمود :

«لاٰ یَحِلُّ لاِمْرَاَةٍ تُؤمِنُ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْاٰخِرِ أَنْ تَخْرُجَ یَدَیهٰا اِلٰی هٰهُنٰا وَ قَبَضَ نِصْفَ الذِّرٰاعِ» .

---

۱ . دارقطنی .

۲ . دارقطنی و بیهقی .

۳ . ابوداود و ابن م اجه .

«زنیکه به خدای واحد و روز قیامت ایمان داشته باشد، حلال نیست که دستش را زیادتر از اینجا ظاهر سازد و اشاره به نصف بازو(مچ) کرد».[۱]

«اَلْجٰارِيَةُ اِذٰا حٰاضَتْ لَمْ يُصْلِحْ اَنْ يُرٰى مِنْهٰا اِلاّٰ وَجْهَهٰا وَ يَدَهٰا اِلَى الْمِفْصَلِ»

«و دختر بعد از اینکه حیض ببیند(بالغ شود) درست نیست که غیر از صورت و دستانش تا مچ، اعضای دیگر او دیده شود».[۲]

و از حضرت عایشه(رض) روایت است که گفت: من نزد برادرزادهٔ عبدالله بن طفیل در حالت آراسته ظاهر شدم. حضرت رسول الله(ص) این وضع را نپسندید، من گفتم: ای رسول خدا، او برادرزادهٔ من است، آن حضرت فرمود:

«اِذٰا عَرِفَتِ الْمَرْأَةُ لَمْ يَحِلَّ لَهٰا اَنْ تَظْهَرَ اِلاّٰ وَجْهَهٰا وَ اِلاّٰ مٰادُونَ هٰذٰا وَ قَبَضَ عَلٰى ذِرٰاعِ نَفْسِهِ فَتَرَكَ بَيْنَ قَبْضَتِهِ وَ بَيْنَ الْكَفِّ مِثْلُ قَبْضَتِهِ الْاُخْرٰى».

«وقتی که زن حائض شود اجازه ندارد که غیر از روی و پایین‌تر از این دیده شود مقصود از پایین‌تر از این چنین می باشد که پیامبر خدا(از ساعد خود یك قبضه گرفت) و بین کف دست و جایی که گرفت به اندازهٔ یك قبضه دیگر مانده بود».[۳]

و اسماء(رض) دختر ابوبکر(رض) خواهر عایشهٔ صدیقه(رض) بود، او یك بار نزد حضرت رسول(ص) با لباس نازك درآمد که تن او از آن نمایان بود، پس پیامبر(ص) رویش را از وی برگرداند و فرمود:

«يٰا اَسْمٰاء اِنَّ الْمَرْأَةَ اِذٰا بَلَغَتِ الْمَحِيض لَمْ يُصْلِحْ اَنْ يُرٰى مِنْهٰا اِلاّٰ هٰذٰا وَ هٰذٰا وَ اَشٰارَ اِلٰى وَجْهِهِ وَ كَفِّهِ».

«ای اسماء وقتی که زن به سن بلوغ برسد اجازه ندارد که تن وی غیر از این و این ـ اشاره به روی و کف دست کرد ـ اعضای دیگر او دیده شود».[۴]

و حفصه(ص) دختر عبدالرحمن(ص) نزد حضرت رسول الله(ص) آمد درحالیکه چادر نازك و براق پوشیده بود، حضرت عایشه برخاست چادر او را

---

۱. ابن جریر طبری.
۲. ابوداود.
۳. ابن جریر طبری.
۴. ابوداود.

برداشت و عوض آن چادر ضخیمی بر وی پوشانید.[۱] بطوریکه قبلاً هم ذکر کردیم حضرت رسول الله(ص) فرمود:

«لَعَنَ اللهُ الْكٰاسِيٰاتُ الْعٰارِيٰاتِ».

یعنی «خداوند زنان پوشیدهٔ برهنه را لعنت کرده است».

و از حضرت عمر(ص) روایت است که فرمود:

«بزنانتان تکه کتان و قباطی(دو نوع پارچهٔ نازك و شفاف) نپوشانید زیرا آن لباسها نازك بوده و بدن را نمی پوشانند».[۲]

از تمام این روایات چنین استنباط می شود که همه جای بدن زن عورت است البته به استثنای وجه و کفین، چنان عورتیکه حتی باید در بین خانه هم از نزدیکترین اقاربش بپوشاند وزن اجازه ندارد که عورتش را غیر از شوهرش به افراد دیگر حتی پدرش یا برادرش یا برادرزاده اش نشان دهد و حتی در نزد محارمش اجازه ندارد چنان لباس نازك و شفافی بپوشد که تن و اندامش هویدا گردد.

البته با این اوصاف باید گفت تمام این احکام مربوط به زنان جوان است که از هنگام رسیدن به بلوغ، سترعورت وی شروع شده و تا هنگامی که دارای کشش جنسی باشد ادامه می یابد. ولی وقتی که عمر وی از این مرحله پا فراتر بگذارد و سن او زیاد گردد، شك نیست که احکام مذکور دربارهٔ او تخفیف می یابد. خداوند می فرماید:

﴿وَ الْقَوٰاعِدُ مِنَ النِّسٰاءِ الّتی لاٰيَرْجُونَ نِكٰاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنٰاحٌ اَنْ يَضَعْنَ ثِيٰابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجٰاتٍ بِزينَةٍ وَ اَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ﴾ (النّور، ۶۰)

«و نشستگان از زنان مسن که توقع نکاح با آنها از بین می رود، گناهی بر آنها نیست که جامه های خود را کنار بگذارند درحالیکه پدیدارکنندهٔ زینت نباشند و اگر طلب عفت کنند بر ایشان بهتر است».

بطوریکه دیده می شود علت تخفیف، در آیه ذکر گردیده است و مقصود از عدم توقع نکاح این است که زن به سن و سالی برسد که شهوت جنسی در او بمیرد و

---

۱. موطای امام مالك.

۲. المسبوط، کتاب الستمسان.

در وجودش جذابیت باقی نماند. با وجودی که خداوند برایشان لازم گردانیده که با کنار نهادن لباس اظهار زینت نکنند.

ولی درصورتیکه در وجود زن هنوز شهوت جنسی موجود باشد، اجازه ندارد که حجاب از سرخود بردارد زیرا تخفیف دربارهٔ زنانی است که سنشان گذشته باشد بطوریکه ایشان اصلاً به لباس توجه نکنند و درحالتی باشند که هرکس بطرف ایشان از روی احترام و اکرام بنگرد و امثال این زنان اگر چادر را از سرشان بردارند، باکی نیست.

اجازه گرفتن:

حد دیگری را که اسلام در این زمینه وضع کرده است عبارتست از اینکه: بدون اجازه، وارد شدن اطفال آن خانواده که به سن بلوغ رسیده باشند به خانه هایشان ممنوع است و این بدین خاطر است که آنها زنان خانه را به حالتی که شایسته نیست، نبینند.

«وَ اِذٰا بَلَغَ الْاَطْفٰالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (النّور،۵۹)

«و چون کودکان شما به سن بلوغ برسند پس باید که اجازه خواهند چنانچه اجازه می طلبیدند آنانکه بالغ بودند پیش از ایشان».

چنانکه در این آیه، به علت حکم، که همان رسیدن کودکان به سن بلوغ و پیدایش احساسات جنسی است اشاره شده است، پس وقتی که فرزندان به این سن برسند مکلف می گردند که این حکم را اجرا نمایند ولی قبل از این سن، مکلف به اجازه خواستن نیستند.

به موازات این حکم، به بیگانگان نیز دستور داده شده است که در هیچ خانه ای بدون اجازهٔ صاحبش داخل نشوند. خداوند می فرماید:

﴿يٰا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لاٰ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتّٰى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلٰى اَهْلِهٰا﴾ (النّور،۲۷)

«ای مسلمانان در خانه هایی که غیر از خانه های خودتان باشد داخل نشوید تا آنکه

اجازه بگیرید و براهل آن سلام بدهید».

منظور از این آیه تعیین حد فاصل بین داخل و خارج خانه است تا مرد و زن در زندگی خانوادگی شان از معرض دید دیگران محفوظ باشند. اوایل، عرب ها علت این امر را نمی دانستند و می خواستند که از خارج منزل به درون خانه نظری بیفکنند، چنانچه این موضوع بارها برای خود حضرت رسول الله(ص) اتفاق افتاده بود که شخصی از روزنهٔ اتاق ایشان به درون آن بنگرد و یك بار در دست حضرت رسول الله(ص) شانه ای بود که به سر خود می کشید، پس گفت: اگر من می فهمیدم که تو قصد نظر کردن داری آن را به چشمت می زدم. استئذان به خاطر نگاه کردن است و بعد از آن حضرت رسول الله(ص) اعلام کرد: هرکس بدون اجازه به خانه کسی نگاه کند برای شان حلال است که هر دو چشم او را نابینا سازند.

سپس به مردان غریبه دستور داده است که اگر از خانه‌ها چیزی می‌خواهند باید توی خانه نروند و از پشت در، دیوار یا پرده بخواهند و صدا کنند.

«وَ اِذٰا سَاَلْتُمُوهُنَّ مَتٰاعاً فَاسْئَلُو هُنَّ مِنْ وَرٰاءِ حِجٰابٍ ذٰلِكُمْ اَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ» (الاحزاب، ۵۳)

«وقتی که از زنان پیغمبر چیزی می خواهید، از پشت پرده، از ایشان طلب کنید و آن برای دلهای شما و دلهای ایشان (زنان) پاکیزه تر است».

در این جا هم کلمات «**ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهن**» به دلیل حکم اشاره می کند پس مقصوداساسی و اصلی، حفاظت زنان و مردان از تمایلات و محرکهای جنسی است و این حدود و قیود هم به خاطر منع اختلاط و آمیزش مردان وزنان وضع شده است.

این احکام منحصربه بیگانگان نبوده بلکه خادمان خانه را هم شامل میشود، چنانچه در اخبارهست که حضرت فاطمه(رض) یکی از پسرانش را به دست بلال(رض)یا انس(رض)داد. راوی می گوید که روی او دیده نمی شد و تنها کف او دیده می شد و بس و معلوم است که انس(رض)و بلال (رض) خادمان مخصوص حضرت رسول(رض) بودندکه در نزد وی مانند یکی از اعضای خانوادهٔ او زندگی می کردند.

منع از خلوت و لمس کردن :

سومین حدی که در اسلام وضع شده عبارت از این است که غیر از شوهر، شخص دیگری اجازه ندارد که با زن بیگانه در خلوت نشیند و یا با بدن او تماس یابد اگرچه از نزدیکان و خویشان زن باشد.

«عن عقبه بن عامر: ان رسول الله(ص) قٰالَ اِيّاكُمْ وَ الدُّخُولَ عَلَى النِّسٰاءِ فَقٰالَ رَجُلٌ مِنَ الْاَنْصٰارِ يٰا رَسُولَ اللهِ اَفَرَاَيْتَ الْحَمْوُ قٰالَ اَلْحَمْوُ اَلْمَوْتُ ...»

«از عقبه بن عامر روایت شده است که حضرت رسول الله(ص) فرمود: از درآمدن نزد زنان بپرهیزید مردی از انصار گفت: یا رسول الله(ص) اگرچه خسرش باشد؟ گفت: خسر یعنی مرگ.[۱] و پیغمبر فرموده است:

«لاٰ تَخْلُوا عَلَى الْمُغيبٰاتِ فَاِنَّ الشَّيْطٰانَ يَجْرى مِنْ اَحَدِكُمْ مَجْرىَ الدَّمِ».

یعنی: «در خلوت، نزد زنان داخل نشوید زیرا شیطان در نهاد شما بمانند جریان خون در رگهایان است».[۲] از عمروابن عاص(رض) روایت است که گفت:

عن عمر ابن عاص قال: نَهٰانٰا رَسُولُ اللهِ(ص) اَنْ نَدْخُلَ عَلٰى النِّسٰاءِ بِغَيْرِ اِذْنِ اَزْوٰاجِهِنَّ»

«حضرت رسول الله(ص) ما را از اینکه بر زنان بدون اجازهٔ شوهرانشان وارد شویم، منع کرده است».[۳]

«لاٰ يَدْخُلَنَّ رَجُلٌ بَعْدَ يَوْمى هٰذٰا عَلٰى مُغيبَتِهِ اِلاّٰ مَعَهُ رَجُلٌ اَوْ اِثْنٰانِ»

و حضرت رسول (ص) فرمود: بعد از امروز هیچ کسی در خلوت نمی تواند با زنی بنشیند مگر اینکه همراه او یك یا دو مرد دیگر هم باشد».[۴]

عین احکام مذکور در لمس و تماس نیز وارد شده که: قال النبی(ص):

«مَنْ مَسَّ كَفَّ امْرَاَةٍ لَيْسَ مِنْهٰا بِسَبيلٍ وُضِعَ عَلٰى كَفِّهِ جَمْرَةٌ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ».

---

۱. ترمذی، بخاری و مسلم، ابواب تحریم خلوت با زنان اجنبی.

۲. ترمذی.

۳. ترمذی، باب فی النهی الدخول الا باذن ازواجهن.

۴. مسلم، باب تحریم الخلوة بالاجنبیه.

«حضرت رسول الله(ص) فرموده است: کسی که دست زنی را لمس کند که اجازه اش را نداشته باشد، در روز قیامت دست او در آتشدان دوزخ گذاشته می شود». [۱]

از حضرت عایشه(ص) روایت است که گفت: حضرت رسول الله(ص) وقتی که از زنان بیعت می گرفت با آنها به سخن بیعت می کرد و دست آنها را در دست خود نمی گرفت. ایشان می گوید: به خدا سوگند که در وقت بیعت گرفتن دست او بدست زن نمی رسیدفقط از ایشان به این سخن بیعت می گرفت که می فرمود: من بیعت شما را در این چیز گرفتم. [۲] از امیمه(رض) بنت رقیقه روایت است که گفت: من با چند زن دیگر از انصار نزد حضرت رسول الله(ص) آمدیم تا بیعت کنیم پس گفتیم: ای رسول خدا(ص) ما با تو بیعت می کنیم تا برای خدا شریك قرار ندهیم و دزدی و زنا نکنیم و بهتان نگوییم و در کارهای شرعی از تو پیروی کنیم، حضرت رسول الله(ص) نیز پاسخ داد: دربارهٔ چیزهایی که در قدرت و استطاعت شما است بیعت کنید، آن زن می گوید که ما گفتیم: خدا و رسول به ما مهربانترند، بیا ای رسول خدا(ص) که با تو بیعت کنیم و ایشان جواب دادند: من با زنان دست نمی دهم. سخن من با صد زن مانند سخن من با یك زن است. [۳] این احکام نیز فقط به زنان جوان اختصاص دارد و زنانی که دارای سن زیاد باشند با ایشان در خلوت نشستن مانعی ندارد و لمس کردن آنها هم بلا مانع است، روایت است که ابوبکر(رض) قریه ای را زیارت می کرد که آنجا شیر خورده بود و او با زنان عجوزهٔ آن قریه دست می داد همچنین گفته اند عبدالله بن زبیر(رض) وقتی مریض بود پیر زنی را برای پرستاری استخدام کرده بود که این زن پاهای او را می مالید و از شپش دار شدن سرش مراقبت می کرد. [۴] از تفاوتی که میان زنان پیرو جوان وجود دارد درمی یابیم که هدف اجرای این احکام همین است که بین دو جنس اختلاط و

---

۱. تکملة فتح القدیر ۸/ ۹۸.

۲. بخاری، باب بیعه النساء و مسلم، باب کیفیه بیعه النساء.

۳. نسائی، باب بیعه النساء، و ابن ماجه همان باب.

۴. تکمله فتح القدیر. ۸/ ۹۸.

آمیزش ایجاد نشود که سرانجام باعث فتنه و فساد گردد.

فرق بین محرم و نامحرم:

این احکام غیر از شوهر، همه مردان را اعم از اینکه محرم باشند یا نامحرم دربرمی گیرد.

پس زن اجازه ندارد عورتش را برای یکی از آنها ظاهر کند به بیان دیگر یك زن نباید بین ناف و زانویش را به کسی نمایان کند همچنین اجازه ندارد اعضای دیگرش را جز وجه و کفین به کس دیگری بنمایاند و بر تمام مردان واجب است که پیش از دخول اجازه بگیرند و هیچ مردی اجازه ندارد در خلوت با زنی بنشیند و یا بدن او را لمس کند.[1]

اسلام بین محرم و نامحرم فرق می گذارد و در قرآن و حدیث مراتب حریت، آزادی و راحتی را که زن می تواند با محارم اعضای فامیل داشته باشد به تفصیل بیان می کند و یك زن هرگز اجازه ندارد این آزادی و راحتی را با مردان دیگر داشته باشد که از این مطالب در عرف بنام حجاب یاد می شود.

---

۱. حکم لمس بدن زن توسط محرم و نامحرم، متفاوت است زیرا برادر می تواند دست خواهرش را گرفته و سوار مرکب کند ولی روشن است که هیچ مرد بیگانه ای اجازه انجام این کار را ندارد. از حضرت رسول الله(ص) است که وقتی که از سفر برمی گشت با فاطمه(رض) معانقه نموده و سر او را می بوسید همچنین حضرت ابوبکر(رض) به سر حضرت عایشه بوسه می زد.

احکام حجاب

آیاتیکه حکم حجاب را دربردارند از این قرارند:

﴿قُلْ لِلْمؤمِنينَ يَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ، ذٰلِكَ اَزْكٰى لَهُمْ، اِنَّ اللهَ خَبيرٌ بِمٰا يَصْنَعُونَ، وَ قُلْ لِلْمؤمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لايُبْدينَ زينَتَهُنَّ اِلاّ ماظَهَرَ مِنْها وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلٰى جُيُوبِهِنَّ وَ لايُبْدينَ زينَتَهُنَّ اِلاّ لِبُعُولَتِهِنَّ اَوْ آبائِهِنَّ اَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اَبْنائِهِنَّ اَوْ اَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اِخْوانِهِنَّ اَوْ بَنى اِخْوانِهِنَّ اَوْ بَنى اَخَواتِهِنَّ اَوْ نِسائِهِنَّ اَوْ مامَلَكَتْ اَيْمانُهُنَّ اَوِ التّابِعينَ غَيْرِ اُولِى الْاِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ اَوِ الطِّفْلِ الَّذينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلٰى عَوْراتِ النِّساءِ وَ لايَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مايُخْفينَ مِنْ زينَتِهِنَّ﴾

(سورهٔ نور ۳۰و۳۱)

«(ای پیغمبر) بگو برای مؤمنان که پایین اندازند برخی از نظرهای خود را (چشم خود را از محرمات بپوشانند) و نگهدارند شرمگاههای خود را، این پاکیزه تر است برای ایشان، هر آینه خدا به آنچه می کنید آگاه است. و بگو به زنان مسلمان که پایین اندازند برخی نظرهای خود را (چشمان خود را از نظر شهوانی به مردان اجنبی بپوشانند) و شرمگاههای خود را نگهدارند و آرایش خود را به غیر از آنچه که معلوم است ظاهر نکنند و باید روسری هایی که می پوشند تا پایین سینه شان برسد و زینت

خود را ظاهر نکنند مگر به شوهران یا پدران یا پدر شوهران یا پسران یا پسران شوهران یا برادران یا پسران برادران یا پسران خواهران یا زنان خود (زنان مسلمان) یا بردگانشان یا خدمتکارانیکه دارای شهوت نباشند از مردان، یا کودکانیکه بر رازهای زنان آگاهی ندارند و پاهای خود را طوری بر زمین نزنند که زینتهای پنهانشان دانسته شود.»

﴿يٰا نِسٰاءَ النَّبِيِّ، لَسْتُنَّ كَاَحَدٍ مِنَ النِّسٰاءِ اِنِ التَّقَيْتُنَّ فَلاٰ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذى فى قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً وَ قَرْنَ فى بُيُوتِكُنَّ وَ لاٰ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجٰاهِلِيَّةِ الْاُولٰى﴾(سوره احزاب، ۳۲و۳۳)

«ای زنان پیغمبر، شما مانند سایر زنان نیستید. باید پرهیزگاری کنید و نباید در سخن گفتن بقدری ملایمت کنید تا کسی که در دل او مرض است طمع کند، و به روش نیکو سخن بگوئید و در خانه های خود بمانید و تجمل و زیبایی خود را مانند ظاهر کردن دوران جاهلیت پیشین ظاهر نکنید».

﴿يٰا اَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِاَزْوٰاجِكَ وَ بَنٰاتِكَ وَ نِسٰاءِ الْمُؤْمِنينَ يُدْنينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلاٰبيبِهِنَّ ذٰلِكَ اَدْنٰى اَنْ يُعْرَفْنَ فَلاٰ يُؤْذَيْنَ﴾(سوره احزاب، ۵۹)

«ای پیغمبر، بگو به زنان خود و زنان مسلمان که جلباب (مقنعه) بر سر بیاندازند این نزدیکتر است به آنکه شناخته شوند در نتیجه ایشان اذیت نشوند».

اگر قدری در این آیات تأمل کنید می بینید که در این آیه ها مردان موظف شده‌اند که چشمانشان را بپوشند و خود را از فواحش اخلاق نگهدارند و زنان هم مانند مردان به ادای این دو امر مأمور شده‌اند و علاوه بر آن در خصوص معاشرت و رفتار عملی، به احکام دیگری هم موظف شدند که به صراحت دال بر این است که برای حفاظت اخلاقی تنها اهمیت دادن به پوشیدن چشم و حفظ فرج کافی نیست بلکه ضوابط و احکام دیگری هم مورد نیاز و ضروری است. ما باید دراین جا به اخبار و احادیث پیامبر و یاران گرامی اش رجوع کنیم تا بدانیم که ایشان این احکام را چگونه در جامعهٔ اسلامی پیاده نمودند و همچنین بدانیم که ازعکس العملهای معنوی و عملی ایشان چه برداشتهایی می شود.

پوشیدن چشم :

اولین حکمی که در این باره به زنان و مردان صادر شده، پوشیدن چشم است و کلمهٔ «**غض البصر**» عربی در زبان های دیگر به معنی پوشیدن چشم و پایین انداختن و بلند نکردن آن است ولی هدف حکم الهی این نیست، بلکه قصد آن پرهیز از زنای نظر و چشم است که در احادیث به کرات تذکر داده شده است چونکه نگاه کردن زنان به مردان بیگانه منشا فتنه می گردد و تلذذ به جمال زنان بیگانه منبع فتنه و فسادانگیزی برای مردان است و طبیعی است که فساد و فتنه از اینجا هم ایجاد می شود و یکی از دروازه های آن همین نظر کردن است که باید بسته شود، مقصود از پوشیدن چشم نیز همین است. بدیهی است که تا آن زمان که چشم انسان باز باشد حتماً نگاهش بر اشیاء و اشخاص اطرافش می افتد و غیرممکن است که چشم زنان و مردان هم به همدیگر نیافتد. پس حکم شرعی این است که اگر این نظر بطور تصادفی باشد گناه ندارد و تنها آن نظری ممنوع است که دوباره از روی قصد و عمد و به غرض تلذذ و تمتع از زیبایی و زینت طرف مقابل باشد. چنانچه :

عن جریر(رض) قال: سَاَلْتُ رَسُولَ اللهِ(ص) عَنِ النَظَرِ الْفُجْاَةِ؟ فَقَالَ اِصْرِفْ بَصَرَكَ.

«از جریر روایت شده است که گفت من از رسول الله دربارهٔ نظر تصادفی پرسیدم. او برایم گفت: چشمت را بگردان». [۱]

عن بریده(رض)قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ (ص) لِعَلِيٍّ: يَا عَلِي لاتَتَّبِعِ النَّظْرَةَ فَاِنَّ لَكَ الْاُولٰى وَ لَيْسَ لَكَ الْاٰخِرَةِ.

«از بریده(رض) نقل شده است که گفت: حضرت رسول الله(ص) برای علی(رض) فرمود: ای علی بعد از یك نگاه، بار دیگر نگاه مکن زیرا اولی گناه نداشته و دومی دارد». [۲]

عن النبی(ص) قال: «مَنْ نَظَرَ اِلٰى مَحٰاسِنِ امْرَاَةٍ اَجْنَبِيَّةٍ عَنْ شَهْوَةٍ صُبَّ فی

---

۱. ابوداود باب مایؤمر به من غض البصر.

۲. همان منبع.

عَيْنَيْهِ الْاٰنُكُ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ»

«از حضرت رسول(رض) روایت است که فرمود: کسی که به زیبایی و الطاف زن بیگانه به نظر شهوت بنگرد در روز قیامت در چشمان او سرب گداخته ریخته می شود». [۱]

با آن همه گاهی اوضاعی پیش می آید که ایجاب می کند شخص به زن بیگانه نظر اندازد مثلاً طبیب به زن مریض و یا قاضی به زنی که به منظور شهادت یا اقامهٔ دعوی حاضر می شود نگاه می کند و یا زنی در حریق می افتد و یا در آب غرق می شود، آن وقت ممکن است خودش یا آبرو و حیثیتش در خطر واقع شود. در این مواقع امدادگر اجازه دارد که علاوه بر صورت، در صورت لزوم به عورت او هم نگاه کند. علاوه بر این در بغل گرفتن او در صورت غرق یا حریق نه تنها بلامانع است بلکه واجب است و شریعت امر می کند که در این طور مواقع، شخص نیت خود را از فساد دور کند ولی اگر در دلش به مقتضای طبیعت بشری، حالتی از شهوت پیدا شود در آن صورت بر هیچ یك گناهی نیست زیرا این نگاه و این تماس از روی ضرورت است و انسان نمی تواند جلوی مقتضیات فطرت خود را بگیرد. [۲]

همچنین نظر کردن بر زن اجنبی بلکه تعمق نظر بر وی به قصد ازدواج نه تنها جایز بلکه از روی سنت مطلوب و مستحسن است و حتی خود حضرت رسول الله(ص) نیز به طرف زنی به همین منظور نگاه کرده است.

عَنِ الْمُغْيْرَة ابن شعبه(رض): اَنَّهُ خَطَبَ اِمْرَاَةً فَقٰالَ النَّبى(ص): اُنْظُرْ اِلَيْهٰا فَاِنَّهُ اَجْدٰى اَن يُوءْدَمَ بَيْنَكُمٰا

«و از مغیره بن شعبه روایت است که او با زنی نامزد شد پس حضرت رسول الله(ص) برایش فرمود: او را ببین زیرا نظر کردن باعث ایجاد موافقت و شناسایی در بین

---

۱. تکملهٔ فتح القدیر، ۸/ ۹۷.

۲. تفسیر کبیر و احکام القرآن، جصاص، در آیهٔ قل للمؤمنین یغضوا و تکملهٔ فتح القدیر، فصل و طی و النظر و اللمس و کتاب المبسوط ـ کتب الاستحسان.

شما است». [۱]

عن سهل(رض) ابْنِ سَعْدان امراة جائت الی رسول الله(ص) فقالت یا رسول الله جئت لاهب لك نفسی فنظر الیها و رسول الله فصعد النظر الیها.

و از سهل (رض) بن سعد روایت است که زنی نزد رسول الله(ص) آمد و گفت ای رسول خدا من آمدم تا خودم را بتو بخشم و حضرت رسول الله(ص) بطرفش نظر کرد و رویش را طرف وی بالا نمود». [۲]

«عَنْ اَبی هُرَیْرَةَ(رض) قٰالَ کُنْتُ عِنْدَ النَّبِیّ(ص) فَاَتٰاهُ رَجُلٌ فَاَخْبَرَهُ اَنَّهُ تَزَوَّجَ اِمْرَاَةً مِنَ الْانصٰارِ فَقٰالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ(ص) أنَظَرْتَ اِلَیْهٰا؟ قٰالَ لاٰ. قٰالَ فَاذْهَبْ فَانْظُرْ اِلَیْهٰا فَاِنَّ فی اَعْیُنِ الْاَنْصٰارِ شَیْئاً»

«و از ابوهریره(رض) روایت شده است که گفت: من نزد حضرت رسول الله(ص) بودم، مردی نزد وی آمد و خبر داد که با یك زن انصاری ازدواج کرده، حضرت رسول الله(ص) فرمود آیا او را دیده اید آن مرد گفت نه و حضرت رسول فرمود پس برو و او را ببین زیرا در چشم زنان انصاری چیزی هست». [۳]

عن جابر(رض) بن عبد الله قال رسول الله(ص) اذا خطب احدکم المراه قال استطاع ان ینظر الی مایدعوه الی نکاحها فلیفعل.

او از جابر(رض) بن عبدالله روایت است که حضرت رسول الله(ص) فرمود: اگر یکی از شما از زنی خواستگاری کرد و نیاز بدیدن وی بود اگر می توانند ببیند پس باید این کار را بکند». [۴]

از تعمق در این حالات استثنایی چنین استنباط می شود که هدف شرع منع مطلق نظر نیست بلکه منظور از بین بردن وسایل فتنه است بدین جهت، از نگاه کردن بدون ضرورت و بدون منفعت منع می کند و همینطور نگاهی که همراه تحریك شهوت و به هیجان آوردن تمایلات جنسی باشد نیز منع می شود.

---

۱. ترمذی، ماجاء فی النظر الی المخطوبه.
۲. بخاری، باب النظر الی المرأه قبل التزویج.
۳. مسلم، باب ندب من اراد نکاح امرأه الی ان ینظر الی وجهها.
۴. ابوداود، باب فی الرجل ینظر الی المرأه و هو یرید تزوجها.

این حکم برای زنان و مردان یکسان است، ترمذی در سنن خود از ام سلمه(رض) روایت می کند که وی و میمونه(رض) هر دو نزد حضرت رسول الله(ص) بودند.[۱] می گوید وقتی که ما نزد وی بودیم ابن ام مکتوم(رض) آمد و نزد وی داخل شد و این اتفاق زمانی افتاد که ما به رعایت حجاب مکلف شده بودیم، پس حضرت رسول(ص) برای ما فرمود که خود را از وی بپوشانید. گفتم ای رسول خدا آیا او کور نیست؟ ما را نه می بیند و نه می شناسد. حضرت رسول الله(ص) فرمود آیا شما هم کور هستید، آیا شما او را نمی بینید؟

از روی خصوصیت های خاص روانی گروه زنان و مردان، فرق بسیار دقیقی بین نگاه مرد و زن وجود دارد برای اینکه در طبیعت مرد، اقدام کردن وجود دارد که اگر چیزی را پسندید و زیر نظر گرفت برای حصول و بدست آوردن آن بسیار می کوشد. اما در طبیعت و نهاد زن فرار و ممانعت وجود دارد و تا زمانی که بر فطرت و نهاد خود متکی است این صفت از وی جدایی نمی پذیرد و یك زن ممکن نیست با اراده و قصد خود به چیزی که مورد پسندش واقع شده است اقدام کند و درحقیقت جرأت اقدام به آن را ندارد. شرع نیز این تفاوت را درمیان دو طبیعت فوق الذکر مدنظر قرار داده است. لذا آن قدر که نظر کردن مرد به زن بیگانه بشدت نهی شده است، ممنوعیت نگاه کردن زن به طرف مرد آنقدر هم شدید و غلیظ نیست. حدیث حضرت عایشه(رض) مشهور است که حضرت رسول الله(ص) بازی های حبشه را در مسجد به وی نشان می داد[۲] و این حدیث دلالت می کند که نظر کردن زن بطرف مرد بطور مطلق ممنوع نیست بلکه آن نظری ممنوع است که زن و مرد در یك مجلس باشند و بطرف همدیگر به جذب و جلب بنگرند و همچنین

---

۱. ترمذی، باب ماجاء فی احتجاب النساء من الرجال.

۲. این حدیث بروایت بخاری، مسلم، نسائی و احمد از عایشه(ص) است، بعضی در تعبیر آن می گویند که این ماجرا در روزگاری واقع شده که حضرت عایشه(رض) کم سن و سال بود و به زمان قبل از آمدن آیهٔ حجاب مربوط می شود جزابن حبان که تصریح می کند که واقعه مذکور وقتی واقع شد که نمایندگان حبشه به مدینه آمدند و در سال هفتم هجرت بود، بر این اساس حضرت عایشه(رض) پانزده یا شانزده ساله بود و از روایت بخاری است که حضرت رسول الله(ص) او را به چادر خود پیچانده و بازی را برایش نشان می داد، پس معلوم می شود که آیهٔ حجاب در آن موقع نازل شده بود.

نظری که بیم فتنه از آن برود جایز نیست، زیرا حضرت رسول الله(ص) به ام سلمه امر کرد که در برابر ابن ام مکتوم(رض) که صحابی جلیل القدرش بود با حجاب باشد و به فاطمه(رض) بنت قیس امر کرد تا عدّه اش را در خانهٔ او بگذارند، زیرا وقتی که شوهرش فاطمه را طلاق داد، حضرت رسول(ص) امر کرد که در خانهٔ ام شریك انصاری(رض) عدّه اش را سپری کند ولی بعد از مدتی فرمود:

اصحاب من به اینجا رفت و آمد می کنند پس در خانه ابن مکتوم(رض) عده ات را بگذران زیرا او یك شخص کور است و تو می توانی پوشش خود را برداری، یعنی می توانی از نظر لباس راحت و آزاد باشی و اگر جایی از بدنت نمایان شود او نمی بیند.

پس می فهمیم که هدف واقعی این احکام، کم کردن زمینه های فتنه است و بدین علت بود که حضرت رسول الله(ص) فاطمه(رض) بنت قیس را از گذراندن عدّه در خانه ای که امکان فتنه در آن بیشتر بود منع کرد و امر فرمود که او در خانه ای زندگی کند که چنین امکانی در آن وجود ندارد. لازم است که زن حتماً خانه ای برای زندگی داشته باشد پس شرع، زنان را از اختلاط با مردان اجنبی و اینکه بدون ضرورت و لزوم همدیگر را ببینند نهی نموده است.

تمام این احکام براساس حکمت است و کسی که دارای عقل و بصیرتی باشد که هدف دین را بفهمد، به آسانی می تواند مصالحی را که احکام پوشیدن چشم بر آن استوار است بوضوح درك نماید و این را هم می تواند بفهمد که به اعتبار همین حکمت ها و مصالح است که تخفیف و تشدید در این احکام مجاز می شود. هدف اصلی شریعت، منع کردن مردم از نگاهی است که باعث گناه می گردد وگرنه شریعت با چشم مردم هیچگونه دشمنی ندارد که بخواهد از آنها انتقام بگیرد. ممکن است که این چشمان بار اول نگاه های پاك داشته باشد ولی شیطان در آنها وسوسه انداخته و با دلایل فریبنده ای بگوید که این نگاهها گناه نبوده بلکه فقط برای لذت بردن و تمتع از زیبایی است که آن هم یك امر فطری محسوب می شود.

اگر او اجازه داشته باشد که از سایر مظاهر جمال طبیعت استفاده کند و از آن لذت ببرد پس چه گناهی است که از جمـال انسانی هم متمتع شده و لذت روحی و معنوی از آن ببرد. شیطان ایـن اندیشه را در ذهن انسان تربیت و تقویـت می کند که بیشتر لـذت ببرد، باشـد که تلذذ از جمـال، سبب وصـال گردد و کیست کـه انکار کند مصـدر و منشا تمام فسـق و فجوری که تـاکنون اتفـاق افتاده و هنوز هـم اتفاق می افتـد همین نگـاه نیست؟ چـه کسی مـی توانـد با صـداقت بگـوید کـه از دیدن زیبایـی دختران جـوان همان احساسـی را که بـا دیدن گل و گـلاب پیدا مـی کند در وجود خود احساس می نماید؟ اگر این دو احسـاس باهم متفاوت باشند و نگریستن بـه زیبایـی انسـان بـرخلاف نگـاه کـردن به زیبـایـی طبیعت بـاعـث تحـریك و بـه هیجان آوردن شهـوت بشود، پـس یك شخص چگـونه حق دارد بخـواهد کـه همان طوریکه تمتع و تلذذ از زیبایی گل در طبیعـت آزاد است، تلذذ از جمال انسانی نیز آزاد باشد؟

شرع هرگـز نمی خواهد ذوق زیبایـی خواهی را از نفس شما محـو و زایل کند بلکه می گوید: برای خود همسری انتخاب نمـایید که مورد پسند شما باشد و سپس او را کانون همهٔ علایق و زیبایی دوستی تان سـازید و هرطور که می خواهید از جمال و لذت وی بهره منـد شوید و نگاهتان را از وی بـرنگیرید، زیرا اگر ایـن کار را نکنید مرتکب فحشـا می شوید و اگـر خود را هم به فحشـای عملی آلوده نساختـه و نفس خود را از طریق انضباط اخلاقی و یا بنابر موانع دیگری حفظ کنید، باز هم بدانید که از گمراهی فکـر و اندیشه سالـم نمانده اید. پـس، نیمی از نیروی خواهـش شما از طریق نگاه صرف می شود و دلهایتان بخـاطر عشق و علاقه و حرص بسیار به تلذذ و تمتع غیـر مشروع آلوده می گـردد و سرانجام در دام هوا و هـوس گرفتار می شـوید و شب هـا از فکر آن نمـی توانید بخـوابید و اگـر هم بخوابیـد، در خواب مـی بینید. همچنین به خاطر شـوق و رغبت زیادی که به معشوقه تان دارید مـانند آدم مارگزیده بی طاقت می شـوید و بیشترین نیرو و توان شما برای ضـربان و تپش قلب و هیجان خون، مصـرف می شود... دربـارهٔ این زیان و ضـرر چه فکـر می کنید؟ آیـا سهل و آسان است؟ تمام این ضرر و زیانها تنها برای این است که شما نگاهتان را از مواضع

شرعی و مشروعش به جای دیگر سوق دادید، پس برشماست که از پراکندگی نگاه هایتان کاسته و آن را محدود سازید و بدون ضرورت به جای دیگری نگاه نکنید و از نظری که زمینه ساز فتنه است بپرهیزید و در مواردی که ضرورت ایجاب کند یا منفعتی را برای جامعه دربرداشته باشد، با وجود امکان فتنه باز هم جایز نیست، ولی درصورتی که احتمال وقوع فتنه نرود با اینکه هیچ ضرورتی هم نداشته باشد، نگاه کردن زن به مرد جایز است ولی به هیچ وجه به غیر از حالات اتفاقات ناگهانی، مرد اجازه ندارد به زنی نگاه کند.

ممنوعیت اظهار زینت:

حکم پوشیدن چشم متوجه بهر دو طبقه ـ زن و مرد ـ است و درآینده ما احکامی را تذکر خواهیم داد که مخصوص زن است که اولین حکم دوری جستن از نمایش زینت است مگر در محدودهٔ خاص و معین. پیش از اینکه در اهداف و تفاصیل این حکم تأمل کنید لازم است احکام گذشته را در خصوص لباس و ستر عورت به یاد بیاورید، گفتیم که غیر از روی و کف دست زن، اعضای دیگر وی عورت است و آشکار کردن و نمایان ساختن آن جایز نیست و حتی به پدر، برادر، پسر و یك زن دیگر هم اجازه ندارد که عورتش را نشان بدهد.[1] حال که این احکام را در ذهن خود مجسم کردید پس حدود و اندازهٔ اظهار زینت، بقرار زیر تقدیم می گردد:

۱ـ زن اجازه دارد زینت خود را برای آن دسته از خویشاوندان مردش که برمی شماریم نشان بدهد:

شوهر، پدر، پدر شوهر، پسر، پسر شوهر، برادر، برادرزاده و خواهرزاده.

۲ـ همچنین او اجازه دارد که زینتش را برای کنیز و غلامش ظاهر سازد.

۳ـ زن اجازه دارد که با زینت خود پیش زیردستان خود که از جمله مردان بوده

---

۱. بر زن حرام است که به محدودهٔ ناف تا زانوی زن دیگری نگاه کند و برای مرد هم حرام است و نباید از ناف تا زانوی مرد دیگری را ببیند.

ولی به زنان تمایل شهوانی نداشته باشند وارد شود.[۱]

۴ـ او می تواند زینتش را به کودکانی نشان دهد که هنوز از مسایل جنسی اطلاع ندارند و اظهار زینت باعث تحریك شهوت آنهانمی گردد.

۵ـ زن می تواند زینتش را برای زنان هم جنس خود نشان دهد و از آنجا که خداوند لفظ «من نسائهـن» را آورده و «من النسـاء» نگفتـه است پس آیه، زنـان هم مسلك را شامل می شود نه کل زنان پس روشن است که منظور، زنـان عفیفـه و زنهایـی است که از قبیلهٔ خویشاوندان یا هم طراز او باشند و سایـر زنانی که وضعشان مجهول بوده و شهرت بدی داشته باشند و یا مورد شك و شبهه قرار گیرند از این حکم مستثنی هستند، زیرا آنها اسباب فتنه را فراهم می کنند. در روایات است که وقتی مسلمانان مناطق شام را فتح کردند، زنانشان با زنان یهود و نصاری

---

۱. ابن کثیر در تفسیر آیه «او التابعین غیر اولی الاربه ...» می نویسد که اینان عبارتند از مزد بگیران و زیر دستانی که در عقلشان کم هوشی و ضعف وجود دارد و به زنان هم رغبت ندارند تفسیر ابن کثیر ۳/ ۲۸۵ و می گوید در عدم تمایل این مردان به زنان دو احتمال وجود دارد: اول اینکه کاملاً محروم از شهوتند مثل پیر فرتوت و در دم مرگ و یا ضعیف العقول، ابله و یا خنثی. دوم اینکه تمایل طبیعی به زنان دارند ولی بسبب ذلت و زیردست بودنشان جرأت ندارند که شهوتشان را متوجه زنانی نمایند که در آن خانه بعنوان خادم و زیردست کار می کنند و هر دو نوع حکم در آیهٔ او التابعین غیر اولی الاربة من الرجال آمده است ولی نباید فراموش کرد تمام کسانی که، زنان به اظهار زینت نزد آنها مجازند باید دارای دو صفت باشند: اول اینکه تابع و زیردست آن خانه باشند که نزد زنان آن آمد و شد دارند دوم اینکه تمایل شهوانی به زنان آن خانه نداشته باشند و برای حفظ سلامت اخلاق و کرامت خانواده لازم است فکر کنند که آیا آن زیردستان واقعاً در ردیف کسانی هستند که به زنان تمایل دارند و اگر در وهله اول دانسته شود که آنها به زنان متمایلند، لازم است که اجازهٔ رفت و آمد را از آنها سلب کنند. بهترین مثال در این باره مثال یك مرد مخنث است که حضرت رسول(ص) اجازهٔ دخول به خانه ها را به او داده بود ولی بعد از اینکه برخی از کارهای او را دید، از داخل شدن او به خانه ها جلوگیری بعمل آورد و او را از شهر بیرون کرد. جریان از این قرار است که در شهر مرد مخنثی زندگی می کرد که نزد ازواج مطهر پیامبر می آمد، روزی نزدیکی از همسران مطهر پیامبر نشسته بود و با برادر وی سخن می گفت که حضرت رسول الله(ص) داخل شد و شنید که او می گفت: اگر خداوند فتح طائف را نصیب شما کرد، دختر غیلان را بتو خواهم داد و عورت و اندامهای پوشیدهٔ او را برایش وصف کرد، حضرت پیامبر(ص) فرمود: ای دشمن خدا تو به آن زن، خوب با تعمق نظر کرده ای. بعد از آن به زنانش گفت چون او این سخنان را خوب می داند نباید نزد شما بیاید و داخل شدن او را به خانه ها ممنوع کرد و به این هم اکتفا نکرده بلکه از شهر بیرونش نموده و به صحرا راند. زیرا وقتی که او دختر غیلان را توصیف می کرد زنان با او چنان خوشرفتاری می کردند که تو گویی با هم جنسان خود هستند، بدین ترتیب از احوال و اسرار آنها با خبر می شد و سپس به مردان حکایت می کرد، بنابراین ترس از فتنهٔ وی لازم بود.

(شرح ابوداود کتاب اللباس)

اختلاط نمودند. وقتی که خبر به حضرت عمر(رض) رسید به ابوعبیده ابن جراح(رض) که والی شام بود نوشت:

اما بعد به من خبر رسید که یك عده از زنان مسلمان با زنان اهل کتاب یکجا در حمام داخل می شوند. این کار را منع کن.[۱] همچنین از ابن عباس نقل شده است که زن مسلمان اجازه ندارد که در بین زنان اهل کتاب خود را برهنه سازد و زینت خودِ را برای زنان کافر نشان دهد غیر از مواردی که جواز آن برای مردان بیگانه ذکر شد.[۲] منظور از این حکم، ایجاد تفرقه بین زنان، به اعتبار دین نیست بلکه هدفش این است که زنان مسلمان از معاشرت و نشست و برخاست با زنانی که اخلاق و آدابشان مجهول است و یا اخلاق و سلوکشان برخلاف اصول اسلامی است، بپرهیزند. ولی زنان پاکدامن و عفیفهٔ غیر مسلمان در حکم (**نسائهن**) داخل هستند.

اگر کسی در این حدود تأمل و تفکر کند، دو چیز را استنباط می کند:

اول: زینتی که ظاهر کردن آن در چارچوب مقررات معین اجازه داده شده، با ظاهر کردن عورت زن فرق دارد و مقصود از آن: پوشیدن لباسهای تجملی، زیورآلات، آرایش مو، سرمه کشیدن و استعمال وسایل آرایش زنانه است که زنان به خاطر زن بودنشان در خانه از آنها استفاده می کنند.

دوم: اینکه زنان اجازهٔ اظهار این زینت را فقط برای مردانی دارند که بطور دائم و همیشگی به آنها حرامند و همینطور به زیردستانی که بدون شهوت بوده و در اخلاقشان شك و تردیدی نباشد. از اینرو زنانی هم که به خانه وارد می شوند باید زنانی از صنف خودشان باشند. زیردستان و خدمه هم از زمرهٔ «**غیراولی الاربة**» باشند و کودکان هم باشند که به مسایل جنسی علاقه نداشته باشند، «**لم یظهر و اعلی عورات النساء**». از تمام این گفتار نتیجه می گیریم که هدف شرع، تنها منحصر

---

۱. تفسیر ابن کثیر آیهٔ مذکور.
۲. تفسیر کبیر، آیهٔ مذکور.

ساختن اظهار زیور و زینت زنان در حلقه ای است که سبب تحریك امیال و عواطف در قلوب مردم نشود و یا اسباب و وسایل بی بندوباری جنسی را فراهم نسازد.

غیر از مردان فوق الذکر، دیگر هیچ کس حق ندارد زینت آنها را ببیند حتی برای زنان در وقت راه رفتن، ممنوع است که پاهایشان را به زمین بکوبند چونکه نباید صدای زیورآلاتشان بلند شود و باعث جلب توجه سایرین گردد. بطوریکه در صفحات قبل گفتیم دیده شدن زینت در دامنهٔ بسیار محدودی مجاز است و حکمت و فلسفهٔ این احکام هم آشکار است و بدیهی است که اگر زنان با تجمل و تزین در برابر افرادی که دارای قوهٔ شهوت جنسی اند ظاهر شوند، انگیزه ها و عوامل شهوت نمی توانند این حرمت ابدی را به عواطف پاك و بری تبدیل کنند. پس معلوم می شود که عاقبت این کار همان می شود که آمال بشری خواهان آن است و این تنها ما نیستیم که بگوییم هر زنی با داشتن چنان زینتهایی فاسد شده و هر مردی هم فاسق می گردد بلکه هیچ کس نمی تواند این را انکار کند که بیرون آمدن زنان با این وسایل زینتی و آرایش و شرکت کردن در مجالس و محافلی که ضررهای مادی ومعنوی پنهان و آشکاری نیز دارد، مانند رفت و آمد زنان اروپایی و آمریکایی است که قسمت اعظم درآمد روزانهٔ آنها در این راه مصرف می شود و این مصرف و اسرافشان روز به روز رو به فزونی است و نزدیك است که رزق و روزی شوهرانشان را هم تنگ کنند.[۱] چه فکر می کنید، علت این مصرف جنون آمیز چیست؟ آیا غیر از همین نگاههای هیجان زا به طرف زنان تجملی و مدپرست، عامل دیگری هم هست که باعث شرکت آنها در بازارها و مناطق شلوغ شود؟ و باز فکر می کنید این رغبت افراطی زنان در تجمل و تزین چیست که مانند مرض وبا در جامعه منتشر می شود؟ آیا غیر از این است که آنها می خواهند

---

۱. دربارهٔ مصرف فراوان این داروهای شیمیایی، آماری ارائه داده شده است که نشان می دهد: زنان انگلستان سالانه بیست میلیون پوند و زنان آمریکا بیست و پنج میلیون پوند برای وسایل آرایشی پرداخت می کنند و ۹۰درصد زنان به نوعی از آرایش (Make Up) معتاد شده اند.

درچشم مردان، قشنگ و زیبا جلوه گر شده و مورد پسندشان واقع گردند؟[1] و تمام اینها برای چیست؟ آیا این تمایل و آزادی پاك است؟ و آیا مقصود آنها برانگیختن شهوت جنسی نیست که از حدود طبیعیش تجاوز کرده است؟ و آیا طرف مقابل را وسوسه نمی‌کند و نمی خواهد که شخص به تمایلات فرد دیگری پاسخ گوید؟

اگر شما این حقایق را انکار کنید، عاقبت آن را چگونه می توانید انکار کنید چرا که فردای آن به گونه ای است که آتش فشانی ایجاد خواهد شد و از میان آن دود و آتش فراوان بیرون خواهد آمد و جهانی را ویران خواهد ساخت. ای کسانی که می خواهید در همهٔ کارهایتان آزاد باشید سعی کنید نتایج و عواقب آنرا هم بسنجید و حقایق را انکار نکنید چون این حقایق، پوشیده نبوده بلکه نتیجهٔ آن به مانند آفتاب در جهان امروز معلوم است، ممکن است شما این نتایج را از راه حسی یا تجربی دریابید ولی موضوع این است که اسلام می خواهد همان اولین روز، زمینه های فتنه را

---

۱ . زنان در این آرایش و تجمل پرستی به اندازه ای رغبت دارند که حتی خودشان را هم در این راه می فروشند و آرزوی نهایی آنها این است که دارای اندام بسیار باریك و لاغر باشند و آرزوی فعلی هر دختری نیز همین است که اندامش متناسب با معیاری باشد که متخصصین وضع کرده اند و هدفشان چیزی نیست جز اینکه سینه، ساقها و بازوان، کمر، ران، باسن و... در نظر مردان شیرین و خوشنما جلوه کند. برای تحقق یافتن این هدف آن بیچاره خود را تشنه نگه می دارد و از خوردن غذاهای خوش طعم و لذیذ خودداری می کند و از آب لیمو و نارنج و دیگر موادی که هضم کننده اند، زیاد مصرف می کند و بدون مشورت طبیب از داروهای مختلف استفاده می کند که این جنون بسیاری از زنان را به هلاکت رسانیده است، مثلاً در بودا پست به سال ۱۹۳۷ هنرپیشهٔ مشهورشان بنام جوسی لاباس در اثر سکتهٔ قلبی جان خود را از دست داد. بعد از تحقیقات معلوم شد که او از چند سال پیش رژیم غذایی دارویی داشته و بخاطر لاغر شدن از داروهای زیاد استفاده می کرده است تا آنکه همهٔ قوایش به تحلیل رفته و سبب سکتهٔ وی می گردد. ماگرلاپرسی لی، که در خوانندگی بسیار مشهور بود قربانی همین هدف شد و آوازه خوان مشهور دیگری به نام لوئیزا زاپو در هنگام خواندن آواز و اجرای نمایشنامه، به زمین افتاد و مرد. آن بیچاره همیشه غمگین بود که چرا اندامش با معیارهای زمان متناسب نیست، او رژیم های سختی می گرفت تا اینکه وزنش بسیار کم شد ولی در اثر آن، قلبش ضعیف گشته و در زیر پای عاشقان زیبایی و جمال به خاك هلاکت افتاد و بعد از وی هنرپیشهٔ دیگری به نام ایمولا، قربانی این هدف شد که از استعمال زیاد وسایل مصنوعی (اندام ساز) دیوانه شد و در تیمارستان بستری گشت. این زنان از جملهٔ زنان مشهوری بودند که اخبارشان در جراید منتشر شد و خدا می داند چه تعداد از زنان قربانی این تجمل و تزین می شوند و برای اینکه خود را در نظر مردان خوش آیند جلوه دهند زندگی را از دست می دهند. شما بگویید، آیا تمام اینها آزادی زن است و یا بردگی او؟ این چه آزادی ای است که تسلط مردان را بر آنها فزونی می بخشد و چنان در بردگی می افتند که از خورد و خوراك و سلامتی هم محروم می شوند و مردان تمام زندگی و آرزو و هدفشان می گردد و بس.

محدود کند و قبل از هر چیز، دیده شدن زینت را کار درست و پاکی ندانسته و بدور از شك و شبهه نمی داند زیرا می داند که نتیجه آن همانند ظلمت روز قیامت فراگیر بوده و احدی از آن نجات نخواهد یافت.

با آنکه قرآن ظاهر کردن زینت را برای بیگانگان منع می کند، با آوردن «**الا ما ظهر منها**» یك استثنا برای آن قایل می شود و منظور از آن، زینتی است که بدون ارادهٔ شخص ظاهر می شود و بسیاری از علما خواسته اند که از این استثنا فواید زیادی استخراج کنند ولی مشکل اینجاست که این نوع کلمات گنجایش تمام خواهشات و هوای و هوس آنها را ندارد زیرا دین، بوسیلهٔ این کلمات، زنان را مخاطب قرار می دهد و می گوید: زینتهایتان را برای بیگانگان از روی قصد و عمد نشان ندهید و بعد از این، اگر چیزی از زینتتان خودبخود ظاهر شود یا براساس ضرورت خودش بدون پوشش بماند، هیچ گناهی ندارد و منظور آیه کاملاً واضح است و آن اینکه نباید نیت شما اظهار زینت و محاسنتان برای بیگانگان باشد و یا کاری نکنید که با زیبایی و آرایش پنهان، مردان را به خود جلب نمایید و اگر نمی توانید کاملاً آن را بپوشانید، حداقل، نهایت سعی و کوششتان را بکنید تا زینت و آرایش شما پوشیده بماند و سپس اگر غفلتاً قسمتی از آن دیده شود، خداوند شما را به خاطر آن مؤاخذه نمی کند. مثلاً لباسی که شما به منظور پنهان داشتن زینت خود می پوشید، طبیعی است که همه آن را می بینند و قامت شما نیز آشکار است و همچنین ممکن است مجبور شوید که دست و یا عضو دیگرتان را برای انجام بعضی امور ظاهر کنید پس در تمام این موارد برای شما گناهی نیست چون شما به عمد آن را ظاهر نکرده بلکه مجبور شده اید و اگر فرضاً در آن حال شیطانهایی در نفس انسانی باشند که از این قسمت کوچك زینت شما لذت برده باشند، شما گناهی ندارید و گناه آن به گردن کسی است که دارای نیت فاسد است چراکه شما لوازم حفاظت و حراست اخلاقی و اجتماعی را بجای آورده و مسئولیت را از خود ساقط نموده اید.

این مفهوم صحیح آیهٔ کریمه است و اگر اختلافات بین مفسرین را در مفهوم این آیه بررسی کنیم درمی یابیم که ریشهٔ تمام اختلافاتشان همین چیزی است که ما گفتیم.

ابن مسعود، ابراهیم نخعی و حسن بصری می گویند که مراد از زینت ظاهری لباسی است که زن توسط آن زینت باطنی اش را می پوشاند مانند چادر، نقاب و... .

ابن عباس، مجاهد، عطاء، ابن عمر انس، ضحاك، اوزاعی و سعید ابن جبیر و عموم احناف می گویند که منظور از آن، روی و کف هر دو دست است و این استثنا، زینتی را هم که در روی دست و چهره وجود دارد شامل می شود، مانند سرمهٔ چشم، خنیه(حنا)، انگشتری و غیره.

از سعیدبن مسیب روایت است که گفت چهرهٔ زن در ردیف **(ماظهرمنها)** است و از حسن بصری، قولی روایت شده که آن را تأیید می کند.

حضرت عایشه صدیقه(رض) به پوشانیدن روی تمایل دارد و می گوید که هدف از زینت ظاهری، هر دو دست و زینتهای آن است مانند انگشتری، النگو و... .

مسور ابن مخرمه و قتاده دیده شدن هر دو دست را با زیورهای آن اجازه می دهند و دربارهٔ چهره از اقوال شان چنین فهمیده می شود که فقط ظاهر کردن هردو چشم را اجازه می دهند و بس.

اگر در ریشهٔ اختلاف موجود میان مفسرین بیاندیشید درمی یابید که تمام آنها از **(الاماظهر منها)** چنین فهمیده اند که خداوند برای زن ظاهر ساختن زینتی را اجازه داده است که برخلاف قصد و اراده اش باشد و یا که ضرورت، مقتضی آن باشد و اما جواز اینکه زن چهره و دست خود را برای مردم به این منظور کشف و ظاهر کند که مردان را به طرف خودش جلب کند، از هیچ یك از مفسرین نقل نشده است بلکه هر یك از آنها کوشیده اند که به اندازهٔ فهم و دانش خود آنرا تفسیر کنند و نیاز زن را در نظر بگیرند که چه چیزی ضرورت محسوب می شود تا سبب آشکار کردن چهره و دست بشود. تا چه اندازه بیرون بودن آن مجاز است و چه چیزی بر اساس ضرورت ظاهر می شود؟ آیا در هر شرایطی می تواند ظاهر شود؟ بنابر اصول و پرسش های فوق هریك از مفسرین نظریه شان را ابراز داشته اند. با وجودی که ما در اینجا می گوییم معنی استثنا **(الا ما ظهر منها)** را به امور فوق الذکر مقید و محدود نسازید

و به زن مسلمان اجازه بدهید بر اساس احوال، شرایط و احتیاجات خودش حکم نماید، آیا رویش را بپوشاند یا باز بگذارد، البته منظور آن زن مسلمانیست که می خواهد احکام خدا و پیغمبر را تحقیق و تتبع کند و هرگز راضی نمی شود به فتنه و فساد مبتلا شود. ضمناً او می داند که اگر باید بپوشاند تا چه اندازه باید باشد و اگر باز بگذارد نیز تا چه اندازه اجازه دارد؟ در این باره هیچ حکم صریح و قاطعی از طرف شریعت وارد نگردیده است و با توجه به حالات مختلف، اوضاع و شرایط هم مقتضی حکمت نمی باشد تا در آن باره حکم قاطع صادر کند. زیرا زنیکه بخاطر انجام پاره ای از امور مجبور به بیرون رفتن می شود، این خروج، او را به نمایان ساختن چهره و دستها مجبور می کند که در این موقع به او اجازه داده شده است ولی زنیکه چنین نیازی نداشته باشد، اجازه ندارد که بدون ضرورت عضوی از اعضایش را ظاهر سازد.

پس منظور شریعت این است که اگر زنی بدون ضرورت و فقط برای اظهار حسن و زیبایی، عضوی از اعضای بدنش را ظاهر کند گنهکار است و اگر چیزی از آن بدون قصد و اراده نمایان شود صاحب آن گنهکار نمی شود و اگر ضرورت باعث ظاهر شدن گردد پس در این صورت کشف و ظهور آن برایش مجاز است.

بدون در نظر گرفتن گوناگونی اوضاع و شرایط دربارهٔ مسئلهٔ صورت سؤال خاصی مطرح می شود و آن اینکه آیا شریعت آشکار ساختن چهره را می پسندد یا نه؟ و آیا اظهار آن در موقع ضرورت جایز است یا نه؟ و آیا صورت هم در ردیف اعضایی است که باید از اجانب پنهان داشته شود؟ آیه حجاب در سورهٔ احزاب به تمام این سؤالات جواب داده و ما را راهنمایی می کند.

حکم چهره:

خداوند می فرماید:

«يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذٰلِكَ اَدْنىٰ اَنْ يُعْرَفْنَ يُؤْذَيْنَ»

«ای پیامبر بزنان خود و زنان مسلمان بگوکه قسمتی از چادرهایشان را به سربیاندازند. این

نزدیکتراست به اینکه شناخته شوند. پس ایشان اذیت کرده نشوند».

این آیه فقط دربارۀ پوشش چهره نازل شده و جلابیب که جمع جلباب است عبارت از لباس فراخ یا چادر یا نقاب می باشد و «یدنین» به معنای انداختن آن، پس معنی تحت اللفظی آیه چنین می شود که روی بدنشان را با چادرها بپوشانند و به این ترتیب فقط برای رفع ضرورت بیرون آیند و حرف(من) برای بعضیت است زیرا زن یك بخش از لباسش را فرو می گذارد و قسمت دیگر بالای پیراهن می آید. «**ذلك ادنی ان یعرفن**» تا جدا شوند از کنیزان و زنان آوازخوان و مغنیه، فلا یوءذین تا از طرف اهل طمع و فسق مورد اذیت قرار نگیرند.[1]

از تمام اقوال مذکور چنین فهمیده می شود که از عصر پربرکت اصحاب کرام(رض) تا قرن هشتم هجری تمام علما مفهوم این آیه را به یك چیز حمل کرده اند و آن مفهومی است که ما از روی کلمات، آن را برگزیدیم و بعد از آن اگر به احادیث نبوی و اخبار مراجعه کنیم چنین نتیجه می گیریم که زنان بعد از نزول این آیه در زمان خود حضرت رسول الله(ص) از چادر یا نقاب یا پرده استفاده می کردند و روی برهنه بیرون نمی آمدند، چنانچه در سنن ابوداوود، ترمذی، موطاء امام مالك و دیگر کتب حدیث آورده شده است که حضرت رسول الله(ص) امر کرد که زن در حالت احرام نقاب برگیرد و دستکش نپوشد و بدین ترتیب، زنان را در حالت احرام از نقاب و دستکش نهی فرمود.

المحرمه لاتنتقب و لاتلبس القفازین. و نهی النساء فی احرامهن عن القفازین و النقاب و این حدیث به صراحت دلالت دارد بر اینکه زنان در عهد نبوت بپوشیدن نقاب و دستکش عادت کرده بودند ولی در حالت احرام از آن منع شدند. مقصود از این حکم این نیست که مردم روی زنان را در موسم حج ببینند بلکه هدف اصلی آن است که چادر که در حالات عادی جزو لباس بود در حالت احرام جزء احرام نباشد. در احادیث به صراحت وارد شده است که همسران حضرت رسول الله(ص) و زنان دیگر، درحالت احرام هم چهره هایشان را از مردان بیگانه پنهان می کردند و در سنن

---

۱. تفسیر بیضاوی، ۴/ ۱۶۸.

ابوداود از حضرت عایشه روایت است که گفت :

عن عایشه قالت کان الرکبان یمرون بنا و نحن مع رسول الله(ص) محرمات فاذا حازو بنا سدلت احانا بها من رأسها علی وجهها فاذا جاوزنا کشفناه . [1]

«سواران از پیش ما می گذشتند و ما به همراهی حضرت رسول الله(ص) در حال احرام بودیم، وقتی که از نزد ما رد می شدند، هریك از ما چادرش را از سرش برویش پایین می انداخت و وقتی که از ما می گذشتند نقاب از چهره برمی گرفتیم» .

در موطاء امام مالك ذکر شده است که :

عن فاطمه بنت المنذر(ص) قالت : کنا نخمر وجوهنا و نحن محرمات و نحن مع اسماء بنت ابن بکر الصدیق(رض) فلا تنکره علینا .

«فاطمه بنت منذر(رض) گفت ما درحالی که با اسماء بنت ابوبکر(رض) بوده و احرام داشتیم روی های خود را می پوشاندیم و اسماء این وضع را بد ندانست» .

در فتح الباری از عایشه(رض) روایت است که گفت :

«زنان چادرشان را از سرشان بر چهره شان پایین می انداختند» .

یا لباس شان را پایین انداخته و فروگذارند و این مفهوم پوشیدن صورت است که باید پنهان داشته شود و فرقی ندارد که با پوشیدن چادر باشد یا نقاب و یا هر روش دیگری . آیه ، مفاد این نوع پوشش را چنین بیان می دارد : اگر زنان با این ستر از خانه بیرون آیند اهل فسق و فجور می شناسند که آنها زنان شریف و عفیف هستند نه از کنیزان ، پس بر آنها تعرض نمی کنند .

تمام مفسرین در تفسیر این آیه به همین مفهوم اتفاق نظر دارند . از ابن عباس روایت است که گفت : خداوند به زنان مسلمان امر کرده که در وقت بیرون آمدن از خانه رویشان را توسط چادر و یا لباس(**جلابیب**)بپوشانند . [2]

از ابن سیرین روایت است که گفت : از عبیده ابن سفیان ابن حارث حصزمی دربارۀ آیۀ : «**قل لازواجك ... جلابیبهن**» سؤال کردم او در جواب گفت که چهره و

---

۱ . باب فی المحرمه لغطی و جیها .

۲ . تفسیر این جریر طبری ۲۲/ ۲۹ .

سرش را با لباس می پوشاند و یك چشمش را برای دیدن باز می گذارد. [۱]

ابن جریر طبری در تفسیر این آیه می گوید:

«بزنان بگو در وقت بیرون رفتن برای ضرورت مانند کنیزان نباشند زیرا چهره و موهایشان را ظاهر می کنند ولکن تو به زنان بگو که چادرهایشان را بر چهره هایشان بکشند تا فاسقی بر ایشان تعرض نکند و ایشان را به زبان آزار نرساند. چون اگر فاسقان بدانند که آنها آزادند، از اذیت کردن ایشان خودداری می کنند». [۲]

ابوبکر جصاص می نویسد:

«این آیه دلالت بر این دارد که زن جوان، مکلف به پوشاندن چهره است و وقتی که از خانه بیرون می رود باید مستور بوده و عفت خود را ننمایاند تا مردم فاجر و طمعکاران در آنها امید نداشته باشند». [۳]

علامهٔ نیشابوری در تفسیر همین آیه می نویسد:

«زنان در ابتدای اسلام برهمان عادت جاهلیت بودند، بصورت مبتذل با پیراهن و چادر بیرون می آمدند و هیچ فرقی بین زن آزاد و کنیز وجود نداشت. لذا به پوشیدن چادر و پوشاندن چهره و سر مأمور شدند و این گذاشتن چادر برای این است که شناخته شوند که آنها زنان آزادند و فاجر و زناکار نیستند زیرا زنی که رویش را بپوشاند عورتش را نیز به بهترین وجه مستور نگه می دارد». [۴]

امام فخرالدین رازی می نویسد:

«در زمان جاهلیت زنان آزاد و کنیزان بدون حجاب خارج می شدند و مردان زناکار نیز آنها را دنبال می کردند و مورد تهمت واقع می شدند لذا خداوند به زنان آزاد امر کرد تا خود را در پرده گیرند «**و ذلك ادنی ان یعرفن و لایوذین**» در معنی آن آیه گفته شد تا فهمیده شود که آنها زنان آزادند و تعقیب نشوند و ممکن است گفته شود مراد این است که شناخته شوند که آنها زانی نیستند زیرا زنی که روی را بپوشاند با آنکه

---

۱. تفسیر طبری، ۲۲/ ۲۹ و تفسیر جصاص، ۳/ ۴۵۷.
۲. تفسیر طبری، ۲۲/ ۲۹.
۳. احکام القرآن، جصاص، ۳/ ۴۵۸.
۴. تفسیر غریب القرآن، بر حاشیهٔ تفسیر طبری. ۲۲/ ۳۲.

روی عورت نیست[۱] دیگر از وی انتظار نمی رود که کشف عورت کند پس مشخص می شود که آنها زنان عفیفه اند و خواهش زنا از ایشان غیرممکن است». [۲]

نقاب (پرده و چادر):

هرکسی که به کلمات آیه توجه کرده و اقوال مفسران هر عصری را تحت بررسی عمیق قرار دهد و عملکرد مردم را در زمان حیات حضرت رسول(ص) از نظر بگذراند به هیچ وجه نمی تواند انکار کند شریعت به زنان دستور داده است که رویشان را از بیگانه پنهان دارند و این وضع از زمان حیات خود پیامبر شروع شده و تاکنون ادامه دارد و خود قرآن نقاب یا پرده و چادر را از روی حقیقت و معنی پیشنهاد کرده ولی آنرا با این لفظ اصطلاحی ذکر نکرده است و زنان مسلمان موقع بیرون رفتن از خانه پیش روی پیغمبر پرده بر روی می انداختند و در آن زمان پردهٔ مذکور بنام نقاب مشهور بود و مردم آنرا بدان نام می شناختند.

بله و آن نقابی (Veil) است که اروپایی ها آنرا تا سرحد ممکن بد و نامطلوب می دانند و روح غربی حتی از تصور آن ناراحت می شود و آنرا بعنوان وحشت و تنگ نظری می شناسند و اولین عامل عقب ماندگی و تخلف ملل مشرق زمین می شمارند و اگر سخن از پیشرفت تمدن و آگاهی فرهنگی و روانی ملل مشرق زمین شود، اولین شاهد و دلیلی را که برای صدق مدعای خود می آورند و به آن افتخار می کنند این است که نقاب از روی زنان یا کاملاً برداشته شده ویا اینکه در شرف برداشتن است.

ای رفقای متجدد غرب زده جای بسی رسوایی و فضیحت است! زیرا نقاب زنان چیزی نیست که بعد از زمان حضرت رسول الله(ص) اختراع شده باشد بلکه قرآن نیز آنرا ذکر کرده و پیغمبر که قرآن بر وی نازل شده این حکم قرآن را در زندگیش و در میان امت خود پیاده و رایج کرد. این احساس رسوایی و شرم سودی برایتان

---

۱. عورت در اصطلاح آن قسمت از بدن است که ستر آن واجب باشد لذا به اعتبار این معنی از ناف تا زانو شامل عورت می باشد.

۲. تفسیر کبیر، ۶/ ۵۹.

ندارد زیرا شترمرغ اگر سرش را در زیر خاك بگیرد که صیاد او را نبیند، این سر زیر خاك کردن او سبب مخفی شدن و نبودن او در مکان نمی گردد و از شکار صیاد نیز نمی تواند بگریزد، همینطور شما هم اگر رویتان را از حقیقت بگردانید این رویگردانی شما باعث بطلان حقیقت نمی گردد و آیهٔ قرآن هم با این کار شما محو و نابود نمی شود و اگر بخواهید براساس عقیدهٔ نادرستتان، این لکه ننگ را از جامعه خود بزدایید، نه تنها به هدفتان دست نمی یابید بلکه باعث ظهور و روشن شدن حقیقت می گردید. بعد از اینکه از غرب الهام گرفته و نقاب و پرده را برای خودتان ننگ و عار شمردید، راه از بین بردن و برداشتن آن از رویتان این است که با صراحت تمام بیزاری خود را از اسلام و احکام آن اعلام بدارید، زیرا همین اسلام است که به عقیدهٔ شما عالیجنابان غربزده، به این چیزهای بد و نامطلوب از قبیل حجاب، چادر و پوشیدن رو امر می کند.

ای مردم، شما پیشرفت و ترقی و اجتماعی بودن را می خواهید، پس بدانید که دین به زن پرده نشین اجازه نمی دهد که بوی خوش مجالس و محافل باشد بلکه او را به عفت، حیا و حجاب امر می کند و نمی گذارد که باعث تلذذ و منظرهٔ دید عموم شود، به نظر شما آیا دینی که چنین اوصاف و احکامی داشته باشد، صلاحیت پیروی کردن را دارد یا نه؟ و آن کجا و پیشرفت کجا؟ او کجا و اجتماعی بودن کجا؟ زیرا به نظر شما ترقی و تمدن حکم می کند که هروقت دختری قصد بیرون رفتن از خانه را داشته باشد دوساعت قبل خود را از تمام کارها فارغ و آسوده سازد و به زینت، آرایش و تجمل بپردازد، تنش را معطر نموده، لباس جلب کننده و تنگ بپوشد و چهره و بازوهای خود را به انواع پودرهای مخصوص رنگین سازد، لب های خود را با قلم های سرخ (Lip Sticks) سرخ نماید و ابروها را آرایش دهد تا اینکه مورد توجه مردان فاسق و فاجر قرار گیرد. وقتی که زنی با این آرایش، زینت و تجمل از خانه بیرون می آید، زینت و جمال وی باعث جذب قلوب و ا نظار شده و عقل ها را در دام خود می اندازد، از طرفی دل دوشیزهٔ جوان با این مظاهر جمال و آرایش راضی نمی شود بلکه او در کیف دستی اش (Purse) تمام وسایل و اسباب زینت و آرایش را هم برداشته است تا دقیقه به دقیقه مراقب هیئت و شکل خود بوده و در صورت کم یا

خراب شدن آرایشش فوراً آن را در اختیار داشته باشد.

بطوریکه چندین بار گفتیم فرق بین اهداف اسلام و تمدن غربی بسیار زیاد است و اشتباه بزرگی است که کسی بخواهد احکام اسلام را از نظر غرب تفسیر نماید زیرا معیار ارزش اشیاء در نزد اسلام با معیار و ارزش آن در نزد غرب، کاملاً متفاوت است. پس آن چیزی که غربی ها بدیدهٔ احترام نگریسته و آن را تنها هدف و غایت زندگی می دانند در نظر اسلام بسیار بی قدر و بی ارزش است. نظریهٔ کسانی که ملاکهای غربی را صحیح و درست می دانند این است که باید در احکام اسلامی اصلاحات و تعدیلاتی پیاده شود و وقتی که احکام اسلام را شرح می دهند معانی اصلی آن را تغییر داده و بعد حتی شکل تحریفی آن را هم نمی توانند در زندگی عملی اجرا کنند زیرا احکام واضح قرآن و سنت سد راه ایشان واقع می شود، پس بهتر است چنین افرادی قبل از آنکه در جزئیات برنامه های عملی دخالت کنند، اهدافی را که این احکام دربردارند و می خواهند بدان دست یابند مورد مطالعه و بررسی قرار دهند و فکر کنند که آیا آن اهداف با این برنامه ها سازگار هستند یا خیر؟ و اگر با اهداف مذکور مطابقت نداشته باشند پس چه لزومی دارد که برای تحقق این اهداف، برنامه ای را انتخاب کنند که نیازی به آن نیست؟ چرا خود را مکلف به تحریف و تغییر برنامه های عملی اسلام سازند؟ آیا برایشان بهتر نیست دینی را که با مقاصدشان سازگار نیست ترك نمایند؟ و اگر با این اهداف موافق باشند نیازی به بحث کردن نیست و فقط می توانند دربارهٔ برنامهٔ آن تحقیق کنند که آیا صحیح است یا خیر و این تحقیق براحتی می تواند صورت پذیرد. شایان ذکر است که این کار، روش بسیاری از علمای بزرگ و فضلا و مردم با مروت است ولی منافقانی که ذاتاً خبیث ترین مخلوقات خدایند به این حرفها راضی نشده، ظاهراً مدعی ایمان به چیزی هستند و درحقیقت به چیز دیگری ایمان می آورند. بنابراین منبع و ریشهٔ اصلی تمام بحث و گفتگویی که دربارهٔ حجاب دارند، درحقیقت همین نفاق است و بس، تمام نیرو و توان خود را به کار گرفتند تا ثابت کنند که وضع فعلی حجاب از عادات جاهلیت قبل از اسلام است و سپس این میراث جاهلیت در دوره های بعد و دور از زمان نبوت در بین مسلمانان رواج یافت.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که این آقایان چرا نص صریح قرآن و عمل به آن که در عهد نبوت صورت گرفته و آرای صحابه و تابعین را در این مورد وانهاده و به بحث و تحقیق تاریخی روی می آورند؟ ایشان به این خاطر خود را به زحمت انداخته اند که برای زندگی غربی آنها تأثیر حیاتی دارد و در افکار و اذهان آنها تصورات مترقیانه و متجددانه ای وجود دارد که از آسمان غرب نازل شده است و چون پیاده کردن احکام حجاب با این افکار و تصورات اصلاً سازگار نیست بنابراین به بحث های تاریخی می پردازند تا حکمی را که در شریعت، ثابت است محو و نابود کنند و بطوریکه قبلاً هم گفتیم منبع و مصدر نفاق در این مسئله و مسایل دیگری همانند آن، کم خردی، نداشتن قاطعیت، عدم اتکاء به اصل و اساس و داشتن سرشتی ناپاك است و اگر چنین نبود هرگز به خودشان اجازه نمی دادند که در مقابل حکم قرآن به بحث تاریخی بپردازند، ولی اگر ادعا دارند که مسلمان بوده و منسوب به اسلامند، همچنین اگر می خواهند مسلمان باقی بمانند، بهتر است از آرمانهای گذشته خود دست کشیده و به مقصد و احکام قرآنی بازگردند و یا اینکه بیزاری و برائت شان را رسماً از اسلام اعلان کنند، زیرا همین اسلام است که مانع پیشرفتهایی می شود که ایشان طالب آنند البته منظور، آن مفهومی است که آنها از ترقی استنباط کرده و پذیرفته اند.

کسی که اهداف اسلام را دریافته، اگرچه ساده اندیش (Common Sense) هم باشد بسهولت می فهمد که آزادی مطلق زنان با چهره و اعضای برهنه با مقاصدی که قرآن توجه کامل بدان مبذول داشته سازگار نیست و چهرهٔ شخص تنها عضوی است که بیشترین تأثیر را روی طرف مقابل دارد و بزرگترین مظهر جمال طبیعی در انسان همین چهره است که زیبایی آن سبب جذب انظار و تمایل قلبها می گردد و قوی ترین عامل جاذبهٔ جنسی بین طبقهٔ زن و مرد، همین قیافه است و از نظر روحی نیز درك واقعیت این مدعا نیازی به تدبیر و تعمق زیاد ندارد بلکه هرکس می تواند به ضمیر و وجدان خود رجوع کرده و حکمت آن را از خود بپرسد و از چشمان خود هدایت بخواهد و از تجارب روانی اش نتیجه گیری کند و از آفت نفاق نیز دوری گزینند زیرا منافق حتی اگر آفتاب را برخلاف اهداف و مقاصدش بیابد وجود آن را در

چاشت روز هم انکار می کند. پس لازم است که انسان صداقت و راستی را پیشهٔ خود سازد و در این هنگام بی شك اعتراف خواهد کرد که زیبایی طبیعی که خداوند در صورت انسان گذاشته، قوی ترین عامل جلب نظر و تحریك جنسی است (Appeal Sex). شما خود بگویید اگر بخواهید با دختری ازدواج کنید و پیش از تصمیم نهایی خواسته باشید او را ببینید، شما را به خدا قسم، برای قبول کردن و نکردن او به کجای او می نگرید؟ منظره ای که شما می بینید از دو حال خارج نیست: اول اینکه دوشیزهٔ مذکور، با همهٔ زیبایی و زینت خود ظاهر شده و همه جای خود را غیر از صورتش برای شما نشان بدهد، دوم اینکه تنها رویش را به شما بنمایاند و باقی اندام و قامتش پوشیده باشد. شما کدامیك از این دو حالت را برای انتخاب کردن آن دوشیزه می پذیرید؟ راست بگویید آیا در انتخاب او، زیبایی صورت نسبت به زیبایی سایر اعضا رجحان و برتری ندارد؟

وقتی که این حقیقت ثابت شد ما بحث خود را ادامه می دهیم و می گوییم که اگر ممنوعیت بی بندوباری جنسی و تحریك شهوت افراطی در جامعه نیاز نبود زن می توانست نه تنها دست و روی خود بلکه سینه، بازو، ساق و زانوی خود را هم برهنه کند همان طور که این وضع در جامعهٔ کنونی غربی حکمفرماست، در این صورت به قید و بندهای قانون حجاب اسلامی هم تا این حد نیاز نبود اما اگر مقصود اصلی جلوگیری از این توفان خطرناك و رهایی از شر آن باشد پس چه بلاهت و بی عقلی بزرگتر از این که مفاد و شرایط لزوم حجاب انکار شود و یا اینکه حجاب بعنوان ظلم بر زنان قلمداد گردد.

اینجا شما می توانید سؤال کنید: اگر چنین باشد پس چرا اسلام به زن اجازه می دهد که در وقت ضرورت رویش را نشان دهد؟ جواب این است که قانون اسلامی هیچگاه از جادهٔ اعتدال بیرون نمی رود بلکه درحالیکه از یك طرف مصالح اخلاقی را رعایت می کند از جانب دیگر ضرورتها و احتیاجات انسانی را نیز مدنظر قرار می دهد و در این میان عدالت را الگو قرار می دهد و تنها می خواهد دروازه های مفاسد اخلاقی را مسدود سازد و برای تحقق آن هم چنان قیودی را برای انسان وضع نمی کند که نتواند احتیاجات حقیقی و ضروری اش را رفع نماید چون آنقدر که

دربارهٔ ستر عورت و پوشانیدن زینت و زیورات زن قاطعیت و صراحت دارد دربارهٔ صورت و دست زن چنین امر نمی کند و علت آن هم این است که ستر عورت و پوشانیدن زینت و زیورات با رفع احتیاجات زندگی ناسازگاری ندارد ولی پوشانیدن مداوم صورت و دست، گاهی زن را در برآوردن احتیاجات به سختی می اندازد.

از این روست که ابتدا اسلام بطور کلی امر می کند که زنان چادرهای شان را از سر برویشان بیاندازند سپس با لفظ «**الا ماظهر منها**» در حالات استثنایی و ضروری اجازه می دهد که زنان رویشان را باز کنند ولی باز به شرطی که مقصود، اظهار زیبایی نبوده باشد و هدفش تنها و تنها رفع حاجت باشد و بس و برای اینکه دروازهٔ فتنه از طرف مردان نیز مسدود شود به آنها امر می کند که چشمان (خود) را پایین اندازند زیرا وقتی که زن عفیفه و پاکدامن فقط براساس ضرورت رویش را برهنه می سازد مردان هم باید چشمانشان را از نگاه کردن به طرف او برگردانند تا چشمشان در روی آنها نیافتد.

اگر شما در احکام حجاب، تعمق و تدبر کنید برایتان واضح می شود که حجاب از آداب برگرفته از جاهلیت نبوده بلکه یك قانون عقلی و منطقی است زیرا تقلیدهای جاهلیت بقدری جامد و خشك است که هیچ نوع نرمی و ملایمت نمی پذیرد و بهر طریق و صورتی که رواج یافته باشد امکان ندارد که عوض شود و یا اصلاح پذیر باشد و اگر در اخفای چیزی امر کند، آن چیز همیشه و در هر زمان و مکان قابل اخفا و ستر است، اگرچه در راه آن آبرو و شرف از بین برود و یا خونهایی بریزد و افرادی به قتل برسند. ولی برخلاف آن، قوانین عقلی نرمی و ملایمت دارند و با ضرورتها همگام شده و برحسب و خامت و یا امنیت اوضاع، وسعت و گستردگی رأی می یابند و همیشه در قواعد و اصول عمومی خود حالات استثنایی را مدنظر قرار می دهند و هرگز اوضاع، مناسبات و شرایط را از نظر دور نمی دارند لذا این قانون کورکورانه پیروی نشده بلکه واجب است که پیروان آن دارای قوهٔ فهم و تمیز باشند. یك پیرو عاقل و فهمیده باید از خود بپرسد که در چه شرایط و اوضاعی واجب است به قواعد عمومی عمل شود و از نظر قانون در کدام حالت ضروری است که در آن فرصت، از حکم استثنایی برخوردار گردد؟ بعد از آن هم در کدام مناسبت و تا چه

حدی به خودش اجازه می دهد که از این مناسبت استفاده کند؟ و هدف کلی قانون را در اثنای استفاده از این فرصت چگونه مراعات بکند؟ در تمام این موقعیتها انسان زمانی از روی حق قضاوت می کند که دارای قلبی با ایمان بوده و اخلاص و نیت پاك داشته باشد. بطوریکه حضرت رسول الله(ص) فرموده است:

«از دل فتوی بخواهید و چیزی که باعث وسوسه در دل شود آن را کنار بگذارید».

از تمام اینها چنین فهمیده می شود که هرگز امکان ندارد اسلام، بدون داشتن آگاهی و شعور، بطور کامل و صحیح پیروی و متابعت شود چرا که قوانین اسلام از روی دلایل عقلی است. پس چنین شرایطی ایجاب می کند که متابعین و پیروان اسلام در هر گام از گامهای عملی آن، دارای فهم، علم و شعور باشند.

حکم بیرون آمدن زن از منزل

بعد از حکم لباس و حدود عورت، آخرین حکم خداوندبر زنان این است که :

﴿وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَ لاٰ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجٰاهِلِیَّةِ الْاُولٰی﴾ (الاحزاب،۳۳)

«و قرار بگیرید در خانه هایتان و ظاهر نکنید تجمل و زینت خود را مانند ظاهر کردن عادت جاهلیت پیشین».

﴿فَلاٰ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فی قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ (الاحزاب،۳۲)

«پس نرمی و ملایمت نکنید در سخن گفتن پس طمع کند آن کس که در دل او مرض (فساد و فتنه) باشد».

﴿وَ لاٰ یَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ مٰایُخْفینَ مِنْ زینَتِهِنَّ﴾ (النّور،۳۱)

«و نکوبند پاهایشان را (بر زمین) تا فهمیده شود آنچه را که پنهان داشته‌اند از زینتهایشان».

در خواندن لفظ «و قرن» میان قراء اختلاف هست عموم قاریان مدینه منوره و بعضی از قراء کوفه به فتح قاف(قرن) خوانده اند که مصدرش قرار است و معنی آیه اینطور می شود که در خانه ها قرار بگیرید و این قرار را بر خود لازم بشمارید و عموم قاریان بصره و کوفه کسر قاف(قرن) خوانده اند که مصدر آن وقار است پس معنی آیه چنین می شود که در خانه هایتان آرام و با وقار باشید و با خروج از خانه خود را

بی وقار نسازید.

تبرج دو معنی دارد: یکی اظهار زینت و محاسن و دیگری تبختر، تکبر، ناز و نزاکت و خرامان راه رفتن. در این آیه هر دو معنی مورد نظر است زیرا زنان در زمان جاهلیت قدیم مانند عصر جاهلیت جدید با زیباترین لباس از خانه بیرون می رفتند و با ناز و نزاکت و کرشمه و خرامان راه می رفتند که قدمشان به جای زمین بر دل بیننده قرار می گرفت، چنانچه تابعی و مفسر مشهور، حضرت قتاده ابن دعامه می گوید:

«كانت لهن مشيه و تكسود و تغنج فنها هن الله عن ذلك»

آنها با کرشمه و ناز و نزاکت و خرامان راه می رفتند و خداوند ایشان را از این کار منع کرد».

کیفیت و چگونگی آن را شما نیز می توانید تصور کنید و ضرورت به بیان شواهد تاریخی نیست. اگر شما در مجلسی که به شکل مجالس اروپایی است شرکت کنید همان ناز و کرشمه‌ای را که زنان جاهلیت پیشین داشتند کاملاً مشاهده می کنید. این جاهلیتی است که اسلام از آن نهی می کند و می گوید که جا و مکان زن خانه است و ایشان بدین جهت به خارج شدن از منزل مکلف نشدند که در خانه ها با وقار و قدر و عزت بنشینند و به مسئولیت های خانوادگی شان برسند و اگر به خارج شدن از خانه نیاز پیدا کردند اجازه دارند که بیرون روند بشرطی که عفت و حیا را مراعات نمایند و در لباسشان جذابیت و گیرایی وجود نداشته باشد که انظار را به خود جلب کند و نباید شوق و علاقه به اظهار زینت داشته باشند که گاهی صورت و زمانی دستشان را برهنه سازند و رفتارشان طوری نباشد که دلها را به خود مایل کنند و چنان زیوراتی را استعمال نکنند که صدایشان را مردان بشنوند و در سخن گفتن نیز چنان نباشند که صدای آنها به گوش دیگران برسد. البته سخن گفتن برای رفع نیازشان جایز است ولی نباید طوری باشد که در کلامشان نرمی، ملایمت، شیرینی، جذابیت و تحریك وجود داشته باشد و اگر زنان تمام این حدود و ضوابط را مراعات کنند اجازه دارند که برای رفع حاجاتشان به بیرون از منزل بروند.

این حکم و دستور قرآن است. بیایید به سنت حضرت رسول الله(ص) مراجعه کنیم تا ببینیم که ایشان برای زنان مسلمان چه روش و سلوکی را در جامعه مقرر فرموده اند و زنان صحابه و خود اصحاب گرامی(رض) چگونه به آن عمل کرده اند؟

بیرون رفتن زنان برای رفع احتیاجات شان :

در احادیث وارد شده است که حضرت عمر(رض) پیش از نزول آیات حجاب نسبت به آن علاقمند بود که حضرت رسول الله(رض) زنان خود را به حجاب امر کند، بطوریکه روزی ام المؤمنین، سوده، برای رفع حاجتی شب هنگام بیرون آمد و عمربن خطاب(رض) او را دید و گفت: ای سوده، تو از نظر ما پنهان نمی مانی ببین که چگونه بیرون می آیی و مرادش این بود که زنان از بیرون رفتن ممانعت شوند و وقتی که آیهٔ حجاب نازل شد، عمر(رض) خوشحال گشت و در بیرون آمدن زنان شدت زیاد به خرج می داد. بار دیگر اتفاق افتاد که حضرت سوده(رض) بیرون آمد، باز عمر(رض) او را صدا زد. سوده نزد حضرت رسول برگشت و موضوع را به ایشان خبر داد. حضرت رسول الله(ص) گفت:

«قد اذن الله لکن ان تخرجن لحوائجکن»

«خداوند برای شما زنان اجازه داده که به منظور رفع حوائجتان بیرون بروید».

از این فهمیده می شود که مقصود از حکم آیهٔ **«و قرن فی بیوتکن»** این نیست که زنان از خانه بیرون نیایند بلکه شریعت به آنها اجازه داده است که به منظور رفع حوائجشان از خانه بیرون روند ولی این امر مقید به شروطی است. پس برای مواقعی که زنان بخواهند در خارج خانه گردش کنند و یا با مردان در مجالس و محافل بنشینند اجازه ندارند. منظور شریعت از حاجات فقط آن احتیاجات واقعی است که زنان باید بیرون بروند و خودشان با دست خود آنها را انجام دهند و بدون بیرون رفتن خانم ها، انجام آن کار ممکن نباشد. بدیهی است که صرفنظر از تمام اوضاع و شرایط در هر عصر و زمانی و وضع قوانین و مقررات بهر مناسبتی، امکان خارج شدن و خارج نشدن زنان غیر ممکن است. ولی هر فرد در پرتو ارشادات حضرت رسول(ص) و تعمق به روحیهٔ عمومی حاکم بر قوانین اسلامی می تواند کم و زیاد حجاب را در هر وقت و زمانی تخمین بزند و نیز می تواند در حالات خصوصی، حدود حجاب را از روی احوال و مناسبات کم و زیاد یا سبك و سنگین نماید و ما اینجا بعضی از مسایل مربوط به آن را مورد بررسی قرار می دهیم :

اجازهٔ رفتن به مسجد و حدود آن :

همه می دانند که بزرگترین فرائض در اسلام نماز است و تشویق و ترغیبی که در رفتن به مسجد و شرکت در نماز جماعت هست برای هیچ کس پوشیده نیست ولی موضوع زنان، در نماز جماعت برعکس مردان است زیرا بهترین نماز مرد آن است که درمسجد با جماعت‌باشد و بهترین نماز زن آن است که در خلوت خانه‌اش باشد. چنانچه امام احمدبن حنبل و طبرانی از ام حمید ساعدی روایت کرده اند که :

«قٰالَتْ يٰا رَسُولَ اللهِ اِنّى اُحِبُّ الصَّلٰوةَ مَعَكَ. قٰالَ قَدْ عَلِمْتُ صَلٰوتُكِ فى بَيْتِكِ خَيْرٌ لَكِ مِنْ صَلٰوتِكِ فى حُجْرَتِكِ وَ صَلٰوتُكِ فى حُجْرَتِكِ خَيْرٌ مِنْ صَلٰوتِكِ فى دٰارِكِ، وَ صَلٰوتُكِ فى دٰارِكِ خَيْرٌ مِنْ صَلٰوتِكِ فى مَسْجِدِ قَوْمِكِ وَ صَلٰوتُكِ فى مَسْجِدِ قَوْمِكِ خَيْرٌ مِنْ صَلٰوتِكِ فى الْمَسْجِدِ الْجُمُعَةِ.

«گفت ای رسول خدا من بسیار رغبت دارم که نماز را با تو یکجا ادا کنم حضرت رسول الله(ص) گفت : ای زن من نیت ترا فهمیدم ولی نماز تو در خلوت بهتر است از نماز تو در خانه و نماز تو در خانه بهتر است از نماز تو در فضای باز و نماز تو در فضای باز خانه بهتر است از نماز تو در مسجد محله و نماز تو در مسجد محله بهتر است از نماز تو در مسجد جمعه». [1]

در حدیث دیگری ابوداود از ابن مسعود روایت می کند که حضرت رسول الله(ص) فرمود :

«صَلٰوةُ الْمَرْأَةِ فى بَيْتِهٰا اَفْضَلُ مِنْ صَلٰوتِهٰا فى حُجْرَتِهٰا وَ صَلٰوتُهٰا فى مَخْدَرِعِهٰا

---

۱ . مصلحت در خانه بودن نماز زن این است که زنان، با توجه به عادت ماهیانه شان مجبورند هر ماه در آن مدت نماز را ترک کنند و زنان با حیا دوست ندارند کس دیگری حتی برادران و خواهرانشان از این راز با خبر شوند بنابراین اگر همیشه در بیرون نماز بخوانند و در آن ایام نماز را ترک کنند همه می فهمند که او در حالت ماهانه قرار دارد و او از این کار خجالت می کشد و این رازی است که خود زنان بیشتر از دیگران آن را درک می کنند لذا شریعت با درک این احساس زنان از اول به آنها امر کرد که در خلوت نماز بگذارند تا هیچ کس نداند که چه وقت نماز می گزارند و چه وقت ترک می کنند. بهر صورت این نصیحت است و حکم نیست و زنان اجازه دارند که در خانه جماعت کنند و حضرت رسول(ص) به ام ورقه(رض) بنت عبدالله بن حارث اجازه داده بود که با زنان نماز جماعت بگذارند و در سنن دار قطنی و بهقی آمده است که حضرت عایشه(رض) با زنان نماز جماعت ادا کرد و چون او امام بود در وسط صف ایستاده بود.

اَفْضَلُ مِنْ صَلٰوتِهٰا فی بَیْتِهٰا»

«نماز زن در خلوت خانه اش بهتر از نماز وی در خانه است و نماز او در گنجینه (پستوی خانه) بهتر از نماز او در خلوت خانه می باشد». [1]

پس ببینید که چطور ترتیب افضلیت در نماز زن معکوس است، درحالیکه پایین ترین درجهٔ نماز مرد، نماز در خانه و بالاترین درجهٔ نمازش، نماز در مسجد و ادا کردن با جماعت است. بهترین نماز زن آن است که در خلوت ترین قسمت خانه باشد و چنین نمازی نه تنها برتر از نماز جماعت است بلکه از نمازی که بلندترین آزادی مسلمان است نیز، بهتر می باشد که آن نماز جماعت در مسجد نبوی و پشت سر خود حضرت رسول الله(ص) است. آیا می دانید که این تفاوت در عبادت میان زن و مرد چیست؟ آیا علتش این نیست که حضرت رسول الله(ص) بیرون آمدن زنان را از خانه نمی پسندید و می خواست که از اختلاط زنان و مردان در موقع نماز جماعت جلوگیری کند؟

با آنکه نماز فرض مقدسی است و مسجد هم مکانی پاك و طاهر و درحالیکه شریعت انواع نماز با فضیلت و افضلیت آن را بیان نمود، از اختلاط زن و مرد منع کرده با این همه از حاضر شدن زنان در جایگاه پاکی چون مسجد و به جای آوردن عمل صالحی چون نماز منع نفرمود و کلماتی که در آن اجازهٔ حاضر شدن در مسجد برای زنان وارد شده است بر حکمت والای شریعت دلالت می کند. حضرت رسول الله(ص) فرموده است:

«لاٰتَمْنَعُوا اِمٰاءَ اللهِ مَسٰاجِدَ اللهِ. اِذٰا اِسْتَأْذَنَتْ اِمْرَأَةُ اَحَدِکُمْ اِلَی الْمَسْجِدِ فَلاٰ یَمْنَعْهٰا».

«کنیزان خدا (زنان) را از حضور در مسجد منع نکنید و اگر زن یکی از شما برای رفتن به مسجد اجازه بخواهد نباید او را از رفتن به مسجد منع کنید». [2]

همچنین فرموده است:

---

۱. ابوداود، باب ماجاء فی خروج النساء الی المساجد.

۲. بروایت بخاری و مسلم.

«لاتَمْنَعُوا نِساءَكُمُ الْمَساجِدَ وَ بُيُوتُهُنَّ خَيْرٌ لَهُنَّ».

«زنانتان را از مساجد منع نکنید درحالیکه خانه هایشان برای آنها بهتر است». [۱]

این کلمات دال بر این است که شریعت زنان را از حضور در مسجد نهی نمی کند زیرا حاضر شدن در مسجد برای ادای نماز کاری نیست که کسی را در شك اندازد و باعث ممنوعیت آن شود اما مصلحت اجتماعی هم اقتضا نمی کند که در نماز جماعت، زن و مرد یکجا بوده و با هم اختلاط داشته باشند از این رو شرع مقدس حاضر شدن در مسجد را برای زنان اجازه داده است اما به مردان دستور نداده است که زنان را به مساجد بفرستند و یا در رفتن به آنجا وادار سازند و فقط تا این اندازه اکتفا نموده که اگر آنها پایین ترین درجهٔ نماز را درخواست کنند و بخواهند که آن را بر فضیلت ترین نماز ترجیح دهند، اگر دراین باره از شما اجازه بگیرند شما اجازه بدهید تا به مسجد بروند و ایشان را منع نکنید و بگذارید که نمازشان را در مسجد ادا نمایند و البته این هم درحالیست که پایین ترین درجهٔ نماز آن است که در مسجد بخوانند و با فضیلت ترین نماز در حقشان این است که در خلوت خانه هایشان ادا نمایند.

حضرت عمر(رض) روح تعالیم اسلام را خیلی خوب و کامل می دانست و در گفتار و رفتار خود هم حکمت آن را درنظر می گرفت چنانچه در موطاء امام مالك ذکر شده است که: عاتکه(رض) بنت زید زن عمربن خطاب(رض) همیشه با وی مجادله می کرد تا در مسجد برای ادای نماز حاضر شود و این کار برای حضرت عمر(رض) خوشایند نبود. زنش همواره اصرار می ورزید و وقتی که زن از او اجازه می خواست، وی به اوامر حضرت رسول الله(ص) دقیقاً عمل می کرد و خاموش می ماند و منظور او از این سکوت نشان دادن مخالفتش بود. عاتکه(رض) می گفت: به خدا سوگند که من حتماً به مسجد می روم مگر اینکه تو مانع من شوی یعنی به صراحت مرا منع کنی ولی حضرت عمر(رض) او را منع نمی کرد. [۲]

---

۱. بروایت ابوداود.

۲. این خواهش مخصوص به زن عمر(رض) نبود بلکه بسیاری از زنان اصحاب در مساجد برای نماز حاضر می شدند و بروایت ابوداود است که گاهی زنان دوصف را تشکیل می دادند.

شروط حاضر شدن در مسجد :

شروط زیر برای حاضر شدن زنان در مسجد ضروری است :

ـ اول اینکه در نمازهایی شرکت کنند که در روز نبوده و در تاریکی شب ادا کرده می شود مانند نماز خفتن و بامداد چنانچه از عمر(رض) روایت شده است که :

عَنْ اِبْنِ عُمَرَ قٰالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ(ص) اِئْذَنُوا لِلنِّسٰاءِ بِاللَّيْلِ اِلَى الْمَسٰاجِدِ .

حضرت رسـول الله(ص) فرمود: در شب بـه زنان اجازه بدهید کـه بـه مسجد برونـد .[1]

قٰالَ نٰافِع مولی ابن عمر(رض) وَ كٰانَ اِخْتِصٰاصُ اللَّيْلِ بِذٰلِكَ لِكَونِهِ اَسْتَرُ وَ اَخْفٰى .

«و نافع آزاد شدهٔ ابن عمر(رض) می گوید: بدین جهت شب برای این کار اختصاص داده شده است که ستر و خفا در آن بیشتر است .

عَنْ عٰائِشَةَ(رض) قٰالَتْ كٰانَ رَسُولُ اللهِ(ص) لَيُصَلّى الصُّبْحَ فَيَنْصَرِفُ النِسٰاء مُتَلَفِّفٰاتٍ بِمُرُوطِهِنّ مٰايُعْرَفْنَ مِنَ الْغَلَسِ .

«و از حضرت عایشه روایت است که : وقتی که حضرت رسول الله(ص) نماز بامداد را ادا می کرد زنان درحالیکه خود را با لباسهای شان پیچانده بودند برمی گشتند تا به سبب تاریکی شناخته نشوند» .[2]

ـ دوم اینکه در مسجد با تجمل، زیور، آرایش و بوی خوش وارد نشوند . از حضرت عایشه(رض) روایت است که گفت : حضرت رسول الله(ص) در مسجد نشسته بود که ناگاه زنی با تجمل بسیار و زینت و آرایش داخل شد .

حضرت رسول(ص) فرمود : ای مردم زنانتان را در مسجد از پوشیدن و با ناز و کرشمه بودن منع کنید .[3] و همچنان از استعمال بوی خوش نهی نموده فرمود : اگر

---

۱ . بروایت بخاری و ترمذی .

۲ . ترمذی، باب التغلیس فی الفجر و بخاری، باب وقت الفجر و مسلم و ابوداود باب وقت الصبح و در کتابهای دیگر امده است که : بعد از اتمام نماز، حضرت رسول(ص) و مردان دیگر انتظار می کشیدند تا آنکه زنان بروند و بعد از رفتن ایشان، مردان بیرون می رفتند .

۳ . ابن ماجه، باب فتنه النساء .

یکی از شما برای نماز خفتن در مسجد حاضر شود باید در آن شب بوی خوش استعمال نکند و همچنین فرموده است: هر زنی که بوی خوش استعمال کند، نماز خفتن را با ما ادا نکند.[۱]

- سوم اینکه در نماز جماعت زن و مرد با هم مختلط نگردند و زنان در صفوف پیشین نایستند بلکه واجب است که در صفوف بعد از صف مردان قرار بگیرند چنانچه حضرت رسول الله(ص) می فرماید:

«خَيْرُ صُفُوفِ الرِّجالِ اَوَّلُها وَ شَرُّها آخِرُها وَ خَيْرُ صُفُوفِ النِّساءِ آخِرُها وَ شَرُّها اَوَّلُها».

«بهترین صف مردان صف اول بوده و بدترین آن صف آخر است و بهترین صف زنان صف آخر بوده و بدترین آن صف اول است».[۲]

حضرت رسول الله(ص) دربارهٔ نماز جماعت امر می کرد که نباید زن و مرد پهلوی هم بایستند اگرچه زن و شوهر و یا مادر و پسر باشند.

از انس(رض) ابن مالك روایت است که مادر بزرگ او بنام ملیکه، حضرت رسول(ص) را برای غذا دعوت نمود و حضرت رسول(ص) از آن طعام بخورد و بعد از آن گفت: برخیزید که برای شما نماز جماعت دهم، انس (رض) می گوید ما روی بوریایی ایستادیم که از استفادهٔ بسیار سیه گشته بود و کمی آب در آن پاشیدم و آن حضرت برخاست و ایستاد. من و یك یتیم دیگر پشت سرشان ایستادیم و زن پیر (یعنی مادربزرگش) هم پشت سر ما ایستاد.[۳]

و از انس(رض) در روایت دیگری چنین آمده است که من و آن یتیم که در خانهٔ ما بود پشت سرحضرت رسول الله(ص) نماز گزاردیم و مادر من و ام سلیم پشت سر ما بودند.[۴] از ابن عباس روایت است که گفت: من در نماز پهلوی حضرت رسول الله(ص) ایستاده بودم و عایشه از عقب با ما نماز می گزارد و من

---

۱. الموطاء، باب خروج النساء و مسلم و ابن ماجه.

۲. مسلم، ابوداود، ترمذی، نسائی و مسند احمد.

۳. ترمذی، باب ماجاء فی الرجل یصلی معه ... .

۴. بخاری، باب المرأه تکون وحدها صفا.

پهلوی حضرت رسول(ص) با خود آن حضرت(ص) نماز می گزاردم .[۱]

ـ شرط چهارم اینکـه زنان صدایشان را در اثنای نماز بلنـد نکنند و اگر مقصود متوجه سـاختن و آگاه کردن امام باشـد، برای مردان تسبیح گفتن و بـرای زنان دست به هم زدن واجب است .[۲]

با وجود این حدود و قیود چون حضرت عمر(رض) باز هم از اختلاط زن و مرد در جماعـت احساس ترس و خطـر می کرد لـذا دری از درهای مسجد را بـرای زنان اختصاص داده بود و دیگران را ازداخل شدن از آن در منع می کرد .[۳]

زنان در اثنای حج :

دومین فریضهٔ اجتمـاعی بعد از نماز، حج است و همان طـور که برای مردان واجب اسـت بر زنان نیـز واجب مـی باشد امـا زنان مکلفند کـه در هنگام طـواف تا جاییکه می توانند از اختلاط با مردان دوری گزینند .

امام بخاری از عطاء روایت می کند که در عهد حضرت رسول الله(ص) زنان با مردان طواف می کردند ولیکن با هم مختلط نبودند .[۴]

در فتح الباری از ابـراهیم نخعی روایت است که گفـت : حضرت عمر(رض) طواف کردن مردان را با زنان منع کرد و گفت مـردی را با زنان دید و به او تازیانه زد .[۵]

در موطاء ذکر شده است که عبدالله ابن عمر(رض) اعضای فامیل خود را از مزدلفه به منی پیش می برد تا نماز بامداد را در منـی ادا کنند و قبل از آمدن مردم، جمره را بزنند و اسماء(رض) دختر ابـوبکر(رض) در تاریکی به منـی می آمد وقتی که درایـن باره با وی گفتگو کردند گفت : این کار را همراه رسـول الله(ص) نیز انجام می دادیم .[۶]

---

۱ . بخاری، باب طواف الرجال مع النساء .

۲ . ابودواود .

۳ . بخاری، باب طواف الرجال مع النساء .

۴ . فتح الباری . ۳/ ۳۱۲ .

۵ . موطاء، ابواب الحج .

۶ . ابودواود .

بیرون آمدن زنان به نماز جمعه و عید:

قدر، عظمت و ارزشی که نماز جمعه و عیدین دارند حاجت به بیان نیست و به سبب همین عظمت و ارزش آنها است که قیود و شروطی را که شرع در نمازهای دیگر در رابطه با حضور در مسجد وضع کرده بود برداشته است (رفتن به مسجد در نمازهای خفتن و بامداد و بس) و به آنها اجازه داده شده که در نماز جمعه و عیدین حاضر شوند ولی با این حال نماز جمعه بر آنها واجب نیست و از وجوب نماز جمعه به صراحت مستثنی شده اند و اگر تمام آن شروطی را که در نمازهای جماعت ضروری بود مراعات نمایند باز هم حضور آنها در این نمازهای جماعت جایز است. چنانچه در سنت صحیح ثابت شده که حضرت رسول(ص) خودشان شخصاً ازواج مطهرشان را به محل برگزاری نمازعید می بردند.

«عَنْ اُمِّ عَطِيّه(رض) قَالَتْ اِنَّ رَسُولَ اللهِ(ص) كَانَ يُخْرِجُ الْاِبْكَارَ وَ الْعَوَاتِقَ وَ ذَوَاتِ الْخُدُورِ وَ الْحُيَّضِ فِي الْعِيدَيْنِ فَاَمَّا الْحيض فَيَعْتَزِلْنَ الْمُصَلّىٰ وَ يَشْهَدْنَ دَعْوَةَ الْمُسْلِمينَ».

«از ام عطیه(رض) روایت است که گفت: حضرت رسول الله(ص) دوشیزگان، زنان پیر، پرده نشینان و حائضه ها را برای عید بیرون می برد ولی زنان حائضه از محلی دورتر نشسته و به خطا به مسلمانان گوش می کردند». [۱]

«عَنْ اِبْنِ عَبّاسٍ(رض) اِنَّ النَّبِيَّ(رض) كَانَ يُخْرِجُ بَنَاتَهُ وَ نِسَائَهُ فی الْعيدَيْنِ».

«و از ابن عباس(رض) روایت است که حضرت رسول الله(ص) زنان و دخترانش را در عیدین بیرون می برد» و اجتماع و مجلس زنان جدا از اجتماع و مجلس مردان بود وقتی که حضرت رسول(ص) از وعظ و خطا به مردان فارغ شد به وعظ و پند و خطابه ایشان شروع می کرد. [۲]

---

۱. ترمذی، باب خروج النساء فی العیدین.
۲. ابن ماجه، عین باب.

زیارت قبور و مشایعت جنازه:

تشییع جنازهٔ مسلمان در اسلام واجب کفایی است و احکام تشویقی که در آن وارد شده نزد اهل علم پوشیده نیست ولـی تمام آن برای مردان است و زنان از آن نهی شده اند اگرچه آن نهی، شدید نیست و در بعضی مواقع به آنها اجازه داده شده است ولی با این همه سخنان حضرت رسول(ص) بوضـوح به کراهت شرکت زنان در تشییع جنازه دلالت دارد. امام بخاری از ام عطیه(رض) روایت می کند که:

«**نُهِينٰا عَنْ اِتِّبٰاعِ الْجَنٰائِزِ وَ لَمْ يُعْزِمْ عَلَيْنٰا**».

«ما از تشییع جنازه ممنوع شده ایم و بر ما لازم نیست». [1]

در سنن ابن ماجه و سنایی آمده است که حضرت رسول الله(ص) بر جنازه ای حضـور داشـت که عمـر(رض) هـم حـاضـر بـود زنی را دیـد و صـدا زد، حضـرت رسول الله(ص) فرمود: ای عمـر، او را رها کن زیرا چشم، اشك مـی ریزد و نفس به مصیبت گرفتار است و نسبت خویشی وی نزدیك است.

ممکن بود میـت از اقارب آن زن باشد بنابـراین از شدت اندوه فـراوان بر بالای جنازه آمده بود و چون حضرت رسول(ص) این وضع را درك کرده عمر(رض) را از آزار آن زنی نهی فرمود.

عین همـان حکم در زیارت قبور اسـت، زنان دارای عواطف و قلـب رقیق و نازك هستنـد و یاد خـویشان از دست رفتـه شان در دل آنهـا مؤثر واقـع می شـود لذا شریعت نمـی خواهد که عواطف و احسـاسشان را هرلحظه جریحه دار سـازد ولی با وجود این باز هم تصریح شده که زیارت فراوان قبور از طرف زنان ممنوع است:

بطوریکه ترمذی از ابوهریره(رض) روایت کرده است که: **لعن رسول الله(ص) زوارات القبور**.

حضرت رسول الله(ص) زوارات قبـور را لعنت گفت (زوارات آن زنانـی هستند که قبرها را بسیار زیارت می کنند و آداب زیارت را مراعات نمی کنند).

و عایشهٔ صـدیقه(رض) سر قبربـرادرش عبدالرحمن(رض) ابـن ابوبکر(رض)

---

۱. بخاری، باب اتباع النساء الجنازه.

آمد و گفت: «**و الله لو شهدتـك ما زرتك**» اگر من بـر جنازهٔ تو حاضر مـی بودم ترا زیارت نمی کردم».

و از انس بن مالك(رض) روایت اسـت که گفت حضرت رسول الله(ص) زنی را دید که در نزد قبری گریه می کرد پس گفت: از خدا بترس و صبر کن.

به تمـام احکام این فصل بـه تعمق بنگریـد، نماز یك عبادت مقـدس بوده و مسجد جایگاهی پاك و متبرك است و حج مـوسمی است که مسلمانان در خانهٔ خدا با قلب پر از تواضـع و خضوع حاضر می شوند و جنازه و زیـارت قبور، آخرت را بیاد مردم آورده و در دلشـان حزن و اندوه تولیـد می کند که در تمـام این مواقع تمـایلات جنسی یا کـاملاً محروم است و یا که مشـاعر، عواطف و احساسات پـاك بر آن غلبه نموده ولی با آن همه حضرت رسول الله(ص) راضی نشده که حتی در این حالت و در این مراسـم و مجالس، زن و مرد بـا هم مختلط گردنـد. اگر در این مواقـع به ایشان اجازهٔ خروج را داده و یا خودش آنها را گاه گاهی بیرون برده است براساس نیت پاك و طهارت و پاکـی محل و رقت عواطف و احسـاسات زنان بوده اسـت و در آن حالت هم حدود و قیود حجاب را مراعات نموده و برای فتنه و فساد حتی زمینهٔ اندکی فراهم نکرده است. غیر از حج در تمام عبادات مذکـور تصریح کرده است که عدم حضور زن بهتر از حضورش می باشد.

پس شمـا دربارهٔ ایـن قانـون که برای خـروج زنان حتـی در عبادات و مـراسـم دینی، چنین حکمی صـادر شده است، چه فکر می کنید؟ آیـا او اجازه می دهد در مدارس، دانشگاهها، ادارات، کارخانه ها، گردشگاهها، ترياها، رقاص خانه ها، سینماها و نمایشگاهها زن و مرد و یا دختر و پسر با هم یکجا باشند؟

حاضر شدن زنان در جنگ:

علل سختگیری اسـلام را در احکام حجاب دانستید حال به علـل ملایمت و نرمی آن توجه کنیـد تا ضرورتی را که اسلام به خاطر آن در ایـن احکام مسامحه نموده است، دریابید.

مسلماً مـی دانید که مسلمیـن به جنگ دچار می شـوند، شدت و سختـی ها

ایشان را فرا می گیـرد و احوال و شرایط ایجاب می کند تمـام نیرو و توان ملت در راه دفاع مصرف شود. در این اوضاع به زنان اجازه داده شده است که با مردان در امور و خدمات جنگی شرکت داشته باشند و همیاری کنند ولی با این وجود باز هم می بینیم که اسلام هیچگاه راضی نمی شود که آنها را بعنوان نیروهای نظامی و جنگی استخدام کند بلکـه آنهـا را فقـط در بخـش خـدمات نظـامـی و جنگـی بـه سمـت یـاری و کمك رسانـی در اموری همچون آب دادن، غذا پختـن، مداوای مریضان و مـراقبت بیماران و مجروحین استخدام می نماید چرا کـه خداوند او را آفریده تا مادری مهربان باشد نه اینکه خـون مردم را بریزد و یا گردن کسی را از سر جـدا سازد لذا مسلح کردن وی به گرز و شمشیر در حقیقت مسخ کردن ذات و سرشت اوست. از این رو اسلام به ایشان اجـازه می دهد که فقط به منظـور دفاع از خود و شرفشان اسلحه بـرگیرند و بس. چنانکـه گفتیم می‌توانند در کـارهای کمك رسانـی فعالیت نمایند و بـه خاطر مشغول شدن به همین خدمات است که از حدود حجاب تا اندازه ای کاسته و در آن تخفیف قایل شده است. در آن حال به زنان اجـازه داده است تا لباسی را بپوشند که با کمی تغییر و تبدیل به لباس زنان راهبهٔ امروزی شباهت دارد.

احادیث همـه به این معنی اتفـاق نظر دارند که زنـان حضرت رسول الله(ص) بودند که مجاهدین را آب می دادند و مریضان را مداوی می کردند و این عمل بعد از نزول حکم حجاب هم باقی ماند.[۱]

ترمذی روایت می کند که ام سلیـم(رض) و چند زن دیگر از انصار با حضرت رسول الله(ص) در جنگ بـودند، بـه مجاهـدین آب مـی دادند و مـریضان را مـداوا می کردند.[۲]

در بخـاری اسـت کـه زنـی بـه حضـرت رسـول الله(ص) گفـت: ای رسول خدا(ص)، دعا کن تـا من از جملهٔ کسانی باشم که در کبیرهٔ احمر با نام خدا سوار مـی شونـد. پس حضـرت رسول الله(ص) گفـت: «**الهـم اجعلنا منهـم**» یعنی

---

۱. بخاری، باب حمل الرجل المرأه فی الغزو.

۲. ترمذی، باب ماجاء فی خروج النساء فی الغزو.

«خدایا این زن را از جملهٔ ایشان بگردان». [۱]

از انس(رض) روایت است که گفت: در جنگ احد وقتی که مردم از کنار رسول الله(ص) دور شدند، من عایشه بنت ابوبکر(رض) و ام سلیم(رض) را دیدم که پاچه شلوارشان را بلند کرده بودند بطوریکه سفیدی ساقشان معلوم می شد و در آن حال مشك آب را بر دوش گذاشته و در دهانهای مردم می ریختند و دوباره باز می گشتند. [۲]

عمربن خطاب(رض) دربارهٔ زنی بنام ام سلیط(رض) روایت می کند که حضرت رسول(ص) گفت:

در جنگ احد طرف راست و چپ را نمی دیدم مگر اینکه چشمم به ام سلیط می خورد که به خاطر حمایت من می جنگید. زنان دیگری هم از قبیل بنت معوذ و غیره در این جنگ به مجروحین آب داده و شهدا را به مدینه انتقال می دادند. [۳]

در جنگ حنین ام سلیم با خنجری دیده شد و حضرت رسول الله(ص) از وی پرسید که این خنجر چیست؟ جواب داد من آن را گرفتم تا اگر مشرکی به من نزدیك شود شکمش را بشکافم. [۴]

ام عطیه(رض) با حضرت رسول الله(ص) در هفت غزوه شرکت کرده و از پی کاروان می رفت و برایشان غذا می پخت و مریضان و مجروحین را مداوا می نمود. [۵]

حضرت ابن عباس(رض) به نجده نوشت که زنان با حضرت رسول الله(ص) در غزوات شرکت می کردند. مجروحین را مداوا و غنایم را جمع می نمودند ولی به ایشان سهمیه داده نمی شد. [۶]

از تمام این گفتارها خودتان می توانید نتیجه بگیرید که حجاب اسلامی از

---

۱. بخاری، غزو المرأه فی البحر.
۲. بخاری، باب غزو النساء و مسلم، باب النساء الغازیات.
۳. بخاری، باب مداواه النساء الجرحی.
۴. مسلم، باب غزو النساء مع الرجال.
۵. ابن ماجه، باب العبید و النساء یشهدون مع المسلمین.
۶. مسلم، باب النساء الغازیات ...

عادات جاهلیت نیست که برطبق مصلحت و ضرورت احتمال کم و زیاد شدن در آن وجود نداشته باشد بلکه در مواقع ضروری در حدود آن تخفیف داده می شود و در آن صورت نه تنها کشف چهره و دست بلامانع است بلکه دیده شدن اعضایی که در جملهٔ عورت محسوب می شود هم به مقدار ضرورت جایز است اما وقتی که ضرورت رفع شد، احکام اصلی حجاب به همان حالت سابقش برمی گردد و این حجاب از آنجا که از عادات جاهلیت نیست، تخفیف دادن آن به هیچ وجه به منزلهٔ آزادی مطلق و بی بندوباری جنسی زمان جاهلیت شمرده نمی شود. زن مسلمان مانند زن اروپایی نیست که بنا به ضرورتهای اوضاع جنگی از حدود وظیفهٔ طبیعی اش خارج شود و بعد از اتمام جنگ و از میان رفتن ضرورت به وظیفهٔ اصلی اش بازنگردد.

پایان بحث

این نقطهٔ اعتدال و موضع گیری مناسبی است که دنیا به منظور ترقی، آرامش و صلاحیت اخلاقی، شدیداً به آن نیاز دارد. بطوریکه در ابتدای این کتاب اشاره کردیم دنیا از هزاران سال پیش تا کنون به خاطر تعیین مقام زن که نیمی از اجتماع بشری را تشکیل می دهند، سرگردان و بدون دست یابی به هدف سپری می کند و گاهی راه افراط پیموده و زمانی راه تفریط رفته و از جادهٔ مستقیم منحرف می شود و از هردوطرف، بطوریکه تجارب و شواهد نشان می دهد، ضرر بزرگ و عظیمی متحمل شده است. ولی درمیان این دو طرف مخالف، یك نقطهٔ متوسط و معتدلی وجود دارد که موافق عقل و فطرت بوده و با مصالح انسانی سازگاری کامل دارد و آن جهت گیری اسلام است که با خود آورده ولیکن با کمال تأسف در دوران اخیر موانع بسیاری پیدا شده که اجازه نمی دهد این راه مستقیم شناخته شده و آنطور که شایسته است مورد ارج و احترام قرار گیرد.

یکی از بزرگترین موانع فوق الذکر این است که انسان عصر ما در علم و بینش خود به یك نوع بیماری خاص مانند «زردی» گرفتار است و غرب زده های شرقی، به نوع خطرناك تر این مرض مبتلا شده اند که من آن را مرض زردی سفید می نامم و از برادران و رفقای خود به خاطر صراحت لهجه ام پوزش می طلبم ولی این یك حقیقت

انکار ناپذیر است و نباید مدارا با دوستان مانع اظهار حقیقت گردد.
این یك واقعیت است که هیچ یك از احکام و قوانین اسلامی با حقایق علمی ثابت، مخالف نیست بلکه هر چیزی که در دنیا دارای حقیقت ثابت است، آن چیز عین اسلام است ولی فقط آن چشم حقیقت را به رنگ اصلی اش می بیند که بدون عینك باشد وگرنه آن را به رنگ عینك خواهد دید و ذهنی می تواند آن را درك کند که وسیع و آینده نگر بوده و یك شیء را از تمام نواحی آن مطالعه کند نه از یك ناحیه، و قلبی آن را قبول می کند که با تکیه بر فطرت سلیمش به حقایق و واقعیات همانطور که هستند تسلیم شود و به جای اینکه حقایق را تابع نفس خود بگرداند نفس و تمایلاتش را تابع آن می سازد. بدون داشتن این صفات، علم و عرفان هرقدر هم زیاد باشد مفید نخواهد بود زیرا چشم رنگ آلود همه چیز را برنگ آن عینکی می بیند که برچشم دارد و نظرهای تنگ و محدود و قالب ریزی شده، فقط مسایل و اموری را می بینند که در برابرشان واقع شده باشد. با وجود این موانع، اگر حقیقت برای روح انسان به صورت اصلی اش نمایان شود، باز مردم تنگ نظر و کوتاه بین وجود دارند که در آن نقش بازی می کنند و می کوشند تا حقیقت، تابع هوی و هوس و امیال و عواطف آنها باشد. اگر هم به این آرزو نرسیدند از آن پیروی نمی کنند، با وجود اینکه می دانند حقیقت است آن را پشت سر می اندازند و تابع هوا و هوس خود می شوند و بدیهی است وقتی که انسان به این مرض خسته کننده مبتلا شود، علم، تجربه و مشاهده نیز نمی تواند او را به راه راست هدایت کند و امکان ندارد که این مریض، حکم اسلام را به صورت صحیح و درست بفهمد چرا که اسلام دین فطرت بلکه عین فطرت است و در جهان غرب فهم اسلام بدین علت سخت و دشوار است که آنها به این مرض مبتلا هستند و هرعلمی که نزد خود دارند آن اسلام است ولی چشمشان دارای عینك رنگین است لذا نظرشان نیز متلون می باشد و این تلون چشمشان-به شاگردان جدید شرقی شان سرایت کرده و در چشمان آنها نیز پرده افکنده و ایشان را به مرض زردی سفید مبتلا ساخته است. این مرض به این افراد اجازه نمی دهد که از حقایق علمی، نتایج صحیح اخذ کنند و یا به مسایل حیاتی بدیدهٔ مجرد طبیعی بنگرند و اما افرادی از ایشان که مسلمانند بدون

هیچ تردیدی به دین اسلام معتقد بوده و به صحت و صدق آن ایمان دارند و از پیروی آن هم سرپیچی نمی کنند ولی این بیچاره ها چگونه می توانند تأثیرات آن مرض را از چشمانشان دور سازند. به هر چیزی که نگاه می کنند آن را به صورت غیرواقعی اش می بینند و آن را به رنگی مشاهده می کنند که خلاف رنگ طبیعی آن است.

دومین عاملی که مانع درك صحیح می شود این است که مردم وقتی که به مسئله ای از مسائل اسلامی فکر می کنند آن مسئله را منفصل و جدا از نظامی مطالعه می کنند که مسئله مذکور تابع آن است، درنتیجه این مسئله به نظر آنها کاملاً خالی از حکمت و مصلحت جلوه می کند. بنابراین شك و تردیدهای فراوانی رأی آنها را سست می گرداند بطوریکه در مسئله سود همین عمل را انجام داده اند. از آنجا که ایشان مسئله را جدا از مبادی اقتصادی اسلام و نظام مالی آن مطالعه کرده اند بنابراین اعتراضات و ایرادهای بسیار بر آن وارد می کنند و کار به جایی رسیده که حتی بسیاری از علما و دانشمندان می خواهند بر خلاف مقاصد و اهداف شریعت ترمیم و تعدیلاتی بر آن بیاورند و سپس این اشتباه بسیار بزرگ را دربارهٔ مسئلهٔ بردگی، تعدد زوجات، حقوق زوجین و دیگر مسایل همانند آنها تعمیم می دهند و همین اشتباه است که مسئله حجاب را نیز فرا گرفته است.

اگر شما در یك ساختمان بزرگ تنها به یك ستون آن توجه کنید و به همه جای ساختمان نگاه نکنید در این صورت بدون شك و تردید از وجود و اقامهٔ یك ستون متعجب می شوید و وجود آن را خالی از مصلحت می پندارید و به مناسبت منافعی که مهندسش به خاطر آن، چنین چیزی را نصب کرده است نمی اندیشید و حتی به ضرری که اگر یك ستون نابود گردد، به آن بنا چه خسارتی وارد می شود فکر نمی کنید.

بنابراین حجاب که در نظام اجتماعی اسلام موقعیت همان ستون را در ساختمان دارد که براساس یك ضرورت، حکمت، منفعت و مناسبت خاصی لازم دانسته شده بود جدای از نظام اجتماعی اسلام مطالعه شود، کسی نمی تواند مصالح و منافع آن را بفهمد و نمی داند که چرا باید میان دو انسان همنوع چنین

حایل و پرده ای انداخته شود لذا برای اینکه یك شخص منفعت آن ستون را خوب و کامل بداند لازم است همه جای بنایی را که ستون در آن نصب گردیده است مورد مطالعه قرار دهد، در این صورت جلوی فرو ریختن آن را گرفته است.

در صفحات گذشته حجاب اسلامی را شناختید و همچنین نظام اجتماعی را نیز که به خاطر حفاظت آن، قوانین حجاب وضع شده از نظر گذراندید و به تمام ارکان حجاب پی بردید و دانستید که حجاب با آن ارکان چه رابطهٔ مستقیم و مستحکمی دارد و سپس تمام آن حقایق ثابت علمی را هم که این نظام کامل اجتماعی، بر آن استوار است مطالعه نمودید.

دربارهٔ تمام آنها فکر و دقت کنید و بعد بگویید که چه نقصانی در آن وجود دارد؟ و کجای آن دارای اثری از انحراف و بی توازنی است؟ در کدام جای آن امکان دارد که علم و عقل به تنهایی و حق بینانه، پیشنهاد اصلاح و تعدیل بدهد؟ البته هرگز به افکار و تمایلات گروه خاصی ارزش داده نمی شود.

من از روی علم و بصیرت می گویم: عدالتی که آسمان و زمین بر آن استوار است و تساوی و اعتدالی که نظام جهان با آن متأثر می شود و توازن و تناسب کاملی که بین ذرات و نظام منظومهٔ شمسی موجود است همان چیزی است که این نظام اجتماعی بر اساس آن استحکام و بنا یافته است، اما اعمال افراطی و تفریطی انسان و تمایل یك جانبه، چیزی است که این نظام خالی از آن بوده و از آن متنفر است. در قدرت انسان نیست که آن را اصلاح و ترمیم کند و اگر با مداخله عقل ناقصش تغییری در آن ایجاد کند تا ابد نمی تواند دوباره آن را اصلاح کند ولی به جای آن می تواند به تناسب و نظم موجود اخلال وارد نموده و آن را فاسد گرداند.

افسوس که وسایل تبلیغاتی در اختیار ندارم تا دعوتم را به برادران همنوع خودم در اروپا و آمریکا و خاورمیانه برسانم. زیرا آنها که زندگیشان را فاسد ساخته اند، علت فسادشان این است که از طریق یك نظام صحیح اجتماعی و متمدن راهنمایی نشدند و ملتهای دیگر را هم در این ویرانی به طرف خود جلب کردند و ای کاش من می توانستم آنها را بنوشیدن آب حیات که تشنهٔ آن هستند راهنمایی کنم، اگرچه

ایشان با وجود تشنگی از تشنه بودنشان خبـر ندارند. من هموطنان هندی، یهودی و مسیحی را که با من قـرابت دارند و زبانم را می فهمند دعوت مـی کنم تا تعصب را از دلهایشان که بر ضـد اسلام است بزدایند و اختلافات تاریخی و سیـاسی موجود را به کنار نهند و ایـن نظام اجتماعی را کـه ذکر کردم با تمـام خصوصیات و ویژگیهـایش مطـالعه کننـد و این مطـالعه شـان هـم از روی حق طلبـی باشـد و بعد از آن، ایـن نظام اجتمـاعی را با نظـام اجتماعـی غرب که مفتـون و شیفتهٔ آنند مـوازنه و مقـایسه کنند و بعد از آن به خاطر تأمین مصلحت خودشـان نه به خاطر رضایت من و یا کس دیگری، حکم کنند که کدام یك از ایـن دو نظام، متضمن فلاح و رستگاری حقیقی است؟

بعد از مـورد خطاب قرار دادن تمام خـوانندگان مـی خواهم به بـرادران گمراه خود، که خود را مسلمان می نامند پرداخته و چند کلمه ای عرض کنم.

از جملهٔ برادران متجـدد ما کسانی هستند که بیـانات این کتاب را می پـذیرند ولی مـی گویند درصـورتی که قـوانین اسلامی بـا درنظر گرفتـن اوضاع زمان قـابلیت تخفیف و تشـدید را دارد، که شمـا هم آن را انکار نمـی کنید، پـس با توجـه به آن، چیزی کـه ما جوانان ایـن عصر می خـواهیم این اسـت که از تبصره ها و راحتـی این قوانیـن برخـوردار گردیـم و اوضاع و شرایـط این عصـر اقتضا مـی کند کـه از حدود حجاب اندکی کاسته شود زیرا دختران مسلمـان برای رفتن به مدارس و دانشگاهها به منظور فـراگیری تعلیمـات عالی نیـاز مبرم دارنـد تا درنتیجهٔ آن قـابلیت درك مسـایل مختلف ملی و اجتمـاعی، سیاست و اقتصـاد را کسب کنند و در پرتـو آن، مسایل فوق الذکر را حل و فصل نمایند و اگر این آموزشها نباشد عقب ماندگی مسلمانان از کاروان تمدن ممالـك همجوار حتمی و ضروری است و این خطـر احساس می شود که زیانهای ایـن وضع در آینده نسبت به امروز خیلی بیشتر شـود و بیم آن می رود که اگر زنـان مسلمان قابلیت بهـره گیری از حقوق سیـاسی ای را که اخیراً بـرای آنان در کشورمان وضع شده، نـداشته باشند یا بواسطهٔ قیود حجـاب از آن بهره مند نگردند، موقعیـت و جایگاه مسلمـانان در سیاسـت ملی پـایین بیایـد و آن بزرگتریـن زیان و خسارتی است که از این طریق بر مـا وارد می شود و در جهان اسلام ممالك مترقی و

پیشرفته بسیاری در این شرایط قرار گرفته اند مانند ترکیه و ایران که هردوی آنها مطابق با وضع زمان، بسیاری از حدود و قیود حجاب را تخفیف داده اند و از این رهگذر منافعی کسب کرده اند که قابل انکار نیست. چه اشکالی دارد اگر ما هم مانند ایشان باشیم و از منافعی که آنها استفاده کرده اند ما نیز بهره مند شویم؟

برادران عزیز، تمام این عواقب و خطراتی که ما را از آن بر حذر می دارید، حتی اگر بخواهید چند برابر آن را هم بدان اضافه کنید ما قبول داریم ولی آیا تمام این تهدیدات و هشدارها می تواند باعث شود که قوانین اسلامی ترمیم یا ساده گردد؟ مثال آنها در برابر این تهدیدات مانند شخصی است که در وسط گنداب قرار دارد و این قرار داشتن وی در آنجا دو صورت دارد: یا از روی حماقت به آن راضی است و یا به سبب ضعف، با اینکه از آن کراهت دارد ولی داخل آن قرار گرفته است. پس در این وضع نه تنها عمل کردن به اصول بهداشت، سخت و مشکل می شود بلکه زندگی در آن گرداب بدون آلودگی و ناپاکی غیرممکن است. کاملاً روشن است که این شخص در این حالت به هیچ وجه نمی تواند دربارهٔ رعایت اصول بهداشتی و یا آسان کردن آن اظهارنظر کند و اصلاً سزاوار هم نیست زیرا اگر به حقیقت بهداشت ایمان داشته باشد، بر اوست که در برابر عواملی که سلامتی محیط را به خطر می اندازد مبارزه کند و آن را از آلودگی پاك گرداند و اگر قدرت مبارزه با محیط را نداشته باشد، به خاطر همین ضعف، در برابر محیط شکست خورده است پس همیشه باید در آن آلودگی و گنداب غوطه بخورد زیرا در این صورت هیچ دلیل و حجتی وجود ندارد که مقررات بهداشتی عوض شود یا آسانتر گردد. اما اگر به صحت موازین بهداشتی معتقد نبوده و به نجاست و پلیدی اطرافش خو گرفته باشد پس آزاد است که هر قانونی را بخواهد برای خود اختراع نماید و مقررات بهداشتی، صفا و نظافت را کنار بگذارد زیرا کسانی که به آلودگی ها عادت کرده اند دیگر با آن قوانین سازگاری ندارند. شکی نیست که قوانین اسلامی مانند سایر قوانین برحسب اوضاع و احوال، سخت و آسان می شوند ولی اسلام هم مانند قوانین دیگر برای تخفیف یا تشدید قوانین از دیدگاه خاص خود نظر می افکند و این بهترین کار است چرا که نگرش به اوضاع و احوال از نقطه نظر دیگران و سپس حکم کردن به مواد

قانـون به منظور تخفیـف دادن بندهایـی از آن، نه تنها تخفیـف نبوده بلکه تحـریف صریح اسـت. در نظر اسلام، نگرش دیگران بـه اوضاع و احوال از یك دیـدگاه غیر اسلامـی و سپس درخواسـت تخفیف براسـاس بینش خودشـان، نه تنها درخـواست تخفیف در قانـون نیست بلکه در شدت بخشیـدن و سخت نمودن آن سهم بسـزایی دارد. زیرا تخفیـف در قانـون زمانـی می آید کـه اهداف آن بـه آسانـی و با عـوامل و دستـورات موجـود تحقـق یابـد و دیگر نیـازی بـه افزایـش تشـدید و سختگیـری در پیشگیری ها و حفاظت و حـراست نباشد. ولی درصورتی که اهداف قـانون نه تنها با دستورات موجـود تحقق نیابد بلکـه اگر تمام قوای خـارجی هم برای از بیـن بردن آن منسجم شود، دست یـابی به آن اهداف تنها وابسته به احکـام باز دارنده و پیشگیری کننده باشـد. در این صورت غیر از افرادی که کـاملاً از روحیهٔ قانون بی خبـر باشند هیچ شخص دیگری در آن شرایط درخواست تخفیف قانون را نمی کند.

در فصل های پیشین به تفصیل بیان کردیـم که هدف از قانون اجتماعی اسلام حفظ پیوند ازدواج، جلوگیری از بی بندوبـاری جنسی و از میان برداشتن انگیزه های شهوانـی غیر ارادی است و گفتیـم که شرع مقـدس برای تحقـق یافتن ایـن اهداف، تدابیر سه گانه ای را اتخاذ کرده است که عبارت بودند از:

اول اصلاح اخلاق، دوم حـدود و جزا و سوم تدابیر حفظ کننـده و حراستی. تدابیر شریعت بمنزلهٔ سه ستون اصلی می‌باشد که این بنا بر آن استوار است. اگر آن ارکان و ستون ها مستحکم و قوی باشند، استحکام بنا نیز بسیار خواهد بود ولی اگر نابود شوند، بنـای مورد نظر نیز خراب می شود. اکنون بیایید نظـری به اوضاع کنونی مملکت خود بیاندازیم تا ببینیم که این ارکان و پـایه های سه گانه تا چه حد قدرت و استحکام دارند.

حال محیـط اطراف و اوضـاع اخلاقـی آن را بیش از پیـش مورد بـررسی قـرار دهید. شما در سـرزمینی زندگی می کنیـد که ۴/ ۳ آن هنوز غیر مسلمـان است (این بحث وقتـی نوشته شـده که نصف قـارهٔ هند موقعیـت یك مملکت را داشـت) و این غیرمسلمان ماندن آنها بعلت کوتاهی شما در گذشته و حال است و علاوه بر آن این کشور از طـرف غیر مسلمـان هم اداره می شـود(استعمار انگلیـس) و تمدن بیگـانه

بگونه ای در آن اثر گذاشته است که اصول و مبادی اخلاق جاهلیت و افکار غیراسلامی در همه اطراف و اکناف آن مانند میکرب وبا انتشار یافته و تمام فضا را احاطه کرده است و فحشا و بی بندوباری به مرحله ای رسیده است که اگر آن اوضاع را چند سال قبل می دیدید از خشم و غضب مو بر تنتان راست می شد ولی امروز چنان به آن انس گرفته اید که در نظرتان یك چیز بسیار عادی و پیش پا افتاده جلوه می‌کند و حتی کودکان که در روزنامه ها، جراید و مجلات، عکس های برهنه را می بینند از همین حالا به آنها عادت می کنند و بزرگسالان، جوانان و خردسالان به دیدن فیلم هایی می روند که جذاب تر بوده و برهنگی و بی آبرویی آن باعث جلب توجه فراوان می شود و وسیلهٔ اغوا و تحریك می گردد و این کار را هم گناه نمی شمارند. از طرف دیگر اعضای خانوادهٔ شما در حضور پدر، مادر، دختر، پسر، خواهر و دیگران، همه یکجا دور هم نشسته و به اختلاط و بوسه در فیلمهای سکسی می نگرند و از دیدن آن حیا نمی کنند و کثیف ترین آوازها و موسیقی هایی که محرك درجه یك هستند در منازل، خیابانها و گردشگاهها بگوش می رسد.

دوشیزگان و زنان تعلیم یافته اعم از داخلی وَ خارجی با لباسهای براق و یا نیمه عریان در بازارها با ناز و کرشمهٔ بسیار می‌گردند و دید مردم نسبت به این لباسهای سکسی و رسواکننده بقدری عادی است که هیچ کس آن را گناه نمی داند و به بدی و فضیحت آن پی نمی برد. به علت رواج تعلیم و تربیت غربی، آرا و افکار مردم دربارهٔ اخلاق تا بدانجا نزول کرده است که نکاح را یك عرف کهنه و عتیقه ای قلمداد می کنند که دیگر زمان آن گذشته است و زنا را نوعی تفریح می شمارند و اختلاط زن و مرد را عیب نپنداشته بلکه آن را خوب و مستحسن می شمارند، طلاق را بعنوان یك بازیچه و وظایف همسرداری را بار گران به حساب می آورند و توالد و تناسل را حماقت و سفاهت دانسته و اطاعت زن را از شوهرش ذلت و بردگی تلقی می کنند و این وضع در زنان چنان تأثیر کرده است که یك زن حاضر نمی شود همسری محترم شود، ولی دوست دارد وسیله تفریح و معشوقه کسی باشد.

آثار این محیط مبتلا به وبا را در ملت خودتان بنگرید، آیا می توانید در جامعهٔ خودتان کسی را پیدا کنید که از دیدن حرام چشم بپوشد؟ آیا حتی یك نفر ازمیان هزاران نفر، دیدن زن نامحرم و تلذذ از جمال و زیبایی وی را گناه می شمارد؟ آیا او زنای چشم و زبان را آشکارا مرتکب نمی شود؟ و آیا زنان شما از اظهار زینت و آرایش جاهلیت دوری می کنند؟ آیا امروز زنان و دختران شما آن لباسی را نمی پوشند که حضرت رسول الله(ص) دربارهٔ پوشندگان آن گفته است: «زنان پوشیده برهنه مایل به دیگران هستند و دیگران را نیز به خود جلب کننده اند»؟ و آیا آنها خواهران، دختران و مادران شان را در لباسی نمی بینند که پوشیدنش برای زن مسلمان جز پیش شوهرش جایز نیست؟ آیا در اجتماع شما داستانهای عشقی مفتضح و تحریك آمیز بی هیچ ترسی تعریف نمی شود؟ و آیا مردم در مراسم و کلوپها از شنیدن نام فاسقان و بدکاران، بدشان می آید؟ درصورتی که جواب تمام این سؤالات منفی باشد که حقیقت هم همین است، شما بگویید کجاست آن رکن اساسی ـ اخلاق پاك ـ که بنای جامعهٔ اسلامی بر آن استوار شده است؟ غیرت اسلامی تا اندازه ای از میان مردم رخت بربسته است که نه تنها خود بلکه آبرو و شرف آنها را بازیچه قرار داده اند. این وضع در یك حکومت بیگانه واقع نشده بلکه در شهرهای مسلمان نشین هند واقع می شود و مسلمانان خودشان آن وضع را می بینند ولی از سکون خود به حرکت درنمی آیند حتی در بین آنها کسانی هم یافت می شوند که فرومایگی و پستی شان به درجه ای رسیده است که خواهران خود را در معرض تمتع و استفادهٔ دیگران قرار می دهند و با کمال افتخار و مباهات اعلام می دارند که با فلان کافر بزرگ خویشاوندی دارند، آیا کاری پست تر از این وقاحت، ابتذال و فرومایگی اخلاقی وجود دارد که مسلمانان گرفتار آنند؟

به رکن دوم این بنا توجه می کنیم و آن را مورد بررسی قرار می دهیم. قانون جزای اسلامی در این سرزمین کاملاً محو و باطل قلمداد شده است، حد زنا و قذف در هند بریتانی(انگلیس)و ایالات مسلمان نشین آن هم اجرا نمی شود. نه تنها اینجا بلکه در نصف قارهٔ هند امروزی اصلاً زنا بعنوان جرم و جنایت محسوب نمی شود و اگر اشخاص فاسق و فاجر دوشیزهٔ پاك و با عفتی را به فسق و فجور کشانند هیچ

پناهگاه و ملجأ قانونی در دسترس شما وجود ندارد که کرامت و عفت او را حفظ کنید و اگر مردی با یك زن بالغ از روی میل و رضایت او زنا کند بر طبق کدام قانون او را جزا می دهید؟ اگر زنی آشکارا قصد زنا کند شما قدرت آن را ندارید که او را از این کار بازدارید و قانون فقط زنایی را گناه می داند که به جبر و اکراه باشد. و اما از افرادی که سر و کارشان با قانون است بپرسید که برای اثبات زنای جبری چه مشکلات و سختی هایی را از نظر قانونی متحمل شده اند و هم اینکه فریب زن شوهردار چگونه جنایت و جرم محسوب می‌شود و همینطور از حقوقدانان انگلیسی حکم زن شوهرداری را که با میل خود به خانهٔ مرد بیگانه ای برود بپرسید، محاکم قضایی با این قانون فعلی که در اختیار دارند چه کاری می توانند بکنند؟

این اوضاع نظام اجتماعی شماست که دو رکن از ارکان مهم و اساسی آن منهدم شده و حال فقط بر رکن سومش تکیه دارد. آیا می خواهید آن رکن باقیمانده را هم از میان بردارید؟ از یکطرف عیب و ایرادهایی را به حجاب نسبت می دهید و الغای آن را می خواهید از طرف دیگر بر داشتن حجاب به معنی تزلزل اخلاق و نظام اجتماعی است، پس خود شما بین این دو قضاوت کنید. شك نیست که پیاده کردن هردوی آنها سخت و مشکل است و فقط باید یکی از آنها را بپذیرید و شما از وجدان خود گواهی بخواهید که کدامیك از آن دو مصیبت کوچکتر و دارای ضرر کمتری است؟

اگر این موضوع مربوط به اوضاع و شرایط این دوره باشد من به صراحت می گویم که اوضاع و شرایط سرزمین ما خواهان تخفیف در حدود حجاب نیست بلکه خواهان توجه و اهتمام بیشتری برای آن است زیرا دو رکن از ارکان نظام اجتماعی شما منهدم شده و تنها رکن سومش باقی است که مدار اعتماد و تکیه گاه نظام به شمار می رود، اگر خواسته باشید که مشکلات اجتماع، اقتصاد و سیاست را حل و فصل کنید پس باید با هم نشسته و آنها را مورد بحث و بررسی قرار دهید درنتیجه ممکن است با تبادل افکار در حدود و چهارچوب فرهنگ اسلامی، در حل مشکلات موفق شوید ولی سعی کنید بواسطهٔ آن از قدرت و توان تنها رکن اساسی، که باقی مانده است چیزی نکاهید زیرا خود آن هم تا اندازه ای ضعیف شده است و

قبل از اینکـه آن را با تخفیـف معالجه کنیـد، لازم است کـه قدرت و تسلـط زیادی داشته باشیـد تا بتوانید ضـررها و مصائبی را که از آن ایجـاد می شود سرکـوب نمایید بطوری که اگر در اجتماع دو چشم پیدا شود که بـه طرف زنی نگاه کند که با دست و پای و روی بـرهنه از خانه بیـرون آمده است، واجب مـی شود که هفتاد دسـت وجود داشته بـاشد تا بـه طرف آن دو چشم دراز شده و آنهـا را از نگاه کردن بـاز دارد و یا از حدقه درآورد.

(پایان)